



ایران باستان

کتاب اول

# تاریخ مشرق قدیم

حسن پیرنیا (مشیرالدوله)

ایران باستان

کتاب اول

# تاریخ مشرق قدیم

حسن پیرنیا

(مشیرالدوله)



سازمان کتابهای چپی

تهران ، خیابان گوته ، شماره ۴۶

دورهٔ تاریخ ایران باستان تنها تاریخ  
ایران نیست ، بلکه دائرة المعارفی است  
در باب تاریخ و تمدن و فرهنگ اعصار  
باستانی ممالك دنیا خصوصاً یونان و روم  
و سوریه و مصر و عربستان و بین النهرین و  
هند ، چنانکه در مطالعه این تاریخ  
سرگذشت اقوام ماد یا هخامنشی و یاپارتی  
را تنها نمی بینیم ، بلکه از بسیاری مسائل  
و مطالب مربوط به خاور میانه امروز و  
دنایای متمدن آنروز آگاه میشویم .

چاپ اول .. ۱۳۱۱ ..

چاپ دوم .. ۱۳۳۱ ..

چاپ سوم .. ۱۳۴۱ ..

سازمان کتابهای جیبی





چاپ سوم

---

این کتاب در پنج هزار نسخه در چاپخانه افست رشديه بطبع رسيد.

اسفندماه ۱۳۴۱

## فهرست مندرجات کتاب اول

|                               |                       |
|-------------------------------|-----------------------|
| ترجمه احوال حسن پیرنیا        | يك تا صد و چهل و چهار |
| مقدمه                         | ل تا ن                |
| مدخل                          |                       |
| تذکر                          | ۲                     |
| قسمت اولی - کلیات             |                       |
| ازمنه پیش از تاریخ            | ۳                     |
| نژاد ها                       |                       |
| نژاد سفید پوست                | ۷                     |
| نژاد زرد پوست                 | ۹                     |
| سائر نژاد ها                  | ۱۰                    |
| زبانها                        |                       |
| گروه های سه گانه              | ۱۱                    |
| خطوط                          |                       |
| مراحل پنج گانه                | ۱۴-۱۵                 |
| منابع تاریخ                   |                       |
| قسمت دوم - مشرق قدیم          |                       |
| حدود مشرق قدیم در مکان و زمان | ۱۸                    |
| اثرات وضع جغرافیائی شرق قدیم  | ۲۴                    |

## نژاد ملل مشرق قدیم

|    |           |                           |
|----|-----------|---------------------------|
| ۳۰ | • • • • • | بنی سام و بنی حام •       |
| ۳۴ | • • • • • | مهاجرت بنی سام به مصر     |
| ۳۵ | • • • • • | مهاجرت بنی سام به عیلام • |
| ۳۶ | • • • • • | مردمان شمالی مشرق قدیم •  |
| ۳۸ | • • • • • | مردمان آریائی •           |
| ۴۰ | • • • • • | نتیجه • • • • •           |

## منابع تاریخ مشرق قدیم

### سرچشمه های نوین

### خواندن خطوط قدیمه - کاوش ها

#### ۱ - خطوط قدیمه

|    |           |                                       |
|----|-----------|---------------------------------------|
| ۴۱ | • • • • • | خط مصری قدیم • • • • •                |
| ۴۳ | • • • • • | خطوط میخی • • • • •                   |
| ۴۸ | • • • • • | خط مملکت وان، خط هیبت ها              |
| ۴۹ | • • • • • | خط فینیقی، خط عربستان جنوبی • • • • • |

#### ۲ - کاوش ها

|    |           |                        |
|----|-----------|------------------------|
| ۵۰ | • • • • • | مصر                    |
| ۵۱ | • • • • • | آسور • • • • •         |
| ۵۴ | • • • • • | بابل • • • • •         |
| ۵۶ | • • • • • | ایران • • • • •        |
| ۵۷ | • • • • • | سوریه • • • • •        |
| ۵۸ | • • • • • | فلسطین، نوبی • • • • • |

### کارهای علماء بعد از کشف سرچشمه های نوین

|    |           |                      |
|----|-----------|----------------------|
| ۵۹ | • • • • • | مرحله اولی • • • • • |
|----|-----------|----------------------|

- مرحله دوم . ۶۱ . . . . .
- مرحله سوم . ۶۲ . . . . .

### سرچشمه های قدیم

- هرودوت . . . . . ۶۶ . . . . .
- توسیدید ، گزنفون ، کتزیاس . ۷۲ . . . . .
- دی نن، مان تن . ۷۴ . . . . .
- برس ، پولی بیوس . ۷۶ . . . . .
- دیو دور سیسیلی . . . . . ۷۷ . . . . .
- کرنلیوس نیوس، تروگ، پومپه، گایوس-پلینوس (پکین) . ۷۹ . . . . .
- یوسف فلاویوس . . . . . ۸۰ . . . . .
- کنت کورث . . . . . ۸۲ . . . . .
- گرنلیوس تاسی توس . . . . . ۸۳ . . . . .
- پلوتارک . . . . . ۸۴ . . . . .
- آریان . ۸۵ . . . . .
- فیلون . ۸۶ . . . . .
- ژوستن . ۸۷ . . . . .
- آفریکن . . . . . ۸۸ . . . . .
- ازب (اوسویوس)، آم مین مارسلن . ۸۹ . . . . .
- پروکوپ (پروکوپیوس) . . . . . ۹۰ . . . . .

### کتب راجعه بجغرافیای عالم قدیم

- اراتس تن . . . . . ۹۱ . . . . .
- ستران بون . . . . . ۹۲ . . . . .
- ایزیدور خاراکسی، موسی خورن . . . . . ۹۳ . . . . .

### مورخین و نویسندگان ارمنستان

- مازا آپاس کاتی نا . . . . . ۹۴ . . . . .

- باردسن ، آگاتانژ . . . . . ۹۶
- فوستوس بیزانسی ، زنوب گلاگی . . . ۹۷
- موسی خورن ، الیزه وارتابد ، لازارفاری . ۹۸

### کتاب پهلوی

- مؤلفین قرون اولیه اسلامی . . . . . ۹۹
- ابن مقفع ، جاحظ . . . . . ۱۰۰
- طبری ، بلاذری . . . . . ۱۰۱
- ابن خرداد به ، دینوری ، حمزه اصفهانی ، ابن الندیم ، مسعودی ۱۰۲
- اصطخری ، ابوالفرح اصفهانی ، ابن حوقل . . . . . ۱۰۳
- ابوریحان بیرونی ، ثعالبی ، المقدسی . . . . . ۱۰۴
- احمد مسکویه ، ابن اثیر ، یاقوت . . . . . ۱۰۵
- ابن عبری ، ابولفداء ، ابن خلدون . . . . . ۱۰۶
- ابن بطوطه . . . . . ۱۰۷

### ۱۰۷ سال شماری در مشرق قدیم

#### قسمت سوم - نظری بتاریخ بابل ، آسور و عیلام

- اول - کلدۀ قدیم . . . . . ۱۱۳

#### ۱- سومرواکد

- سومریها و اکدیها . . . . . ۱۱۳
- مذهب . . . . . ۱۱۴
- پاتسیهای سومر ، اکدیها و سلسله سامی . . . . . ۱۱۵
- قوت یافتن سومر . . . . . ۱۱۶
- انقراض دولت سومر بدست عیلامیها . . . . . ۱۱۷
- کارهائیکه سومریها برای بشر کرده اند . . . . . ۱۱۸

#### ۲- بزرگ شدن بابل

- سلسله اولی . . . . . ۱۱۹

- ۱۲۰ . . . . . ستل حموربی  
 ۱۲۴ . . . . . سلسله دوم ، سلسله سوم (کاسی‌ها)  
 ۱۲۵ . . . . . سلسله چهارم ، سلسله پنجم

### دوم - دولت آسور

- ۱۲۸ . . . . . آسور قدیم  
 ۱۲۹ . . . . . آسور وسطی ، آسور جدید

### سوم - دولت عیلام

- ۱۳۰ . . . . . مقدمه ، حدود عیلام  
 ۱۳۱ . . . . . نژاد ، زبان ، خط  
 ۱۳۲ . . . . . مذهب، شهرشوش، تقسیم گذشته‌های عیلام  
 ۱۳۳ . . . . . عهد اول  
 ۱۳۴ . . . . . عهد دوم  
 ۱۳۵ . . . . . عهد سوم، جنگ اول با آسور  
 ۱۳۶ . . . . . جنگ دوم  
 ۱۳۷ . . . . . آسوربانی‌پال و جنگهای او  
 ۱۳۹ . . . . . انقراض عیلام  
 ۱۴۰ . . . . . خاتمه

### قسمت چهارم - مقدمه تاریخ ایران

#### شکل جغرافیائی فلات ایران

- ۱۴۳ . . . . . اول - دراعصار معرفت الارضی  
 ۱۴۴ . . . . . دوم - درعهد تاریخی و اکنون  
 ۱۵۲ . . . . . تأثیر شرایط جغرافیائی  
 ۱۵۳ . . . . . آریانیان - شعبه ایرانی آنها  
 ۱۵۶ . . . . . آمدن آریانیان ب فلات ایران



|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۱۵۸ | مذهب آریانیها و اخلاق آنها . . . . .  |
| ۱۶۰ | خانواده ، طبقات ، شکل حکومت . . . . . |
|     | تقسیم تاریخ ایران - مستندات           |
| ۱۶۳ | تاریخ قدیم . . . . .                  |
| ۱۶۵ | بعضی مقادیر عهد قدیم . . . . .        |

## کتاب اول

دوره مادی ، یا اعتلای آریانیهای ایرانی در مشرق قدیم

باب اول - مادیها و دولت ماد

فصل اول - مادیها

|     |                                        |
|-----|----------------------------------------|
| ۱۶۸ | مقدمه ، مفاد کتیبه‌های آسوری . . . . . |
| ۱۷۵ | روایت هرودوت و برس . . . . .           |

فصل دوم - شاهان ماد

|     |                                                                 |
|-----|-----------------------------------------------------------------|
| ۱۷۶ | دیوکس (۷۰۸ - ۶۵۵ ق. م.) . . . . .                               |
| ۱۷۸ | همدان . . . . .                                                 |
| ۱۷۹ | فروریتش (۶۵۵ - ۶۳۳ ق. م.) . . . . .                             |
| ۱۸۰ | هووخ شتر (۶۳۳ - ۵۸۵ ق. م.) . . . . .                            |
| ۱۸۰ | جنگ با آسور . . . . .                                           |
| ۱۸۲ | تاخت و تازسکاها در آسیای غربی . . . . .                         |
| ۱۸۳ | سکاها از کجا بایران حمله کردند ، مدت بودن آنها در ماد . . . . . |
| ۱۸۵ | تسخیر نینوا ، انقراض آسور . . . . .                             |
| ۱۹۱ | آسیای غربی پس از سقوط نینوا ، بابل . . . . .                    |
| ۱۹۴ | لیدیه . . . . .                                                 |
| ۱۹۷ | جنگ هووخ شتر با لیدیه . . . . .                                 |
| ۱۹۹ | خصال هووخ شتر ، حدود ماد . . . . .                              |
| ۲۰۰ | آستیاگس - ازدهاک . . . . .                                      |

|     |                                               |
|-----|-----------------------------------------------|
| ۲۰۰ | نام ونسب . . . . .                            |
| ۲۰۱ | اوضاع آسیای غربی . . . . .                    |
| ۲۰۲ | قیام کوروش برپادشاه ماد . . . . .             |
|     | <b>انقراض دولت ماد را چگونه باید تلقی کرد</b> |
| ۲۰۵ | جهات انقراض دولت ماد . . . . .                |
| ۲۰۶ | معنی ونتیجه این انقراض . . . . .              |
|     | <b>فصل سوم - روایت کتزیاس راجع بماد</b>       |
| ۲۰۸ | اوضاع آسور . . . . .                          |
| ۲۰۹ | قیام آذرباکس بر آسور . . . . .                |
| ۲۱۲ | دولت ماد پس از آذرباکس . . . . .              |
| ۲۱۴ | کیفیت نوشته های کتزیاس . . . . .              |
| ۲۱۵ | شاهان ماد موافق فهرست کتزیاس . . . . .        |
| ۲۱۷ | چیزهائی که جالب توجه است . . . . .            |
| ۲۱۹ | باب دوم - تمدن مادیها . . . . .               |
| ۲۲۳ | نتیجه . . . . .                               |



## بنام خداوند بخشنده مهربان

بعد الحمد والصلوة      پس از انتشار «ایران باستانی» در پنج سال قبل ، روشن دیده شد ، که عده ای زیاد از هموطنان مایل اند تاریخ مفصل ایران را بخوانند این تمایل ، که حاکی از علاقه مندی ایرانیان به گذشته هاشان بود ، مؤلف را بر آن داشت ، که از دنبال کردن تاریخ ایران باسلوب «ایران باستانی» صرف نظر کرده بترتیبی دیگر تاریخ مذکور را از سر گیرد . برای نیل باین مقصود دوراه متصور بود : ۱ - نوشتن تاریخ ایران قدیم بوسیله کتب زیادی که مورخین و نویسندگان اروپائی در دو قرن اخیر ، یعنی از زمانی که مشرق قدیم مخصوصاً جلب توجه علماء اروپائی را کرده ، نوشته اند . ۲ - رجوع کردن بخود منابع مستقیماً و جمع آوری اطلاعاتی ، که در منابع زیاد پراکنده است . مؤلف اسلوب آخری را ترجیح داد ، زیرا در رجوع بخود منابع یا بترجمه های صحیح آن مزایائی هست که اتخاذ واقتباس اطلاعات از دست دوم و سوم ، آن مزایا را فاقد است . منابع بطور کلی عبارت است از : ۱ - اسناد و مدارکی که تقریباً از دو بیست سال قبل باین طرف کشف شده یا از حفاریات بدست آمده . ۲ - نوشته ها و کتب متقدمین . منابع نوع اخیر را راجع بایران می توان از سه قسم دانست : قسم اول نوشته های مورخین و نویسندگانی است ، که مقصودشان در واقع امر نوشتن تاریخ ایران مستقلاً نبوده ، بل بمناسبت مطلب یا موضوع ، ذکری از وقایع کرده اند ، مثلاً يك نفر مصری

یا بابلی و یایونانی و رومی و ارمنی و چینی و غیره در عهد قدیم چیزهائی را جمع بایران در کتبشان ذکر کرده اند، ولی مقصودشان فقط این بوده، که بمناسبت وقایع یا روابط و سایش ملت خودشان باملت ایران کیفیات جنگ ها و حوادث دیگر را ضبط کرده باشند. قسم دوم کتب کسانی است که خواسته اند در تاریخ های عمومی خودشان قسمتی از کتاب را بایران اختصاص بدهند. بالاخره عده ای از نویسندگان کتابهائی را جمع به شاهی یا به دوره مخصوصی از تاریخ ایران و یا از گذشته های شهر یا ولایتی از وطن ما نوشته اند ( بعضی کتب هر سه قسم مذکور را در مدخل این تألیف اسم برده ایم و اسامی مابقی هم در جای خود خواهد آمد ).

پنابر آنچه گفته شد موادی زیاد در مدت قرونی، که، اگر کشفیات جدید و نتیجه حفاریات راهم در نظر گیریم، مدتش لا اقل سه هزار سال میشود، روزگار برای تاریخ ایران تهیه کرده است، ولی این مواد بقدری متراکم یا غالباً پراکنده و پریشان است، که باید با زحمات زیاد آنها را جمع آوری و از هم تجزیه و تفکیک کرد. گذشته از این نکته صدها کتاب مهم، که بزبانهای مختلف در مدت دوهزار و پانصد سال نوشته شده، بجز چند کتاب که انگشت شمار است، به زبان پارسی ترجمه نگشته. پس، در صورتی هم که این کتابها و نوشته ها جمع آوری شود، برای عده بسیار محدودی مثمر تر خواهد بود و تقریباً قاطبه مردم نه وسائل جمع آوری این همه کتاب را دارند و نه می توانند از مطالب آنها استفاده کنند.

پس از آنچه گفته شد روشن است، که، اگر رفع این نقص و نوشتن تاریخ مرتب و مسلسل مستقلاً برای ایران لازم باشد، باید این مواد متنوع پراکنده را جمع آوری کرده بایکدیگر سنجید و پس از تحقیق و تدقیق هر کدام را در تاریخ ایران بجای خود گذارد، با این نظر که يك ارتباط معنوی، که مبتنی بر قاعده علیت باشد، این قسمت ها را بهم ببندد، بل با یکدیگر امتزاج دهد. معلوم است، که اینکار مستلزم مطالعاتی زیاد و صرف اوقات ممتدی است، چنانکه نگارنده این نظر را در مدت پنج سال برای سه قرن و نیم یا چهار قرن از تاریخ ایران یعنی تا انقراض دولت هخامنشی و ابتدای استیلای عنصر

یونانی بر مشرق قدیم ، امتحان کرده (بی اینکه معلوم باشد ، که تاچه اندازه در این راه موفق شده است) و حال آنکه دوره هائی در پیش است که مواد راجعه بیشتر متفرق و پراکنده است . اینهم روشن است، که یکنفر نمیتواند از عهده جمع آوری تمام مواد تاریخ ایران تا زمان معاصر بر آید و مؤلف هم چنین امیدواری بخود ندارد ، ولی به مفاد «مالایدرک کله لایترک کله» خواهد کوشید ، که این امتحان را تا آخر عهد اول تاریخ ایران موافق نظر مذکور بپایان برساند .

نگارنده بخوبی می داند که این تألیف عاری از نواقص نیست ، ولی امیدوار است، که باتکمیل وسایل در طبع های دیگر از نواقص آن بکاهد و خود تألیف هم کاملتر گردد .

در ابتدا در نظر نبود، که مجلد اول تألیف بتنهائی به معرض قرائت گذارده شود ، بل مایل بودیم ، که چهار مجلد با هم انتشار یابد ، ولی شرکت محترم مطبوعات ، که خواهان طبع مجلدات است، چنین صلاح دید، که بتدریج بانتشار آنها مبادرت کند و چون دلایلی که اظهار میکرد ، اقناع کننده بود ، نگارنده هم با نظر مزبور مخالفت نورزید و از خداوند متعال توفیق اتمام مجلدات دیگر را خواستار است .

طهران - فروردین ماه ۱۳۱۱

حسن پیرنیا

### تذکر

چون دوره تاریخ ایران باستان تألیف مرحوم مبرور پیرنیا (مشیرالدوله) قدس سره نایاب شده بود باتقاضای آقای ابراهیم روضانی مدیر کتابخانه ابن سینا مبنی بر تجدید چاپ موافقت شد ، خداوند ایشانرا در این اقدام فرهنگی مؤید بدارد .

تهران بهار ۱۳۳۱

داود پیرنیا



## ترجمه احوال

### حسن پیرنیا

#### بقلم آقای باستانی پاریزی

دیردانشکده ادبیات

شانزده سال پیش در یکی از روزهای اواخر تابستان ۱۳۲۵ برای ادامه تحصیلات عازم تهران بودم. قسمت عمده کویر لوت را از کرمان و رفسنجان تا اردکان و عقدا پشت سر نهاده به آبادی رسیدم که نایب خوانندش، این آبادی شهری است ولی کوچک و دهی است اما بزرگ. با این نام نا آشنا نبودم، حداقل شهرت عباي معروف آنرا در کتابها خوانده بودم، و بعض رجالش را بنام شناخته بودم، مسافرت ما با اتومبیل باری بود و من و رفیق همکلاسم بر فراز اتومبیل جای داشتیم و حرارت جوانی و تحصیل بهر حال گرممان داشت. ازدور گنبدی کبود در این شهر بنظر آمد و همسفران گفتند، مقبره پیری است در نایب، و دیگری گفت مقبره جد خانواده مشیرالدوله و پیرنیاهاست. و مراد میدهد!

من که سه جلد کتاب ایران باستان و ایران قدیم پیرنیا را دیده و اجمالا خوانده بودم و مراد دل از تاریخ ایران قدیم یافته بودم سخنش را تصدیق کردم. سالها ازین سفر گذشت، در دوره دانشکده بارها کتاب ایران باستان را زیر و رو کردم، اما اطلاع مفصلی از احوال مؤلفش بدست نیاوردم. گاه گاه در بعض کتب تاریخ معاصر یا جراید بنام های مشیرالدوله یا مؤتمن الملك که کلمه پیرنیا بدنبالش می آید بر میخوردم ولی هیچیک متضمن شرح حالی از این دون بود. امسال که ایران باستان تجدید چاپ میشد، قرعه فال بنام من آمد که سطورى چند در باب مردی، که بعقیده شخصی خود او را بزرگترین رجل سیاسى و اخلاقى و فرهنگى معاصر مى شناسم، بقلم آرم. این کار البته از حدّ چون منی خارج بود، چه بسیار کسان بودند که شایستگی بیشتر و اطلاعات مفصلتر از من داشتند، ولی شیفنگى و علاقه من به سرگذشت این داهیه قرن بیستم ایران، پای گستاخی را پیش آورد:



## ایران باستان

همه در خورد وصال تو ومن از همه کم  
همه حیران جمال تو و من از همه بیش

نگارش ترجمه بزرگان عصر، خصوصاً کسی که چند دوره نمایندگی مجلس داشته و چهار بار بمقام صدارت مملکت رسیده و بیست بار در کابینه های مختلف وزیر بوده و هم اکنون بیش از ربع قرن ازوفات او نگذشته است، کاری دشوار است. چه اصولاً تاریخ این ایام هنوز در عین بیطرفی و بی غرضی به رشته تحریر در نیامده، بسا از بازیگران صحنه های آن، هنوز حیات دارند و طبعاً خاکسترشبهات از چهره عقاید و آراء بر کنار نرفته و غرضها و کینه ها و اوهام و تصورات از آئینه دلها زدوده نشده است، پس چگونه توان بر احوال کسی بی غرضانه آگاه شد که حدود بیست و پنج سال عمر خود را در کشاکش بزرگترین حوادث عصر گذرانده و در تحولات بزرگ کشور بحق عنصری مؤثر بوده است.

باهمه این احوال به مصداق مالایدرک کله لایترک جله، بقدر قدرت خود دست بدین مهم یازیدم، و شرح حالی تاحدی مختصر از مرحوم حسن خان پیرنیا مشیرالدوله و پدرش میرزا نصرالله خان تهیه کردم که هر چند ناقص است ولی بهر حال گوشه ای از یک دوران کوتاه از تاریخ ایران را - که اتفاقاً پر از حوادث و پیش آمدهای مهم و سهمگین است - دربردارد.

مرحوم مشیرالدوله درپیدایش مشروطیت، در ماجراهای محمدعلی شاه و مشروطه خواهان، دراعتراض به قرارداد ۱۹۰۷، در لغو قرارداد ۱۹۱۹، در ختم قضایای خیابانی و جنگل و اعاده آذربایجان، در وقایع کوتای ۱۲۹۹، و در قضایای جمهوریت، همه جا دخیل و وارد و عضو مؤثر بوده و همه جاجانب مردم و عامه و در عین حال رعایت حق و حقیقت و انصاف و حفظ آرامش را می گرفته است. شخصیت مافوق عادی و قابل قبول او در بین اشراف و هم طبقات متوسط، باعث میشد که در بیشتر مسایل عنوان حکم و واسطه داشته باشد. درپیدایش فرهنگ جدید و ایجاد مدرسه علوم سیاسی و حقوق و همچنین ایجاد دادگستری جدید ایران سهم اکبر از آن اوست و باهمه اینها نگارش سه جلد ایران باستان مقام و حق او را تابدان پایه بالامیبرد که حق فردوسی

## ترجمه احوال مشیرالدوله

وشاهنامه برملت ایران ، با کمی تسامح ، با آن تفاوت زیادی ندارد .

اینک باتوجه باین مراتب ، به ترجمه حال او و خاندانش می پردازیم:

پیر نائین در شهر نایین - بیست فرسنگی اصفهان و سی و پنج فرسنگی یزد - زیارتگاهی است بنام مصلی ، که امروز مراد و مرجع

اهالی نایین است و مردم را بدان اعتقادی است .

درین بارگاه عارفی روی در نقاب خاک کشیده که «میر عبدالوهاب» نام داشت و درویشی بی خویش و عارفی حقیقت اندیش بود<sup>۱</sup> . حاجی عبدالوهاب از عرفای سلسله نوربخشیه بود که خلافت را از میر محمد تقی شاهی یافته بود<sup>۲</sup> .

محمد حسن کوزه کنانی (آذربایجانی) ، با پدرش رجبعلی از اوایل عهد قاجاریه از تبریز به یزد و سپس به نایین آمدند . محمد حسن خدمت پیر را دریافت و مرید او شد ، و مقاماتی دریافت .

آقا محمد پسر حاج عبدالوهاب که در حیات پدر در گذشته بود سه دختر داشت که یکی را پیر<sup>۳</sup> به مرید خود حاج محمد حسن کوزه کنانی داد . پیر بسال ۱۲۱۲ هـ در گذشت و در نایین مدفون شد و خلافت و لقب او به حاجی محمد حسن رسید و این همان حاجی محمد حسن است که زمان عبور عباس میرزا نایب السلطنه و پسرش محمد میرزا از نایین برای فرونشاندن انقلابات کرمان (۱۲۴۵)<sup>۴</sup> ، هنگامی که محمد میرزا قلیانی چاق کرد و در خانقاه بدست حاجی داد ، پیر دعایش کرد و

---

۱ - زین العابدین شیروانی ، بستان السیاحه ، ذیل لغت نایین

۲ - حاجی نایب الصدر شیرازی ، طرایق الحقایق ص ۹۶

۳ - کلمه پیر که در اول بسیاری از امکنه مقدس ایران آمده است (مثل پیر جاسوس و پیر حمزه و پیر بکران و پیر تاکستان و پیر داود و پیر جمال و پیر علمدار و پیر بنه و ...) به معنای مقدس و پاک است و حتی کلمه کتل پیر زن نیز که در فارس است ، به معنای کتل زن مقدس باید باشد نه زن پیر و مقصود از آن فرشته ناهید بوده است .

درین باب رجوع کنید به مقاله نگارنده تحت عنوان «ابنیه دختر در ایران ، مجله

باستانشناسی شماره ۲۰۱ ، ص ۱۳۳

۴ - تاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۳۸۲

اورا پادشاه آینده خواند ، «در حضور والا کنایه» و در غیاب صراحتاً به پادشاهی محمدشاه اشارت کرد.<sup>۱</sup>

حاج محمد حسن نود و چهار سال مرحله زندگی طی کرده در سنه ۱۲۵۰ مرحوم شده ...<sup>۲</sup> و این عمارت مصلی که امروز مزار اوست بدستور محمد شاه پس از یافتن مقام سلطنت ، ساخته شده است.<sup>۳</sup>

آقا محمد پسر پیر عبدالوهاب ، دو پسر نیز داشته که یکی را نام ابو طالب بود و ازین پسر ، پسر محمد نام پدید آمد و این محمد پدر میرزا نصر الله خان نائینی معروف است که مشیرالدوله لقب داشت و پدر حسن پیرنیا بود .

باید گفته شود که اولاد دختری پیر ، به پیرزاده شهرت دارند.<sup>۴</sup> و اولاد پسری او به پیرنیا ، و اصلاً این خانواده را در نایین خانواده مصلائی ها گویند.

اگر خاک هم بر می کنید ، پای تل بلندی بکنید.

مشیرالدوله بزرگ نصر الله خان در اوایل عمر از نایین جلای وطن کرده و با سه سرمایه بزرگ به تهران آمد ، سرمایه او از پشت کار و همت مردم یزد ، زرنگی و هوش اهل اصفهان و قناعت و بردباری و حوصله مردم خور و بیابانک مایه میگرفت ، نایین در میان این سه ناحیه معروف ایران واقع است.

میگویند مدتی به کتابت تحصیل معاش میکرده ، بعد در اداره میرزا عبدالوهاب خان نصیرالدوله ( آصف الدوله ) نوکری پیدا کرد که تقریباً ماهی به دوسه تومان مواجب خدمت میکرد تا زمانی که میرزا سعید خان مؤتمن الملك وزیر امور خارجه میشود میرزا نصر الله خان هم آن اوقات داخل وزارت امور خارجه شده و پس از مدتی

۱ - روضة الصفا ، جلد قاجاریه ذیل وقایع ۱۲۴۶ ،

۲ - صدر بلاغی حاشیه تاریخ نایین ، ص ۱۲۴

۳ - هدایت ، خاطرات و خطرات ، ص ۲۰۴

۴ - معروف ترین آنان حاجی پیرزاده نایینی است ، رک: ایرج افشار ، ادوارد برون و حاجی پیرزاده ، یغما ، ۷: ۴۲۰

## ترجمه احوال مشیرالدوله

که در آن اداره خدمت میکند، مرحوم ابراهیم خان نایب‌الوزاره به کارگذاری مهام خارجه آذربایجان مأمور و میرزا نصرالله هم بسمت منشی گری او به تبریز میرود و در آنجا متأهل میشود و دختر حاجی میرزا تقی آجودان کارگذاری را [که مادر حسن پیرنیا باشد] اختیار میکند. و بعد از فوت نایب‌الوزاره به تهران مراجعت میکند.<sup>۱</sup>

او در ابتدا در وزارت لشکر سمت محاسب و سر رشته داری داشت، رفته رفته پیش میرفت تا مورد توجه اتابک قرار گرفت، میرزا علی اصغر خان سرانجام وزارت لشکر را با و ارزانی داشت، در زمانیکه وزارت مخازن عسکری بامعیر الممالک بود او وزارت لشکر را داشت و بودجه مخازن توسط وی تصویب و امضاء میشد.<sup>۲</sup> در ۱۳۱۴ فرمانفرما وزارت جنگ را بشرط قبول وزارت لشکر مشیرالدوله، پذیرفت.<sup>۳</sup> در ابتدای کار وزارت خارجه (۱۲۹۹) لقب مصباح‌الملکی داشت و در ۱۳۰۸ به مشیرالملک ملقب شد. بعد از قتل ناصرالدین شاه محسن خان مشیرالدوله که وزارت خارجه را داشت و برای استعلاج به فرنگ رفته بود درپاریس در گذشت. درین وقت اتابک، میرزا نصرالله خان را از وزارت لشکر به وزارت خارجه آورده و در ماه ربیع الثانی سال ۱۳۱۷ وزارت خارجه و لقب مشیرالدوله را با و سپردند.<sup>۴</sup>

---

۱- ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۴

۲- در باب روابط اتابک و مشیرالدوله گویند: مشیرالدوله تا آنجا مورد اطمینان بود که مهر اتابک در دست او بود و نامه های او را به مهر میرساند و سپس مهر را در کیسه گذارده به اتابک میداد. روزی پس از رفتن مشیرالدوله از منزل اتابک، تلگرافی آوردند که قرار بود اتابک مهر کند، صدراعظم کیسه را به دکتر اعیاءالملک شیخ داد که باز کند و تلگراف را مهر نماید، او بادم خویش مهر را مرطوب ساخت و بر کاغذ چسباند، ولی پس از مهر کردن بخنده افتاد، اتابک گفت حکیم چرا بیخودی میخندی؟ دکتر جواب داد، برای اینکه مهر آقا را چسباندم ولی اثر مهر مشیرالدوله را میخوانم! معلوم شد مشیرالدوله پس از مهر کردن نامه ها، مهر خود را در کیسه نهاده و مهر اتابک را همراه برده بود.  
(دوستعلی معیر الممالک، یغما: ۹: ۲۷۵).

۳- ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۴

۴- مستوفی، زندگانی من، ص ۹۸، تاریخ بیداری ص ۴۴۵، تاریخ نایین ص ۱۵۴

رسم بخشیدن القاب در آن دوران چنین بود که دیواری فرومیرخت و گودالی  
پرمیشد!

**مشیرالدوله بزرگ** در این ایام بود که انقلاب مشروطیت ایران بمرحله نهایی  
**و آزادیخواهی** رسیده صورت ظهور و بروز می یافت و آزادیخواهان و احرار از  
گوشه و کنار سر بلند کرده آزادی و عدالت میخواستند، البته دربار و اطرافیان مستبد  
مظفرالدین شاه که عینالدوله رأس آنان بود چون دیواری قطور ولی از خشت و خاک  
در برابر امواج پرمی و پر جوش و خروش مشروطیت ایستاد و البته بی نتیجه ماند. پس از  
عزل اتابک و عزیمتش به صوب حجاز عینالدوله صدر اعظم شد، در همان روزهایی که  
عینالدوله در برابر علماء و مشروطه خواهان ایستاده و کوس لمن الملکی میکوفت  
و تجار و علماء به قم مهاجرت کرده بودند، نصرالله خان مشیرالدوله دل میانجی را  
داشت، و حتی مقرر شد که مشیرالدوله با جمعی از رؤسای تجار روانه قم شده علماء را  
بر گردانند و به مشیرالدوله وکالت تام میدهند که از طرف دولت هرقراری که  
صلاح بداند با علماء بدهد و هر گونه اقدامی لازم باشد بنماید، و او آماده رفتن  
میشود که در همین حال (بقول معروف گاه باشد که کودکی هم به غلط تیری به هدف  
بزند) تلگراف از تبریز از طرف ولیعهد به توسط مشیرالدوله به شاه میشود حاصلش  
آنکه بخاطر یکنفر [عینالدوله] نمیشود چشم از سلطنت پوشید، بالنتیجه شاه برای  
عزل اتابک حاضر میشود و او در ۷ جمادی الاول ۱۳۲۴ استعفا نمود<sup>۱</sup>، البته استعفای او عادی  
نبود، عینالدوله در برابر حریفها پایداری میکرد و استعفا نمیکرد و سرانجام بعنوان  
اعتراض به مبارك آباد رفت. روزی ناصرالملک و مشیرالدوله که از طرف شاه حامل  
پیامهای سخت بودند به قهر به خانه او رفته مجبور به استعفایش کردند، مشیرالدوله  
بجای او وزیر اعظم و سپس صدراعظم شد.<sup>۲</sup>

روز چهارشنبه دهم جمادی الآخر ۱۳۲۴ هجری بود که بازارها بسته شد و

۱ - حیات یحیی، ج ۲، ص ۷۶ و ۷۸

۲ - رجال عصر ناصری، یغما، ۹: ۲۸۵

## ترجمه احوال مشیرالدوله

محصلین مدارس در سفارت انگلیس چادر زدند و در همین حال مردی که سوار قاطر بود وارد سفارتخانه شد و گفت «مردم مژده دهید که عین الدوله معزول گردید.» باری نصب صدارت را دادند به مشیرالدوله که سی سال قبل منشی نظام السلطنه بود و مواجب او در ماه سه تومان بود<sup>۱</sup>.

مشیرالدوله اول کاری که کرد، دست به آزادی محبوسین سیاسی زد. توضیح آنکه میرزا آقای اصفهانی از محبس کلات تلگرافی بدین مضمون به مشیرالدوله مخابره کرد:

دیدم که خون ناحق پروانه شمع را  
چندان امان نداد که شب را سحر کند

مشیرالدوله گفت از اعلیحضرت شاه استدعا میکنم که محبوسین را مرخص نمایند. با روحیه حریت دوستی که مشیرالدوله داشت و بار وابط صمیمانه و کریمانه ای که میان او و شاه بود. چند روز بعد فرمان مشروطیت را از مظفرالدین شاه گرفت<sup>۲</sup> و از علما که از تهران خارج شده بودند درخواست مراجعت کرد و سپس طی اعلامیه ها و لوایحی مردم را به تشکیل مجلس و انجام انتخابات و رعایت اصول دموکراسی امیدوار و مطمئن ساخت<sup>۳</sup> و همه اینها بکمک فرزندان و خصوصاً حسن خان صورت گرفت که مفصلاً درین باره سخن خواهیم گفت.

روزیکشنبه ۲۹ رجب ۱۳۲۴، بواسطه نزاعی که بین مجدالدوله و امیر بهادر شده بود در مجلس صدراعظم، و به شرف صدارت برخوردی بود لذا صدراعظم در مقام

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۵۸

۲- روابط مظفرالدین شاه با مشیرالدوله بسیار حسنه بود و بسا اوقات شوخیهایی مناسب نیز فیما بین میآمد، معیر الممالک مینویسد:

روزی مظفرالدین شاه وضو میساخت و درین هنگام مشیرالدوله در کنارش ایستاده بود، شاه انگشتی زمردی درشت و عالی که در دست داشت از انگشت در آورده به مشیرالدوله داد و او هم بلافاصله تعظیم عظیمی بعمل آورد و انگشتی را بوسیده و در انگشت کرد و گفت: خداوند سایه مبارک قبله عالم را از سرخانه زاد خدمتگزار کوتاه نفرماید !!

۳- برون، انقلاب ایران ص ۱۲۱

استعفا برآمد و مراتب را حضور شاه عرض کرد، اعلیحضرت متغیر شد، و فرمود آنچه صلاح دانید معمول و اجرا دارید، وزیر دربار را چه باین مذاکرات!

روزشنبه ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ تهیه مجلس را می بینند که فردا در عمارت باغ گلستان در حضور اعلیحضرت منعقد گردد<sup>۱</sup>. اولین دولت قانونی مشیرالدوله در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ تشکیل شد.

**مشیرالدوله بزرم** مظفرالدینشاه در خزان سال ۱۳۲۴ هـ در گذشت. مشیرالدوله و محمدعلیشاه مثل بسیاری از وزرای پیر، دل نابخواه تاج بر سر محمدعلیشاه مغرور جوان گذاشت و حال آنکه قلبش بدین سلطنت گواهی نمیداد<sup>۲</sup>. شواهد و امارتی هست که مشیرالدوله بگفتار و عمل در لقی کردن اساس سلطنت او بی تأثیر نبوده است:

دختر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله (مادر آقای جهشید مفخم) در چند ماه قبل از صدارت پدرش، خواب دیده بود که پدرش از در وارد شده تاجی در دست دارد و میگوید: «تاج محمد علی میرزا است باید الساعه بروم بر سر او بگذارم، دختر متوجه میشود که تاج را از برف ساخته اند و پیدر میگوید، نگاهی کرده جواب میدهد: «برای مدتی که او بر سر تخت میماند کافی است»، این خواب را من [مستوفی] از پیرنیا شنیده ام<sup>۳</sup>.

و باز گویند روز تاجگذاری (۵ ذیحجه ۱۳۲۴) مشیرالدوله تاج را پیش و پس بر سر شاه گذارد و توجه نکرد، ولی شاه خود متوجه شده تاج را برگرداند و عده ای این را خوشیمن ندانستند، و هم گویند که محمدعلیشاه به مشیرالدوله گفت تاج کیانی چرا اینقدر سنگین است؟ (محمدعلیشاه بعلت سنگینی تاج مجبور شد که آنرا بهر دو دست نگاه بدارد و پس از چند دقیقه تاج را برداشت و بجای آن کلاه

۱- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۵۱۳ و ص ۵۵۰

۲- جمله «ای شاه بدبخت» تاریخ جلوس اوست.

۳- عبدالله مستوفی، زندگانی من، ج ۲ ص ۲۴۲

## ترجمه احوال مشیرالدوله

رسمی را بر سر گذاشت )<sup>۱</sup> مشیرالدوله جواب داد : « قریبان ، برای سر شما سنگین است » !

باری مشیرالدوله همچنان بصدارت برقرار بود تا آنکه محمد علیشاه اتابک را از اروپا احضار کرد ، میرزا نصرالله خان تمارض کرد و از کار خارج شد.<sup>۲</sup> احتمال می‌رود که سبب کناره گیری او ناتوانی او در جلوگیری از خودسری شاه و سیاست‌منافی وطنخواهانه او در برانداختن مجلس که بهر قیمت ، ولو با مداخله اجنبی ، درپیش گرفته بوده باشد<sup>۳</sup> (محرم ۱۳۲۵ = ۱۷ مارس ۱۹۰۷). کابینه بی رئیس الوزراء تشکیل شد. ( اتابک هنوز در فرنگ بود )

سراسپرینگ رایش به سر ادوارد گری در گزارشی ( ۲۸ مارس ۱۹۰۷ )

مینویسد:

در هفدهم همین ماه مشیرالدوله صدراعظم معزول گردید، کاشیها در حق وی بی- اندازه سعایت می نمودند و پشاه همچو فهمانیده اند که تمام اشکالات و زحماتی که آن اعلیحضرت دچار شده است همانا نتیجه ضعف صدر اعظم و طرفداری اوست از ملت. فردای آن روز مشیرالدوله از طهران به عمارت ییلاقی خود حرکت کرده و خیال دارد پس از چندی عازم اروپا شود .

پسر ارشدش ملقب به مشیرالملک (حسن پیرنیا) ازین ببعد سفیر پترزبورغ نخواهد بود و همراه پدر خویش که محترماً نفی بلد میشود خواهد رفت و دومین پسرش مؤتمن‌الملک در طهران توقف خواهد نمود .

روز ۲۱ وزرای جدید معرفی شدند ، مجدداً شاه به امین السلطان که هنوز در سوئیس بود تلگراف کرد که عازم تهران شود.<sup>۴</sup> و او در ۲۷ ربیع الاول پس از ملاقات با سران روسیه ، از اروپا وارد ایران شد.

---

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۸۸، کتاب آبی گزارش ۱۳ ژانویه ۱۹۰۷

۲- خاطرات و خطرات ص ۲۰۳

۳- براون، انقلاب ایران ص ۱۴۵

۴- کتاب آبی ص ۵۹



مرحوم مخبر السلطنه هدایت می نویسد : «اتابك برای تشکیل کابینه مرا نزد نصرالله خان مشیر السلطنه فرستاد که وزارت خارجه قبول کند، رفتم ، درویشی نکرد».

روز امضای قرارداد ۱۹۰۷ (= ۲۱ رجب ۱۳۲۵)<sup>۱</sup> اتابك بقتل رسید .  
مرحوم هدایت گوید : من و اتابك باتقی زاده و امین الضرب و سید عبدالله و صنیع الدوله نشسته در اصلاحات مذاکره می کردیم اتابك برخاست و باتفاق سید عبدالله رفتند، چند دقیقه فاصله شد. خواستیم حرکت کنیم، امین الضرب جلو گرفت و گفت : اتابك را زدند. اندکی تأمل کرده از در دیگر رفتیم.<sup>۲</sup>

مرحوم مشیرالدوله قتل امین السلطان به گلوله عباس آقای تبریزی ، استعفای بزرگ سعدالدوله را از ریاست مجلس پیش آورد ، مجلس در ۱۰ سپتامبر ۱۹۰۷ احتشام السلطنه را بر ریاست خود برگزید. سه روز بعد (جمعه ۴ شعبان ۱۳۲۵ ، ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۷) نصرالله خان مشیرالدوله که بدریاست وزراء نامزد شده و از همکاری با سعدالدوله سر باز زده بود، ناگهان در محیط پرازسوء ظنی فوت کرد<sup>۳</sup> و در همان روز سعدالدوله بوزارت خارجه منصوب شد.

میگویند محمدعلیشاه در مقام انتقام برآمده از جهت اینکه وی روی خوشی به سلطنت محمد علیشاه نشان نمی داد او را مسموم نمود<sup>۴</sup> و عجباً که سرنوشت امیر کبیر

---

۱ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ، محمود مجبود ص ۲۰۶۵ ، فکر آزادی ، ص ۲۶۸

۲ - گزارش ایران، ج ۴ ص ۳۹

۳ - معیرالمالك فوت مشیرالدوله را درینما ( ۹ : ۲۹۶ ) بسال ۱۳۲۸ ضبط کرده است که مسلماً اشتباه است .

۴ - برون، انقلاب ایران ص ۱۲۲ و ۱۵۸ ، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۸

## ترجمه احوال مشیرالدوله

وقائم مقام و اعتمادالدوله (ابراهیم خان) هم قبل از او بهمین نحو بود و گویی این سنتی بود در خاندان حکومتی قجر .

«در چهارم شعبان ۱۳۲۵ مشیرالدوله بدون سابقه کسالت در رستم آباد شمیران فوت میکند، تصور میشود که او را مسموم کرده باشند، چه در روز مزبور علاءالدوله رستم آباد مهمان بوده باهم ناهار می خوردند، بعداً صدراعظم به اندرون رفته بفاصله کمی حالش بهم خورده یکساعت از شب رفته وفات میکند.»<sup>۱</sup>

وزیر مختار انگلیس در ایران، اوضاع را طی گزارشی چنین مینویسد :

از قلهك، ۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷

«اوضاع بدتر گردیده و بی نظمی مملکت بواسطه مردن اتابك افزایش یافته است . . . درین تازگی هیئتی مشیرالدوله را ملاقات و بوی تکلیف پذیرفتن شغل نموده ، مشارالیه از قبول آن امتناع می داشت، مگر اینکه پول باو برسانند و میگفت هرگز مسؤولیت خطرناك استقرار از خارجه را به عهده نخواهد گرفت.»<sup>۲</sup>

جریان مرگ ناگهانی مشیرالدوله در مجلس نیز منعکس شد و گفتگوهای پیش آمد. بدنیست عیناً از گزارشهای مجلس نقل شود.

در جلسه پارلمانی شنبه ۵ شعبان ۱۳۲۵ میرزا ابوالحسن خان از رئیس

مجلس پرسید :

– جناب مشیرالدوله مرحوم شده اند؟

احتشام السلطنه رئیس- بلی

ابوالحسن خان - این مرد یکی از رجال بزرگ خیرخواه ملت بود. ممکن است تحقیق شود که باحال خود مرده است؟ امروز بر مجلس لازم است که هر کس از رجال بزرگ و غیره که وجود آن برای ملت فایده داشته باشد و فوت شود تحقیق شود که بحال طبیعی فوت شده یاخیر .

رئیس ساکت ماند.

رئیس التجار - جناب رئیس در باب فوت مشیرالدوله چه فرمودید ؟

رئیس - ممکن است الآن با تلفن تحقیق شود .

---

۱- از تاریخ خطی شریف . بنقل از تاریخ پیدایش مشروطیت ایران

محمد حسن ادیب هروی ، ص ۹۷

۲- کتاب آبی ص ۱۶۱، از مکتوب سراسپرینگ دایس به سرادوار دگری

## ایران باستان

چند نفر از طرف مجلس برای تحقیق معین شود .  
حاج امین‌الضرب - اینطور خوب است که بوسیله تلفن اسامی اطبایی  
که در آنجا بودند معلوم شود تا درصدد تحقیق بر آیند .  
در جلسه بعد از ظهر محقق‌الدوله گفت : در جواب تلفون مجلس ، جناب  
مؤتمن‌الملک خیلی اظهار تشکر و امتنان نموده گفتند دیروز مبتلا به مرض  
قولنج شده بعد از آن سخته رو داد ، دکتر انگلیسی آوردیم که تشخیص دهد  
چه بوده ، فعلا درامازاده صالح بطور امان گذاشته شده است .  
( از مذاکرات مجلس )

چنین بود سرگذشت مردی، که در جوانی به پسران خود گفته بود: «یکشب  
مرحوم حاج محمد حسن جد خود را در خواب دیدم که يك کیسه بمن داد و گفت  
نصرا لله، دزین کیسه هر چه هست متعلق بتو می‌باشد، کیسه را باز کردم ، دیدم سه  
عدد مهر در آن کیسه است، که یکی مهر وزارت لشکر می‌باشد و دیگری مهر وزارت  
خارج و دیگری مهر صدارت....

«ناظم الاسلام گوید: مشیرالدوله در زمان صدارتش بخوبی سلوک نمود ، ظلمی  
نکرد، کسی را معدوم نکرد و خانه‌ای را آتش نزد ، وطن فروشی ننمود ، با خارجه  
نساخت، و آثار بدی در عالم نگذارد . مشیرالدوله از اولین اشخاص مؤسسه است که  
سراپرده مشروطیت را بلند نمودند» .

او را در امامزاده صالح تجریش شمیران بخاک سپردند .

باری چو فانه می‌شوی ای بخرد      افاة نيك شو ، نه افاة بد

## حسن پیرنیا

**تحصیلات** در اوائل سال ۱۲۹۱ هـ ق (۱۲۵۲ شمسی)<sup>۱</sup> در خاندان نصرالله خان مشیرالدوله، پسر پادشاه که حسن نام گرفت. و دو سال بعد از او پسر دیگر آمد که حسین نامیده شد. میرزا نصرالله خان به تربیت این دو فرزند علاقه بسیار داشت و چون خود مردی آزاده و مترقی و فضیلت دوست بود، از ابتدا ب فکر تحصیل فرزندان افتاد و بهمین سبب در اوان خردی وسایل تحصیل آنان را فراهم کرد. تحصیلات مقدماتی فارسی و عربی را حسن خان از معلمین سر خانه فرا گرفت که از آن میان شیخ لطفعلی نامی که در مدرسه مروی طلبه بود، بخواهش آقا ادبیت و عربیت به حسن می آموخت.

حسن و حسین و برادر خردسال دیگرشان علمی پس از آنکه بمقدمات زبان و ادب آشنایی یافتند، از طرف پدر عازم تحصیل اروپا شدند. حسن به روسیه و حسین و علی بپاریس رفتند و هنوز سن زیادی نداشتند، بقرار اظهار آقای داود پیرنیا پسر حسن خان مشیرالدوله، درین وقت حسن ۱۴ سال داشت. مستوفی گوید نصرالله خان وقتی که مصباح الملك و رئیس اداره روس بود سه پسر خود حسن و حسین و علی را برای تحصیل باروپا فرستاده بود<sup>۲</sup>، و چون بسال ۱۳۰۸ از مصباح الملکی به مشیرالملکی تغییر لقب یافته بنا بر این حد اکثر تا این سال (که ۱۷ سالگی حسن خان) میشود بایستی او را به خارج فرستاده باشند.

موقعی که حسن عازم مسکو بود، بدستور ناصرالدین شاه، که حسودان تحریک کرده بودند، در انزلی متوقف گردید. پدرش که آن زمان عضو وزارت خارجه بود

---

۱- شش مشیرالدوله، ایرج افشار، جهان نو؛ اشعار جاویدان پارسی امیرمسعود سپهرم، رجال مشهور صدر مشروطیت، یغما: ۵۱۶، درین رساله که ظاهراً در ۱۳۳۶ تألیف شده گوید سن او (حسن خان) بیش از چهل سال است و بنا بر این توله او در همین حوالی باید اتفاق افتاده باشد.

۲- زندگانی من، ج ۲، ص ۹۹

بتوسط امین السلطان مجدداً وسایل حرکت آنها را فراهم کرد.<sup>۱</sup>  
حسن در مسکو به مدرسه «کاد کسی کرپوس» که مدرسه‌ای نظامی بود وارد شد. حسین درپاریس در پلی تکنیک بکار پرداخت.

علی پسر زیبا و پرازنده او در اروپا مسلول شد و بدرود زندگی گفت.<sup>۲</sup>  
دوستعلی خان معیر الممالک گوید :

میرزا علی خان ، در سال هزار و نهصد مسیحی ( = ۱۳۱۹ هـ ) که نگارنده [معیر الممالک] درپاریس بود دوباره به ناهار منزل آمد، جوانی بود براستی خوش قامت، خوش صورت و خوش صحبت و بانهایت جدیت سرگرم تحصیل ، در سن بیست و چهار سالگی به بیماری سل درپاریس درگذشت.<sup>۳</sup>

حسن خان تحصیلات نظامی و سپس تحصیلات حقوقی خود را در دانشکده حقوق مسکو تمام کرد و پس از اتمام تحصیلات بسمت وابسته سفارت ایران در پترزبورگ تعیین شد.

در ۱۳۱۷ که پدرش به مقام وزارت خارجه رسید، پسر خود حسن خان را از پترزبورگ احضار کرد و او را منشی خود کرد، سپس بامقام ریاست کابینه وزارت خارجه و هم چنین منشی مخصوص صدراعظم، لقب مشیرالملکی نیز باو داده شد.<sup>۴</sup>  
تأسیس کابینه و هم چنین آرشیو وزارت خارجه از اقدامات اوست.

مدرسه علوم سیاسی کاراکتر و شخصیت بارز میرزا حسن خان مشیرالدوله را باید در قانون دانی و قانون شناسی و قانون پرستی اودانست . این مرد بزرگ در هر حال و در همه مراتب ، حداکثر کوشش خود را بکار می برد که رعایت اصول و قوانین بشود، و بسا که این حدت و شدت اود در مراعات اصول، موجبات انتحار سیاسی او را فراهم میکرد .

---

۱- شش مشیرالدوله، جهان نو، ۲: ۱۱

۲- زندگانی من ج ۲، ص ۹۹

۳- رجال عصر ناصری، معیر الممالک، بغما، ۹: ۲۸۶

۴- زندگانی من ج ۲ ص ۹۹، تاریخ پیداری ایرانیان ص ۴۴۶

## ترجمه احوال مشیرالدوله

او با تحصیلات عالی که در حقوق کرده بود بخوبی متوجه اهمیت قانون و اثر اصول و پرنسپ در اجتماعات و ترقی ملل شده بود، بهمین علت، روزیکه پابایران گذاشت، متوجه شد که باید مرکز و قانونی برای تعلیم اصول و مبانی حقوق بشری فراهم آید و مکتبی باز شود که مردم ایران را به قانون دانی و حق و حد گذاری وادار کند.

برای انجام اینکار متوسل به مقام و شخصیت پدر خود - نصرالله خان - که اوهم بنوبه خود مردی اصولی و قاعده دان بود، شد. مرحوم مستوفی گوید :

تأسیس مدرسه سیاسی اثر فکر میرزا حسن خان مشیرالملک پسر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله است.

پسر و پدر در نزد صدراعظم و شاه محسنات این اقدام را جلوه گر ساخته فرمانی صادر کردند و چهار هزار تومان سالیانه برای مخارج این مدرسه از تفاوت عمل معدن فیروزه خراسان برقرار نمودند. مشیرالملک برنامه این مدرسه را تنظیم کرده گرما گرم مشغول تعیین معلم و مکان مدرسه شده و اعلان پذیرفتن داوطلب را منتشر کرد.

افتتاح رسمی مدرسه سیاسی در نیمه شعبان ۱۳۱۷ مطابق ۲۸ آذر ماه مقرر گشت. عده ای از طرف نصرالله خان مشیرالدوله برای عصر این روز دعوت شده بودند.<sup>۱</sup>

ریاست مدرسه ابتدا بامشیرالملک بود و بعد از سفر او به پترزبورغ (۱۳۲۰)، بابرادرش میرزا حسین خان پیرنیا که از پترزبورغ بتهران آمده بود.

مدرسه سیاسی در حقیقت پایه و مرکز اساسی مدرسه حقوق و بالاخره دانشکده حقوق امروزی است که کسی نمی تواند منکراثر آن در تحول فکری و قضائی اجتماع امروزی ایران باشد.

اثر معجز آسای این مدرسه در همان ایام، یعنی پس از شش هفت سال در ایران

برای تنظیم وجهت یابی انقلاب مشروطیت و اداره و بهره برداری از آن بزودی نمودار شد. مرحوم ناظم الاسلام می نویسد :

« علت همراهی مشیرالدوله به مشروطه ، بر حسب عقیده نگارنده ، تأسیس مدرسه مبارکه سیاسی بود، پس از افتتاح مدرسه سیاسی و اقدام مشیرالدوله [نصرالله خان] به ترقی آن مدرسه ، امور مدرسه با میرزا حسن خان مشیرالملک و میرزا حسین خان مؤتمن الملک بود و این دو شخص عالم متمدن علاوه بر معلومات و تحصیلات ایشان، فضلاء و دانشمندان مملکت اطراف آن را گرفته از خارج هم ممد و اعانت از آنها شد تا کار بجایی رسید که هوی خواهان حریت از اطراف عالم چشم باین دو نفر عالم انداخته و نجات اهل ایران را منحصر باقدام این دو نفر دانسته و این دو نفر هم الحق کوتاهی نکردند ... جمع شدن فضلاء و علماء در مدرسه سیاسی باعث شد که مشیرالدوله متنفّر شد از استبداد و همراه شد باملت تا بمقصود خود رسید .<sup>۱</sup> »

حسن خان مشیرالدوله خود درین مدرسه حقوق بین الملل درس می داد . دوره مدرسه سیاسی ابتدا چهار سال بود و بعداً اضافه شد . مرحوم محمد - حسین فروغی ذکاء الملک نیز جزء مدرسین بود و بعدها ریاست مدرسه نیز باو سپرده شد.

مشیرالدوله در سفر دوم مظفرالدین شاه باروپا (۱۳۲۰هـ) بعنوان **سفارت مشیرالدوله** مترجم با شاه به فرنگ رفت.<sup>۲</sup> و پس از مراجعت شاه بسمت سفیر ایران در پترزبورغ تعیین شد.

اوبا وجود حوادث سن ، سفارت پترز بورغ را در کمال موفقیت پپایان رساند، «منزل او در سفارت بود. از وقتیکه به سفارت پترزبورغ مأمور شده قدغن کرده بود که مطلقاً القاب را در کارت های خود بکار نبرند ، چنانکه خودش هم در کارت خود، خود را میرزا حسن خان وزیر مختار ایران معرفی میکرد ... او در کار

---

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ، ص ۴۴

۲- زندگانی من ، ص ۱۰۹

سفارت خود را خیلی خونسرد نشان میداد ، او برای سفارت پترزبورغ خیلی جوان و حتی از نایب سفارت مشاور الممالك علیقلی خان انصاری پنج شش سال جوانتر بود . . . روسی را خوب میدانست و با امپراطور بزبان مادری او (روسی) حرف میزد و امپراطور هم به روسی جواب میگفت و حال آنکه با دیگران بزبان فرانسه حرف میزند.<sup>۱</sup>

در همین ایام سفارت او بود که مظفرالدین شاه بخيال سفر سوم بفرنگ افتاد و طبعاً طبق معمول راه او از روی روسیه بود .

« عید و بهار ۱۳۲۳ رسید ، شاه بخيال فرنگ افتاد ، مشیر الملك (حسن خان پیرنیا) تلگراف دریافت نموده تا باد کوبه به استقبال رفت . در اوایل ژوئیه تلگراف شد که شاه به پترزبورغ میآید ، در ژوئن وارد شد .

شاه سفر خود را در اروپا پایان رسانید و در بازگشت او از طریق روسیه ، مشیرالدوله باز تا سرحد شاه را بدرقه نمود ، او درین سفر سخت مورد توجه شاه قرار داشت : « هدیه ای نیز به شاه داد که يك آلبوم جلد نقره مینا کاری بود ، وقتی که شاه خواست آلبوم را بگشاید ، یکی از فضولهای درباری گفت : « قربان ، آلبوم عکس ندارد ! » شاه هم متوجه بی ادبی او شده گفت : « تو میدانی من برای چه آلبوم را میخواهم باز کنم ؟ ، برای اینست که میخواهم شرح پذیرائی مشیر الملك را در حاشیه آن بنویسم ، قلم و دوات بمن بدهید » .

درباری بی ادب به خبط خود متوجه شده عقب رفت ، شاه شرحی در حاشیه یکی از صفحات آلبوم را نوشت و آنرا بست.<sup>۲</sup>

يك هفته بعد از بازگشت مظفرالدین شاه ، مشیر الملك بموجب اجازه نامه ای که در هنگام التزام رکاب (تا سرحد ایران) تحصیل کرده بود ، پس از بازگشت به

---

۱- زندگانی من ص ۱۲۵ و ۱۴۶ و ۱۷۷

۲- زندگانی من ص ۱۸۸



پترزبورگ ، بعد از ده بیست و دو روز مرخصی بایران رفت.<sup>۱</sup>

مشروطیت و مشیرالدوله  
ورود حسن خان مشیرالملک مصادف بود با سال‌های پر  
تشنج انقلاب مشروطیت ایران که نسیم تجدد و حریت ،  
امواج آزادی طلبی و مساوات جویی را به سواحل رژیم حکومتی ایران رسانده  
و خفتگان ۲۵۰۰ ساله این دیار را که در بامداد مشروطیت چشم مالیده و منتظر تابش  
اشعه خورشید آزادی بودند ، امیدواری تازه می بخشید .

مشیرالملک با تحصیلات عالی در حقوق و افکار بلند آزادی طلبی ، در کار پدر-  
که صدراعظم بود و خود نیز با آزادی طلبان مماشاة و حتی همراهی داشت- دخالت و  
کمک کرد . ناظم الاسلام مینویسد :

از مشیرالدوله دو پسر که میرزا حسن خان مشیرالملک و میرزا حسین خان  
مؤمن الملک باشند بایک دختر از او باقی مانده است که در واقع این دو پسر در حسن  
تربیت و تمدن ممتاز و مشار بالبنان و محسود امثال و اقران هستند ، در واقع از  
مشیرالدوله دو چیز بزرگ و سترگ باقی مانده ؛ یکی تمول فوق العاده است که بیشتر  
بواسطه همراهیهای امین السلطان و در زمان ریاست او تحصیل کرد<sup>۲</sup> و دیگر این دو نفر  
اولاد است که الحق والانصاف اسباب نیکنامی پدرشان هستند و دانشمندانی که زحمت  
برای تحصیل مشروطیت و سلطنت ملی میکشیدند هرگز منتظر و متوقع نبودند که  
باین زودی باین نتبجه و این ثمر برسند بلکه مقدمات را برای ده سال بعد ترتیب  
میدادند ، مردم هم که در سفارتخانه بودند در آخر امر دولت قانونی را تقاضا

---

۱- زندگانی من ۲۲۲ و ۲۲۴

۲- نصرالله خان مشیرالدوله مردی آرام و بی آزار بود ، از پیرزاده شنیدم که وقتی  
او از میدان نائین میگذاشته است ، یکی از اخلاف حاجی عبدالوهاب در بالاخانه مشرف  
به میدان نشسته بوده اند ، میفرماید این جوان نزد خدا يك کروړ نصیب دارد . در موقع وفات  
شاید بیش از اینها مکتنت داشت . (خاطرات و خطرات ص ۲۰۴)

## ترجمه احوال مشیرالدوله

مینمودند ، درین اثنا بر حسب غلم و اطلاعی که پسرهای مشیرالدوله داشتند لفظ کنستی توسیون<sup>۱</sup> را در فرمان و دستخط مظفرالدین شاه مندرج ساختند و پس از رسمیت و اطلاع به سفراء ، کارازدست در باریها خارج شد.<sup>۲</sup>

نخستین کسیکه واژه کنستی توسیون را بزبان آورد مرحوم میرزا حسن خان پیرنیا مشیرالدوله بود<sup>۳</sup>

در ۱۴ جمادی الثانیه ۱۳۲۴ بود که فرمان مشروطیت صادر و در ۱۸ شعبان مجلس شوری تشکیل شد و بقول مرحوم کسروی:

«در مجلس اول ، نمایندگان گردآمده و صنیع الدوله را رئیس ، وثوق الدوله را نایب رئیس یکم و امین الضرب را نایب رئیس دوم برگزیدند . چون میبایست نظامنامه داخلی نوشته شود ، کسانی از نمایندگان را برای نوشتن آن نامزد گردانیدند . درین میان قانون اساسی نیز نوشته میشد ، گویا مشیرالملک و مؤتمن - الملك پسران صدراعظم (مشیرالدوله نصرالله خان) آنرا می نوشتند ، یا بهتر بگوئیم ترجمه میکردند<sup>۴</sup> .»

درباره کلمه «گویا» ی مرحوم کسروی باید اضافه کنیم که این امر مسلم بوده است و مرحوم پیرنیا در تدوین قانون اساسی نه تنها دست داشته بلکه رکن اعظم شمرده میشده است. مرحوم ملکزاده مینویسد:<sup>۵</sup>

«از آزادیخواهان جمعی از اشخاص مطلع مانند صنیع الدوله ، مخبر السلطنه ، مشیرالملک ، محتشم السلطنه ، بعضی نظامنامه های انتخابات ملل دیگر را ترجمه و تعدیل کرده نظامنامه انتخاباتی ترتیب میدهند ولی بدو اشکال برمیخورد : یکی از طرف رؤسای روحانی و دیگر از جانب رجال مستبد درباری که ولیعهد باطناً در رأس

---

۱- Constitution

۲- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۴۶

۳- برون ، انقلاب ایران ص ۴۹۹

۴- کسروی ، تاریخ مشروطیت ایران ، ص ۱۷۰

۵- تاریخ انقلاب مشروطیت ، ج ۲ ص ۱۸۷

## ایران باستان

آنها است . نقطه نظر روحانیون این است که از بایبهای ناصرالدین شاهی یعنی منورالفکران و بی اعتقادان به روحانی نمایان کسی داخل مجلس نشود ، نقطه نظر رجال مستبد اینست که قوای مملکت فقط در تحت اراده شاه باشد و تجزیه نگردد .

ناظم الاسلام مینویسد :

« در قضایای مشروطیت با توجه به موقعیت سلطنت و قدرت درباریان ، مشیرالدوله بزرگ و پسرانش (حسن و حسین) دل عاقلانه و بسیار زیر کانه ای را اجرا میکردند و کوشش داشتند که از طرفین (دربار و مردم) اقدامی شدید و غیر عادی نشود . روز شنبه ۱۳ جمادی الاخری ۱۳۲۴ ، هنگامیکه مردم در سفارت انگلیس متحصن بودند ، دو ساعت از شب گذشته میرزا حسین خان پسر کهنر مشیرالدوله دستخطی آورد در سفارتخانه که مجلس را افتتاح میکنیم ، اما در طهران فقط نه در سایر بلدان ، . . . تجار و کسبه گفتند ما چنین مجلسی لازم نداریم ، مجلس باید حاکم مطلق باشد و شعوبات آن در تمام بلدان و دهات دایر باشد . . . روز بعد دستخط را عوض کردند ، دستخط صادر شد که مجلس به تصویب و میل علماء اعلام تشکیل شود .

و باز گوید : متحصنین در ۱۷ جمادی الاخری رفتند به نیاوران تا در رسم آباد که مزرعه مشیرالدوله صدراعظم است با خود صدراعظم مذاکره نمایند ، مشیرالدوله و پسرش مشیرالملک و محتشم السلطنه آنجا بودند ، در باب مجلس شوری مذاکره بود ، صدراعظم میگفت که شوری باید اسلامی باشد و آقا سید حسین بروجردی گفت شورای ملی باید باشد ، صدراعظم گفت من شورای ملی نمیدهم ، آقای سید حسین گفت ، به قوه ملت شورای ملی را می گیریم ، پس از مذاکرات نباشد آقایان با مشیرالملک و محتشم السلطنه در مجلسی دیگر نشسته گفتگو کنند ، پس از مذاکرات نتیجه این شد که مجلس شورای ملی باشد .

عصر روز پنجشنبه ۱۸ جمادی الاخری ۱۳۲۴ ، مشیرالملک پسر بزرگتر

### ترجمه احوال مشیرالدوله

صدراعظم با جناب آقا میرزا محمد صادق و جمعی دیگر از صاحبقرانیه آمدند بشهر و وارد به سفارتخانه شدند و رفتند در چادر بزرگی تجار . مشیرالملک در مجلس جلوس نمود ، جناب آقا سید عبدالحسین واعظ رفت بالای منبر و اظهار مراجع و الطاف اعلیحضرت را به مردم نمود ... بعد مشیرالملک رفت روی صندلی فرمان اعلیحضرت شاهنشاه را قرائت نمود. و دستخطی را که کاشف از غفو و اغماض متحصنین بود بعد قرائت کرد .

تاریخ دستخط مشروطیت در هجدهم بود ولی محض اینکه مطابق باشد با روز تولد شاهنشاه ، تاریخ آنرا در چهاردهم نوشتند .<sup>۱</sup>  
مرحوم مستوفی آرد :

« مشیرالملک و برادرش مؤتمن الملک از راه تدارک لوایح قانون اساسی و متمم آن خیلی به پیشرفت مشروطه کمک کردند ، شاید اگر این دو پسر نبودند همان آزادی طلب های دو آتش هم نمیدانستند چه باید کرد<sup>۲</sup> .  
و مرحوم هدایت گوید :

« صنیع الدوله ، محتشم السلطنه ، میرزا حسنخان و میرزا حسین خان پسران میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و من بنده در ۲۱ ج ۲ ۱۳۲۴ از طرف مشیرالدوله دعوت شده برای تنظیم نظامنامه در رستم آباد نشستیم ، نظر بمقتضیات وقت صلاح رادر انتخابات طبقاتی دیدیم و مدلول دستخط هم همین بود .<sup>۳</sup>  
و هم او آرد :

در جمادی الاخره ۱۳۲۴ قمری صنیع الدوله ، محتشم السلطنه ، مشیرالملک ، (مشیرالدوله) مؤتمن الملک و نگارنده [مخبر السلطنه هدایت] معین شدیم نظامنامه انتخابات را بنویسم ، .. در نظامنامه قرار شد شصت نفر از تهران انتخاب شوند و

---

۱- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۴۶۶ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۲

۲- زندگانی من ج ۲، ص ۳۲۸

۳- گزارش ایران، بخش ۴ ، ص ۱۰

شصت نفر از ولایات ... نظامنامه به دستخط رسید و به نیرالدوله حاکم طهران داده شد اجرا کند ، هی هفته گذشت اقدامی نشد . . مشیرالملک را ملاقات کردم گفتم چه شد ؟ گفت حاکم نظامنامه را نمی فهمد ، گفتم چه خواهید کرد ؟ گفت حاشیه خواهم نوشت . گفتم اگر نظامنامه را نمی فهمد حاشیه را نخواهد فهمید.<sup>۱</sup> و باز گوید من گفتم ، من در حاشیه خواهم نشست و هر جا توضیح خواست باو خواهم داد!

در همین ایام محمد علی شاه نیز به تهران آمده بود و مشیرالدوله و پسران در ملاقاتهای با ولیعهد و اعضاء مجلسین قانون اساسی را که «مرحوم میرزا نصرالله خان در مرض موت بامضای شاهانه رسانیده بود»<sup>۲</sup> به امضای محمد علی شاه مغرور و جوان نیز رسانیدند .

#### مرحوم کسروی گوید :

دراول ذیقعد و ولیعهد بتهران رسید و ازسوی آزادیخواهان و دیگران پیشواز باشکوهی بجا آمد ، و ازسوی مجلس نمایندگان برای گفتن «خوش آمد» به پیش او رفتند ، و چون از همان روزهای نخست شاه او را جانشین گردانیده خود را کنار کشید ، ازینسوی محمد میرزا هنوز خود را نیازمند پشتیبانی بهبهانی و طباطبایی میدید ، گفتگو درباره قانون اساسی همچنان پیش میرفت ، محمد علی میرزا ، حاجی محتشم السلطنه و مشیرالملک پسر مشیرالدوله صدراعظم را ازسوی خود به مجلس فرستاد که بیایند و درباره برخی از بندها گفتگو کنند و اینان نیز بیشتر در زمینه مجلس سنا گفتگو کردند و هر چه بود آنرا پایان رساندند . در ۱۴ ذی قعد قانون به صحنه شاه و سپس ولیعهد رسید .<sup>۳</sup>

مرحوم بهار در باب تنظیم نظامنامه انتخابات گوید:

---

۱- خاطرات و خطرات ص ۱۸۹ .

۲- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۰۲

۳- تاریخ مشروطیت کسروی ص ۱۸۷

## ترجمه احوال مشیرالدوله

نظامنامه انتخابات بهار اول در ۳۰ رجب ۱۳۲۴ توسط انجمنی مرکب از تربیت شدگان مانند میرزا حسن خان مشیرالملک و مرتضی قلیخان و صنیع الدوله و مخبرالسلطنه و مخبرالملک و عده دیگر مبنی بر انتخابات طبقاتی تهیه شد.<sup>۱</sup>

مشیرالدوله  
و قرارداد ۱۹۰۷  
با فوت مظفرالدین شاه، تاجگذاری محمدعلیشاه  
بدست نصرالله خان مشیرالدوله آنطور که  
گفتیم صورت گرفت و: بنوقیع برزد به عون الهی محمدعلی خاتم پادشاهی  
حسن خان مشیرالملک، برای اعلام مراسم تاجگذاری پادشاه جدید به کشورهای  
اروپائی سفر کرد، او در ماه رجب ۱۳۲۵ در کابینه مشیرالسلطنه بوزارت عدلیه منصوب  
شده بود. بقول مستوفی:

« ماه دوم بهار [۱۳۲۵] رسید، رفتن مشیرالملک به سفارتهای فوق العاده  
[ برای اعلام تاجگذاری ] سرگرفت،<sup>۲</sup> . مرحوم مستوفی نیز درین سفر به همراه  
مشیرالدوله بود، ابتدا به روسیه رفتند و سپس به برلن و از آنجا به لندن.  
در انگلستان مشیرالملک با سرادوارد گری وزیر خارجه انگلیس ملاقات کرد.  
در همین ایام بود که قرارداد ۱۹۰۷ معروف بین روسیه و انگلستان در باب تقسیم ایران  
به دو منطقه نفوذ در شرف تکوین بود.

توضیح آنکه بر اثر بهم خوردن موازنه سیاسی بین کشورهای اروپائی و  
قوی شدن اتحاد دولتهای آلمان و اتریش و ایتالیا، فرانسه بفکر افتاد که بین  
روسیه و انگلستان قرارداد مودتی پیش آورد که خود نیز از آن طرفی ببرند،  
بدینجهت در سال ۱۹۰۶ موقعیکه در الجزایر یک کنفرانس بین المللی منعقد  
بود، در اوقات غیر رسمی فاصله بین جلسات، میان نمایندگان روس و انگلیس

---

۱- تاریخ احزاب سیاسی ص ۶

۲- زندگانی من ج ۲ ص ۲۷۷.

## ایران باستان

واسطه شده و برای عقد قرارداد معروف ۱۹۰۷ دلالتی کردند .

مشیرالملک از طرف امپراطور انگلستان ادوارد هفتم نشان سن ژرژ دریافت داشت و بحضور امپراطور باریافت و ناهاری نیز با امپراطور انگلستان صرف کرد . درین ناهار سمت راست شاه سرادوارد گری و سمت چپ او مشیرالملک نشست . مشیرالملک ده روز در لندن بود و در باب قرارداد هم گفتگو هایی کرد ولی موضوع قرارداد ۱۹۰۷ چیزی نبود که مشیرالملک قدرت جلوگیری از وقوع آنرا داشته باشد ، در حکم قضای آسمانی و حادثه انجام شدنی بود و میبایست موازنه سیاسی اروپا فراهم شود. العبدیدبر والحق یقدر، وحق در این ایام ظاهراً باتوپ کروپ بود.<sup>۱</sup>

---

۱- این قرارداد سخت مورد اعتراض ملیون ایران قرار گرفت و همانست که مرحوم بهادر باب آن قصیده معروف خود را گفت و اینك چند بیت از آن:

سوی لندن گذر ای باك نسیم سحری  
سخنی از من بر گو سر ادوارد گری  
کای خردمند وزیری که نپرورده جهان  
چون تو دستور خردمند و وزیر هنری  
.....  
تو بدین دانش، افسوس که چون بی خردان  
کردی آن کار که افسوس جزا زوی نبی  
بر گشودی در صد ساله فرو بسته هند  
بر رخ روس و ترسیدی از در بدری  
اندر آن عهد که با روس بیستی زین پیش  
غبن ها بود و ندیدی تو ز کوه نظری  
انگلیس آن ضرری را که ازین پیمان برد  
تو ندانستی و داند بدوی و حضری  
سد بس معتبری ایران بد در ده هند  
وہ که برداشته شد سد بدین معتبری  
باد نفرین به لجاجت که لجاجت برداشت  
پرده از کار و فرو بست رخ پرهنری  
بیست و چهار

### ترجمه احوال مشیرالدوله

مشیرالملک از لندن به کاله رفت و سه روز آنجا ماند و سپس پاریس آمد و بحضور آرماند فالپیر رئیس جمهور فرانسه باریافت و نشان لژیون دونور درج اول باحمایل دریافت کرد . پس از هشت روز توقف در پاریس برای استفاده از مرخصی و آبهای معدنی به اسپانیا رفت و آنگاه به پطرزبورغ بازگشت.<sup>۱</sup> در همین ایام (حوالی رمضان ۱۳۲۵) در پطرزبورغ خبر مرگ میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدرش باورسید و بنهران احضار شد.

کابینه مشیرالسلطنه نیز در همین وقت سقوط کرد و میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک در ۱۸ رمضان ۱۳۲۵ (۲۶ اکتبر ۱۹۰۷، آبان ۱۲۸۶) رئیس الوزراء شد و هیئت دولت خود را معرفی کرد . درین کابینه میرزا حسن خان بوزارت خارجه رسید و لقب پدرش یعنی مشیرالدوله باو داده شد. مؤتمن الملک وزیر تجارت بود ، تمام اعضای کابینه باستثنای وزیر داخله ( آصف الدوله ) از ایرانیان تجدید پروری بودند که تحصیلات عالیه نموده و هر کدام یک یادوزبان اروپائی میدانستند<sup>۲</sup>، در همان روز های اول وزارت بود که اعلان قرارداد ۱۹۰۷ روس و انگلیس در تعیین دو منطقه نفوذ در ایران از طرف سفارتین روس و انگلستان به وزارت خارجه ایران رسید .<sup>۳</sup> مشیرالدوله جوابی منطقی بمراسله سفارتین داد که موجب رضایت عمومی آزادیخواهان شد . مفاد این جواب در کتاب آبی درج شده است و چنین است.<sup>۴</sup>

### ترجمه مراسله مشیرالدوله

به مستر مارلینگ وزیر مختار انگلیس در ایران:

(۲۵ رمضان ۱۳۲۵ = ۲ نوامبر ۱۹۰۷)

---

۱- زندگانی من ج ۲ ص ۲۷۷ و ۳۱۸

۲- کتاب آبی ص ۲۲۴

۳- زندگانی من ، ص ۳۴۹

۴- کتاب آبی ص ۲۳۲، اطلاعات ماهانه فروردین ۱۳۳۲



## ایران باستان

مراسله آن جناب مورخه ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ مطابق ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ حاوی و متضمن سواد قسمتی از قرارداد منعقد بین دولتن انگلیس و روس راجع بایران و مشتمل بر يك مقدمه و پنج ماده بود عز و صول بخشید . در جواب با کمال توقیر اظهار میدارم و خاطر نصفت مظاهر آن جلالتماآب نیز تصدیق خواهند فرمود که قرارداد فوق الذکر چون مابین دولتن انگلیس و روس انعقاد یافته لهذا مواد آن قرار داد فقط تعلق به خود دولتن مذکوره که امضای آن را نموده اند خواهد داشت و دولت ایران نظر به استقلال تامه ای که بموهبت الهی داراست تمام حقوق و آزادی خود را که بدان واسطه استقلال مطلقه متصرف است از هر نفوذ و اثری که نتیجه هر قسم قرارداد منعقدہ فیما بین دو یا چند دولت دیگر راجع بایران بوده باشد کاملاً و مطلقاً مصون و آزاد میداند و در خصوص مناسبات و روابط دوستانه خود با دول متحابه برای تشیید و استحکام مبانی و داد و دوستی بر طبق مواد و شرایط معاهدات مقدسه و اصول درهای باز هر گونه کوشش و اهتمامی خواهد نمود . اما راجع به قروض نیز واضح است که دولت ایران بدون هیچ منقصتی تعهدات مربوط به قرارداد آن قرضه را مرعی خواهد داشت .

### مشیرالدوله

با جواب وزیر خارجه و اعتراض بسیاری که از طرف جراید و ملیون ایران نسبت بآن بعمل آمد ، این قرارداد سوء اثری در اذهان عمومی بجای گذاشت که اولیای دولت انگلستان ناچار در مقام رفع و رجوع آن برآمدند . این مراسله ( مراسله مشیرالدوله به مستر مارلینگک ، ۲۵ رمضان ۱۳۲۵ ) از بزرگترین آثار مشیرالدوله است و مخصوصاً برای آنکه وزیر خارجه را مجبور به پس گرفتن این سند سیاسی مهم نمایند ، مشیرالدوله متن مراسله جوابیه را به تمام سفارتخانه های مقیم تهران قبلاً فرستاده بوده است .<sup>۱</sup> وزیر مختار انگلستان در ایران ضمن نامه ای کوشش داشت که سوء تفاهم در باب قرارداد ۱۹۰۷ را رد کند، او در جواب مشیرالدوله نوشت :

---

۱- عباس اسکندری ، کتاب آرزو ، ص ۱۹۸

۲۶ رجب ۱۳۲۵ = ۵ سپتامبر ۱۹۰۷

بدوستدار اطلاع رسیده که در ایران شهرت دارد که قراردادی فیما بین انگلیس و روس منعقد شده که نتیجه آن مداخله دولتین در ایران و تقسیم این مملکت فیما بین آنها خواهد بود، خاطر جناب اشرف ارفع مسبوق است که مذاکرات فیما بین روس و انگلیس بکلی طور دیگر است، چرا که جناب مشیرالملک درین اواخر بطرز بورغ و لندن رفته و مذاکراتی که با وزیر امور خارجه انگلیس نموده باید راپورت داده باشند، جناب سراد واردگیری مفاد مذاکراتیکه با جناب مشیرالملک داشته اند.. بدوستدار اطلاع داده اند، جناب سراد واردگیری اطلاع میدهد که بجناب مشیرالملک اظهار داشته اند که ایشان و موسیو ایزولسکی (نخست وزیر روسیه تزاری و امضاء کننده پیمان ۱۹۰۷) در دو نکته اصلیه باهم کاملاً متفقند، یکی اینکه: هیچیک از دولتین در امور ایران مداخله نخواهند کرد مگر صدمه بمال و جان دعایای آنها وارد آید، و دیگر اینکه مذاکرات در باب قرار داد فیما بین روس و انگلیس نباید برخلاف تمامیت و استقلال ایران بوده باشد.. در حقیقت چنانکه موسیو ایزولسکی برای مشیرالملک توضیح کرده اند هر دو وزیر کاملاً در خصوص مداخله نکردن موافق بوده و جای شبهه باقی نگذاشته اند. ۱۴

اما همانطور که اشاره کردیم این قرارداد بین دو دولت قوی بسته شده و نقض آن از طرف ایران ممکن نبود. چنانکه چندی بعد قشون روس باستناد آن نواحی شمالی ایران را اشغال کرد و بهر حال بحث در باب آن مطلبی است که از موضوع ما خارج است.

نماز و استخاره در ناصرالملک نتوانست انتظارات محمدعلی شاه را بر آورد، خدمت سیاست چه اعضاء این کابینه اغلب از آزادیخواهان بودند و طبعاً مخالف نظریات شاه. شاه بفکر اسقاط کابینه افتاد، جالبترین نکته ای که درین مورد میتوان در تاریخ مشروطیت یافت، استخاره ای است که محمدعلی شاه در این باب نمود و البته استخاره راه نداد و موجب ابقای کابینه شد، گرچه بعداً دولت خود کنار رفت.

محمدعلیشاه درکارها اعتقاد باستخاره داشت و حتی درباب توپ بستن مجلس هم بعدها استخاره کرد ، بهر حال درمورد اسقاط ناصرالملک ، محمدعلیشاه نظر خود را نوشته درپاکتی گذاشت و آنرا نزد مرحوم آقاسید ابوطالب مجتهد زنجانی فرستاد و جواب گرفت . باید گفته شود که استخاره های محمدعلی شاه در کتابچه ای ضبط شده و در آن کتابچه تصریح شده است که «این استخاره ها که درین کتابچه جمع شده تمام خط محمدعلی شاه و جوابها خط مرحوم آقاسید ابوطالب مجتهد زنجانی است»<sup>۱</sup>.

بسم الله الرحمن الرحيم ، پروردگارا ، اگر من این چهار نفر وزیر را از شغل های ذیل : ابوالقاسم خان ناصرالملک را از وزارت مالیه معزول کنم ، غلامرضا خان را<sup>۲</sup> از شغل وزارت داخله معزول کنم ، حسن خان<sup>۳</sup> را از شغل وزارت خارجه معزول کنم ، خان باباخان<sup>۴</sup> را از وزارت عدلیه معزول کنم ، صلاح من است استخاره خوب بیاید والا فلا ، یادلیل المتعیرین ، یاالله

محمد علی

جواب درروی پاکت چنین مرقوم است: «ثم تنجي الذين اتقوا و نذر الظالمين فيها جثيا» ، برای کارهای عادی هیچ حسنی ندارد ، اقسام گرفتاری و وحشت را فعلا دارد ، لکن برای اظهار قدرت و گرفت و گبرو تمیز نیکوکار و بدکار و مجازات هر يك گویا بد نباشد با زحمت فوق العاده ، والعلم عندالله ، مقدم و مؤخر آیه حشر و نشر مجازات است ، قلب مبارک همایونی مرآت است ، بهتر درین نیت اقدام نفرمودن است .»

اما روابط شاه و ناصرالملک با این استخاره هم ترمیم نیافت ، همکلاس لرد کرزن که بهر حال خود را از همه رجال دستگاه محمدعلی بالاتر میدانست و بالاتر از آن اینکه پشتیبانی قوی چون انگلستان داشت ، تن به رضای شاه در نمیداد و پافشاری داشت که عده ای از اطرافیان عامی و مستبد شاه بر کنار شوند .

درهمین ایام بود که زنان ناصرالدین شاه هم بعنوان اعتراض قطع مستمریهای خود درمجلس تحن اختیار کردند . ناصرالملک در ۱۸ ذیقعد استعفا داد.

۱- مقاله آقای احمد توکلی ، مجله یادگار سال ۵ ، شماره ۸ و ۹

۲- آصف الدوله ، ۳- مشیرالدوله پیرنیا ۴- مهدیقلی هدایت مخبرالسلطنه

۵- قرآن مجید ، سوره مریم آیه ۷۲

## ترجمه احوال مشیرالدوله

محمدعلیشاه دوزوز بعد او را احضار کرد و بیاد دشنام گرفت و دستور داد او و وزرایش را در اطاق حاجب الدوله زندانی نمایند، آنگاه دستور داد باو قهوه قجری بدهند، ناصرالملک بنماز پرداخت و نمازش چندان طول کشید که سفیر انگلیس شخصاً بدربار آمد و بعنوان اینکه ناصرالملک از دربار امپراطور نشان دارد او را از کشتن نجات داد.<sup>۱</sup>

این دستگیری در ۱۵ دسامبر ۱۹۰۷ (دی ماه ۱۲۸۶) صورت گرفت، شاه، ناصرالملک را به زنجیر انداخت و حتی دستور قتل او و بعضی وزرایش را داد ولی با وساطت سفارت انگلستان از خونس در گذشت و در ۱۶ دسامبر او را به رشت تبعید کرد و بالاخره هم در ۱۹ دسامبر او را عفو نمود.<sup>۲</sup> ناصرالملک میخواست مستمری و حقوق های گزافی که به اعضای خانواده سلطنتی و درباریان داده میشد قطع شود.<sup>۳</sup> چنین بود صلح و آشتی پلشاهی که حکومتش بیش از دو سال آنهم آشفته نپائید، به تقی روشن از پفی خاموش! شب عاشق بود و صبح فارغ!! این اولین خطری بود که از مشیرالدوله در گذشت.

من قانون اساسی را برای مملکت میخواهم  
نه مملکت را برای قانون اساسی. مشیرالدوله

**مشیرالدوله و قانون**  
شخصیت مشیرالدوله را در قانون دانی او باید جست، او سرپیشرفت ایران را در اصلاح دادگستری میدانست. تحصیلاتش در حقوق بود، روزیکه بایران آمد مدرسه علوم سیاسی را بهمین جهت پی افکند.<sup>۴</sup> او شیفته عدالت بود. روزیکه برای اعلام تاجگذاری محمدعلیشاه به لندن رفت، پس از دریافت نشانها و ملاقات با وزیر خارجه و سایر تشریفات، وقتی از او سؤال کردند که از نقاط دیدنی لندن و مجامع مهم آن کجا را جز، بر نامه کوتاه مدت او بگذارند، او بلافاصله گفت میل دارد در نیکی از جلسات

۱ - اطلاعات ماهانه، خرداد ۱۳۲۷

۲ - کتاب آبی ص ۲۳۳ و ۳۲۶ - تاریخ ایران سایکس ج ۲ ص ۵۷۹، ۴ - اطلاعات ماهانه، آذرماه ۱۳۳۰ مقاله آقای افشار تحت عنوان تاریخچه مدرسه سیاسی

محاکمات شرکت کند. مرحوم مستوفی مینویسد:

« يك روز به اصرار مشير الملك به محاکم جنایى رفتیم، او میخواست محاکم جزائى را تماشا کند... قاضى با کلاه گيسى و جبه ابريشمى مشكى زیر نیم طاقى جلوس کرده بود، دو نفر معاون قاضى طرفین او،... جناب سفیر کبیر (مشیر الملك) قدرى انگلیسى میدانست و از مذاکرات چیزى دستگیرش میشد... مشیر الملك سه ساعت بعد از ظهر باز آمد، معلوم شد دارلینک قاضى اول شهر لندن بعد از ختم محاکمه و معرفی شدنش به سفیر کبیر از ایشان دعوت کرده است و باهم ناهار خورده اند... مشیر الملك میگفت سر ناهار از دارلینک پرسیدم در قانون انگلیسى مجازات اعدام هم هست؟ جواب گفت: خوشبختانه بلى!»

مشیر الدوله از اوان کار خود متوجه نقص دستگاه قضایى ایران شده بود و همه جا مطالعات خود را برای بهبود این اوضاع ادامه میداد.

مشیر الدوله روزى بوزارت داد گسترى ایران رسید که تازه حدود بیست سال از پیدایش نام عدلیه در دستگاه دولتى میگذشت، آنهم عدلیه‌ای که خود میبایست بحضور شاهزادگان برود، نه آنکه آنان به پیشگاهش روی نهند! توضیح آن اینست:

در ماه صفر ۱۲۹۹ قمرى از دیوانخانه عدلیه احضاریه‌ای برای یکی از شاهزادگان درجه اول صادر شد که فوری به عدلیه بیاید و جواب شاکیان را بدهد، او زیر احضاریه نوشت «من به عدلیه نمى آیم، عدلیه اگر کارى دارد پیش من بیاید»! ناصرالدین شاه بعد از این جریان در تاریخ ۱۲ صفر دستخطی به مستوفى الممالک صدرالعظم نوشت که حاکی از مطلبى تاریخى است:

«جناب آقا، نظم دیوانخانه عدلیه و گذشتن عرض عارضین این است که دیوانخانه اعظم اقتدار داشته باشد و از جمله تسلط دیوانخانه آن است که هر کس را احضار بدیوانخانه میکنند بلا استثناء باید فوری بدون هیچ عذرى حاضر بشود. حتى اگر خود شما را هم احضار کند باید حاضر شوید، تا چه رسد بدیگران،

## ترجمه احوال مشیرالدوله

نمی‌آیم یعنی چه؟ بسیار غلط است. حکم سختی الآن به معزالدوله بدهید و در روزنامه اعلان و نشر نمایند که هر کس احضار شود و نیاید سیاست خواهد شد.<sup>۱</sup> تشکیلات عدلیه در زمان ناصرالدین شاه بنام دیوانخانه اعظم بود و قوانینی داشت که موسوم به «کتابچه دستورالعمل دیوانخانه اعظم» بود و در ۱۲۷۹ صادر شده بود. در اواخر ۱۳۲۴ ق، (پیش از مشروطیت) محاکمی بطور ناقص تشکیل میشد، که بنام محکمه ملی، محکمه نقدی و محکمه جزاء خوانده میشد، در غوغای انقلاب نارضایی مردم از عدلیه موجب شد که تشکیلات عدلیه را بهم زنند و پیرم ارمنی رئیس شهربانی با قوه نظمی در عدلیه را بست و عده‌ای از اعضای عدلیه را از محاکم به زندان منتقل ساخت و عدلیه همچنان تعطیل بود تا در نوبت اول وزارت مشیرالدوله مجدداً به تصدی مرحوم مشارالسلطنه دایر شد و محاکم عدلیه با تغییر اعضاء تشکیل گردید.

«در سال ۱۳۲۷ پس از فتح تهران و تشکیل کابینه ولی خان سپهدار اعظم، مشیرالدوله وزیر عدلیه گردید و درین موقع برای اصلاح عدلیه (بنخیا خود) يك عده از قضاة را بدون محاکمه برخلاف قانون اساسی از عدلیه خارج کرد و این عمل مخالف توقع مردم از مشیرالدوله بود<sup>۲</sup>. این یکی از مواردی بود که مشیرالدوله اصول را برای بهبود وضع داد گستری زیر پا گذاشت. آقای صدرالاشراف درباره تجدید حیات عدلیه و رفرم مشیرالدوله در داد گستری ایران مینویسد:

«در سال ۱۳۲۸، در کابینه سپهسالار (مقصود همان سپهدار است) مرحوم مشیرالدوله وزیر عدلیه شد و از مجلس و رئیس دولت اجازه خواست که تا ششماه در منزل بنشیند و قوانین و تشکیلات و اصول محاکمات را تدوین نماید. مجلس و دولت با این تقاضا موافقت کردند، مشیرالدوله بخاندرفت و اداره امور عدلیه را به

۱- مجله اطلاعات ماهانه: ۱۰۳، مهر ۱۳۳۵ ص ۶

۲- مجله یغما، رجال صدر مشروطیت، سال ۵: ۵۱۶

## ایران باستان

مجدد السلطان محمد صدمعاون وزات عدلیه سپرد.

سپس آقای صدرالاشراف گوید: مشیرالدوله بعد از چندماه قانون تشکیلات و قانون اصول محاکمات را نوشت و تقدیم مجلس کرد، قانون تشکیلات از تصویب گذشت ولی قانون اصول محاکمات با مخالفت شدید علمای طراز اول مواجه شد. ناچار اینجانب (حسن صدر، صدرالاشراف) که با مرحوم مشیرالدوله دوستی داشتم و هنگام تنظیم قانون اصول محاکمات اغلب طرفشورا و واقع میشدم به ملاقات مرحوم سید حسن مدرس رفتم که فعال و شاخص هیئت علماء بود و موفق شدم نظر او را جلب کنیم، بدین ترتیب که مشیرالدوله موافقت کرد هشت ماده پیشنهادی علماء طراز اول در ابتدای قانون نوشته شود و پس از آن قانون در کمیسیون عدلیه تصویب و سپس بطور چهار دیواری از مجلس گذشت، این قانون در سال ۱۳۲۹ بنصوب رسید.

مرحوم مشیرالدوله متوجه شد که برای تغییر اصول محاکم ایرانی احتیاج به مشاوره خارجی دارد. این بود که بدستور او مسیود آدلف پرنی، مستشار فرانسوی با استخدام ایران در آمد، او تا سال ۱۳۰۵ در دادگستری ایران بود و سالیانه ده هزار تومان حقوق و مبالغی فوق العاده داشت<sup>۱</sup> تا کارها را سر و صورت دهد. قانون جزا بوسیله پرنی نوشته شد.

باری در همان سال ۱۳۲۸ بود که مشیرالدوله در مجلس برای عدلیه تقاضای بودجه مستقل و مخصوص نمود و این خود از تحولاتی شگرف دادگستری ایران است، زیرا تا آن ساعت قضات مسلماً برای اعاشه خود ناچار بودند از طرفین دعوی مبالغی وصول کنند و این گونه دادگستری و قضاوت البته بی شباهت به دادگستری در شهر بلخ نبود و معمولاً کارها را از ته خراب میکردا

در مورد ایستادگی مرحوم مدرس باید اضافه کنیم که این مخالفت موجب قهر مشیرالدوله و زدن او به مجلس و وزارت دادگستری گردید ولی صدرالاشراف و

## ترجمه احوال مشیرالدوله

و میرزا مرتضی قلیخان نائینی نایب رئیس مجلس وساطت کردند و بالاخره آئین دادرسی مدنی تصویب شد. البته حمایت مرحوم امام جمعه ازین اقدام مشیرالدوله خودعامل دیگری بود برای تصویب آن.

صدراالاشراف کیفیت این کشاکش روحانیت و قضاوت را، که درحقیقت مشیرالدوله میخواست دادگستری را از چنگ آنان رهایی دهد، چنین مینویسد: مرحوم مدرس ازطرف هیئت طرازاول مشروطیت، هشت ماده که در اول کتاب محاکمات حقوقی ابتدائی نوشته شده پیشنهاد کرد که اگر این هشت ماده را مشیرالدوله قبول و ضمیمه قانون بکند بآن قانون رأی خواهند داد. مفاد مذکور بطور اجمال عبارت از این است که موضوعات مورد اختلاف را سه قسم کرده: موضوعات شرعی، از قبیل اختلافات راجع به نکاح و طلاق و نسبت و وقفیت و ملکیت و نصب و قیم و حکم به افلاس و اختلافات حقوقی که فتاوی علماء دراصل حکم مختلف باشد که منحصرأ باید محاکم شرعی رسیدگی نمایند؛ موضوعات عرفیه از قبیل اختلافات راجع به مالیات و امتیازات دولتی و امثال آنها که محکمه عدلیه رسیدگی میکند؛ موضوعات مشترک یعنی غیر از موضوعات شرعی و عرفیه بشرطی که شرعی و عرفی بودن آن مشتبّه نباشد که اگر مشتبّه باشد باید بمحاضر شرع رجوع شود، و درین قسم هم اگر متداعیین ابتداء تراضی برسیدگی محکمه عدلیه بکنند محکمه رسیدگی میکند والا باید بمحاضر شرع رجوع شود.

مشیرالدوله نسبت به بعضی از مواد هشت گانه بخصوص ماده ۱۴۸ که مفاد آن اینست: «در غیر موضوعات شرعی تراضی متحاکمین نسبت به رسیدگی محکمه عدلیه شرط است و بدون تراضی متحاکمین محکمه عدلیه حق رسیدگی ندارد و باید ارجاع بمحضر شرع بکند، جداً ایستادگی و مخالفت کرد ولی بالاخره چون چاره و پیشرفت قانون را منحصر در قبول کلیه مواد دید ناچار تسلیم شد و باین ترتیب قانون دادرسی مدنی بتصویب مجلس رسید.

مشیرالدوله در خلوت میگفت که با وجود مواد پیشنهادی علماء مخصوصاً ماده ۱۴۸، قانون اصول محاکمات که تراضی متداعیین برای رسیدگی محکمه



عدلیه شرط شده، محاکم عدلیه موقعیت شایسته‌ای نخواهند داشت و دول خارجه نسبت باتباع خودشان در ایران تمکین ازین محاکم نخواهند کرد و بالاخره بفکر اورسید که علماء را وادار به تعیین علماء لایق قضاوت یعنی مجتهدین جامع‌الشرایط بکنند و از من [صدرالاشراف] خواست که با علماء طراز اول مذاکره شود که علماء درجه اول اشخاصی را که لایق قضاوت شرعی هستند بمحاکم عدلیه معرفی کنند. من این مطلب را اظهار کردم ولی اختلاف نظر علماء بقدری زیاد بود که در مدت شش ماه حتی یکتفر را هم بوزارت عدلیه معرفی نکردند!

مشیرالدوله در آن موقع ابلاغی برای محاکم صادر کرد که چون مراجع شرعی برای محاکمه معین نشده، محاکم عدلیه نباید محاکمات را معوق بدارند و تا مراجع شرعی معین نشده خود محاکم رسیدگی کنند و حکم بدهند،... بالاخره پس از مدتی مرحوم آقا سید محمد یزدی با تصویب آقایان علما ریاست محکمه شرعی را قبول کرد.<sup>۱</sup>

مشیرالدوله بعد از کودتای محمد علیشاه چون مغضوب بود از دستگاه وزارت دادگستری محترمانه استعفا کرد، ولی پس از فتح آزادیخواهان و بعد از عود مشروطیت مجدداً وزیر عدلیه شد و چون تا آن تاریخ نه قانونی برای تشکیلات عدلیه و نه آئین دادرسی موجود بود و نه اعضاء عدلیه حقوق مرتبی داشتند وزارت عدلیه مانند زمان استبدادی صدی ده از قیمت محکوم به از محکوم و صدی پنج از محکوم علیه میگرفت و ازین درآمد هر چند ماه یک دفعه مبلغی ناقابل به اعضای محاکم میدادند. مشیرالدوله در سال ۱۳۲۸ قمری در مجلس شورای ملی عنوان کرد که مجلس باید بودجه‌ای برای حقوق اعضای محاکم و ادارات عدلیه تصویب کند و باو مهلت بدهند تا قانون تشکیلات عدلیه را تهیه کند.

باید دانست که مشیرالدوله در کابینه ناصرالملک (اردیبهشت ۱۲۸۸) و در

## ترجمه احوال مشیرالدوله

کابینه دوم و سوم سپهدار (آذر ۱۲۸۸ تا اردیبهشت ۱۲۸۹) و کابینه چهارم سپهدار (اسفند ۱۲۸۹) و کابینه اول و دوم صمصام السلطنه بختیاری (مرداد ۱۲۹۰) سمت وزارت عدلیه را داشت و در همین مدت نسبتاً طولانی وزارت خود بود که توانست شالوده عدلیه جدید را که تا زمان مرحوم داور با قدرت بکار می‌پرداخت بریزد. مشیرالدوله در زمان داور که به فکر اصلاح عدلیه پرداخت از داور حمایت بی‌دریغ می‌کرد و ثبات او را در تحول داد گستره‌تری مورد تأیید قرار میداد. اغلب داور در امور داد گستره‌ی بامرحوم مشیرالدوله مشورت داشت و این مشورت چه با ملاقات شخصی و چه بوسیله آقای داود پیرنیا فرزند مشیرالدوله که آن روز در خدمت داد گستره بود صورت میگرفت.

در موقع انحلال عدلیه [بهمن ۱۳۰۵] داور کمیسیونی برای اصلاح قوانین عدلیه ترتیب داد. اعضای کمیسیون عبارت بودند از مرحوم مشیرالدوله، مرحوم منصور السلطنه عدل، میرزا احمد خان شریعت زاده، آقای دکتر محمد مصدق و آقای صدرالاشراف. در جلسه اولی که برای رسمیت کمیسیون در اطاق وزیر تشکیل شد، مشیرالدوله بریاست کمیسیون و صدرالاشراف به نیابت ریاست و منصور السلطنه و شریعت زاده بعنوان منشی انتخاب شدند و قرار شد جلسات بعد در منزل مشیرالدوله تشکیل شود.<sup>۱</sup>

اقدام داور البته تند بود ولی بکمک صدرالاشراف و مشیرالدوله بالاخره توانست محاکمی نسبتاً آبرومند ترتیب دهد، در انتخاب قضات مشیرالدوله همیشه سفارش میکرد که قضات باید از زمره اهل علم انتخاب شوند تا آنکه علماء منتقد نتوانند بر آنها ایراد بگیرند و احکام محاکم را موهون بشمارند. آقای مختاری در باب اصلاحات قضائی مشیرالدوله گوید<sup>۲</sup>:

«حسن پیرنیا از دانشمندان درجه اول و دکترو در حقوق و استاد در عمل و تجربه

---

۱- سالنامه دنیا ۱۸: ۸۴

۲- تاریخ بیداری ایران، حبیب‌الله مختاری، ص ۴۱۹

## ایران باستان

بود ، نامبرده با سیاست آرام و متین ، کاملاً با اوضاع و اخلاق و روحیات ایرانیها آشنا و از نفوذ طبقات روحانی با اطلاع بود . بتدریج با ملایمت اوراق و قوانینی را تنظیم نمود و پس از ملاقاتهای دوستانه با مجتهدین با نفوذ روحانی و مذاکرات لازمه و حك و اصلاح هريك از مواد و تطبیق آنها با قوانین شرع و ضمناً با مذاکرات با وکلای مجلس و جاب نظر آنها و با دخالت دادن جمعی از اشخاص طبقات روحانی در رأس محاکم و مراحل قضایی بطریقی که انقلابی رخ ندهد ، مراحل قانونی قضایی را از ابتدائی و استیناف و دیوان کشور و دادستانی تشکیل داد و امورات را ب جریان انداخت . مشارالیه با وجود تمام این تدابیر و بکاربردن سیاستهای عاقلانه باز گاهگاه بمشکلات برخورد مدتی از کار کناره گرفته و پس از چندی مجدداً منصوب و دنباله عملیات خود را میگرفت .

ضمناً جمعی از اشخاص عالم بحقوق را جمع و در مراحل قضائی جا داد و باین طریق پس از سالها سازمانی در وزارت دادگستری پیدا شد ، مراحل سه گانه قضائی صورت اداری گرفت و پار که بدایت مدعی العمومی ( دادستانی ) را تشکیل و دارالوکاله های حقوقی را رسمیت داد و اداره اجرا را تأسیس نمود .

مرحوم مشیرالدوله برای اولین بار در ایران قضاوت دودرجه ای را باب کرد و موجب شد که دادگاههای بدوی و استیناف بوجود آید . او همیشه مراقب اوضاع عدلیه بود ، وقتی خبر محکومیت نصره الدوله فرمانفرما را به شش ماه زندانی شدن شنید و دادنامه دادستان را خواند ، به رئیس عدلیه پیغام داده بود که البته نصره الدوله شاید گناهان زیادی داشت ، ولی باین دادنامه و این محکومیت ، شمانصره الدوله را محکوم نکردید ، بل دادگستری ایران را در انظار خارجیان محکوم نمودید ، او بارها میگفت که چراغ عدلیه در اوایل عمر مشروطه خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود .

وقتی که مشیرالدوله سکنه کرد ، مرحوم رضاشاه روزی به عیادت او رفت و از ترقیات ایران گفتگو بمیان آمد ، مشیرالدوله در عین بیماری وضعف

## ایران باستان

و عجز از صحبت ، باز رو به رضاشاه کرد و گفت ، مهمتر از همه این ترقیات تأمین قضایی است و اگر این امر صورت پذیرد ، بقا و دوام این ترقیات تضمین شده است . او روزی در مجلس شوری ، نظر خود را در باب قانون درین جمله معروف خلاصه کرده :

« قانون را نباید عصبانی کرد ، تا این قضای بسته به حتمی الاجراء بودن قانون است ، نه شدت آن . »

نکته شایان تذکر اینست که مشیرالدوله بهر حال قانون را برای مملکت میخواست و این بود که همیشه نحوه اجرای قانون را بیش از ماهیت آن مورد دقت قرار میداد ، مرحوم بهار گوید :

« این حقیقت را بنام تاریخ باید گفت که مرحوم مشیرالدوله ، بر خلاف برادرش مؤتمن‌الملک ، در کیفیت اجرای قوانین هر چند با مدلول ظاهری آن مخالفت داشته باشد گاهی جرئت غریبی از خود بخرج میداد ، در اوایل مجلس چهارم ، روزی مرحوم حاج آقای شیرازی قبل از دستور بر ضد کارهای خلاف قانون صدور دوره فترت با نهایت حرارت نطقی ایراد کرد ، این نطق مبتنی بر این بود که باید رئیس‌الوزراءهای ایام فترت که بخلاف قانون اساسی کارهایی کرده‌اند محاکمه شوند .

مشیرالدوله آنروز در ردیف و کلاء بود و در آخرین صف پشت بدیوار جای داشت و طوری از نطق حاج آقا عصبانی شد که بی اختیار سیگاری از قوطی بیرون آورد و آتش زد و بغور آنرا خاموش نمود و بعد از ختم نطق که طولانی بود رئیس مجلس تنفس داد . مشیرالدوله در اطاق متصل باطاق جلسه فریادش بلند شد و در ضمن انتقاداتی که از ناطق میکرد گفت :

« من قانون اساسی را برای مملکت میخواهم نه مملکت را برای قانون اساسی ؛ و هر گاه پای صلاح مملکت در میان باشد من قانون اساسی را زیر پا لگد میکنم » .<sup>۱</sup>

## ایران باستان

عمت فواضله البریه فالظی      شکر الفنی و دعوة المسک  
ساس الامور فلیس تخیل رغبه      من رهبة و بسالة من لیز

### بزن گاه دوم توبه گری

باری ، روابط محمد علی شاه و مردم و مجلس روز بروز تیره تر میشد، درین بزن گاه<sup>۱</sup> تاریخ مشروطیت نیز شخصیت مشیرالدوله ، بچشم میخورد ، این شخصیت همه جا صورت میانجی در میان قوه قاهره و هیجان عامه داشته است ، زیرا روحیه و مقام او واعتمادی که هم مردم و هم دستگاه دولت به صلاح اندیشی و کفایت و بی غرضی او او داشته اند ، موجب میشد که طرفین او را به حکمیت و میانجیگری قبول کنند . نمایندگان مجلس که متوجه وخامت اوضاع شده بودند و بهر حال غضب شاه را خطری برای مشروطیت میدیدند ، در ذیقعد ۱۳۲۵ بکمک مشیرالدوله نامه ای در باب رفتار محمد علی شاه به رئیس مجلس فرستادند ، و در حقیقت بدست اوزنگوله را به گردن گریه بستند ، یعنی اقدامات مشیرالدوله موجب آن شد که در ۱۷ ذیقعد محمد علی شاه سوگند نامه ای امضاء کرد و به مجلس فرستاد . واقعاً این کار

---

۱- اصطلاح بزن گاه را در تاریخ مشروطیت تعداد بکار برده ایم : در جاده های کوهستانی که سابقاً کاروانیان همیشه در معرض هجوم دزدان بودند ، معمولاً نقاط خاصه ای هست- مثل بریدگی رودخانه در سربیع راه و جاده یا در انتها « پوزه کوه » و پناه سنگهای ضخیم یا درختان بزرگ- که دزدان در پشت این مکان پناه میگرفتند و کاروان بی خبر از هر جا بعضی آنکه درین دره یا پیچ و خم قرار میگرفت از چهار طرف صدای « کور شو » دزدان بلند میشد . جایکه نه پای رفتن بود و نه قدرت بازگشتن . کاروانیان هم دستها بالا کرده و بروی خاک میافتادند و دزد مال و کالا را آنچه میخواست می برد و بکوه میزد . این محل های اختصاصی را در جاده ها « بزن گاه » یعنی جایی که دزد کاروان را می زند ، می نامیدند . مثل اینکه در طی مسیر تاریخ مشروطه ایران نیز چنین بزن گاههایی بوده است و تشبیه بلا مشبه نباشد . پیغمبر دزدان ، این جای را همه جا « لور گاه » (به ضم لام و فتح واو) آورده است : « به نانت نه ، بجانت قسم که در هیچ لور گاهی نشده که از ذکر ت خاموش شوم و هیچ بزن گاهی نرفتم که فراموش کنم . » (آثار پیغمبر دزدان ، مصحح نگارنده ، چاپ دوم ص ۲۹)

## ترجمه احوال مشیرالدوله

(وزیر تجارت) به مجلس آمده در کمیسیون صلح صحبتی میدارند و میروند و عمده نظر کمیسیون اصلاح اینست که سه نفر تبعید شده یعنی علاءالدوله و سردار منصور و جلالالدوله را برگردانند.<sup>۱</sup>

درین بازی، سفارت روس بیش از هر جا تکاپو میکرد خصوصاً با سفارت انگلیس در مذاکره بود که آن سفارت را بهمراهی خود و یاری با محمد علیشاه همراه کند، و کار دخالش تا بدانجا رسید که سفیر روس با وزیر خارجه ایران مشیرالدوله چنین گفتگو کرد: موسیو دهارت ویک M. Hartwig سفیر روس به خانه وزیر خارجه وارد گردید، سفیر روس گفت: جان شاه در خطر است، این ملیون چکار بکار نوکران شخص اعلیحضرت بویژه امیر بهادر جنگ دارند، کارانجمنها و ملتون بدینجا کشیده که همه آرزویشان بر کناری شاه است، اگر چنین واقعه ای رخ نماید روسیه ناگزیر به پای درمیانی بوده و انگلستان نیز پشتیبانی خواهد نمود. مارلینگ و ابسته سفارت انگلیس نیز این معنی را تصدیق نمود.

حسنخان مشیرالدوله پنج روز قبل ازین وقایع از کار کناره گیری کرده بود. ولی تا تعیین تکلیف بکارها رسیدگی میکرد، باری مشیرالدوله بسوی مجلس شافت و گزارش امر را بر رئیس مجلس داد. روز بعد (چهاردهم خرداد ۱۲۸۷ = ۴ ج ۱۳۲۶) شاه بباغ شاه رفت.<sup>۲</sup>

آقای تقی زاده گوید: در دوم جمادی الاولی سفیر روس و انگلیس از شمیران بوزیر امور خارجه مشیرالدوله تلگرافی بزبان فرانسه فرستادند که باید او را ببینند و در آنجا گفتند برای مذاکره اوضاع فعلی است که بنظر ما وحشت انگیز می آید و وقتی که آمدند بالحن بسیار تهدید آمیز اخطار کردند که اگر ملیون برخلاف شاه اقدامی کرده و موقع او را بخطر بیندازند روسیه مداخله میکند. مشیرالدوله بلافاصله قبل از پذیرایی آن دو تا مأمور سیاسی خارجی همان روز به مجلس آمده و

---

۱- حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۷۹

۲- برون، انقلاب ایران، ص ۲۰۲، ۲۰۳

تقاضای فوری مذاکره با رئیس مجلس و کمیسیون خارجه که مستشارالدوله و من [تقی زاده] هم عضو آن بودیم نمود و ما را بجمعه دعوت به مجلس کردند و حکایت او را شنیدیم و بسیار نگران و متوحش شدیم ، آن بود که شاه از شهر بیرون رفت و مشغول جمع آوری اردو شد و انجمن ها قصد مقابله نمودند ، ما بآنها نصیحت دادیم که اقدام تجاوزی نکنند و البته درین نصیحت همه عقلا و البته رئیس مجلس ممتازالدوله و مشیرالدوله موافق بودند .<sup>۱</sup>

پرونده سازی  
امیر بهادر و استعفای  
مشیرالدوله

در گزارش مرحوم ادوارد برون خواندیم که پنج روز قبل از گفتگوهای سفارت روس و انگلستان در باب طرفداری از محمد علی شاه ، مشیرالدوله استعفا کرده بود ، بدنیست علت این استعفا را بدانیم ، وجه بهتر که عین نوشته های یکی از رجال بزرگ آن عهد را که هنوز هم از شیوخ قوم است ، یعنی جناب صدرا لاشراف ، درین باب نقل کنیم . آقای حسن صدر مینویسد:

در ۱۳۲۶ قمری اوضاع مملکت بحال استبداد درآمد ، در آن وقت مشیرالدوله وزیر عدلیه و برادرش مؤتمن الملك وزیر فرهنگ (۴) بود ، چون این دو برادر از عناصر مشروطه خواه بودند ، اطرافیان محمد علی شاه زمینه محاکمه ای برای توهین این دو برادر فراهم کردند . چون آن محاکمه موجب استعفای ایشان شد اختصاراً آنرا نقل میکنیم :

موضوع محاکمه عبارت بود از ادعاء یکنفر سرهنگ به مبلغ هشت هزار تومان علیه آنها ، باستناد نوشته ای از میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدر آنها ، و حاکی از طلب سرهنگ از پدر ایشان.

محکمه در باغشاه به ریاست مشیرالسلطنه صدراعظم و عضویت امیر بهادر جنگ و سپهسالار و وزیر افخم وزیر دربار و من (صدرا لاشراف) و شاهزاده مؤیدالسلطنه تشکیل شد و مشیرالدوله و مؤتمن الملك در مقابل هیئت محکمه نشستند.

۱- خطابه آقای تقی زاده در باشگاه مهرگان، ص ۶۰

مدعی سند خود را بدست امیر بهادر جنگ داد و او بدست مشیرالسلطنه صدراعظم و او بدست دیگران داد تا بدست من رسید. سند به مهر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بود، ولی بدقت که ملاحظه کردم استنباط شد که در دو جای سند علامت دست خوردگی است، یکی در اسم داین، و یکی در مبلغ. ولی چیزی نگفتم و سند را رد کردم تا سند را دادند بدست مشیرالدوله و مؤتمن الملك. آن دو نفر یا ساختگی سند را ملتفت نشده یا شده چیزی نگفتند. مشیرالسلطنه که رئیس محکمه بود از آن ها جواب خواست. آنها گفتند: ما ازین سند اطلاع نداریم ولی هر چه محکمه حکم کند اطاعت داریم.

مشیرالسلطنه بعد از چند دقیقه سکوت مجلس، از اعضاء رأی خواست. هیچ کدام از اعضاء به ملاحظات سیاسی اظهاری نکردند. امیر بهادر جنگ با بیانی ملامت آمیز به مدعی علیهما گفت: بگوئید این نوشته از پدر شما هست یا نه؟ آنها همان جواب اول را دادند.

مشیرالسلطنه بمن گفت شما از احکام شرع بهتر مطلع هستید، تکلیف چیست؟ من گفتم عقیده من اینست که باید دست این شرهنگ را برید! برای آنکه با يك نوشته تقلبی بدو وزیر مملکت ادعای واهی در چنین مجلسی اقامه کرده است.

امیر بهادر جنگ که شالوده این محکمه را اورینخته بود بشدت بر آشفت و گفت شما باید قلب نوشته را اثبات کنید. من نوشته را جلو آفتاب گرفته به يك يك اعضاء نشان دادم و همه فهمیدند، حتی خود امیر بهادر هم فهمید و نوشته را گرفته پاره پاره کرد و مجلس برهم خورد. مشیرالدوله و مؤتمن الملك در همان مجلس استعفاي خود را نوشته به مشیرالسلطنه دادند.<sup>۱</sup>

بدین طریق کار مشیرالدوله با دربار محمد علی شاه يك رویه شد و معلوم شد که:



ایران باستان

دیگر به پیام و نامه بر ناید کار

شمشیر دو رویه کار یکرویه کند

و همانطور که میدانیم این خشم و کینه امیر بهادر و محمد علیشاه يك بار مشیرالدوله را تا مرحله توقیف برد و بار دیگر تا مرحله طناب انداختن در باغشاه آورد .

مذاکرات نتیجه نمیرسید ، شاه از مجلسیان آزرده شده  
و حرارت سیاست بالا میرفت ، ناگهانی دستخطی بدین شرح  
به مشیر السلطنه رئیس الوزراء فرستاد :

تیرها بنگ  
میخورد

«جناب اشرف مشیر السلطنه ، چون هوای تهران گرم بود و تحملش  
بر ما سخت بود ، ازین رو به باغشاه حرکت فرمودیم ، پنجشنبه چهارم  
جمادی الاولی ، عمارت باغشاه .»

معلوم شد که گرمای هوا بهانه برای کوفتن مجلس است . ملیون نیز در  
مجلس متحصن شدند و آنجا را ، نگر خود ساختند ، باز ارتباط و میانجی گری  
مشیرالدوله قطع نمیشد ، چه از دیکتاتوری عوام و خواص هر دو پرهیز داشت ،  
اما کارازدو طرف شدت و حدت کشید . مرحوم کسروی گوید :  
روزهای ۲۱ و ۲۲ جمادی الاولی ، مجلس بنام میانجی گری نهائی برپا شد و  
و گفتگوهای میانه آن بادر بار بنمایندگی مشیرالدوله و مؤتمن الملك میرفت .  
اما نتیجه بخش نمی بود ، روز ۲۲ جمادی الاولی ، محمد علیشاه این تلگراف را به  
شهرستانها فرستاد :

« این مجلس برخلاف مشروطیت است ، هر کس من بعد از فرمایشات  
ما تجاوز کند ، مورد تنبیه و سیاست سخت خواهد بود . محمد علی شاه .»

شب آن روز مشیرالدوله و مؤتمن الملك بمجلس آمده آگاهی دادند که شاه  
در بر انداختن مجلس پافشاری میکند<sup>۱</sup>

## ترجمه احوال مشیرالدوله

در همین ایام عده‌ای از روحانیون نیز به باغشاه رفته ، محمد علیشاه را در مخالفت با مشروطه تأیید کردند و او را چنان مغرور ساختند که چنین اعلامیه‌ای صادر کرد :

« بسمه تعالی ، آقایان علماء اعلام ، حال که بمقیده شما مجلس باقواعد اسلامی منافی است وحکم بعمرت مشروطه داده‌اید ، ما هم بالبره و بطور قطع منصرف شدیم ومطمئن باشید که دیگر مجلس عنوان نخواهد شد ! »

مشهور است که حاج شیخ فضل الله نوری چون از باغشاه بخانه برگشت بمردم گفت « الساعه از باغشاه می‌آمدیم وفاتحه مشروطه را برچیدیم ! »

مجلس در برابر دربار ایستادگی میکرد ، شاه مصمم به امحاء مشروطیت شد ، مرحوم دولت آبادی واپسین روز مجلس را چنین بازگویی کند :

« قدری از شب می‌گذرد ، صنیع الدوله و مشیرالدوله با حالت پریشان وارد شده میروند آخر باغ بهارستان با هیئت رئیسه مجلس خلوت میکنند ، یکی از و کلاء دست صنیع الدوله را گرفته و میگوید چه شد؟ صنیع الدوله دست خود را بسختی رها کرده میگوید چگونه میتوانم نتیجه را اینجا بشما بگویم .

یکی از مجامعین بمشیرالدوله میگوید شما بیائید ، نه آن وزیر که حالش معلوم است ( مرادش صنیع الدوله است زیرا مردم نوعاً از صنیع الدوله بواسطه خصوصیتی که با امیر بهادر جنگ نموده است خوب نمیگویند ) .

قدری فاصله مؤتمن الملک هم آمده به حوزة آنها وارد میشود ، خلاصه آمدن این سه نفر معلوم میدارد که دستشان بشاه نرسیده خبر خوش نیاورده اند . . . من [یحیی] مینویسم بمشیرالدوله که اگر خبری دارید بمن بدهید ، برنده کاغذ جواب زبانی آورد که فردا صبح معلوم میشود . . . آنشب را بسر برده صبح زود مصمم رفتن به بهارستان میشوم که صدای توپ بلند میشود.<sup>۱</sup>

## ایران باستان

روزشنبه ۲۳ جمادی الثانی مجلس بنوپ بسته شد.

غوغای توپ بستن مجلس و حبس و زجر آزادیخواهان و قتل آنان درباغشاه و مظالم قزاقان روسی، چیزی نیست که بتوان درین مختصر از آن بحث کرد، فقط باید گفت آنچه را مشیرالدوله از آن میترسید و بارها برای عدم وقوع آن دل میانجی را بازی میکرد، پیش آمده بود.

بعد از کودتای محمد علیشاه همه احرار و آزادگان و اشخاص منورالعکرم باغشاه کشانده شدند و بسیاری بقتل آمدند که جریان آنرا باید در تواریخ خواند. بطوریکه آقای داود پیرنیا فرزند مشیرالدوله اظهار میدارد: درین قضایا، سربازان امیربهادر، مشیرالدوله و مؤتمن الملک رانیز باغشاه کشانده بودند و حتی دستور طناب انداختن آنان نیز داده شده بود، ولی عضدالملک شیخ قاجار خود را باغشاه رسانده بمحمد علیشاه گفت مشیرالدوله داماد من است<sup>۱</sup>، چطور دستور میدهی اورا طناب بیندازند؟ و سپس خود یک شب درباغشاه برابر چادر توقیفگاه مشیرالدوله خوابید تا موفق به نجات دادن او از باغشاه شد. این جریان خود دلیل بر این است که مرحوم مشیرالدوله در مذاکرات خود با محمد علیشاه همه جا جانب مردم را داشته است و همین عوامل موجب بغض محمد علیشاه شده بود که کار را تا بدینجا کشانده.

سروصدای مردم ایران از اکناف و اطراف بلند شد، قشون آزادیخواهان از تبریز و بختیاریها از اصفهان متوجه پایتخت گشتند و تخمی را که احرار کاشته بودند بشمر رساندند. ظهیرالدوله «صفا» بعد از به توپ بسته شدن خانه اش چه خوب گفته بود:

|                                   |                                 |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| بمرض شاه رسان ای صبا ز قول صفا    | که ای شهنشه دوران و جانشین کیان |
| مگر بمرض حضور تو نارسانده کسی     | که گندمی که نمایند زیر خاک نهان |
| نخست چونکه شود، سبز لاغراست و تنک | چآنکه می نپسندند زارع و دهقان   |

---

۱- در باب این بستگی خانوادگی بعداً سخن خواهیم گفت.

### ترجمه احوال مشیرالدوله

|                                      |                                   |
|--------------------------------------|-----------------------------------|
| برای مصلحت دهقنت ، یله سازد          | کله به مزرعه که خدای ده ، چوپان   |
| لگد کنند و چرند آنچه گندم و سبزه است | چنانکه بائر و دائر شود همه یکسان  |
| چوبگذرد دوسه روزی از آن، همان گندم   | بروید از نو و سرسبز زان شود بستان |
| ستبر پنجه زند ، هفت سنبل آرد بار     | چنانکه وعده نموده خدان در قرآن    |

|                                      |                                |
|--------------------------------------|--------------------------------|
| بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی           | ز بعد بندگی قرنهای بی پایان    |
| چو سرزخاک بر آورد ، امر فرمودی       | به مردمی همه اهریمنان بدایمان  |
| که خاک مجلس و مسجد همه دهند بیاد     | کشند مردم مظلوم را زیر و جوان  |
| به يك اشاره که از روی خواهرش نفس است | خراب گشت بسی خانه های بی گنهان |

|                                   |                                     |
|-----------------------------------|-------------------------------------|
| شها ، چراندی اگر سبز حاصل ملت     | بهوش باش که رویانش خدای جهان        |
| یکی لطیفه نغز این بود که خانه ما  | هزار ذرع بود فی المثل به حیث مکان   |
| ولی به مملکت ماتو چون شهنشاهی     | ترا بود به مثل خانه کشور ایران      |
| خراب گرد و ویران، تو مرده یا زنده | بقول عام : کشیدم برات خط و نشان     |
| زبان درازی شد خسروا ببخش مرا      | بکن هر آنچه دولت خواست، خانه آبادان |

ستارخان و باقرخان از تبریز و قشون بختیاری از اصفهان و سپهدار از گیلان منوجه تهران شدند .

پس از آنکه محمدعلیشاه از حرکت مجاهدین رشت بسمت کرج اطلاع حاصل کرد تلگرافی بشرح زیر بمحمدولی میرزا سپهدار مخابره نمود :

« محمد ولی ، محض فوق نمک بحرانی تو بدولت ، ترا از شؤونات دولتی خارج ، و املاک ترا خالصه نمودیم . از باغشاه ، محمدعلیشاه . »

محمدولی خان تنکابنی هم در جواب چنین تلگراف کرد :

« باغشاه ، الحمد لله که ازین ننگ خارج شدم ، و در املاک من هم هیچکس قدرت دخالت نخواهد داشت . »<sup>۱</sup>

قشون تهران را محاصره کرد ، روز ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷ یعنی درست یکسال پس از رها شدن گلوله های توپ لیاخوف ، قشون آزادیخواهان از

## ایران باستان

دروازه‌های شمالی تهران وارد پایتخت شده یکسر بمجلس شورای ملی رفته و در آنجا مستقر شدند .

شاه بهزرگنده بسفارت روس رفت و بالاخره بروسیه فرار کرد .

فانجان ، سلطان احمد میرزا پسر محمد علی شاه را بسلطنت برداشتند و چون صغیر بود عضدالملک را که شیخ قاجار محسوب میشد بنیابت او برگزیدند . چندی بعد شاه مخلوع از روسیه متوجه ایران شد و باسترآباد وارد گشت ولی این بار نیز از قشون دولتی شکست خورده بروسیه بازگشت<sup>۱</sup> .

در همین سالها بود که دو حزب انقلابی و اعتدالی در ایران پیدا شد و بعد از افتتاح مجلس بنام دموکرات عامیون واجتماعیون اعتدالیون خود را معرفی نمود . مقامات مشیرالدوله درین سالها چنین بوده است :

در ربیع الاول ۱۳۲۹ که سپهدار نخست وزیر شد ، مشیرالدوله وزارت عدلیه داشت . در کابینه مجدد او که در ۲۰ اسفند ۱۳۲۹ ( ۲۲ رجب ۱۳۲۹ ) تشکیل شد مشیرالدوله وزیر عدلیه بود ، سپس در کابینه صمصام السلطنه که در مرداد ۱۳۳۰ ( ۲۹ رجب ۱۳۲۹ ) تشکیل شد باز مشیرالدوله سمت وزارت عدلیه و سپس وزارت علوم و اوقاف ، همچنین در کابینه علاء السلطنه ، ( ۱۳۹۱ ) سمت وزیر علوم و اوقاف را داشت .

مجلس دوم در اواخر ۱۳۲۹ بسر آمد و ناصرالملک که  
مشیرالدوله و  
بیطرفی ایران  
درین وقت نایب السلطنه مقتدر ایران بود دیگر انتخابات را  
تجدید نکرد و سه سال و کسری ناصرالملک زمامدار مطلق

---

۱- محمد علی شاه در ۹ رمضان ۱۳۴۳ در سان ریو ( ایتالیا ) بمرض قلب درگذشت . احمد شاه از پاریس خود را بر جنازه پدر رسانید و بطریق مسلمانی تغسیل و تکفین شد . در وقت حمل جنازه کوچه های جلوراه مملو از تماشاچی بود ، اعلیحضرت سلطان مخلوع عثمانی هم برای تسلیت به خانه شاه رفت . ( جلد المتین ، سال ۳۳ : ش ۱۰ )

بود<sup>۱</sup>، تا اینکه بر اثر وخامت اوضاع جنگ و قدرت بختیاری‌ها، ناصرالملک بفرنگستان رفت. در همین وقت انتخابات نیز انجام گرفت. حدس قریب بیقین اینست که ناصرالملک در این مسافرت متوجه وضع وخیم تهران شده و خصوصاً از طرف بختیاریها که قدرت تام یافته بودند مقام سلطنت را در خطر میدید و بهمین دلیل باروپا مسافرت کرد بدون آنکه از نیابت سلطنت استعفا داده باشد و باین حساب چند سالی کودتای حتمی الوقوع آتیه را بتأخیر انداخت، چه قدرت بختیاری درشؤون ایران کار را بجاهای باریک کشانده بود. مرحوم دولت آبادی درباره سفر او مینویسد:

«ناصرالملک پاریس رفته در آنجا اقامت کرد بی آنکه از نیابت سلطنت استعفا داده باشد. کابینه تهران بتصویب سردار اسعد بر او سخت گرفت که یا استعفا بدهد و یا مراجعت نماید، دو وزیر مختار خود را هم در پاریس و لندن مأمور کردند جواب جدی از او بگیرند، اما او نه قبول رفتن کرد و نه استعفا داد و تا اینوقت که من [یعنی دولت آبادی] این شرح حال را مینویسم (غره ربیع الثانی ۱۳۳۱، مارس ۱۹۱۳) در پاریس متوقف است و کار نیابت سلطنت را با مکتوب و تلگراف میکند. مجلسی هم در تهران بریاست سردار اسعد تشکیل شده بعنوان نظر نمودن در نظامنامه انتخابات که هیچ رنگ ملیت در آن دیده نمیشود و معین است برای پیشرفت اغراض اشخاص است.

سردار اسعد پس از یأس از ناصرالملک اسباب فراهم آورد که سعدالدوله میرزا جوادخان را از ژنو بایران آورده او را نایب السلطنه نماید، این بود که تلگرافاً او را بتهران خواست، او از روسیه بتهران وارد شد. ولی بختیاریها متوجه شدند که اگر سعدالدوله مسلط شود دست آنها را بکلی کوتاه خواهد کرد، صمصام السلطنه تمکین نکرد و مسأله نیابت سلطنت اوسرنگرفت<sup>۲</sup>.

۱ - مؤدبانه ترین دیکتاتوری‌ها را در ایران ناصرالملک کرده است؛ او تحصیل کرده انگلستان بود، گویند در حکومت کردستان وقتی مقصری را پیش او میآوردند میگفت «این آقا را بیرید با کمال احترام چوب ببندید!» (تاریخ مردوخ ج ۲ ص ۲۳۱)

۱ - حیات یحیی، ج ۲، ص ۲۲۱

احمد شاه در ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ رسماً تاجگذاری کرد .

در همین ایام جنگ بزرگ بزرگ اول جهانی در گرفت . مستوفی الممالک ۱۸ روز بعد از شروع جنگ اول کابینه خود را تشکیل داد و در بدو کار چون مجلس تعطیل بود برای اتخاذ رویه دولت با برخی از رجال مجرب و بصیر مشورت نمود ، مخصوصاً ساعت ها با مشیرالدوله و مؤتمن الملک در خلوت نشسته و با تصویب ایشان با صدور فرمان ذیل از طرف شاه مبادرت ورزید<sup>۱</sup> :

« نظر باینکه درین اوقات متأسفانه بین دول اروپا نایره جنگ مشتعل است... درین موقع دولت ما مسلک بی طرفی را اتخاذ و روابط دوستانه خود را با دول متخاصمه کماکان حفظ و صیانت می نماید . ۱۲۰۰۰ ذی حجه ۱۳۳۲ = اول نوامبر ۱۹۱۴ . اما این بیطرفی مثل بسیاری از بی طرفی ها دیری نپائید .

بهر حال کابینه مستوفی الممالک نتوانست ادامه پیدا کند .

روز پنجشنبه ۲۴ ربیع الثانی ۱۳۳۳ (۱۱ مارس ۱۹۱۵) بنابه

دستور شاه، مؤتمن الملک از فراکسیون ها رای تمایلشان را

را پرسید، عموماً یعنی از ۷۵ نفر عده حاضر، ۷۵ رای بمشیرالدوله دادند. ساعت ۸ شب شاه مشیرالدوله را خواسته مأمور تشکیل کابینه کرد . مشیرالدوله مستقیماً از دربار بدیدن مستوفی الممالک رفت. سپس یکشنبه ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۳۳ ساعت ۴ بعد از ظهر وزراء خود را معرفی کرد:

مشیرالدوله نخست وزیر و وزیر جنگ

معاون الدوله وزیر امور خارجه .

مستشار الدوله وزیر امور داخله .

حکیم الملک وزیر معارف .

ذکاء الملک وزیر عدلیه .

---

۱- مورخ الدوله سپهر، مردان بزرگ، سالنامه دنیا، ۱۸: ۸۶

ترجمه احوال مشیرالدوله

مشارالملطنه وزیر مالیه .

نصرالملک وزیرپست تلگراف و تجارت

اولین مشکل دولت مسأله دخالت روس و انگلستان از طرفی و توقعات آلمانها بود و درین میان میبایستی تکلیف اختیارات مستشاران بلژیکی که گمرک را در اختیار داشتند نیز تعیین شود .

مورخ الدوله سپهر گوید :

« دوشنبه ۱۵ مارس ۱۹۱۵ (۲۸ ربیع الثانی ۱۳۳۳) ، ساعت ۴ بعد از ظهر فن کاردرف شارژه دافر آلمان باتفاق نگارنده در قصر ابیض بملاقات مشیرالدوله رفتیم ، فن کاردرف اظهار داشت باید بایران تبریک بگویم که شخص دانشمند وطنخواهی مثل شما مقام ریاست وزراء را قبول نموده اید. مشیرالدوله صمیمانه تشکر کرد و اصلاحاتی که در نظر گرفته شرح داد : در مالیه میبایستی اول تنسیقاتی داد و دیوان محاسبات را منعقد ساخت ، پس از آن قانون ۲۳ جوزا ۱۳۲۹ ( قانون اختیارات مستشاران بلژیکی) را لغو نمود ، اما چون دوام این قانون و اختیارات بلژیکی ها بحال مملکت مضر است صبر را جائز ندانسته مصمم شده ام در جلسه فردا لایحه موقتی به مجلس پیشنهاد کنم مبنی بر اینکه قانون ۲۳ جوزا فوراً لغو شود و بجای آن کمیسیونی مرکب از ۳ الی ۵ نفر از طرف مجلس منتخب گردد که حق تفتیش در عایدات و مخارج را داشته باشند.

درباب مرکزیت قوای دولت در ولایات مشیرالدوله گفت باید ابتدا نیروی ژاندارمری و نظمیه را توسعه داد و استعداد نظامی در هر یک از شهرها داشت تا دولت بتواند بیطرفی خود را محفوظ دارد .

فن کاردرف اشاره بقضیه توقیف لیستمان و واسموس نمود.

مشیرالدوله اظهار تأسف بی نهایت کرده وعده جبران آن را داد و ضمناً گفت دیروز تلگرافی داشتم که اهالی شیراز ورود مسیو و اسموس را باشعف و مسرت استقبال کرده اند .



در جلسه ۴شنبه ۱۷ مارس بالاخره مجلس شورای تانصف شب جلسه را ادامه داد  
قانون ۲۳ جوزا ۱۳۲۹ را نقض کرد<sup>۱</sup>

این کابینه تا دهم اردیبهشت ۱۲۹۴ ادامه پیدا کرد ولی قوامی نیافت و کار به  
عین الدوله سپرده شد ، مرحوم دولت آبادی گوید :

میرزا حسن خان مشیرالدوله کابینه را مرکب از اشخاص مناسبی تشکیل داد.  
مشیرالدوله از اشخاص تحصیل کرده و تربیت شده این عصر است ، مرد کار آگاه و  
اداره کننده است ولیکن جرئت و جسارتش بقدر کافی نیست، یا آنکه احتیاط و  
محافظه کاریش زیاد است . اما این کابینه جوان در ابتدای تشکیل تصادف کرد با  
فشار تازه ای از طرف روسها که قشون جدیدی بسرحد انزلی وارد کردند ، و به  
تجاوز از آنکه از طرف مغرب از عثمانیان شد و عده ای قشون بقصر شیرین فرستادند .  
کابینه مشیرالدوله سعی کرد که عثمانیان را برگرداند ، اما آنها قصدشان این بود  
که مددی بقوه آلمانی- عثمانی که در ایران تشکیل میشود بدهند و بدینجهت  
بازگشت خود را موکول به تخلیه قشون روس و انگلیس از ایران نمودند .

مردم طرفدار آلمان بودند ، مشیرالدوله میخواست از این احساسات استفاده  
کرده وسیله ای فراهم آورد که اقساط قروض دولت را بدو همسایه شمالی و جنوبی  
در مدت جنگ نپردازد و ازین راه تدارك قشونی بگیرد ، ولی روس و انگلیس که  
قشون ایران را منحل شده میدانستند ، همراهی نکردند ، مجلس هم آنطور که  
باید همراهی نکرد (بملاحظه دموکراتها)، کم جرئتی خودش هم دخالت کرد و  
مشیرالدوله بعد از دوماه استعفا داد و بکنار رفت و جوادخان سعدالدوله کاندید شد  
ولی مخالفت مردم موجب شد که عین الدوله را بدین سمت برگزیدند.<sup>۲</sup>

مورخ الدوله سپهر درین باب مینویسد<sup>۳</sup>:

---

۱- سالنامه دنیا ، ۱۸ : ۸۲

۲- حیات یحیی ص ۲۸۶-۲۸۷

۳- ایران در جنگ بزرگ ص ۱۶۳

## ترجمه احوال مشیرالدوله

دزدی که نسیم را  
دزد دزد، دزد است

عصر شنبه ۲۴ آوریل ۱۹۱۵ یکی از درباریان مقرب سلطان  
احمد شاه که در جمعیت مخفی آلمانی عضویت دارد دوان

دوان خود را از قصر فرح آباد بتهران رسانیده بنگارنده  
[مورخ الدوله سپهر] چنین گفت که ساعت سه و نیم بعد از ظهر مارلینگ وزیر مختار  
انگلیس و باخ شارژدافر روسیه، بدون اجازه قبلی متفقاً حضور شاه شرفیاب شدند و  
در تحت جبر و فشار و تهدید، شاه را مصمم داشتند که بعزل مشیرالدوله و نصب سعدالدوله  
و بستن مجلس و توقیف جراید و اخراج صاحب منصبان سوئدی و طرد دیپلماتهای  
آلمانی و عثمانی از ایران مبادرت کند، ضمناً علاوه کرد که درین ساعت مشیرالدوله  
و مؤتمن الملک در فرح آباد حضور شاه هستند.

نگارنده پس از شنیدن این خبر بمنزل رئیس ژاندارمری در خیابان اسلامبول  
رفتم و در آنجا اکثر افسران سوئدی را گرد آورده مشورت کردیم، بعضی از  
افسران سوئدی میگفتند با قوه قهریه همین امشب شاه را دزدیده بخارج خواهیم  
برد... بالاخره پس از مشاوره، کاردر فرح آباد شارژدافر آلمان و عاصم بیک سفیر عثمانی  
با صد نفر سوار ژاندارم به فرح آباد رفتند که جبراً حضور شاه شرفیاب شوند. بعد  
از نصف شب رسیدند، موثق الدوله وزیر دربار از صدای هیاهو سراسیمه از خواب پرید  
و با پای بی جوراب و زیر شلواری آنها را پذیرفت و مجبور شد برود و شاه را از خواب  
بیدار کند، این دو نماینده بالاخره موفق شدند نقشه کودتای متفقین را نقش بر  
آب کنند ولی در باب اینکه مجدداً مشیرالدوله رئیس الوزاء بشود شاه زیر بار نرفت،  
یعنی گفت خود او [مشیرالدوله] دیگر قبول نخواهد کرد. بالاخره در شخص عین الدوله  
توافق حاصل شد و فردای آنروز دستخط ریاست وزرای اوصادر گردید.

حکومت عین الدوله نیز دیری نپائید و مجدداً بحران شروع شد. غروب  
پنجشنبه ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۵ میرزا محمد صادق طباطبائی و شاهزاده سلیمان میرزا بملاقات  
مشیرالدوله در رستم آباد شمیران رفتند و اظهار داشتند که اتفاق آراء مجلس باریاست

وزرائی شما موافقت کرده است، مشیرالدوله در جواب گفت بهتر است مجلس سیاست خارجی خود را معین کند تا من از روی همان سیاست اعضاء کابینه را تعیین نمایم، آیا مقصود تعقیب بیطرفی حقیقی است مثل کابینه سابق من و کابینه مستوفی الممالک، یا بیطرفی متمایل بروس و انگلیس مثل کابینه عین الدوله؟

بعد از افطار، اعلیحضرت مشیرالدوله را بقصر صاحبقرانیه احضار و ریاست وزراء را باو تکلیف کرد. مشیرالدوله برای عرض جواب قطعی دوروز مهلت خواست. روز شنبه ۲۴ ژوئیه، چهارده نفر از فراکسیون های مختلف انتخاب شدند که بروند و از مشیرالدوله خواهش کنند در تشکیل کابینه تسریع نمایند.

روز شنبه ۲۷، هیئتی از وکلاء نزد مستوفی الممالک بهونک رفته و هیئت دیگری در مجیدیه شاهزاده عین الدوله را ملاقات و اصرار نمودند هر دو داخل کابینه مشیرالدوله شوند و قرارداد هر سه نفر یعنی مشیرالدوله و مستوفی الممالک و عین الدوله در صاحبقرانیه حضور شاه شرفیاب شده در آنجا تکلیف کابینه را معین کنند. معلوم شد بالاخره توافق سه نفری بمستوفی الممالک شده است زیرا در مراجعت، مشیرالدوله مراسله ای بمؤتمن الملك رئیس مجلس نوشت که در جلسه خصوصی قرائت شد مبنی بر اینکه از ریاست وزراء استعفا دارم ولی حاضرم در کابینه ای که مستوفی الممالک تشکیل دهد عضویت اختیار نمایم.<sup>۱</sup>

مستوفی الممالک در ۱۷ اوت ۱۹۱۵ (= شوال ۱۳۳۳) هیئت دولت خود را معرفی کرد، ولی مشیرالدوله در کابینه قبول عضویت ننمود. مستوفی از آن جنت - مکانهایی است که درباره اش میتوان گفت: ولد وزیراً و مات وکیلاً، چه او در ۱۱ سالگی بوزارت رسید آنهم وزارت دارایی، و بقیه عمر را هم اغلب در صدارت و کالت و ریاست و بالاخره «آقایی» گذراند و باقا معروف بود. در همین کابینه بود که مسأله تغییر پای تخت پیش آمد.

قشون آلمان در مشرق و غرب فتوحاتی داشت و دموکراتها در ایران جانی گرفته دولت موقت تشکیل دادند و قصاید و حید دستگردی که میگفت :  
ازپروس است که ژنرال هنرور خیزد      مرد ازلندن و پاریس کجا برخیزد  
خیزد اما همه مادام مدوشیک و قشنگ

بر در و بازار خوانده میشد، بانکهارا چاپیدند و قشون انگلیس رادر فارس و کرمان شکست دادند . کار بجائی رسید که سپاهیان روس از قزوین به پایتخت بتهران روی آوردند. مرحوم مشیرالدوله درین جریان نیز اقدامی کرده و موجبات آنرا فراهم ساخت که پایتخت تغییر داده نشود مرحوم دولت آبادی گوید:

روز هفتم محرم ۱۳۳۴ ، بر اثر گذشتن قوای روس از تبریز و نزدیک شدن آنها بتهران تصمیم بانتقال پایتخت از تهران باصفهان گرفته شد ، اثاثیه سلطنتی برای نقل و تجویل دادن پایتخت جمع آوری شد . از طرف شاه بدربار لندن و پطرو گراد تلگراف شد که چون بدون ملاحظه و بدون جهت قشون روس بطرف پایتخت من میآید لازم دانستم پایتخت خود را تغییر دهم . من بعد هر اتفاقی بیفتد دولت ایران مسؤول نخواهد بود .

نماینده روس و انگلیس خواهش کردند که شاه حرکت خود را به تعویق اندازد ، شاه نپذیرفت<sup>۱</sup> ، مجلسی مرکب از مستوفی الممالک و مشیرالدوله و مؤتمن الملك و عین الدوله و سپه دار تشکیل و نتیجه این شد که شاه حرکت نکند و قشون روس به ینگی امام برگردد و دولت باد و سفیر داخل مذاکره بشود . پیش خانه شاه را که حرکت کرده بود برگردانیدند<sup>۲</sup> .

---

۱- مسیو «اتر» وزیر مختار روس به احمد شاه گفته بود اگر پایتخت را تغییر دهید تلگراف خواهیم کرد که محمد علی شاه یا شماع السلطنه بتهران بیایند . (یکصد و پنجاه سال سلطنت ، ص ۱۴۱) (ایران در جنگ بزرگ ص ۲۳۹)

۲- حیات یحیی ج ۲ ص ۲۹۴ ، ۲۹۵

## ایران باستان

در کابینه‌های سالهای بعد نیز مشیرالدوله سمت‌هایی داشت: در کابینه‌ء علاء السلطنه که از ۱۵ خرداد ۱۲۹۶ (شعبان ۱۳۳۵) تا آبان ۱۲۹۶ ادامه یافت مشیرالدوله وزیر جنگ بود، همچنین در کابینه‌ء عین‌الدوله (از آبان تا دی ۱۲۹۶) وزارت جنگ را داشت. در کابینه‌ء بعدی مستوفی‌الممالک که از ۴ دی ۱۲۹۶ تا اردیبهشت ۱۲۹۷ ادامه یافت باز او وزیر جنگ بود.

این ایام بحرانی‌ترین روزهای تاریخ ایران است که سیاست خارجی و وضع آشفته داخلی موجبات فراهم آمدن کودتای ۱۲۹۹ را فراهم میکرد. يك توجه بعمر کوتاه دولت‌ها که بسیار مستعجل بودند می‌رساند که اداره و نظم و نسق امور از هم پاشیده است و مناسفانه احمدشاه نیز که خود بسن کفایت رسیده بود و دیگر نایب‌السلطنه‌ای نداشت، از عهده جبران این شکستگی بر نمی‌آمد.

هفت هفتاد و دو علت در بدن      از کشفای عناصر بی‌رسن  
علت آید تا بدن را ببلد      تا عناصر همدگر را واهلد

کابینه و ثوق‌الدوله صفحه‌ء تاریخ ایران را ورق زد.  
و ثوق‌الدوله نخست وزیر شاعر معروف ایران که خود  
می‌گفت:

بزن گاه سوم  
قرارداد ۱۹۱۹

با عقل مجرّد نبری راه به مقصود

اینجاست که دیوانگی نیز بیاید

يك دیوانگی سیاسی کرد و دست بعقد قراردادی زد با انگلستان که گفتگوی فراوان در ایران پدید آورد. کابینه و ثوق‌الدوله بعد از سقوط اجباری کابینه مصمص‌السلطنه (پس از آنکه شاه متوجه خطر بختیاری شد و از دربار به مصمص‌السلطنه تلفن شد که شما دیگر وزیر نیستید و استقامت شما در برابر شاه عواقب وخیم دارد)، در ماه مرداد ۱۲۹۷ (= شوال ۱۳۳۶) روی کار آمد و دو سال دوام

کرد . مسافرت احمد شاه بفرنگستان در عمر همین کابینه صورت گرفت و ظاهراً برای آن بود که موافقت او با قرارداد جلب شود : این قرارداد برتری مسلم سیاست انگلستان را بر روسیه در ایران ممکن میساخت، علاوه بر آن نفوذ خارق العاده آن دولت را در امور داخلی ایران فراهم میکرد. چه خوب گفته بود دکتر افشار مدیر مجله آینده که تا ایران ضعیف است یکی از دو سیاست ۱۹۰۷ و ۱۹۱۹ بر او حکمفرما خواهد بود : سیاست ۱۹۰۷ عبارت است از تقسیم ایران سیاست یا اقتصاداً، و پلتیک ۱۹۱۹ مبنی است بر تفوق و استیلای یکی از دول همسایه معناً یا عملاً. وثوق الدوله این قرارداد را بست<sup>۱</sup> و سپس انتخابات را شروع نمود.

مرحوم بهار گوید : « قرارداد ۱۹۱۹ که آقای وثوق الدوله با انگلیس بشرط پذیرفته شدن در مجلس (بعد از نطق احمد شاه در مجلس ضیافت پادشاه انگلیس) بسته بود ، در ایران مورد بحث شد و هر طبقه و حزبی چه تندرو و چه کندو بقرارداد مزبور حمله میکرد.»<sup>۲</sup>

نتیجه این قرارداد این بود که مالیه و قشون ایران زیر نظر معلمین و فرماندهان انگلیسی قرار گیرند و قشون متحدالشکل شده ژاندارم و قزاق بیک صورت در آید.<sup>۳</sup> دو نفر یکی بنام آرمیتاژ اسمیت برای مالیه و یکی ژنرال دیکسن برای اداره قشون بایران وارد شدند .

بعد از انتشار مواد قرارداد ، درجراید تحریکات شدیدی بر ضد وثوق الدوله شد و جمعی از دموکراتها و سایر آزادیخواهان که مرکزشان گاهی خانه حاج امام جمعه خویی و گاهی منزل مرحوم سید حسن مدرس بود شبنامهها و مقالات شدیدالحنی بر ضد دولت منتشر ساختند و گفته شد که سلطان احمد شاه نیز با آنها

---

۱- این قرارداد در ذی القعدة سال ۱۳۳۷ = دسامبر ۱۹۱۹ بسته شده بود.

۲- تاریخ احزاب سیاسی ، ص ۳۰

۳- احمد شهر یور گوید افسران انگلیسی تصمیم داشتند که در قشون ایران از درجه سلطانی بیالا باید انگلیسی باشد و ایرانیان تا رتبه نایب اولی بالاتر نباید ترفیع یابند.

همداستان است. گفته شد که شاه برای امضای قرارداد حق الزحمه میخواهد و صریح میگوید که شما پول گرفته‌اید و امضاء کرده‌اید، من که پولی نگرفته‌ام چرا امضا کنم؟

اختلاف میان وثوق‌الدوله و شاه‌نیزبالا گرفت، در اوایل سال ۱۳۳۸ شاه مصمم شد به سفر فرنگستان برود و در لندن بود که از تصدیق قرارداد سر باز زد و گفت: «مملکت من کشوری دموکراسی است، باید این قرارداد بمجلس شورای ملی ارجاع شده به‌صحنه برسد». گویند، بعد از این شب ناصرالملک که در اروپا بود به شاه گفته بود: «کار خودت را ضایع کردی»<sup>۱</sup>.

درباز گشت شاه از سفر، سروصدای مخالفین قرارداد بلند شده بود، با ورود شاه و بلند شدن طنین «مرده‌باد وثوق‌الدوله» در خیابانها، کابینه وثوق‌الدوله مستعفی شد و او بفرنگستان سفر کرد و قصیده لامیه معرف خود را ساخت:

بگذشت در حیرت مرا بس ماهها و سالها ....

«بر اثر هیجان عمومی، وثوق‌الدوله تاب مقاومت نیاورده از تهران بجانب اروپا رهسپار می‌گردد، میرزا حسنخان مشیرالدوله که وجهه ملی دارد بامر شاه کابینه تازه را تشکیل میدهد، مشیرالدوله در مازندران علاقه ملکی دارد و از افتادن این ایالت بدست مجاهدین و بلشویکها علاوه بر خسارتهای نوعی و مملکتی بیم خسارت شخصی را دارد، این است که بفوریت حاکمی از بستگان خود بدانجا میفرستد و استراسلسکی رئیس قزاقخانه را با اردوئی از قزاق مأمور مازندران میسازد تا معلوم باشد که جنگه باروس نیست»<sup>۲</sup>.

وثوق‌الدوله قسمتی از انتخابات را انجام داده بود و البته این مجلسی بود که میبایست قرارداد را تصویب کند، در این موقع بحرانی بود که شاه از مشیرالدوله برای

کابینه دوم  
مشیرالدوله

۱- تاریخ احزاب سیاسی ص ۳۶، ۳۸

۲- حیات یحیی، ج ۲ ص ۱۴۵

## ترجمه احوال مشیرالدوله

تشکیل دولت دعوت کرد .

انگلیس ها ضدیت علنی با ریاست وزرای شخص محبوب وطن پرست و با احتیاطی مثل مشیرالدوله نکردند ، مشیرالدوله هم که بدون هیچ گرفت و گیر آنهم درچنین موقعی زیر بارمسئولیت رفت بجهت همین اوضاع واحتمال توانائی برای خدمت بکشوربود .<sup>۱</sup>

مشیرالدوله در ۱۳ دی ماه ۱۲۹۹ ( ۱۸ شوال ۱۳۳۸ ) کابینه خود را تشکیل داد ، و دراین کابینه بود که مصدق السلطنه آنروزود کترمحمد مصدق امروز وزارت عدلیه داشت . اعضاء کابینه عبارت بودنداز:

مشیرالدوله رئیس الوزراء

حشمت الدوله وزیر داخله .

مشار السلطنه وزیر خارجه .

مصدق السلطنه وزیر عدلیه .

وثوق السلطنه وزیر جنگ .

مخبر السلطنه وزیر مالیه .

نیرالملک وزیر پست و تلگراف .

اعتلاء السلطنه وزیر فوائد عامه .

حکیم الملک وزیر معارف .

مؤتمن الملک و مستوفی الممالک سمت وزیر مشاور را داشتند .

ده روز از عمر کابینه گذشت ، در ۲۸ شوال ، مشیرالدوله اعلام داشت که : قرارداد موقوف الاجراء خواهدماند تاوقتیکه به رأی مجلس شورای ملی عرضه شده تصویب گردد . آقای مکی مینویسد: باسقوط وثوق الدوله ، مشیرالدوله که ازرجال شریف ایران بود روی کار آمد، در کابینه مشیرالدوله ابدأ صحبتی از اجرای مواد قرارداد ۱۹۱۹ درین نبود، بعلاوه مشیرالدوله برای آنکه نه قرارداد را تکذیب و نه تصدیق



کرده باشد ، آرمیناژ اسمیت رئیس هیئت مستشاران انگلیسی را که در دوره وثوق الدوله وارد تهران و در وزارت دارائی مشغول کار شده بود برای اینکه از کار برکنار کرده باشد بنام اینکه باید اختلافات بین ایران و کمپانی نفت جنوب مرتفع شود ، روانه لندن نمود که بآنجا رفته دعاوی ایران را مطرح و مطالبات را دریافت نماید و باو گفته بود امیدوارم درین مأموریت موفق شوید و خدمتی بایران بنمائید تا ملت ایران خدمتی از شما ببیند و من هم بتوانم بعداً از شما پشتیبانی نمایم<sup>۱</sup>. خلاصه اینکه اجرای مواد قرارداد دائماً بموانع بر میخورد . انگلیسها برای این قرارداد یکصد و سی هزار لیره خرج کرده بودند که ازین مبلغ دویست هزار تومان به وثوق الدوله و صد هزار تومان به نصرت الدوله و صد هزار تومان به صارم الدوله وزیر مالیه وقت و مقداری هم بین مدیران جراید موافق تقسیم کردند<sup>۲</sup>.

مشیرالدوله سپس بفکر افتاد که چگونه ۳۹ نفر نمایندگان انتخاب شده زمان وثوق الدوله را با قرارداد مخالف کند یعنی بالشکریزید به جنگ معاویه برود! بدین جهت بتاريخ ششم اسد ۱۲۹۹ بیانیه ای راجع بتجدید انتخابات صادر و در آن تأکید کرد که انتخابات را ادامه خواهد داد ، منتهی در آن این جمله را که

۱- زندگانی سیاسی احمد شاه ، ص ۹۹

۲- مرحوم دهخدا در حاشیه نسخه ای از کتاب زندگانی احمد شاه که در کتابخانه شخصی خودشان بوده است بخط خود نوشته اند: ۵- این از باب جراید ۱۰- ذین العابدین رهنما (شیخ العراقین زاده) ۲- سید محمد تدین، ۳- ملک الشعراء بهار، ۴- سید ضیاءالدین ، ۵- يك نفر تاجر سیاسی که بعدها وکیل دماوند شد و فعلانامش را فراموش کرده ام (گویا کسرائی)، ۶- علی دشتی مدیر شفق بودند ، از پول مزبور به شش نفر فوق داده نشد ، بآنها در آنوقت که روسیه انقلابی در بلو کوس بود و ایران هم صدور مال التجاره را بدانجا قدغن کرده بود بایشان اجازه صدور مقداری کثیر خواربار و کفش داده شد و آنها آن اجازه نامه ها را در بازار طهران به تجار فروختند و هر کدام چند هزار تومانی بدست آوردند که تدین خانه شهری و تجریش را از آن پول خرید و ملک الشعراء خانه شهری خرید.

امضاء (علی امیر دهخدا) <

## ترجمه احوال مشیرالدوله

صورت تهدید به وکلای انتخاب شده داشت گنجانید :

«در حوزه‌هایی که تا امروز وکیل معین کرده‌اند مراجعه‌ای به آراء اهالی که حق انتخاب کردن دارند خواهد شد، هرگاه اهالی حوزه‌های مذکوره انتخابات گذشته را تقویت نمودند مجلس شورای ملی با همان وکلاء منتخبه‌ی حالیه و عده دیگری که از امروز به بعد انتخاب می‌وند افتتاح خواهد گردید. ولی در نتیجه آراء عموم چنانچه معلوم گردد که مردم از انتخابات گذشته رضایت ندارند حکم خواهد شد که نسبت به وکلاء انتخاب شده تجدید انتخابات بعمل آید.»

( حن مشیرالدوله رئیس‌الوزراء )

این بیانیه کنایه‌دار موجب شد که وکلای منتخب اعلامیه‌ای صادر نموده مخالفت خود را با قرارداد اظهار داشتند.

مرحوم مستوفی در باب خدمات مشیرالدوله در این کابینه گوید:

مشیرالدوله از پانزده سال پیش تا این وقت همواره یکی از ارکان سیاست‌دولت بوده و در اکثر کابینه‌های دوره مشروطه شرکت کرده و یکی دوبار هم رئیس‌الوزراء شده و طرف اعتماد عامه بود و رجال کشور همگی بدانش و تجربه او معتقد بودند و نظریات سیاسی او را تصدیق داشتند.

مشیرالدوله در هیچیک از کابینه‌هایی که تشکیل کرده است بقدر این کابینه کم دوام خود کار نکرده است ... مشیرالدوله توانست بانگلیسی‌ها حالی کند که اجرای قرارداد بدون تصویب مجلس شورای ملی عملی مخالف قانون داخلی و مراسم بین‌المللی است ... آزادی مطبوعات و موقوف شدن جاسوسی نیز بیشتر بوجاهت کابینه افزود. مشیرالدوله در احضار تبعید شدگان قرارداد هم اقدام کرد و آقایان محترم السلطنه و مستشارالدوله و ممتازالدوله و حاج معین‌التجار بوشهری بتهران مراجعت کردند.<sup>۱</sup>

قرارداد ۱۹۱۹، ایران را منقلب کرده بود، در مازندران و گیلان میرزا

کوچک خان زعیم جنگلیان بقول مرحوم بهار در پسیخان پسخو کرده بود ، خیابانی در خیابان های تبریز دم از استقلال آذربایجان میزد ، چاه کوتاهی و تنگستانی ها عرصه را بردولتیان و ژاندارم ها و انگلیسها تنگ کرده بودند و تعهد دولت ایران در برابر قرارداد و ضمناً مخالفت باطنی شاه همه اینها مشکلاتی بود که حوصله و تدبیر و شخصیت قابل اعتنای مخالف و موافق مشیرالدوله میتوانست گره آنرا بگشاید .

مرحوم هدایت در خاطرات خود مینویسد:

« این کابینه دو شغل شاغل دارد ، یکی کار متجاسرین رشت که قوای قزاق متوجه آن حدود است ، یکی کار قیام تبریز . جنگل رسماً با دولت می جنگد و مسأله ازمخالفت با قرارداد تجاوز کرده<sup>۱</sup> انگشت بلشویکی هم در کار آمده است و از باد کوبه آتش فتنه را باد میزنند، اسطراسلسکی با قوای قزاق مأمور جلو گیری شد . شیخ محمد خیابانی اسرار مگوئی در دل دارد ، بصراحت پول میخواهد و بکنایت منع تعیین حکومت برای آذربایجان ، »

مشیرالدوله از همان روزهای اولیه زمامداری با قیامی های آذربایجان وارد مبادله تلگراف گشته و موقوف الاجرا ماندن قرارداد و آزادی مطبوعات را متذکر شده افتتاح مجلس را وعده داد و آنها را دعوت کرد که کسری و کلای خود را زودتر تعیین کرده بمرکز بفرستند . . . . « مشیرالدوله منتظر بود که قیامیها از این اقدامات دولت قدرشناسی کرده مساعدت نمایند، ولی آقایان دست از حرفهای سربالای سابق برنداشته بترکی گفتن خود ادامه دادند. ۲ »

---

۱- کوچک خان در تلگرافی علت طغیان خود را گوید : ... کابینه و ثوق الدوله میگوید بعضی استفاده شخصی باید ملکت را در بازار لندن به ثمن بخش بفروشیم . . . (ایران در جنگ بزرگ ص ۳۸۸)

۲- زندگانی من ، ج ۳ ، ص ۱۷۵

## ترجمه احوال مشیرالدوله

لاریخ، هرغو غایی را که برپا میشود، امر موفقیت حاصل  
کند نهضت نام میگذارد و امر شکست یابد، غائله!

خیابانی که بود ؟ شیخ محمد پسر حاجی عبدالحمید تاجر خامنه‌ای ( متولد ۱۲۹۷) که در سال ۱۳۲۷ بوکالت مجلس هم رسیده بود برضد حکومت وقت (و ثوق الدوله) که معاهده با انگلیس بسته سیاست را در مماشات دیده بود اعلان عصیان نموده و قیام یک قسم مهم ایران یعنی آذربایجان را پدید آورد. طرفداران خیابانی نام آذربایجان را آزادی ستان نهاده و قونسول آلمان را محاصره کرده و بقتل آوردند و مجاهد ترتیب دادند و درصدد قطع علاقه با دولت مرکزی برآمدند. زمام شهرش ماه در دست آنها بود. البته ابتدای این قیام که صورت مخالفت با قرارداد داشت مورد توجه عامه بود و نهضتی بشمار میرفت ولی پس از آنکه صحبت از مجزّا شدن آذربایجان پیش آمد، قضیه‌ای بود که طبعاً میبایست بنفع ایران فیصله پذیرد. برای این منظور، حاج مخبر السلطنه هدایت که وزیر دارایی کابینه مشیرالدوله بود بحکومت آذربایجان منصوب شد.

مرحوم هدایت مینویسد:

«سلیمان میرزا وسید کمره‌ای در طهران سنگ قیام بسینه میزنند، یک بیست هزار تومان و یک پانزده هزار تومان برای خیابانی فرستاده شد، لیکن کفاف کی دهد این باده‌ها بمستی ما .. همه روزه گفتگو از حکومت تبریز است .. با سابقه‌ای که من بمردم تبریز و مردم آنجا بمن داشتند میدانستم که از برای رفتن من به تبریز اشکالی ندارد. در فرستادن پول قدری تأمل شد، خیابانی به وثوق السلطنه تلگراف کرد که اگر فلانی تنها بیاید چه مضایقه، من داوطلب شدم، سه شنبه ۷ ذیحجه تحریر شد، پنجشنبه ۹ حرکت کردم.»

سپس جریان غائله را چنین مینویسد:

۲۸ ذیحجه به عالی قاپوی تبریز رفتم. شرحی نوشتم بخیبانی که حاضرم با

شما کار کنم ، بهاء السلطان که مکتوب مرا برده بود برگشت و گفت خیابانی در منزل نبود ، منزل او را هم چاپیده اند. راپرت قضیه را تلگرافی به طهران دادم ، مشیرالدوله باور نمی کرده است ، حق داشته ، چه آواز دهل از دور اهمیتی دارد. ارکارهای بد خیابانی محاصره قنصل آلمان بود که در همان محاصره قنصل کشته شد .

روز دیگر بچه ای به پست قزاق اطلاع می دهد که خیابانی در فلان خانه در زیر زمین است... مبادله تیر تفنگ می کنند ، خیابانی کشته میشود ، يك تیر بیایش خورده بود ، يك تیر بسرش ، که شاید خودش زده بود ... حامیان قیام در مجلس حمله به مشیرالدوله آوردند ، معزی الیه از قنصل فرانسه کیفیات را پرسیده بود ، وی رفتار مرا تصدیق کرده و در مجلس دفاع کرد .<sup>۱</sup>

قتل خیابانی در بین احرار و آزادیخواهان نمایش خوبی نداشت و اغلب بدون توجه بکنه مطلب از آن اظهار نفرت میکردند .  
دکتر شفق مینویسد:

مهدیقلی خان مخبر السلطنه حاکم آذربایجان شد و غفلة شیخ را بدست قزاقان روس دستگیر کرده و روز ۲۹ ذیحجه ۱۳۳۹ او را در خانه همسایه گلوله باران کردند و جسدش بدست او باش افتاد.<sup>۲</sup>  
و عارف گوید :

کسم بشهر نبیند ، شدم بیابان گرد  
ز غصه کلنل و ز غم خیابانی .  
مرحوم هدایت مینویسد :

اقلیت مجلس حامی قیام بودند ، مشیرالدوله در محظور واقع شد و من در دادن گزارش واقعه به تهران غفلت کرده بودم ، وثوق الدوله و مشیرالدوله هر دو

۱- گزارش ایران ، ج ۴ ص ۲۶۴ و ۲۶۵

۱- دیوان عارف ص ۲۲۲

## ترجمه احوال مشیرالدوله

اسمشان حسن است . ملك الشعراء بهار در ترجیع بندی گوید:  
کشت آن حسن از بهر وطن گر دوسه کاشی

کشت این حسن احرار وطن را چو مواشی

نظر به بی خبری از کیفیات حادثه و نظر به شکرانه از سهم ناز شصت قرارداد ۱۹۱۹ طغیان قلم آقای ملک مغتفر است.<sup>۱</sup>

اما، چنانکه گفتیم ، رفع این غائله از اقدامات مهم مشیرالدوله پیرنیاست و او بتدبیر و تنهائی همان کاری را کرد که بیست و پنج سال بعد قوای ایران به پشتیبانی سازمان ملل متحد و دولتهای امریکا و انگلستان بانجام آن توفیق یافتند. مرحوم مشیرالدوله طی نطقی که در جلسه ۱۴ سنبله ۱۳۰۰ (سوم محرم ۱۳۴۰) قمری نمود نظر خود را که در حقیقت مبین روح ایران خواهی او و توجه بتمامیت استقلال ایران است ، چنین بیان میکند:

«... در جریده طوفان شرحی راجع به مرحوم خیابانی مندرج بود که قسمتی از آن راجع به کابینه بنده است و لازم میدانم بعضی توضیحات را برای اطلاع آقایان عرض کنم . . . تلگرافاتی که مکرر در مکرر با حضور تمام اعضاء کابینه و در مدت یکماه با مرحوم خیابانی و اعضاء هیئت قیام کننده بعمل آمده ... معلوم میدارد صریحاً به ما میگفتند که ما والی نمیپذیریم ، از مرکز میخواهیم که بکار آذربایجان دخالت نکنند ، ولی هر قدر پول میخواهیم بدهند ، بدیهی است که آقایان نمایندگان تصدیق مینمایند که رژیم مشروطیت یعنی همان رژیمی که مرحوم خیابانی بقول هوی خواهانش اجرای آن را از کابینه ما میخواست ، همان رژیم آیا به يك هیئت دولتی اجازه میدهد که اصل مرکزیت و تجزیه ایران را قبول کند ؟ ما گفتیم آذربایجان جزء لاتیجزای ایران است . مخصوصاً میدانم والی ما که وارد شد باندازه ای حوصله و بردباری کرد که هیچکس منتظر نبود ... دولت جد و جهد میکرد که مسأله به مسالمت بگذرد . . . زیرا آنها همه تبعه داخله و ایرانی بودند ، والی هم نهایت جد و جهد را بخرج داد که بمسالمت بگذرد ولی

## ایران باستان

موفق نشد ... آذربایجانی که خود را همیشه دست راست و قوی هیکل ایران دیده ، آذربایجانی که عادت کرده همیشه جوی های خون برای حفظ حدود و ثغور ایران، برای حفظ قومیت و ملیت ایران، جاری کند ، باین حرفهای مشعشع گول نمیخورد ، تاریخ سه هزار ساله ایران آذربایجان را با ایران چنان ممزوج کرده است که بهیچ وجه قابل تجزیه و انفکاک نیست . شخص عاقل و مال اندیش میداند که فقط سعادت مندی آذربایجان در پرتو اتحاد و جزء ایران بودن است . آذربایجانیها گول این حرفها را نمیخورند و میدانند که اگر آذربایجان از ایران مجزا شود قائم بالذات نخواهد بود ، دیر یا زود جزء این یا آن خواهد شد : من و کابینه وزرای من در مجلس شورای ملی در پیشگاه کلام الله مجید قسم یاد کرده بودیم که اصول مشروطیت را حفظ کنیم . قسم برای این نبود که ملوک الطوائفی درین مملکت تأسیس کنیم ، پس ما بوظیفه خودمان رفتار نموده ایم، حالا هر چه میخواهند بگویند. »

این سخنان را مشیرالدوله روزی گفت که قبل از او دیگری آذربایجان را «عضو فلج» و «شقاقلوس ایران» خوانده بود .

بدین وجه ، قضیه آذربایجان فیصله می یابد ، هر چند مشیرالدوله براساس روحیه خود نمی خواست کار بقتل خیابانی بکشد و بهمین علت در مقدمات امر همه گونه آمادگی خود را برای مذاکرات دو جانبه اعلام داشته بود ، ولی دنباله قضایا بجایی رسید که با تهدید والی (مخبر السلطنه) کار باقتل خیابانی پایان یافت . اما چاه کوتاهی ها ، از ۱۳۳۳ یعنی از زمان جنگ و پیشرفتهای آلمان دست بطغیان زده بودند ، جنبه ملی بودن این طغیان از قیام خیابانی بیشتر بود ، اینها که دهاتی و روستائی پاک بودند ، فقط برای راندن انگلیسها قیام کرده بودند ولی صحبت از تجزیه نبود ، مشیرالدوله متوجه این موقعیت آنها بود و حتی هنگامی که شیخ حسینخان چا کوتاهی در جنگ با پلیس جنوب (S.P.R) در کابینه مشیرالدوله مقتول شد (شوال ۱۳۳۸) ، تلگراف تسلیتی از طرف رئیس الوزراء بخانواده مشارالیه مخابره گردید.<sup>۱</sup>

---

۱- حسین مکی ، کودتای ۱۲۹۹ ج ۱، ص ۲۲

## ترجمه احوال مشیرالدوله

ولی بالاخره با قتل شیخ حسین و یارانش ، این غائله پایان یافت و از فارس نیر خبر آمد که دشتستان بهار است . زمین از خون احمد لاله زار است و جنوب نیز بدنبال شمال آرام شد .

اما قضایای جنگل : بدستور مشیرالدوله قوای قزاق در ذی قعدة ۳۸ بطرف مازندران و گیلان رفتند و جنگلی ها را نیز عقب نشاندد و رشت را تصرف کردند ، ولی بالاخره از قوای روسیه که در این نواحی پراکنده بودند شکست خوردند . مشیرالدوله هیئتی را برای حل و تسویه قضیه میرزا کوچک خان برشت فرستاد ولی این هیئت هم کاری نتوانست کرد .

قزاق خانه در دست روسها بود ، شکست قزاق ها گفته میشد نتیجه سستی و خیانت افسران روس بوده است ، انگلیس ها بدولت مشیرالدوله پیشنهاد کردند استاروسلسکی روسی را از

استعفای  
مشیرالدوله

فرماندهی قزاقخانه برکنار سازد ، مشیرالدوله این پیشنهاد را نپذیرفت و تصمیم بمقاومت و مخالفت کرد . دیپلماسی بریتانیا در صدد مخالفت با کابینه برآمد و به شاه فشار آورد که مشیرالدوله را مجبور باستعفا سازد.<sup>۱</sup> گفته میشد که اعزام مشاور الممالک با آن عجله بمسکو و اصرار دولت در ایجاد روابط حسنه با دولت ساویت اسباب نگرانی انگلیس شده بود.<sup>۲</sup> مشیرالدوله در «تله روبا» گیری ، حسن روابط با شمال افتاده بود.

توضیح مطلب اینست که بعد از آنکه وثوق الدوله با عقد قرارداد ۱۹۱۹ در بست ایران را به بیع قطع فروخت ، مشیرالدوله بفکر ترمیم روابط همسایه عصبانی شمالی افتاد و صلاح دانست که روابط دوستانه خود را با دولت جدید روسیه ساوتی (شوروی) برقرار نموده باب مراوده را مفتوح نماید ، براین منظور از طرف مشیرالدوله بدو<sup>۳</sup> بمیرزا اسحق خان مفخم الدوله پیشنهاد

---

۱- کودتای ۱۲۹۰ ج ۱، ص ۳۱

۲- تاریخ احزاب سیاسی، ص ۶۴



شد که بمسکو رفته با کمیسر خارجه شوروی مذاکراتی بنماید و زمینه قرارداد مودتی را فراهم سازد ولی مشارالیه قبول نکرد. سپس از طرف مشیرالدوله تلگرافاً بمشاورالممالک انصاری که در اسلامبول بود پیشنهاد شد که بمسکو برود، او بدققاز رفته و پس از دریافت دستورات مشیرالدوله بمسکو عزیمت نمود.<sup>۱</sup>

این حسن روابط، همسایه دولت جنوبی را نگران ساخت و کوشش کرد که پای دولت مشیرالدوله را در پوست گردو بگذارد.

گفته میشد شاه دو یا سه دفعه بمشیرالدوله تکلیف کرده استعفا دهد و مشیرالدوله اخذتصمیم قطعی را موکول بنظر هیئت وزیران ساخته است. در مجلس مبعوثان انگلیس اعتراض شد که بچه مناسبت بدولت ایران از طرف بانك شاهنشاهی مساعدنه داده میشود. این بزرگترین ضربه بود، دولت مشیرالدوله را میخواستند تفرقه داغ کنند. این قضایا هفت ماه قبل از وقوع کودتای ۱۲۹۹ اتفاق افتاد.

آقای مکی از قول سید جلیل اردبیلی (که از وکلای دوره های اولیه مجلس و آزادیخواه و عضو هیئتی بود که از طرف مشیرالدوله برای حل قضایای میرزا کوچک خان برشت رفته بود) میگوید:

یکهفته قبل از سقوط کابینه، اردبیلی از طرف مشیرالدوله احضار گردید، مشیرالدوله او و یکتقر دیگر از اعضاء را بمنزل خود میخواند و آنها را قسم میداد که تا اوزنده است مطلبی را که افشا خواهد کرد بکسی نگویند. آنگاه بسته کاغذی بایشان نشان داده میگوید: پست میان بوشهر و شیراز که متعلق بانگلیسها بوده است سرقت شده و کاغذها را دزدان ریخته اند، ژاندارمها کاغذهایی را که بین راه ریخته شده بود بطهران فرستاده اند، در ضمن این کاغذها نامه مفصلی از نایب السلطنه هندوستان خطاب بسفارت بریتانیاست که حاوی نقشه کلی راجع بایران است که يك حکومت قوی روی کار بیاورند و قشون منظمی ایجاد کنند.. و راه آهنی از شمال

## ترجمه احوال مشیرالدوله

بجنوب کشیده شود. مشیرالدوله پس از آنکه نامدرا خواند کلیه کاغذها را در بخاری افکنده سوزاند.<sup>۱</sup>

پدید آید نشان از بامدادان

چو خواهد بود روز برف و باران

شاید مشیرالدوله هم از تدارکات مقدماتی کودتا بوئی  
برده و حساب عاقبت کار را کرده و بموجب عادت و رویه  
خود - که هر وقت افکار داخلی و خارجی را مخالف  
مصلحت ایران میدید خود را برکنار میگرفت - این بار

بوی کودتا

به مشام میرسد

هم به بهانه خستگی و احتیاج باسراحت جا خالی کرده باشد.<sup>۲</sup>

لرد کرزن وزیر خارجه انگلیس در نطقی که در همین سال (۱۷ نوامبر ۱۹۲۰،  
عقرب ۱۲۹۹) در مجلس اشراف انگلستان کرد در باب مشیرالدوله گوید:

« وثوق الدوله که مؤسس قرارداد بود از کار افتاده، کابینه جدید در تحت  
ریاست شخصی که مشهور به مشیرالدوله و معرف آن چیزی است که من نمیتوانم  
فرض کنم آن یک چیز متقی یا مخالف محسوب میشود و شاید بالاتر معرف و نمایند  
دسته ملیون بتوان نامید بروی کار آمده و سیاست او تقریباً تا درجه ای با سیاست  
سلف خود مخالفت دارد، کابینه مشیرالدوله ترجیح داد که اجرائیات مقدماتی  
معاهده ای را که اکنون برای شما شرح دادم تا تصویب مجلس به عهده تعویق اندازد.»  
مستوفی درین باب گوید:

« کابینه مشیرالدوله در سوم ماه عقرب ۱۲۹۹ (= ۱۴ صفر ۱۳۳۹) استعفا کرد.  
خود مشیرالدوله میگفت از کار خسته شده و احتیاج باسراحت دارد. مردم  
سبب این استعفا را عقب نشینی بی دلیل آتریاد رشت تا «آقا بابا» که دست خارجی در

۱- کودتای ۱۲۹۹، ص ۳۰

۲- زندگانی من، ج ۳ ص ۱۹۲

آن بخوبی پیدا بود ، حدس میزدند و ضمناً قطع سیصد و پنجاه هزار تومان ماهیانه مساعدۀ معمولی را که انگلیسها از زمان کابینه وثوق الدوله بایران میدادند در این استعفا بی دخل نمیدانستند .

مشیرالدوله از نظر لرد کرزن دو گناه نبخشیدنی مرتکب شده بود ، یکی متوقف ساختن اجرای قرارداد و تدارك الغای آن بطور غیر مستقیم در مجلس شورای ملی آیندۀ ایران ، و دیگری فرستادن سفیر برای ایجاد روابط ایران و شوروی . بعد از رفتن مشیرالدوله ، نصفه روزی اسم فرمانفرما در ذهنها میگذشت . اگر مشیرالدوله زنده بود سبب این کناره گیری بی موقع را میپرسیدم ، که خود را برای چه روز کشور میخواستی ذخیره کنی ؟ جنابعالی رفتید که کی جای شما را بگیرد ؟ مستوفی الممالك که با وجود شهامت ذاتی پر حرف و کم کار و مهمل بود ؟ یا فرمانفرمای آپاردی پاچه ور مالیده که اگر برای خواندن فاتحه سرگورپندش میرفت تا چندتا سقط پاره به جیب نمیزد بر نمیگشت ؟ یا سپهسالار خلعتبری عصبانی که بهیچ صراطی مستقیم نبود ؟ یا بالاخره سپهدار اعظم گیلک بیچاره بی سواد بی حواس که حتی املائی لقب خود را هم نمیتوانست در خاطر بسپارد و در نوشتجات اداری اعظم را « اعزم » میکرد .<sup>۱</sup> هدایت گوید : « مشکلات مشیرالدوله را خسته کرده کناره میجوید و سپهدار رشتی روی کار میآید ، احمدشاه از اول مربی خود پیدا نکرد ، ناصرالملک باو گفته بود تا میتوانی بفکر تأمین آتیه باش ، این مردم بار را به منزل نمیرسانند .<sup>۲</sup> غافل از آنکه :

هر که شاه آن کند که او گوید  
حیف باشد که جز نکو گوید

اما کابینه سپهدار نیز نتوانست کارها را بپایان برساند ، شاه دستور تشکیل جلسۀ مشاوره ای داد و در این جلسۀ نخست وزیران سابق و رجال عمده شرکت میکردند . مقصود این بود که با بررسی اوضاع راه حلی پیدا کنند .

۱- زندگانی من ص ۱۸۵-۱۹۵-۲۳۱

۲- گزارش ایران ، ج ۴ ، ص ۲۶۹

## ترجمه احوال مشیرالدوله

در ماه جدی ۱۲۹۹ خورشیدی ، اعیان و رجال و شاهزادگان جلساتی تشکیل دادند که اولین جلسه در منزل صمصام السلطنه و جلسه دوم در منزل عین الدوله و جلسه سوم در منزل مشیرالدوله تشکیل شد . درین جلسات در باب آشفتگی و خامت اوضاع گفتگوها کردند . پس از ختم جلسه سوم ، کابینه سپهدار در ۲۴ جدی ۱۲۹۹ استعفا داد . در همین وقت قوای روسیه نیز در انزلی باقی ماندند .

صدارت را به مستوفی الممالک پیشنهاد کردند و پذیرفت .

روز ۲۹ جدی ۱۲۹۹ احمدشاه مشیرالدوله را بدربار احضار کرد و تشکیل کابینه را باو تکلیف کرد ولی او باز زیر بار نرفت .

مجدداً تکلیف کابینه به سپهدار اعظم شد و بالاخره در ۲۸ دلو ۱۲۹۹ کابینه خود را

معرفی کرد.<sup>۱</sup>

بگو به عقل منه پا بر آستانه عشق

که عشق در صف دیوانگان سپهدار است

این کابینه بیش از چند روز دوام نگرفت ، روزاول حوت ۱۲۹۹ از ینگی امام به هیئت دولت خبر رسید که عده ای از قزاق ها بسر کردگی رضاخان سرتیپ با چهار ارا به توپ و مقداری تجهیزات از قزوین حرکت کرده و روز ۲۹ دلو به ینگی امام وارد شده و روز اول حوت بطرف مرکز حرکت کردند . دستور امیر نظام وزیر جنگ و حتی تلفن شاه نتوانست آنها را بازگشت دهد ، صبح روز ۳ حوت این عده در نزدیک «شهرنو» بیرون دروازه قزوین تهران اردو زدند .

سربازان ، نیمه شب سوم حوت بشهر وارد شده باتبانی بارو سای ژاندارم در میدان مشق موضع گرفتند و حوالی سحر صدای شلیک توپ بلند شد .

فردا صبح مردم این جمله را در اعلامیه ای با امضای «رضا» بر در و دیوار شهر خواندند :

---

۱- زندگانی احمدشاه ، ص ۲۴۳

«... حکم میکنم که مردم فقط صلاح کشور و وطن را در نظر گرفته خود را برای خدمتگزاری آماده کنند. کاظم خان را بحکومت نظامی معین میکنم، متخلفین سخت مجازات میشوند...»

عصر روز چهارم حوت مردم سید ضیاءالدین طباطبائی را دیدند که در اتومبیل ریاست وزراء نشسته است.

بدین طریق تاریخ ایران فصل جدیدی با حروف درشت بخود گرفت.

مرحوم مستوفی در باب کیفیت روی کار آمدی سید ضیاء مینویسد:

در موقعی که سید ساقط شد و محبوسین از حبس نجات یافتند برای استمال آنها مردم دسته دسته بدیدارشان میرفتند، حاجی حسین آقای امین الضرب (مهدوی) یکی از محبوسین بود، من نظر بسابقه دوستی.. بدیدار او رفتم، مرحوم مهدوی ملایم و با ادب و مردم دار و بنابراین مجلس او درین شب از مجلس اکثر آزادشدگان پر جمعیت تر بود. وارد حیاط که شدم مرحوم مشیرالدوله هم از راه رسید و با هم وارد مجلس شده من و ایشان پهلوی هم اتفاق افتادیم.. مشیرالدوله گفت من هیچ جا نرفته حتی شاه را هم تا امروز (درفرح آباد) ملاقات نکرده بودم. گفتم واقعاً از شاه نپرسیدید چه شد که ایشان دستخط ریاست وزرایی سید ضیاءالدین را امضاء کردند؟ گفت حاجتی پیرش نداشت، خود ایشان [شاه] بدون سؤال گفتند: سید آمد اینجا دستش را بکمرش زد و با سماجت و تشریقه نظامی دستخط ریاست وزرایی خود را گرفت و رفت! ۱.

این کابینه، که کابینه سیاه خواندندش، تا خرداد ۱۳۰۰ یعنی حدود چهار ماه دوام داشت و عده ای از رجال من جمله قوام السلطنه را نیز در خراسان توقیف کرده بود. مشیرالدوله با این کابینه و اصولاً با سید ضیاءالدین روی خوش نداشت و گرچه جزء توقیف شدگان هم نبود ولی با دولت نیز نظر مساعد ابراز نمیکرد، حتی در جشنی که در شب بیستم حمل ۱۳۰۰ از طرف دربار تشکیل شد و میگویند از مستوفی

## ترجمه احوال مشیرالدوله

و مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک که دعوت بعمل آمده بود حاضر نشده بودند،<sup>۱</sup>  
مرحوم دولت‌آبادی مینویسد :

«سید ضیاءالدین با سه نفر از رجال اولی مملکت هیچگونه ستیزگی نمیکند:  
مستوفی‌الممالک، مشیرالدوله و مؤتمن‌الملک؛ چونکه وجهه ملی دارند و مناسبات  
آنها هم با انگلستان دوستانه است بی آنکه نوکر بوده باشند»<sup>۲</sup>.

در اردیبهشت ۱۳۰۰ مسعودکیهان وزیر جنگ سید ضیاء نیز استعفا داد و  
رضاخان رئیس دیویزیون قزاق بعنوان سردار سپه بوزارت جنگ منصوب شد.

روز چهارم جوزای ۱۳۰۰ (۱۷ رمضان ۱۲۳۹) از طرف شاه (که به سید ضیاء  
تکلیف استعفا کرده بود و او نپذیرفته بود) این دستخط صادر شد :

«نظر به مصالح مملکتی، میرزا سیدضیاءالدین را از ریاست وزراء منقصل  
فرمودیم و مشغول تشکیل هیئت وزراء جدید هستیم ... شاه»

در همین حال از طرف شاه، ریاست وزرائی به مشیرالدوله تکلیف  
قهر وزیرانه

شد ولی از طرف مشارالیه پاسخ منفی داده شد. باین معنی

که جواب داده بود «هنوز مرکب دستخط شاه خشک نشده که رجال ایران را  
نالایق معرفی کرده بود»<sup>۳</sup>

شهاب‌الدوله ملک آراء گوید : وقتی کابینه سید ضیاءالدین سقوط کرد احمدشاه  
برای تعیین رئیس الوزراء جدید به مطالعه پرداخت. به مستوفی‌الممالک و

---

۱- کودتای ۲۹۹، ج ۱، ص ۱۷۴

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۴۴

۳- اشاره به دستخط شاه است که در ۴ حوت به ایالات بخشنامه شده بود بدین  
مضمون : «در نتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره‌های گذشته که بی تکلیفی  
عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده ... باقتضای استعداد و لیاقتی  
که در جناب میرزا سید ضیاءالدین سراغ داشتیم ایشان را بمقام ریاست وزراء انتخاب  
فرمودیم. شهرجمادی‌الآخر ۱۳۳۹، شاه»

مشیرالدوله تکلیف زمامداری شد، لکن نپذیرفتند، سرانجام پس از شور و مطالعه قرار بر این شد که قوام السلطنه، زندانی پادگان عشرت آباد- رزماء امور را بدست گیرد. . . . من با اتومبیل بعشرت آباد رفتم، معلوم شد که قبلاً سردار سپه تلفن کرده و اطلاع داده است که شهاب الدوله برای انجام امری بآنجا میآید. . . . چند دقیقه بعد قوام السلطنه شرفیاب شد و فرمان تشکیل کابینه را دریافت نمود.<sup>۱</sup>

درباب نخست وزیری نام مشارالملك و سردار سپه نیز به میان آمد ولی بهر حال بعد از پنجروز در ۲۲ رمضان قوام السلطنه کابینه خود را تشکیل داد و قبل از هر چیز توقیف شدگان را آزاد کرد. سردار سپه وزیر جنگ بود.

روایتی هست که در همین روزها خانم قوام السلطنه از مشهد تلگرافی بعنوان قوام بآدرس زندان عشرت آباد مخابره میکند و پرسش حال او را مینماید، تلگراف وقتی بدست قوام میرسد که ابلاغ ریاست وزراء را یافته بود و خبر سلامت خود را به همسرش تلگرافی بامضای «نخست وزیرا حمد قوام» مخابره میکند. کلنل محمد تقی خان نیز که در خراسان قوام را توقیف کرده بود، ازین دولت تمکین نکرد و بالاخره بقتل رسید. و همین جاست که عارف قزوینی در رثاء دولت سیدضیاءالدین (در تضییع معروف: ای دست حق پشت و پناهت باز آ) گوید:

این آن قوام السلطنه است ایمن شد.

زن بود و در کابینه مرد افکن شد.

اسکندر اشراف بنیان کن شد.

چون افعی زخمی رها شد بدشد.

گر گز از تله پا در هوا شد بد شد.

روبه گزیران از بلا شد بد شد. . . .

ظاهراً مشیرالدوله برای وساطت از کلنل محمد تقی خان پسیان نزد شاه نیر

اقداماتی نموده است ، ولی مورد توجه قرار نگرفته<sup>۱</sup> و کلنل بقتل رسید و حتی یکماه پس از دفن، قبر او نیز در ۱۳۰۰ عقرب ۱۳۰۰ نبش شد و عارف گفت :

به قرن بیست، زن مرد کش سپس نتاش

برو زن ، آتش ننگت به خانمان گیرد

و عجب اینکه تا امروز استخوان این مرد وطن پرست چندبار گور به گور شده است .

در همین وقت غائله میرزا کوچک خان نیز که مشیرالدوله نتوانسته بود آنرا

پایان برد ، خاتمه یافت و روز دوم ربیع الثانی ۱۳۴۰ مطابق یازدهم دلو ۱۳۰۰

میرزا کوچک خان نیز بوضع رموز در بین راه رشت به تهران از میان رفت .

شاخ درخت بیخ درخت را در میآورد

روز چهارشنبه ۲۰ جمادی الاول ۱۳۴۰ ، کابینه قوام السلطنه

در اثر مناقشاتی که بین نمایندگان و وزرای او روی داد

استعفا داد .

پیام‌های  
وزیر جنگی

پس از استعفا ، از طرف شاه به مشیرالدوله اصرار شد که ریاست وزرایی را

قبول نماید ، مشیرالدوله در ملاقات اولیه خود با شاه از قبول این مقام خودداری

نمود ، بالاخره پس از اصرار زیاد و مشورت با عده‌ای از نمایندگان ، بشرط

اینکه اکثریت و اقلیت بیطرف مجلس برای مساعدت و همراهی با دولت حاضر

باشند ، در تاریخ سوم بهمن ۱۳۰۰ خورشیدی برابر با ۲۳ جمادی الاول ۱۳۴۰

قمری قبول ریاست وزرایی کرد و روز ۲۵ جمادی الاولی هم وزرای کابینه خود را

در فرح آباد بحضور شاه معرفی نمود .

پس از معرفی کابینه ، احمد شاه بعنوان استراحت و معالجه در ۲۶ جمادی -

الاول از راه بغداد بطرف اروپا حرکت کرد و سردار سپه تا قصر شیرین نیز بعنوان

بدقه همراه شاه رفت. اعضاء این کابینه عبارت بودند از :



|                              |                                    |
|------------------------------|------------------------------------|
| مشیرالدوله رئیس الوزراء      | مدیر الملک (محمود جم) وزیر عدلیه . |
| حکیم الملک وزیر امور خارجه . | اعتلاء السلطنه وزیر پست و تلگراف . |
| سردار سپه وزیر جنگ .         | ادیب السلطنه وزیر فواید عامه .     |
| تیمورتاش وزیر عدلیه .        | فیر الملک وزیر علوم .              |

این کابینه مشیرالدوله دائماً در حال قهر و استعفا بود زیرا هم کار شکنی هایی در داخل دولت میشد و هم در مجلس تحریکاتی وجود داشت که با توجه به حیثیت دوستی مشیرالدوله و علاقه او باینکه در مملکتداری همه اصول رعایت شود، موجبات کناره گیری او فراهم میآمد .

روزنامه نو بهار مینویسد : کابینه مشیرالدوله يك اتحاد و ائتلافی را از نمایندگان تقاضا نمود و انتخاب يك کمیسیون دوازده نفری را از سه دسته اصلاح طلب و اقلیت و بیطرف برای شور در قضایای مملکتی و موافقت عمومی مجلس با دولت تقاضا کرده بود و از طرف نمایندگان پذیرفته شد ، بر اثر این ائتلاف غیر طبیعی و تظاهراتی که در ضمن آن از طرف دستجات میشد بالاخره قیافه مجلس بصورت بدی تبدیل یافت و عاقبت منجر به ضعف دولت و کناره جویی مشیرالدوله گردید ..

شب پانزدهم رجب ۱۳۴۰ ، مشیرالدوله به مجلس رفت ، سلیمان میرزا نماینده مجلس بدولت حمله کرد ، مشیرالدوله هم در حال تعرض و قهر از جلسه خارج شد ، ولی سردار جنگ از عقب سر در راهرو و پله ها مشارالیه را بغل کرده باطاق انتظار برد . در آنجا هم رد و بدلی بین مشیرالدوله و مؤتمن الملک رئیس مجلس شد ، مشیرالدوله در حال استعفا از مجلس خارج گشت و به منزل خود رفت . بلافاصله عده ای از وکلاء بمنزل مشیرالدوله رفتند و مانع از استعفا شدند .. روز ۱۸ رجب نیز مجدداً مشیرالدوله قصد استعفا داشت ولی سردار سپه و عده ای از نمایندگان بمنزل مشیرالدوله رفته مانع از استعفا شدند . اما همه اینها ظواهر امر بود .

در کوهستان ما (پاریز) میان مردم مثلی عامیانه است که گویند دشاخ درخت

### ترجمه احوال مشیرالدوله

ریشه درخت را بیرون می‌آورد، و توجیه آن اینست که ریشه درخت با آنکه از هر جانب بجستجو و تکاپوست و ازدل خاک و لابلای سنگها غذا و آب تهیه کرده و به ساقه و شاخه میرساند و شاخه را برومند میسازد، اما همان شاخه پس از آنکه تن و توشی یافت و مستقیم و قوی شد، روزی دسته بیل یا کلنگ شده و همان ریشه را ازدل خاک بیرون خواهد کشید، شاخه را مرغ چه داند که قفس میگردد؟ وزیر جنگ کابینه هم در کابینه های اخیراً عموماً و در کابینه مشیرالدوله خصوصاً از جمله همین شاخه درختها بود.

مرحوم بهارمینویسد: بر اثر تحریکاتی که سردار سپه برای ایجاد يك بحران طولانی بمنظور اشغال پست ریاست وزرایی خود مینمود کابینه مرحوم مشیرالدوله دچار تزلزل شد، در جلسه خصوصی مجلس دوسه نفر از نمایندگان از رئیس الوزراء سؤال کردند که میگویند اعلیحضرت احمدشاه مقدار زیادی از جواهرات سلطنتی را با خود به اروپا برده است، در صورت تحقق این امر رئیس الوزراء مسؤول خواهد بود. مرحوم مشیرالدوله هم جواب داد بهتر اینست که کمیسیوني از طرف دولت برای رسیدگی معین شود تا حقیقت امر معلوم گردد... و بالاخره هم معلوم شد خبر دروغ و بقصد تحریک بوده است. تظاهراتی که از طرف هوی خواهان سردار سپه بوقوع پیوست از مجموع آنها استنباط میشد که سردار سپه جمعی را تحریک به مخالفت با مشیرالدوله و سقوط کابینه نموده است.

عده ای از وکلاء در ۲۰ شعبان ۱۳۴۰ به قیادت موسوی زاده یزدی علیه سردار سپه در مجلس متحصن شدند<sup>۱</sup> ولی بر اثر اختلافاتی که بین آنها پدید آمد و هم چنین بر اثر تهدید خدایارخان که پیغام داده بود و اگر از تحصن خارج نشوید سر شمار روی سینه تان خواهم گذاشت<sup>۲</sup>، تحصن پایان یافت. شب قبل از استعفای کابینه، مرحوم مشیرالدوله عده ای از آنها را بمنزل خود محرمانه احضار میکند و میگوید من فردا استعفا خواهم کرد و وسیله خروج شما را بطرز آبرومندی بوسیله کابینه قوام السلطنه که نامزد این پست است فراهم مینمایم، و بالاخره هم همین قسم از تحصن خارج شدند.

---

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۲۰۴ و ۲۰۷ ۲- کودتای ۱۲۹۹، ج ۳ ص ۳۹

## ایران باستان

« مشیرالدوله رئیس الوزراء است ، شاه در فرنك ، سردار سپه صاحب قدرت و نفوذ ، وزارت خانه ای که نقشه صحیح دارد و کار می کند وزارت جنگ است ، مدرس قائد اکثریت معتقد به تغییر کابینه و نظر به قوام السلطنه است ، شاه فرنك بود ، اطلاع دادند ».<sup>۱</sup>

روز دهم ماه رمضان ۱۳۴۰ ( ۱۸ ثور ۱۳۰۱ ) رئیس الوزراء استعفای خود را تلگرافاً بعرض احمد شاه رساند ، سردار سپه هم بدون آنکه سمنی داشته باشد کلیه معاونین وزارتخانه ها را احضار و بآنها امر کرد کمافی السابق مشغول کار باشند و گزارش امور را بوی اطلاع بدهند !

علت استعفا بسیار جالب است ، روزنامه ای بنام حقیقت شرحی از اختلاسهای سردار اعتماد رئیس قورخانه مینویسد که این موضوع به سردار سپه بر میخورد و از رئیس الوزراء تقاضای توقیف روزنامه را مینماید ، مرحوم مشیرالدوله قبول نمیکند . سردار سپه ابتدا بوسیله سالار نظام و در دفعه ثانی به وسیله محمود آقا حاکم نظامی تهران به مشیرالدوله پیغام میدهد که یا روزنامه حقیقت را توقیف کنید ، یا میسپارم که دیگر بدربار رها تان ندهند!<sup>۲</sup>

درهمه مراردی که مشیرالدوله يك پا عقب گذاشته ، موقعی بوده است که توهینی بشخصیت او شده باشد و این نکته را سردار سپه خوب دریافته بود ، بنابراین مطمئن بود که نخست وزیر با این پیغام استعفا خواهد کرد .

البته مجلس استعفای رئیس الوزراء را قبول نکرد ، کمیسیونی از زعمای مجلس از هر فراکسیون گرد آمده و با سردار سپه و مشیرالدوله ملاقاتهایی کردند . سردار سپه ، در باب پیغام مورد بحث انکار کرد و گفت : سوء تفاهم شده است ، من پیغام دادم که اگر جرایدها کی کنند ، ما را بدر بار راه نخواهند داد!

---

۱- گزارش ایران ج ۴

۲- تاریخ احزاب سیاسی ص ۲۰۹

مرحوم هدایت مینویسد :

وزیر جنگ توقیف روزنامه حقیقت را میخواهد ، مشیرالدوله معتقد است که تعرض ناحساب را باید بجواب حسابی رد نمود .

انگشتی در نظمیه تحریکی نموده دست از کار کشیدند ، مشیرالدوله ۲۵ هزار تومان میدهد که فتنه بخوابد . مجلس به میخ و نعل میزند ، از طرف سردار سپه به مشیرالدوله که از جنجال خسته نمی شد پیغام رسید که اگر جلوگیری از روزنامه نکنی میگویم درب هیئت را ببندند ، یا بروایتی به هیئت راحت ندهند ! کمیسیون ۱۲ نفری که مشیرالدوله برای همکاری از مجلس خواسته بود از سردار توضیح خواستند ( ۲۹ حمل ۱۳۰۱ ) ، وزیر جنگ میگوید پیغام این نبود بلکه این بود که اگر از روزنامه جلوگیری نشود ما را به هیئت هم راه نخواهند داد !!<sup>۱</sup>

هم از قضایای این ایام حدّ زدن عزیز کاشی بود ، که بفتوای حاجی آقا جمال اصفهانی و موجب آن رابطه با دو نفر اعضای سفارت انگلیس بوده است.<sup>۲</sup> سه ماه پیش از عمر دولت نگذشته بود ، بنظر میرسد همان حالتی را که ناصرالملک در برابر نفوذ بختیاری یافته بود ، مشیرالدوله هم گرفتار شده است .

---

#### ۱- خاطرات و خطرات ص ۴۴۷

۲- توضیح این قضیه این است که در آن ایام از هر موقعیتی برای تحریک افراد و اعصاب استفاده میکردند و از آنجمله آنکه ، زنی عزیز نام ، کاشی ، که در آن ایام شهره شهر بود در شب نهم رجب ۳۴۰ ( حوت ۱۳۰۰ ) یعنی پایان فصل هوای ز مهریر افسان و فصل درویش ترسان ، ناگهان تازیانه حسبت بجان او افتاد و حد زدند و تعزیر کردندش . دو تن اعضای سفارت انگلیس را که شب با او بودند از ایران خارج و عزیز را هم به خوار ورامین تبعید کردند و گویا این قضیه هم جنبه سیاسی و تحریک داشته است ، و چه خوش گفته بود مرحوم بهار :

چون از ره ، تسلیم نشد یار عزیز

در چنک رضا گشت گرفتار عزیز

خورد آن گل تازه چوب و ، شد نفی به «خوار»

زان نفی ، «عزیز» خوار شد ، خوار عزیز

هفتاد و نه

## ایران باستان

منتهی ناصرالملک زرنکتر بود و توانست به پاریس برود اما مشیرالدوله مجبور بود مانند حریف بازی شطرنج در برابر طرف بنشیند و نقشه بچیند، نقشه‌هایی که پی‌درپی نقش بر آب میشد. در ۲۱ رمضان تلگراف احمدشاه بنام مشیرالدوله از اروپا بدین شرح مخابره شد:

جناب اشرف مشیرالدوله رئیس‌الوزراء

مراتب اعتماد من نسبت بشما محتاج اظهارویان نیست، بطوریکه در تلگراف سابق گفته بودم اظهار کناره‌جویی شما موجب کمال تأسف و نگرانی بود، احاسات مجلس شورای ملی هم که تلگرافاً اظهار کرده‌اند نظریات مرا تأیید مینماید، تصور میکنم وظیفه مخصوصی که در دولتخواهی دارید مقتضی است بدون تأمل از استغای خودتان صرف نظر نموده و جداً به ادای تکالیف خدمت به مملکت مداومت نمائید، امیدوارم انشاءالله با مساعدتی که از طرف مجلس شورای ملی مشهود است کاملاً با اجرای مصالح مملکت و موجبات عمومی موفق باشید.

شاه

مرحوم دولت‌آبادی گوید:

ریاست مشیرالدوله باصرار شاه است که او بتواند قانون اساسی را حفظ کند که نگاه دارندۀ سلطنت او بوده باشد. شاه تصور میکند این کار درینوقت از مشیرالدوله ساخته است و خواهد توانست که سردار سپه را وادارد در مقابل قانون اساسی سلام نظامی داده او را حاکم بر خود بداند، اما در صورتیکه برای خود شاه در مقام سلطنت قدرت اختیاری نیست، برای دست‌نشانده وی در مقام ریاست دولت چه قدرت و اختیاری خواهد بود؟<sup>۱</sup>

مشیرالدوله نتوانست با وزیر جنگ مقتدر خود که تقاضا

توپ مدرس هم داشت شهربانی نیز زیر نظر حکومت نظامی تهران باشد  
باروتش نم کشیده است کنار بیاید و ناچار مستعفی شد. بقول هدایت «مشیرالدوله طبعاً مرد جنجال نیست، مجلس هم متزلزل است، بحران ۲۷ روز دوام می‌یابد،

## ترجمه احوال مشیرالدوله

درین ضمن تلگرافی از شاه به سردار سپه در حفظ نظم میرسد.<sup>۱</sup>  
تایمس لندن مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۲۳ = ۶ آبان ۱۳۰۳ در باب استعفای  
مشیرالدوله مینویسد :

میرزا حسن خان مشیرالدوله نتوانست با وزیر جنگ مقتدر خود همکاری کند،  
او یکبار ددژانویه ۱۹۲۳ بواسطه عدم توافق با سردار سپه از نخست وزیری استعفا  
داد و باردوم در ۲۴ اکتبر از ترس آنکه مبادا سردار سپه او را نیز مانند قوام زندانی  
نماید از مقام خود کناره گیری نمود .

روزنامه کانتمپوری ریویو مورخ فوریه ۱۹۲۶ گوید:

رضا خان مشیرالدوله را روی کار آورد ! ولی چون میان نخست وزیر و فرمانده  
کل قوا بر سر سیاست مطبوعاتی اختلاف نظر پیدا شد مشیرالدوله نیز بناچار استعفاداد و  
قوام السلطنه بجای وی منصوب گشت.<sup>۲</sup>

ناچار در ۲۱ جوزا ، شاه تلگرافاً ابلاغ ریاست وزرایی قوام السلطنه را صادر  
کرد و در ۲۶ جوزای ۱۳۰۱ کابینه تشکیل شد که طبعاً وزیر جنگ او  
سردار سپه بود . اما آب وزیر جنگ و قوام هم به يك جو نرفت و در ماه میزان  
همان سال ، کشمکش بجایی رسید که وزیر جنگ ظاهراً استعفا کرد ولی عملاً  
نامه های وزارتی را امضا مینمود . مجلس گفتگوهای پیش کشید و حتی مدرس گفت :  
«ما بر هر کس قدرت داریم ، از رضا خان هم هیچ ترس و واهمدای نداریم ، قدرت  
داریم پادشاه را عزل کنیم ، رئیس الوزراء را بیاوریم ، سؤال کنیم استیضاح کنیم ،  
عزلش کنیم ، و هم چنین رضا خان را استیضاح کنیم ، عزل کنیم ، میروند در خانه شان  
می نشینند !»

اما هر کس می فهمید که در آن غوغا و آشوب و در آن بحبوحه قدرت و  
وجاهت ملی سردار سپه ، این سخنان مدرس از چهار دیواری عبا و عمامه او تجاوز

---

۱- خاطرات و خطرات ص ۴۴۷

۲- دستاویز ایران ص ۲۵۳ و ۲۴۰

نمیکند ، حتی مؤتمن الملک هم در همان جلسه به مدرس گفت که حرف شما درباره شاه با قانون اساسی مطابق نیست !

استعفای سردار سپه تماماً تهدید بود ، زیرا وضع طوری بود که فقط وجود سردار سپه میتواندست امنیت تهران و شهرستانها را حفظ کند ، فتوحات نظامیها در شهرستانها که همه زیر عنوان و نام سردار سپه انجام میگرفت و امنیت شهرها و راهها که از انصاف نباید گذشت بقول افضل کرمانی هر راهی را که بصد سوار قطع نتوانستی کرد ، زن آبستن طشت زر بر سر می نهاد و میگذاشت و یا بقول جهانگیر میرزا « هر که به خود سری سری بر آورده بود ، سرش را کنده رخنه های دیوار مملکت را بآن مسدود فرموده ، سردار سپه را قهرمان آزادی و نجات ایران معرفی کرده بود ، تلگرافات شهرستانها موجب شد که مجلس قضیه را بصورت خوشی خاتمه دهد و از در صلح در آید و بعدخواهی و انقیاد او نسبت بقانون اساسی و مجلس قناعت نموده سردار سپه مشغول کار شود .

در همین ایام شاه از جنوب (بوشهر) بایران وارد شد و در ۱۲ قوس ۱۳۰۱ به شیراز رسید . باری دولت قوام السلطنه نیز در ۵ دلو مستعفی شد و علت آن علاوه بر کارشکنیهای داخلی ، مسأله نفت شمال و روابط با روسیه و انگلستان بوده است و همانروز ۵ دلو ۱۳۰۱ مجلس با اکثریت به آقای مستوفی الممالک رأی داد و او در ۲۶ دلو کابینه خود را معرفی کرد که باز سردار سپه وزیر جنگ او بود ، نظری به این کابینه ها مارا متوجه میکند که در حقیقت قدرت وزیر جنگ کابینه ها را می آورده و می برده و نه دربارونه مجلس !

«سردار سپه اگر با مشیرالدوله بواسطه جدیدی که در حفظ حدود مشروطیت دارد نتوانسته است راه برود و او را باستعفای از ریاست دولت وا داشته با مستوفی- الممالک که وجاهت ملی او از مشیرالدوله کمتر نیست و ملایمتش از او بیشتر است ، خصوصیت میکند و او را بریاست دولت میرساند و بدست او خود را به ملیون نزدیک مینماید»<sup>۱</sup>

## ترجمه احوال مشیرالدوله

دولت مستوفی انتخابات را شروع کرد. انجمن انظار مرکز  
بتاریخ ۲۴ حمل ۱۳۰۲ مطابق ۲۷ شعبان بریاست مشیرالدوله  
انتخاب گشت و قرار شد از ۱۱ تا ۱۸ و از ۲۴ تا آخر

### انتخابات مشیرالدوله

رمضان (۱۵ روز) تعرفه پخش شود و از روز سوم شوال تا غروب هفتم شوال تعرفه‌ها  
با رأی برگردد و در صندوق ریخته شود.

هیئت نظار زیر نظر مرحوم مشیرالدوله تا حدی بیطرف بود اما صلاح خود و  
ومملکت را دروسعت دامنه پخش تعرفه نمی دانست و در اعلانی که کرد گذشته از  
کمی مدت، دادن و پس گرفتن تعرفه، قید تازه‌ای هم بر شرایط انتخاب کنندگان  
افزوده بود و آن داشتن ورقه هویت و شناسنامه بود<sup>۱</sup>. این کار مشیرالدوله موجب  
اعتراض جراید اقلیت شد و انتقاداتی کردند، انتخابات مجلس پنجم در تهران  
پایان یافت ولی انتخابات ایالات بقدری طول کشید که مجلس چهارم پایان رسید و کار  
انتخابات ایالات بدست امرای لشکر و وزارت جنگ افتاد<sup>۲</sup>.

در اوایل خرداد ۱۳۰۲ ورقه‌ای در مجلس بامضاء رسید که چهل و پنج نفر از  
و کلاً عدم اعتماد خود را بدولت اظهار کردند و بالاخره مرحوم مدّرس و عده‌ای  
از رفقای وی ورقه استیضاح را که مربوط به رویه دولت در مورد سیاست خارجی بود  
در ۲۰ جوزا تسلیم مجلس کردند.

---

۱ - آقای مورخ الدوله سپهر در باب وسواس انتخاباتی مشیرالدوله گوید :

مشیرالدوله علاوه بر احترام به قوانین، پای بند قانون اخلاقی نیز بود. احتراز وی از  
اقدامی که لطمه بآزادی انتخابات وارد سازد به حد وسواس میرسید. اگر می شنید یک نفر  
انتخاب کننده در دوحوزه رأی داده بی اغراق لرزه بر اندامش مستولی میشد.

فکر تعویض صندوق یا قرائت آراء مجهول و موهوم از مخیله اش خطور نمیکرد.

(سالنامه دنیا ۱۸ : ۸۴)

۲ - تاریخ احزاب سیاسی ص ۳۰۷



## ایران باستان

نطقهای وکلای مجلس، مرحوم مستوفی را عصبانی کرد، او در جلسه علنی نطقی کرد که بقول عشقی: مستوفی از آن نطق که چون توپ صدا کرد، مشت همه وا کرد، همانند که در مجلس چارم همه شر بود، دیدی چه خبر بود! او گفت:

«متأسفانه در این مملکت اشخاصی میخواهند که داخل کار بشوند و آجیلهایی هم بگیرند، آجیلهایی هم بدهند. من نه میگیرم و نه میدهم و اصراری هم بماندن ندارم و این ایام غیبت مجلس را هم که شاید بعقیده بعضی ایام بره کشی فرض شود به اشخاصی که اشتها دارند واگذار میکنم و معده من هم خراب است و نمیتواند هضم کند و ازینجا هم میگذارم میروم خدمت اعلی حضرت همایونی برای حفظ احترام اکثریت استعفای خودم را تقدیم میکنم.»

آنگاه بدون اینکه منتظر جواب شود از مجلس خارج شد حتی قسمتی از پایان نطق خود را بین کرسی خطابه و در خروجی اطاق مجلس ایراد کرد و باشتاب و عجله بیرون تاخت و وزراء هم بیرون رفتند، فقط سردار سپه وزیر جنگ استوار نشست و سپس برخاسته برای حفظ انتظامات پائین رفت و قبل از رفتن از رئیس مجلس پرسید: من هم بروم یا بمانم؟

مؤتمن الملك گفت میل خودتان است، میخواهید تشریف ببرید، نمیخواهید تشریف نبرید.<sup>۱</sup>

از روز تزلزل دولت مستوفی، بقول مرحوم بهار، آراء مجلسیان بسوی مشیرالدوله متمایل بود و تقریباً سه هفته بود که اکثریت مجلس رای تمایل خود را نسبت باین مرد دانشمند و پاکدامن به رئیس مجلس عرضه داشته بود، پس از کناره جوئی دولت و رفتن از مجلس، اقلیت هم با این تمایل همداستان گردید و در نتیجه روز ۲۸ شوال ۱۳۴۱ مطابق با ۲۴

۱- گزارش ایران، ص ۳۱۹، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۳۲۳ و ۳۳۵،

بازیگران عصر طلایی، ص ۱۹۵ در شرح حال مدرس.

## ترجمه احوال مشیرالدوله

خرداد (جوزای) ۱۳۰۲ فرمان زیر بنام مشیرالدوله از طرف شاه صادر و همانروز منتشر گردید .

» چون برای خدمت مهم ریاست وزرایی وجود شخص کافی لایقی لازم بود ، لذا جناب اشرف مشیرالدوله را که کمال مرحمت و اعتماد بایشان داریم به ریاست وزراء منصوب و برقرار فرمودیم که بانهایت اطمینان به مراحم مخصوص شاهانه بانجام وظایف مشغول شوند ، ۲۸ شهرشوال ۱۳۴۱ ، شاه

دو روز بعد مشیرالدوله وزرای خود را بدین شرح معرفی کرد :

|                               |                                   |
|-------------------------------|-----------------------------------|
| مشیرالدوله رئیس الوزراء       | حکیم الملک وزیر عدلیه             |
| سردار سپه وزیر جنگ            | حکیم الدوله وزیر معارف            |
| مصدق السلطنه وزیر خارجه       | فهم الدوله وزیر پست و تلگراف      |
| ذکاء الملک فروغی ، وزیر مالیه | اعتلاء السلطنه کفیل وزارت داخله . |

وزیر فواید عامه را قرار شد بعداً معرفی کند .

مشیرالدوله محکم بکار چسبید و امیدواریهایی بود که انتخابات در دوره زمامداری مشارالیه به صحت جریان یابد ، زیرا دلبستگی باحزاب خاص نداشت و مورد اعتماد همه احزاب و دسته ها بود ، از طرف سیاست خارجی هم نگرانی زیادی دیده نمیشد.<sup>۱</sup>

مشیرالدوله برنامه کابینه خود را بر اصول موازنه و حفظ مناسبات حسنه با دول متحابه و بیطرفی و تسریع در کار انتخابات و نظارت بر اجرای قوانین خاصه بودجه ها تشریح کرد .

مجلس چهارم همانروزها پایان یافت و سلیمان میرزا نماینده مجلس در آخرین روز مجلس گفت : بحمدالله دوره مجلس وقتی خاتمه می یابد که دولتی مثل دولت آقای مشیرالدوله که مورد اعتماد عموم و کلاً و باتفاق بایشان رای اعتماد

داده شده است در سرکار هستند و سابقه خدمات ایشان در ادوار مشروطیت قابل انکار و محتاج بذکر نیست ..

سپس مرحوم مدرس شرحی گفت و اظهار داشت : «عقیده ام اینست که یکی از کارهای مهم این دوره سپردن زمام فترت است به آقای مشیرالدوله و جهت این سه نکته است ، مکرر عرض کرده ام رجال مملکت ما هر کدام برای يك موقع خوب هستند . بعقیده من و تمام آقایان ، رئیس الوزراء حالیه برای این موقع بلا نظیر است ، سه مسأله بود : یکی بیطرفی مشارالیه در انتخابات ، یکی بیطرفی در سیاست خارجه که در زمان فترت و غیبت مجلس فوق العاده اهمیت دارد ، یکی تسریع در افتتاح دوره پنجم . و با این سه اصل است که بعقیده من و آقایان سپردن زمان فترت بایشان یکی از کارهای خوب بوده است» .

درین جلسه مشیرالدوله حضور نداشت و فروغی از و کلا تشکر کرد . شاه از قدرت سردار سپه نگران است و در نهانی میکوشد خود را از چنگ او خلاص کند ، توسل به مستوفی و مشیرالدوله برای ریاست وزراء بهمین منظور بوده است اما صحبت حساب و قانون دانی و رعایت اصول در برابر زور و قدرت و ابراز وجود قلم و بنان و بیان در برابر سرنیزه و چکمه ، معلوم است که بُرد با که خواهد بود ! درهمه مراحل حساس تاریخی ثابت شده است که حساب و کتاب در برابر زور و قدرت ناچار به عقب نشینی بوده اند و این ضرب المثل دهاتی که گوید « زور که آمد ... حساب پاره میشود » درست درین بزنگاههای تاریخ صادق بوده است ، شاه بفکر میافتد ولی عهد را بآذربایجان بفرستد ( ۲۵ سرطان ۱۳۰۲ ) و در آنجا مرکز قدرتی علیه رضاخان ایجاد کند ، اما این توطئه هم بجایی نمیرسد .

«ماه محرم رسیده است و در اداره قشونی روضه خوانی

عرض می کردم                      میکنند ، شاه بملاحظه سردار سپه بمجلس روضه خوانی  
صلاح نیست !                      نظامیان آمده است ، سردار سپه هم با مشیرالدوله رئیس -

الوزراء اند کی دورتر نشسته است .

شاه بر رئیس الوزراء گفته بود بی اطلاع سردار سپه، فرمان حکومت آذربایجان ولیعهد را صادر کنند، فرمان صادر میشود و به صحنه شاه میرسد و وزیر داخله به آذربایجان تلگراف میکند و ولی عهد آماده مسافرت میشود ( قصدش این بوده در آنجا با رؤسای عشایر بندوبست تشکیل بدهد). شاه برای خدا حافظی از ولیعهد از مجلس روضه خارج میشود. بدیهی است سردار سپه میداند شاه کجا میرود و برای چه میرود، اما هیچ بروی خود نمیآورد و خودداری میکند... در آن دم آخر که ولیعهد میخواهد روانه شود، هیئت دولت را تهدید کرده نارضایی خود را بمسافرت او، به شاه و به وزراء میرساند و کوشش بسیار شاه و ولیعهد و هیئت دولت در اجرای فرمان و فرستادن ولیعهد بکلی بی نتیجه مانده و ولیعهد با نهایت خفت نقل مکان کرده بخانه خود بر میگردد<sup>۱</sup>... شاه بعد ازین از سردار سپه گله میکند و میگوید شما ولیعهد را از رفتن به آذربایجان منع کردید، سردار سپه جواب میدهد اعلیحضرت هم در صدور فرمان حکومت آذربایجان ولیعهد بامن مشورت نکردید و الّا عرض میکردم صلاح نیست!<sup>۲</sup>

با مقدماتی که مرد قوی ایران تهیه می دید و آرزوهائی که در سر می پروراند معلوم بود که کابینه قانونی و اصول پرست مشیرالدوله دوامی نخواهد کرد، برای اینکه آرزوهای بزرگ عملی شود این فرمانده هوشیار میدانست که باید تمام قوا را روی این موضوع تمرکز داد و حتماً تمام یا بیشتر نمایندگان دوره پنجم را از اشخاص صالح یعنی موافق و مطیع انتخاب نمود و این کار با بودن شخصی مثل مشیرالدوله در رأس دولت آسان نیست، پس باید مشیرالدوله را انداخت.

---

۱ - از باغ سردار محتشم، زیرا دولت اعلامیه داده بود که: «بموجب امر قدر قدرت بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی ارواحافداه، روز یکشنبه بیستم برج اسد جاری بندگان والاحضرت ولیعهد دامت عظمته برای حرکت به مقر فرمانفرمایی آذربایجان به باغ سردار محتشم نقل مکان میفرمایند»

بقول خواجه نوری يك راه ساده وجود داشت و آن حیثیت دوستی و همان جنت مکانی خود مشیرالدوله بود ، چرا بهمین راه وارد نشوند ؟ برای کسیکه تمام عمر جز احترام و مقام ارجمند در خود ندیده ، کافی است که کوچکترین اهانت یا فقط تهدید اهانتی او را از میدان بدربرد . سردار سپه همین کار را کرد و با یکی دو پیغام (که بعداً هم آنها را سوء تفاهم نام نهاد) مشیرالدوله را از میدان دربرد و او را وادار به تقدیم استعفا نمود.<sup>۱</sup> آقای دولت آبادی گزارش این روزها را چنین مینویسد:

«سردار سپه بسمت وزارت جنگ گاه گاه در هیئت وزراء حضور می یابد برای دادن دستور هائی بآنها و مجبور هستند هر چه امر کند اطاعت نمایند.

مشیرالدوله در طلیعه دستور ریاست خود حفظ قوانین جاری مملکت را از روی اساس مشروطیت، اول وظیفه خود دانسته است در صورتیکه برای او اختیاری نیست و هر ساعت در تهدید وزیر جنگ و فرمانده کل قوی است . روزی امیر اقتدار محمود خان انصاری که گاه گاه بنیابت و نمایندگی از طرف وزیر جنگ در هیئت وزراء حاضر میشود بدستور وزیر جنگ با مشیرالدوله در هیئت خشونت میکند و باو میفهماند که باید کناره گیری نماید».<sup>۲</sup>

مشیرالدوله که عمری را بنیکنامی و عزت نفس و با حفظ پرستی گذرانده بود ، مسلماً حاضر نبود خشونت های وزیر جنگ خود را تحمل کند ، علاوه بر آن موقعیت را چنان میدید که کلیه اختیارات در دست وزیر جنگ است و هیچ نقطه اتکائی که بتوان قانون را با آن حفظ کرد وجود ندارد . حیثیت دوستی او و حفظ آبروی وزرایش بیش از هر چیز مورد علاقه اش بود، البته چنین شخصیتی وقتیکه ببیند کار بجایی برسد که پاچه و ران حواله و زیری از وزرای کابینه داده شود برای او بس فاجوار می آید .

او با کمال شهامت گفت که حاضر نیست با وزیر او بدین نهج گفتگو شود و سپس از

۱- بازیگران عصر طلایی، شرح حال مدرس ص ۱۹۹

۲- حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۴۹

## ترجمه احوال مشیرالدوله

جلسه هیئت دولت خارج شد و تصمیم باستعفا گرفت.

کل یرید رجاله لحياته یا من یرید حيايه لرجاله

درینجا مورد دیگری نیز پیش آمد که مشیرالدوله آنرا مستقیماً تهدیدی برای خود دید و آن توقیف قوام السلطنه بود، سردار سپه چوب را به بید زد که چنار بلرزد! بدین معنی که روز ۲۷ صفر ۱۳۴۲ (۱۶ میزان ۱۳۰۲) قوام السلطنه را توقیف کرد (باتهام توطئه قتل سردار سپه). مخالفین سردار سپه مرعوب شده و کابینه مشیرالدوله مقاومت خود را در برابر تهدیدات وزیر جنگ از دست داد. سردار سپه پس از دستگیری قوام بوسیله یکی دو نفر از امرای لشکر، رئیس الوزراء و برخی از وزرای دیگر را تهدید کرد که اگر استعفا ندهند چنین و چنان خواهم کرد و بر اثر همین تهدیدات هم کابینه مشیرالدوله تصمیم باستعفا گرفته قبل از ظهر روز ۲۹ میزان ۱۳۰۲ خورشیدی برابر ۱۱ ربیع الاول ۱۳۴۲ قمری (۲۲ اکتبر ۱۹۲۹) در قصر صاحبقرانیه بحضور شاه رفته استعفانامه خود را تقدیم کرد.

مر فلك بك صبحدم با من سران باشد سرش

شام بیرون میروم چون آفتاب از کنورش

روز سه شنبه ۳۰ میزان ۱۳۰۲ از طرف سلطان احمد شاه بوسیله تلفن، مشیرالدوله بدربار صاحبقرانیه احضار شد، ولی مشیرالدوله در منزل رو نشان نداد، در جواب تلفن میگویند از منزل خارج شده است، مجدداً از دربار و هیئت وزراء استعلام میشود که آیا مشیرالدوله آمده است یا خیر؟ جواب داده میشود که بدربار هم نیامده است. شاه ازین پیش آمد نگران شده یکی از نزدیکان و محارم خود را مأمور میکند که فوراً بشهر آمده مشیرالدوله را ملاقات کرده و او را هر طوری هست حاضر نماید که تا موقع افتتاح مجلس شورای ملی عهده دار ریاست وزراء شده بکار ادامه دهد ولی مشیرالدوله زیر بار نرفت.<sup>۱</sup>

سایر رئیس الوزراء های سابق هم که طرف اعتماد شاه بودند قبول نمی نمایند

و مثل اینکه همه يك زبان میگفتند که «رنګ وبوی آن بتك و پویش بنیرزد و گفتگوی آن بجستجوی آن کری نکند»<sup>۱</sup>

قوام السلطنه نیز بعد از جریان اتهام ناچار شد با موافقت سردار سپه باروپا برود و درین وقت بود که احمدشاه بقول افضل الدین کرمانی چون دید که «میدان عمل از مبارزان کفایت خالی است و صدر وزارت از مبرزان سیادت عاطل»<sup>۲</sup> ناچار به ریاست وزرایی سردار سپه تن داد.

بدین طریق بقول مرحوم هدایت: «سردار سپه که طبعاً صاحب عزم و رای قوی بود، عندمشیرالدوله را خواسته خود کابینه تشکیل داد»<sup>۳</sup>.

بروایت مرحوم بهار: «مشیرالدوله پیرنیا را از پشت میز ریاست وزراء عذر خواستند و خود زمام امور را بدست گرفتند»<sup>۴</sup> و این وقایع در ۶ آبان ۱۳۰۲ یعنی قریب چهار ماه بعد از زمامداری مشیرالدوله بود، و این آخرین زمامداری اوست.

فرمان نخست وزیری سردار سپه علی رغم مخالفت و کوشش مدرس و یاران او و علی رغم خود شاه صادر شد (۱۶ آبان ۱۳۰۲) بدین شرح:

آخر الدواء  
الکی

«چون برای خدمت مهم ریاست وزراء وجود یکنفر شخص کافی لایقی لازم بود، لهذا جناب اشرف سردار سپه را که کمال مرحمت و اعتماد و اطمینان را بایشان داریم بر ریاست وزرایی منصوب و برقرار فرمودیم که مشغول انجام این خدمت مهم باشند.  
۱۶ ربیع الاول ۱۳۴۲»

شاه

---

۱- قاضی حمیدالدین صاحب مقامات حمیدی.

۲- عقدالملی

۳- گزارش ایران ص ۳۱۹

۴- تاریخ مختصر احزاب سیاسی ص ۳۳۸

قریب يك هفته بعد احمدشاه برای آخرین دفعه با دیوارهای گلی و تركدار تهران وداع كرد و باروپا رفت<sup>۱</sup>.

احمد شاه كه شوق مسافرت بفرنگ برهرشوقی در وجود او غلبه داشت و ميكوشید بهروسیله باشد خود را از حوزه اقتدارسردار سپه بیرون بیندازد، راضی شد دستخط ریاست وزرائی وزیر جنگ را صحه گذارد بشرط آنكه او فوراً اسباب مسافرت ویرا باروپا فراهم نماید. اینكار بزودی انجام گرفت و سردار سپه رئیس دولت شده تا كنار بحر خزر شاه را بدرقه كرد و او را بوعده ابدی از مملكت روانه ساخت. محمد حسن میرزا ولیعهد نایب السلطنه شد<sup>۲</sup>.

این سفرها و رفت و آمدها كار شاه را بدتر از پیشتر ساخت ولی از خواب بیدارش نكرد.

فكانه طفل الرضيع بمهده يزاد نوما كلما حركته

سالها بعد كه آقای رحیم زاده صفوی در اروپا با احمدشاه مذاكره کرده بود، احمد شاه در باب کیفیت صدور این دستخط گفته بود:

من خبر داشتم كه در همین ایام نغمه جمهوری را میخواستند بلند كنند، در آن حال منهم یا میبایست دست بتحریرك و آنتریرك بزنم، و راه دیگرش هم آن بود كه استعفای مشیرالدوله را بپذیرم و رضا خان را به آرزویش كه رئیس الوزرائی بود برسانم تا شاید قدری آرامش پیدا شود.<sup>۳</sup>

سردار سپه بلافاصله در فكر انجام مقاصد خود افتاد و چون میرزای ولیعهد در تهران بود بفكر افتاد كه اول دست او را از امور کوتاه كند.

در اسفند ماه آن سال عده ای از افسران را مأمور نمود كه بملاقات محمد حسن- میرزا رفته اصرار نمایند كه از ولایت عهده استعفا دهد و با لحن نصیحت آمیز خواست كه بولیعهد توصیه شود كارى باستعفای شاه نداشته باشد و شخصاً استعفا كند و در مقابل از سردار سپه حقوقی معین دریافت نموده و گارد مخصوص سلطنتی و یکی از

۱- بازیگران عصر طلائى ص ۳۰۳

۲- حیات یحیی ج ۴ ص ۳۴۹

۳- تاریخ بیست ساله ایران ج ۳ ص ۳۰۶



قصور را با حفظ احترامات در اختیار داشته باشد. ولیعهد پذیرفت و گفت: «باین مرد بگوئید که مگر از روی نعل من گذشته بسلطنت برسد!» ولی سردار سپه که در تصمیم خود راسخ بود اصرار خود را در تخلیه کاخها تکرار کرد:

«احتشام السلطنه مأمور است که بولیعهد تکلیف ترك گلستان کند که امروز شمشیر دیگر در کار است، بباغ سردار محتشم نقل مکان فرمایند... ولیعهد دست داده فرمودند: مرگ از برای من بهتر است، چند نفر از مجلس میخواهم. عرض شد بیم توهین میرود، عجله فرمائید، تلفن شد، سه بعد از ظهر وعده شرفیابی داده شد، سید تدین، شیخ العراقین و حاجی میرزا یحیی دولت آبادی و مشیرالدوله و مؤتمن الملك را خواسته صحبت کرده بودند، در ضمن صحبت فرموده بودند امنیت ندارم. جواب مجلس رسید که حرکت نفرمائید، تا مسأله در مجلس حل شود، سردار سپه را هم مسؤول امنیت قرار داده اند.»<sup>۱</sup>

بدین وجه در شب عید نوروز ۱۳۰۳ مؤتمن الملك و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و حاجی میرزا یحیی دولت آبادی بکاخ گلستان رفته و تدین و شیخ العراقین را نیز که از نزدیکان سردار سپه بودند همراه میبردند تا بوجهی اصلاح ذات البین شود. چون نتیجه بدست نیامد مؤتمن الملك جلسه خصوصی مجلس را تشکیل میدهد و باز هم جلسه بی نتیجه می ماند.

در همین ایام، سردار سپه، برای تزلزل مقام سلطنت **توپ جمهوری چگونه** گفتگوی جمهوری شدن ایران را در دهانها انداخت و در **بصدا درآمد** اکناف و اطراف ایران ازین تحول تمجید و طرفداری شد و چون در همان ایام در ترکیه نیز این امر پیش آمده بود، مسأله جمهوریت در ایران با استقبال عمومی مواجه گردید.

از طرف طرفداران احمد شاه که متوجه خطر شده بودند علیه جمهوریت تظاهراتی صورت گرفت و باز موردی پیش آورد که مشیرالدوله دخالتی بنماید: مرحوم هدایت مینویسد:

## ترجمه احوال مشیرالدوله

د گفته شد مبدس برای موافقت با سردار سپه سه شرط در میان آورده است ، انحلال مجلس پنجم ، تجدید انتخابات با قید حق تغییر در قانون اساسی ، اختیار یکی از شاهزادگان بسلطنت با نیابت سردار سپه .

احتشام السلطنه بمنزل من [هدایت] آمد و دعوت بمنزل مشیرالدوله کرد ، رفتیم ، حاجی میرزا یحیی دولت آبادی و مصدق السلطنه هم بودند ، صحبت رفت روی اختیار یکی از شاهزادگان و قرار به مجلس دیگری در منزل دکتر مصدق السلطنه شد ، درین جلسه تصمیم گرفته شد که بمنزل سردار سپه برویم و مطلب را عنوان کنیم و در آمد با من باشد . رفتیم ، من در لباس کنایه عنوانی کردم که سردار به سخن در آید . مشیرالدوله تصریح کرد . سردار هیچ نگفت ، چه بگوید؟ طرفدارانش در مجلس قوت گرفته اند و جاده هموار مینماید ، مجلس بتلخی گذشت . نقشه اینست که روزاول حمل ۱۳۰۳ توپ نوروز بتبریک جمهوری غرّش کند<sup>۱</sup> . . .

قاجاریه را چنان مأیوس کرده اند که غالب رضا به رضا داده اند . آدمی چون زورش بمصاحب مادر نرسد ، ناچار بابایش خواهد خواند !

«چهارشنبه از صبح در شهر هیاهو بر پا شد ، اکثریت جمهوری میخواستند . شنبه دوم حمل ۱۳۰۳ روزی است که مجلس باید رژیم جمهوری را تصویب کند ، ساعت چهار بعد از ظهر سردار سپه بمجلس آمد ... شیخ مهدی سلطان الواعظین در سرسرای پله حرف میزد ، سردار لدی الورود با چوب دستی نواخته امر کرد او را از پله ها فرود آوردند ، در اثنا کلوخی به پشت گردن سردار خورد ، حکم شد جماعت را بزنند و زردو خورد در گرفت ، زخمی را زیاد گفتند ، مقتول نبود مگر حاج آقا جمال اصفهانی ... سردار مینگوید حالا که ملت موافق نیست ، من از جمهوری صرف نظر میکنم ، ولی آقایان باید تکلیفی برای من معین کنند ، با احمدشاه نمیشود کار کرد»<sup>۲</sup>

ظاهر آ چون اجتماعی در برابر مجلس بوده است ، مؤتمن الملك به سردار سپه

۱- خاطرات و خطرات ، بنقل مجله خوشه مقاله تفضلی شماره ۸۱

۲- ایضاً خاطرات هدایت

پیغام داده بود که آنروز عصر بمجلس نیاید ولی او اشتباهاً یا تعمداً آمده بود.

مرحوم دولت آبادی جریان را چنین مینویسد:

«سردار سپه بآرامی میرود و هیچ اعتنائی باین سنگ و چوبها نمیکند و دیده میشود که سنگ و چوب که باو اصابت میکند او بآرامی خاك آنرا پاك مینماید تا میرسد بپای سرسرای سنگی عمارت ، آنجا پای ستون اول ایستاده بنظامیان و نظمیه فرمان میدهد که جمعیت را از بهارستان بیرون کنند... نگارنده [یحیی] خود را بپله عمارت میرساند به بیند سردار سپه چه خواهد کرد؟ می بینم از پله ها که بالا آمد بطرف اتاق رئیس مجلس رفت . رئیس از اطاق خود بیرون آمده بطرف سرسرا می آید. در راه روی و سطر در همین حال دولت و رئیس مجلس بهم میرسند. مؤتمن الملك بطور تعرض بسردار سپه میگوید برای چه اینجا آمده ای ؟ سردار سپه میگوید آمده ام اینجا را نظم بدهم . مؤتمن الملك میگوید نظم اینجا با من است . سردار سپه میگوید اما نظم مملکت با من است! این جواب حاضر و بقول عوام دندان شکن درجه جر بزه ذاتی يك شخص کم سواد را آن هم در این حال پریشان حواسی که دارد نیکو میرساند .

رئیس مجلس با تعرض از سردار سپه گذشته بطرف سرسرا و طالار مجلس می رود و میگوید حالا بتو حالی میکنم که چه باید بکنی ، مرادش اینست که مجلس علنی برپا کرده رأی بی اعتمادی باو میدهد و از کار می افتد.»

آقای هر وی خراسانی مینویسد:

حمله سربازان شروع شد ، مؤتمن الملك رئیس مجلس که از پشت پنجره طبقه دوم مجلس متوجه بهارستان بود از اطاق خارج شده بطرف پله ها آمد ، در سرپله سینه بسینه سردار سپه برخورد با تشدد گفت : این چه وضعی است ؟ مطابق کدام قاعده شما مردم را در خانه خودشان و با اسلحه خودشان میزنید ؟ سردار سپه گفت : من بوظیفه ریاست دولت عمل میکنم ، جفقت استقلال و جلوگیری از اغتشاش وظیفه من است.

رئیس مجلس گفت : «اختیار مجلس با من است ، تو رسمیت نداری ، الآن

## ترجمه احوال مشیرالدوله

تکلیف توراً معلوم میکنم . سید محمود ، زنک را بزنی تا باین شخص بفهمانم که مجلس جای این رفتار نیست ، و بسمت اطاق مخصوص خود رفت .

سردار سپه در مقابل این حرفها سخت جا خورد .

حمله نظامیان موقوف شد ، بعد بوسیله پاره ای از وکلای طرفدار خود از مشیرالدوله خواهش کرد که بین او و رئیس مجلس را التیام بدهد .

مشیرالدوله به سپه دار سپه گفت رئیس مجلس حق داشته است ، زیرا حفظ انتظامات داخلی مجلس و بهارستان با شمانیست و شما حق نداشته اید مردم را در اینجا بزنی . بالاخره او را برای عذرخواهی نزد رئیس مجلس برد ، سردار سپه سپس از علماء و رؤسای محلات عذرخواست و دستگیر شدگان را آزاد کرد .

مرحوم دولت آبادی بقیه جریان را چنین آورده است :

سردار سپه با تعرض شدید از او گذشته بطرف پله های عمارت برمی گردد که جواب عملی بر رئیس مجلس بدهد یعنی پیش از آنکه او جلسه برپا کند نظامیان گرچه بقهوه قهریه باشد مجلس را منحل کنند ، در اینحال هر دو زیر سرسرا می رسند . رئیس میرود بطرف طالار و سردار سپه پله ها را گرفته پائین میرود . بیشتر نمایندگان نیز درهمین سرسرا با حال پریشان جمعند .

نگارنده [یحیی] خطر را نزدیک دیده بمستوفی الممالک و

رضای مازندرانی مشیرالدوله که نزدیک من هستند میگویم رئیس را از زنک کار میکند

زنی برای برپا کردن مجلس بازدارید و خود بسرعت در عقب سردار سپه فرود می آیم . نمایندگان هم متحیرند که چه خواهد شد و غیظ و غضبی که از سردار سپه می بینند تصور می کنند شاید بمن صدمه ای بزنند . در میان پله ها فضای مختصری هست که فاصله میان پله های مستقیم و پله های راست و چپ میباشد . در آن فضا سردار سپه رسیده بازوی او را گرفتم . برمیگردد ، مرا می بیند و میخواهد بازوی خود را رها کرده برود آهسته باو میگویم اگر بروید پشیمان میشوید ، و

## ایران باستان

بلندتر می گویم من هرگز از شما خواهشی نکرده ام امروز تنها خواهش من اینست که برگردیم قدی راحت کنید و یک فنجان چای میل بفرمائید و باز آهسته حرف اول خود را تکرار میکنم. سردار سپه آرام گرفته یادش می آید باو گفته بودم هنوز برای جمهوری در مجلس اکثریت ندارید. تقاضای مرا پذیرفته از پله دیگر بالا میرود. نمایندگان که با کمال پریشان حواسی باین منظره نگاه میکردند همه خوشحال میشوند. سردار سپه بطالار پذیرائی که روی سردر عمارت واقع است رفته مینشیند و نگارنده در کنار او قرار میگیرد و دیگر نمایندگان دور او می نشینند بعد از چند دقیقه سکوت نگارنده می گوید بنابود تا اوما بشما خبر نرسد امروز بمجلس تشریف بیاورید! جواب می دهد شما تلفن کردید که فوراً بمجلس بیایم. میگویم چنین تلفنی از ما نشده است و شرح کمیسیون هجده نفری را با رأی ندادن آن بآمدن امروز سردار بمجلس نقل کرده میگویم ما در شرف اطلاع دادن بشما از نتیجه رأی کمیسیون بودیم که شما وارد شدید. سردار سپه متوجه میشود اینجا اشتباهی رویداده و تقلبی پادرمیانی کرده، بکلی آرام گرفته چای میطلبد و سیگاری آتش میزند و ملنفت میشود که خوب نشد که جماعتی را آزار کرده و مضروب ساختند و عده ای را هم لابد بحبس انداختند. میگوید صاحب منصبی بیاید. یکنفر حاضر می شود. باو دستور میدهد مردم را پای عمارت جمع کنید، من بیایم با آنها صحبت بدارم. پس از چند دقیقه او برمیخیزد برود صحبت بدارد در صورتیکه مردمی در بهارستان نیستند و هرچه هست نظامی و نظمیه است. نگارنده فرصت یافته نزد رئیس مجلس رفته او را در حجره ای با مستوفی الممالک و مشیرالدوله مییابم و میگویم سردار سپه از

---

۱- در این روز سردار سپه بوسیله ملک الشعراء بهار به مشیرالدوله و مستوفی الممالک و مؤتمن الملك و دولت آبادی پیغام میدهد که ببینند مصلحت هست که بمجلس بیاید یا نه؟ يك کمیسیون ۱۸ نفری تشکیل میشود و مصلحت نمیبینند که سردار سپه آنروز بمجلس بیاید، چون اجتماع عظیم آنروز در بهارستان از طرف مخالفین جمهوری بوده است نمایندگان جمهور میخواهند از شمار زیاد تظاهر کنند گان بیمناک میشوند و برای حفظ جان خود از سردار سپه بنام مجلس میخواهند که فوری بمجلس بیاید.

طرف مجلس با تلفون احضار شده و تصور میکرده است هیئت رئیسه مجلس او را طلبیده اند؛ در اینصورت خوب با او معامله نشد. رئیس با کمال تحیر میپرسد: باو تلفن شده است بیاید؟ کی تلفن کرده است؟ میگویم نمیدانم. رئیس تلفون چی را طلبیده میپرسد کی سردار سپه تلفن کرد؟ میگوید تدین، وقضیه کشف میشود که تدین بر خود و سایر کارکنان جمهوری از این ازدحام نگران بوده است و از طرف مجلس تلفن کرده است، سردار سپه تصور نموده از طرف ما و در نتیجه مشورت با ما بوده که آمدن او اصلاح دیده شده است و فوراً خود را بمجلس رسانیده.

پس از کشف این قضیه رئیس مجلس و مستوفی و مشیرالدوله همه تغییر حال داده آرام میشوند. در این حال سردار سپه که مردمی را در بهارستان ندید که با آنها گفتگو کند بعمارت برگشته ملك الشعراء بهار او را بهمین حجره رهبری کرده است. وارد شده و می نشیند و مثنی روی میز زده میگوید هنوز زود است بدانند من چه کاره ام، و نظرش بسخن رئیس مجلس است که گفته بود برای چه اینجا آمده ای!

سردار سپه میگوید اگر اروپائیان نظر خود را نسبت بایران تغییر داده اند برای اینست که رضای مازندانی در ایران کار میکند.

رئیس مجلس برخاسته روانه میشود. سردار سپه شرحی از رفتاری که با او شده است گله آمیز بیان مینماید. مشیرالدوله جواب منطقی طولانی میدهد و در ضمن ساحت برادر خود رئیس مجلس را بواسطه بی اطلاعی از اینکه او را از طرف مجلس بغلط خواسته اند که بمجلس بیاید پاك میکند و سخنان معذرت آمیز مشتمل بر حکمت و نصیحت می گوید و سخنان مزبور در وجود سردار سپه مؤثر شده آرام می گیرد و برای اظهار امتنان از وی، برخاسته کبریت زده سیگاردست مشیرالدوله را که مغلل مانده آتش میزند و حال گرفتگی مجلس به بشاشت مبدل می گردد. مستوفی الممالك پیشنهاد می کند که سردار سپه و رئیس مجلس در يك حجره بنشینند

با هم دوستانه صحبت بدارند و با هم کنار بیایند و هر دو هر چه در دامن از یکدیگر دارند فروبریزند. نگارنده نیز پیشنهاد میکند که مستوفی الممالک هم در میان آنها بوده باشد و پذیرفته می‌شود. مستوفی الممالک میرود رئیس را برای این ملاقات خصوصی حاضر بسازد، در این حال خبر می‌آورند که رؤسای روحانی که در اطاق دیگر جمعند می‌خواهند باین اطاق بیایند بدیهی است همه آنها از سردار سپه اندیشه دارند و اکنون که او غالب شده و مردم بکلی متفرق شده اند نمی‌خواهند که سردار سپه از آنها مکدر بماند. نگارنده بی آنکه از سردار سپه رخصت بخواهد به پیغام آورنده می‌سپارم رؤسای روحانی را باین حجره وارد نمایند. آقایای یکی بعد از دیگری وارد شدند و اطراف میز می‌نشینند بی آنکه اندک احترامی از سردار سپه به بینند.

چند لحظه بکلی مجلس ساکت میماند، یکوقت سردار سپه رو بنگارنده کرده با تشدد می‌گوید مرا اینجا برای چه آوردی؟ جواب می‌دهم رفتند جا معین کنند که با آقای رئیس نشسته صحبت بدارید. هنوز حرف من تمام نشده مستوفی الممالک در را گشوده سردار سپه را باطاق رئیس می‌خواند و او بی آنکه تعارفی بر رؤسای روحانی بکند روانه میشود.

مجلس سه نفری یکساعت طول میکشد و در نتیجه مذاکرات معذرت آمیز از دو طرف قرار میدهند سردار سپه از موضوع تبدیل رژیم و تغییر قانون اساسی بکلی منصرف گردد و مجلسیان در حمایت از سلطان احمد شاه بیعلاقه بمملکت‌آصراری نداشته باشند.<sup>۱</sup>

خیر اندیشان صلاح ندیدند و نخواستند جلسه مجلس تشکیل شود (و اگر هم میخواستند تشکیل نمیشد). رئیس مجلس را متقاعد کردند که از تشکیل جلسه صرف نظر کند، و بالاخره نصایح مشیرالدوله و میانجیگری مستوفی در همان ساعت دوباره میانه رئیس ملت و دولت را به یک قسمی درز گرفت.<sup>۲</sup>

۱- از خاطرات مرحوم یحیی دولت‌آبادی، ج ۴

۲- بازیگران عصر طلایی ص ۲۳۱

## ترجمه احوال مشیرالدوله

بهر حال این اقدامات موجب شد که رئیس الوزراء در نیمه اول حمل ۱۳۰۳  
بیانیه‌ای منتشر کند و طی آن اعلام داشت: «... عنوان جمهوری را موقوف و در  
عوض تمام سعی خود را مصروف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از  
پیش بردارند».

«در افکار عامه، قوی طرفی است که حمله میکند نه طرفی که  
بدفاع می‌پردازد.»  
اسکندر

در همین احوال تلگراف احمدشاه از فرنگ بمجلس رسید  
جو پاگدار  
که صریحاً اظهار عدم اعتماد نسبت بسردار سپه کرد و  
مجلس را بانتخاب رئیس دیگری برای دولت ترغیب نمود، ولی این کار کمی دیر  
شده بود، و در حکم جوپاگدار بود. در دهات پاریز مثلی است که میگویند:  
چارپادازهای ناشی جو پاگدار میدهند والبنه نتیجه نمیگیرند، بدین معنی که در  
عرض سال که باید به مواشی خود جو بدهند و آنها را تقویت کنند غافل میمانند و  
صرفه جوئی میکنند، اما در هنگام عمل و قتی که باربر پشت حیوان است و پای گدار  
و گردنه کوه میرسد و ناچار نمیتواند بالا برود و باصطلاح محلی «پا میزند»،  
آنوقت مقداری جو از توبره بر آورده جلوی حیوان میریزند و توقع دارند با  
خوردن آن بتواند از گدار بالا برود که البته توقعی بیجاست. پول خرج کردن  
شاه و محمد حسن میرزا نیز درین ایام و توپ و تشرهای آنان در حکم همین  
جو پاگدار بود.

سردار سپه باتوجه به موقعیت خود روز ۱۸ فرورین ۱۳۰۳ استعفا داد.

---

۱- اعلام جمهوریت هدف و غرض نبود بل وسیله بود برای ست کردن بنیان  
دربار قاجاریه، و خوشبینی افرادی مثل عارف قزوینی بیجهت بود که میگفت:  
به مردم این همه بیداد شد زمرکز داد

زدیم تیشه بر این ریشه هرچه بادا باد

تو نیز فاتحه سلطنت بخوان عارف

خداش با همه بد فطرتی بیامرزاد!

نود و نه



بگفته دولت آبادی: «ماه رمضان رسید، سردار سپه روزی بمجلس پیغام داد من بقدری خسته شده‌ام که دیگر نمیتوانم کار کنم، و تهران را ترك کرده بنزدیکترین املاك خود در مازندران یعنی بومهن روانه گشت.»

طرفداران قاجاریه کمی خوشحال شدند، ولی رجالی دور اندیش امثال مشیرالدوله متوجه شدند که دیگر امکان خرد کردن سردار سپه نیست، علاوه بر آن باید واقع بین بود، شهدالله تا این تاریخ اقدامات سردار سپه از بیشتر اولیای دولت قاجار بهتر بوده است.

علاوه بر آن با ناپختگی‌های سیاسی احمدشاه و اطرافیانش چه‌امیدی بابقای چنین دولتی بود.

سردار سپه شب و روز در عمارت بریگاد قزاق منزل داشت، تا یکسال لباس خود را حتی برای راحتی جز در مواقع استحمام از تن خارج ننمود و با همان لباس نظامی قزاقی در روی زمین با چکمه دراز کشیده چند ساعتی خوابیده و بیدار میشد، یعنی تا نصف شب در خارج مشغول کار بود.<sup>۱</sup>

عروس ملك مى در كنار مىرد تنى  
كه بوسه بردم شمشیر آبدار زند

تلگرافها ارشهرستانها شروع شد و سپاهیان بدست و پا افتادند، مجلس در وحشت و اضطراب فرورفت، مجلس خائف و لرزان نتوانست در مقابل تلگراف احمدشاه تصمیمی اتخاذ کند، این بود که ناچار روز چهارشنبه بیستم فروردین ۱۳۰۳ عده‌ای از اعضاء برجسته پارلمان مثل مشیرالدوله و مستوفی الممالك و مصدق السلطنه و بیات و دولت آبادی و عماد السلطنه شبانه به بومهن رفتند و سردار را مراجعت دادند.<sup>۲</sup>

مسافرین نزدیک ظهر به بومهن میرسند. سردار سپه واردین را خیلی چربو

۱- تاریخ بیداری ایران، مختاری، ص ۱۸۱

۲- گزارش ایران، ج ۴ ص ۳۱۹، بازیگران عصر طلایی ص ۲۴۸

نرم می پذیرد ، خاصه که مستوفی الممالك و مشيرالدوله هم جزء این عده هستند ،  
ناهار صرف میشود ( چون مسافر بوده اند روزه نداشتند ) سردار سپه مستوفی الممالك  
و مشيرالدوله را در اتومبیل خود نشاند و بطرف تهران روانه شد .<sup>۱</sup>

مشيرالدوله  
وملاحظه قانون  
( اول اردیبهشت ۱۳۰۴ ) سردار سپه را نجات دهنده واقعی  
ایران بشمار آورد .

«سردار سپه پس از بازگشت از خوزستان در جلسه شورای خصوصی خود میگوید  
من با این دو برادر یعنی احمد شاه و ولیعهد نمیتوانم کار کنم ، حاضرین از روی  
حیرت بهم نگاه میکنند ، سردار سپه سخن خود را تکرار میکند و جواب میخواهد.  
مشيرالدوله میگوید این کار محظور قانونی دارد و باید در اطراف آن مطالعه کرد ،  
سردار سپه میگوید بسیار خوب مطالعه کنند و در مجلس دیگر جواب بدهند. جلسه بعد  
در خانه حسین خان علاء بدون حضور سردار تشکیل میشود. اکثریت موافق میشود  
با جواب منفی دادن ، و گفتن این جواب به سردار سپه در جلسه دیگر بعهده مشيرالدوله  
مقرر میگردد ، در مجلس دیگر مشيرالدوله با تمام قوت قانون دانی بسردار سپه حالی  
میکند که ما نمیتوانیم با خیال سلطنت او موافقت کنیم بملاحظه حفظ قانون اساسی.  
سردار سپه از مذاکرات طولانی مشيرالدوله کسل و افسرده میشود ولی  
بردباری خود را از دست نداده میگوید حالا که این کار را مخالف قانون میدانید ،  
من مقام خود را محکم نمی بینم و ممکن است بسا يك دستخط شاه از اروپا همه  
زحمتهای من در امنیت مملکت باطل گردد . باز مجلس مشاوره بی حضور سردار  
تشکیل میشود و بالاخره از یکی از مواد قانون استنباط میکنند که مجلس شورای ملی  
میتواند بکسی در مقام ضرورت فرماندهی کل قوا را مستقیماً بدهد و این استنباط را  
دکتر محمدخان مصدق السلطنه میکند که عالم علم حقوق است .  
سردار سپه پس از اطمینان یافتن از هیئت مشاوره که در مجلس نفوذ دارند

بکارگزاران خویش در مجلس می‌سپارد چنین پیشنهادی بمجلس بدهند و چنین قانونی را بگذرانند.<sup>۱</sup>

ملك ميراثيان نمانده است      ملك شمير ملك پابنده است

مخبر رویت در ۱۷ رجب ۱۳۴۴ از طهران خبر داد که بواسطه مخالفت سختی که بر برخی خواہشات اصلاحیہ سردار سپہ در مجلس پیش آمده واقعات خیلی دشوار شده است... کمیسیون قانونی تسوید کرده تا فردا برای گرفتن رأی بمجلس علنی پیشنهاد نماید، از روی این قانون سردار سپہ سه سال کامل الاختیار کل قشون (که مخصوص بشخص سلطنت است) خواهد بود.<sup>۲</sup>

احمد شاه بعد از شنیدن فرماندهی کل قوای سردار سپہ، بدربار لندن مراجعه کرده از آنها گله نمود، آنها اظهار بی‌طرفی کردند، این است که بخيال افتاد بایران باز گردد...

اختلاف میان ولیعهد و رئیس‌الوزراء، که چند صباحی باهم بقول بیہقی «گرگ آشنی» کرده بودند، بحد اعتلای خود رسیده بود و این شاهزادہ ہر چہ بیشتر کوشش میکرد سردار سپہ را ازمیدان بدر کند، خود بیشتر خفیف میشد، تاجائیکہ رسماً و علناً مورد بی‌اعتنایی سردار قرار میگرفت. چنانکہ در یکی از تحریکاتی کہ توسط او بعمل آمده بود چنین امری حادث شد. جریان اینست:

حاجی شیخ عبدالنبی نوری فوت کرد، محمد حسن میرزا ازین فرصت استفاده کرده در ۲۲ مرداد مجلس ترحیمی در مسجد شاه فراہم کرد. هنگام برچیدن ختم توسط ولیعهد، صدای «زنده باد شاه، مرده باد دشمنان اسلام» بلند شد.

سردار سپہ کہ تمام این اجتماعات را تظاهر ضدّ خود میدانست، با کمال منانت وارد مسجد شاه گردیدہ بمشیرالدولہ کہ از مجلس ختم مراجعت میکرد

---

۱- حیات یحیی ح ۴ ص ۳۳۲

۲- حبل المتین شماره ۵ سال ۳۳

### ترجمه احوال مشیرالدوله

دروست صحن مسجد برخورد نمود، قدری با مشارالیه صحبت کرد و چون یقین داشت درین تظاهرات حادثه‌ای رخ خواهد داد از مشیرالدوله تقاضا کرد با او بمجلس ختم مراجعت کند و خیلی هم اصرار کرد ولی مشیرالدوله که شاید باحتمال وقوع حوادث قبل ازبرچیده شدن ختم ازمسجد حرکت کرده بود حاضر بمراجعته نشد<sup>۱</sup>.

سردار سپه پس از جدا شدن از مشیرالدوله با هیئت دولت بمسجد رفت، گویا وضع را طوری قراردادده بودند که هنگام ورود سردار سپه جانبود و ناچار در حضور ولیعهد میبایست سرپا بایستد، سردار سپه بعد از مشاهده این وضع بدون اعتنا بولیعهد بصدرمجلس رفته بین امام جمعه تهران و امام جمعه خوبی جائی باز نموده و نشست و وزراء هم وسط مجلس نشستند.

«مؤتمن‌الملک رئیس مجلس بواسطه شخصیتی که دارد و برادرش مشیرالدوله که در مجلس است و مورد توجه میباشد، با خیالات کارکنان سردار سپه در خوانده شدن و مطرح نمودن مراسله‌ها و تلگرافهایی که از ولایات در تقاضای تغییر سلطنت بمجلس میرسد همراه نیست.. کارکنان سردار سپه بر رئیس مجلس اعتراض می کنند و او ناچار میشود استعفا بدهد»<sup>۲</sup>.

بجای او مستوفی الممالک ظاهراً انتخاب میشود، اما او مکرر غایب است و کار هیئت رئیسه بدست نایب رئیس اول تدین است.

در یکی از جلسات خصوصی مجلس پیشنهاد جمعی از آقایان نمایندگان راجع باینکه تلگرافی از طرف رئیس مجلس به شاه مخابره شود و حرکت او را بایران بخواهند مطرح میشود، اغلب نمایندگان مخالفت کرده و مخابره چنین تلگرافی را در حدود وظائف مجلس ندانستند و جمعی مقتقد بودند چون جلسه خصوصی رسمیت ندارد

---

۱- کودتای ۱۲۹۹ ج ۳ ص ۳۵۴

۲- حیات یحیی ج ۴ ص ۳۷۴

خوب نیست مجلس چنین سوابقی را معمول دارد<sup>۱</sup>.

در دوره پنجم عده‌ای ازو کلاء از آنجمله مستوفی الممالك و مشیرالدوله و د کتر مصدق و تقی زاده و ضیاءالملک فرمند جزء منفردین بوده اند .

« محمدحسن میرزا ولیعهد ازشش تن منفردین که مشیرالدوله و مصدق السلطنه و تقی زاده و میرزا حسینخان علاء و یحیی دولت آبادی و مستوفی الممالك باشند بدربار دعوت میکند ، مشیرالدوله بیمار شد و نتوانست برود . ولیعهد از دادن فرماندهی کل قوا به سردار سپه اظهارنگرانی و مخالفت میکند . باو میگویند اگر این کار نشود سردار سپه خود را برای مخالفت قانون اساسی حاضر کرده است<sup>۲</sup> .

از طرفی سردار سپه خود را با طرفداران در بار و مخالفین خودش ، خصوصاً مدرس ، نزدیک نمود و این امر قدرت او را بیش از پیش تثبیت ساخت . روزنامه حبل المتین گزارش میدهد :

درین هفته ، دو جلسه ملاقات آقای رئیس الوزراء با مدرس بعمل آمده ، جلسه اول در منزل آقا میرزا سید محمد بهبهانی ، و یک روز هم مدرس در منزل آقای سردار سپه حضور پیدا کرده است و بطوریکه معلوم است ائتلافی فیما بین آقای رئیس الوزراء و آقای مدرس برقرار شده و مناسبات نیکوتر است<sup>۳</sup> .

این امر ولیعهد را چنان عصبانی میکند که بعدها مرحوم دولت آبادی گوید : «خود از ولیعهد شنیدم میگفت چهل هزار تومان ماهیانه یک ماه شاه را که در غیاب او گرفتم باروپا برای او بفرستم یک قلم به مدرس دادم که در راه حفظ تخت و تاج ما کار بکند ، و از میان رفت ، حالا برادر من آن را از من مطالبه میکند!<sup>۴</sup>»

مرگ هست شاه که از موقعیت سردار سپه بیمناک شده بود ، در ۲۵ شهریور

و باز گشت نیست ۱۳۰۴ از اروپا به رئیس الوزراء چنین تلگراف کرد :

۱ - حبل المتین شماره ۱۱ ، سال ۳۳

۲ - حیات یحیی ج ۴ ص ۳۴۰

۳ - حبل المتین ، شماره ۷ سال ۳۳

۴ - حیات یحیی ج ۴ ص ۳۷۴

## ترجمه احوال مشیرالدوله

«جناب اشرف رئیس الوزراء، بعون الله تعالى دوم ماه اکتبر (۱۳ ربیع الاول) با کشتی تلنار از پاریس از راه ببئی بایران حرکت می کنیم، از مراجعت بوطن عزیز نهایت مسرت حاصل و خوشوقتیم که آن جناب اشرف را بزودی ملاقات خواهیم نمود»  
شاه

و جالبتر از آن تلگراف سردار سپه بود که در جواب شاه بدین شرح مخابره شد:

«تلگراف مبارک که مبشر تشریف فرمائی اعلیحضرت همایونی بود زیارت و حقیقه باعث کمال مسرت گردید، استدعا دارم معلوم فرمایند موکب ملوکانه بکدام یک از بنادر سرحدی نزول اجلال خواهند فرمود! رضه، رئیس عالی کل قوا و رئیس الوزراء

حبل المتین درین باره مینویسد: درین تلگراف و جواب یک نکته بسیار لطیفی دیده میشود که از آن نکته پی به خیلی از مراتب میتوان برد و آن اینست که اعلیحضرت در تلگراف خطاب میکند: جناب اشرف رئیس الوزراء، در جواب امضاء شده است: رضا، رئیس عالی کل قوا<sup>۱</sup>.

در همین ایام، یعنی دوازده روز بعد از مخابره تلگراف، ناگهان سر و صدای تازه‌ای در تهران پدید آمد و آن بلوای نان بود، توضیح آنکه بعلت کمبود گندم و تنگی سال و ضمناً تحریکات دربار، در شهر نان کمیاب شد و مردم بسر و صدا درآمدند.

صبح چهارشنبه ۴ ربیع الاولی ۱۳۴۴ (اول مهرماه) بازارها تعطیل و یک اجتماع فوق العاده‌ای از مردم به مجلس شوری حمله برده میز و صندلی و چار و چراغ و... را شکستند، آنروز مجلس تعطیل بود و و کلاء حاضر نبودند، مشیرالدوله، نظام الدوله و مددس. برای اقناع مردم به مجلس آمدند، مشیرالدوله از ملت کتک خورده فرار می نماید... از طرف دولت اقداماتی شد و عده‌ای دستگیر شدند، درباریها که جزء محبوسین بوده اند اغلب آزاد شدند، پیشخدمت خاصه ولیعهد هم پس از حبس گویا تبعید شده است.

در جریان حمله مردم به مجلس گویا مؤتمن‌الملک گفته بود: مجلس خانه ملت است، در را بروی آنان باز کنید. همینکه در باز شد جمعیت داخل شده لدی‌الورود شروع میکنند به فحش دادن و کتک زدن، چند نفر از وکلاء و مستخدمین مجلس که در آن موقع بودند فرار کردند، مشیرالدوله که موفق به فرار نشد مورد توهین واقع شده صدمه می بینید، ... حتی نقل میکنند زنها برای تفریح و مسخره بجای وکلاء نشسته بازی مجلس و مذاکرات آنرا نمایش میدهند! وعده‌ای بطرف سفارت روس حرکت کردند، لکن قوای دولت و نظمیة آنها را متفرق نمود<sup>۱</sup>. بدین طریق صد‌ها نفر دستگیر شدند، مشیرالدوله هم حق خود را از غوغای عام گرفت، و چه خوش گفته بود مرحوم بهار:

|                                      |                  |
|--------------------------------------|------------------|
| از عوام است هر آن بد که رود بر اسلام | داد از دست عوام  |
| کار اسلام ز غوغای عوام است تمام      | داد از دست عوام  |
| دل من خون شد در آرزوی فهم درست       | ای جگر نوبت تست  |
| جان بلب آمد و نشنید کسی جان کلام     | داد از دست عوام  |
| بهوای نفسی جمله نمایند قعود          | آه ازین قوم عنود |
| به طنین مگسی جمله نمایند قیام        | داد از دست عوام  |
| عاقل اربسمله خواند به هوایش نچمند    | همچو غولان برمند |
| غول اگر قصد کند گردشوند از درو بام   | داد از دست عوام  |
| پیش جهان ز دانش مسرائید سخن          | پند گیرید ز من   |
| که حرامست، حرامست، حرامست حرام       | داد از دست عوام! |



### ترجمه احوال مشیرالدوله

باری ، مشاعره تلگرافی شاه و سردار سپه این غوغا را در پی داشت و حبل‌المتین در همان شماره خبر داد که «آمدن شاه گویا معوق مانده» ، اتفاقاً در اروپا هم یکی دو مرتبه ناصر‌الملک (نایب‌السلطنه سابق) بشاه گفته بود چرا بایران میروید، این همان سردار سپه است که نسبت به مشیرالدوله چنان توهین کرده است ، آقاخان محلاتی هم يك بار به شاه گفته بود صلاح نیست بایران برود<sup>۱</sup> .

ناصر‌الملک و آقاخان خوب فهمیده بودند که رئیس‌الوزراء علاقهای به ملاقات شاه ندارد . خصوصاً در برابر بعضی تظاهرات که در شهرستان‌ها شده بود ، سردار سپه همان ایام این تلگراف را به فرماندهان مخابره کرد :

« مسافرت شاه باروپا از بد و امر چون برای استعلاج مزاج و عادی بوده حالا هم که معاودت مینماید بروفق نظریه من است و عادی شمرده خواهد شد . من موفقیت خود را در مملکت مهمتر ازین میدانم که باین آمد و رفت‌ها وقع و اهمیتی داده و یا آن توهمات عادی بتواند در ارکان آن رسوخی احداث نماید . بشما که نماینده وزارت جنگ در آن حدود هستید گوشزد مینمایم تا سایرین هم بفهمند که این ایاب و ذهاب‌ها نتواند دست آویز دسیسه و آنتریکی برای مفسده جو بشود . چنانچه کسی بخواهد به تشبثات در مقام القاءات و اعمال اغراض خصوصی خود بر آید قدمی است که مجملأً برای امحاء خود برداشته است ، زیاده از این محتاج به تشریح نیست . »

ریاست عالی کل قوا و رئیس‌الوزراء

رضا

مخابره این تلگراف ظاهراً بعد از شیوع اخباریست که بروایت حبل‌المتین : شاه بادر بار به تکیه خارجی دسیسه نموده که قبل از ورود به سرحد در تهران و سایر ایالات بر خلاف دولت بلواری امتداد دهند، جمعی آخوند و اشراف مجلس هم با آنها همراه بودند<sup>۲</sup> .

---

۱ - کودتای ۱۲۹۹ ، ج ۲ ، ص ۳۶۸

۲ - حبل‌المتین شماره ۳۵ سال سی و سوم



## ایران باستان

در سیاست اقتضای وقت بین      ملک پیغمبران را بر گزین  
زهر مرده پاد زهر از اقتضا      خضرو موسی را حکایت و انما  
مولوی

**واقع یینی**      تلگرافات شهرستانها ، قدرت فرماندهان نظامی ، اقدامات  
**مشیر الدوله**      تأمین سردار سپه ، عیاشی ها و بی احتیاطی های شاه و تجربتی  
که مشیر الدوله از نحوه اعمال او داشت ، ضعف و لیعهد و دورویی یاران مجلسی که  
به نعل و میخ میزدند ، مشیر الدوله را در برابر مشکلی قرار داده بود . اگر او شاه  
قاجار را تأیید میکرد برای این بود که اصلی از قانون اساسی پشتیبان این خاندان بود و  
اکنون که متوجه میشد دیگر آن اصول قدرت خود را از دست داده است ، این  
طرفداری را در حکم « زورخواهی زدن » میدانست . سردار سپه موقعیت خود را با  
یاران فداکار و وفادار نظامی که در ولایات داشت چنان مستحکم کرده بود که  
موفقیت او در قبال همه دسائس احمدشاه تضمین شده بود و بقول بیهقی « این پادشاه  
هر چند شب و شبگیر کرد ولیکن کارش بنرفت که تقدیر کرده بود ایزد ، عز ذکره ،  
که سلطنت دایگان از دست وی برود »<sup>۱</sup> .

مشیر الدوله و مؤتمن الملک ، در برابر واقعیتی قرار گرفته بودند و آن این  
بود که سلطنتی و دودمانی از هم پاشیده و خاندان و شاهزادگان بغرق در فساد و تباهی  
منتهی منکی به قانون اساسی در یکطرف ، و مردی سپاهی و رشید و دلسوز و علاقمند  
به امنیت و آرامش و قوی در طرف دیگر و مملکتی در عین پریشانی در برابر . علاوه  
بر آن تجارب و مطالعات ، یعنی مرور حوادث تاریخ عالم و ایران و هم شرکت بیست  
ساله در کش و قوسها و تحولات سیاسی مملکت ، این نکته را بر او ثابت کرده بود  
که تا رشد سیاسی و فرهنگی ملتی بآن حد نرسد که خود بتواند آزادی و دموکراسی  
خود را حفظ کند ، بلطایف الحیل و نشست و برخاستهای متظاهرانه دیپلماتی ، امکان  
حفظ چنین آزادیی در پیش نیست ، و درین اوان بر او مسلم بود که همچنانکه هزار  
سال پیش ازو بیهقی گفته بود : « این ناحیت جز بشمشیر و سیاست راست نایستند » .

### ترجمه احوال مشیرالدوله

علاوه بر این مجلسی مرکب از نمایندگان طرفدار سردار سپاه میباشد تکلیف سیاست مملکت را تعیین نماید و بنا بر این مقاومت یا مخالفت چندتن نمایندگان منفرد و بیطرف، کاری از پیش نخواهد برد.

يك روز قبل از نهم آبان ۱۳۰۴ مستوفی الممالك با تلفون با منزل دكتر مصدق تماس گرفت و گفت :

«در منزل سردار سپه ماده واحده ای تهیه شده و نمایندگان را يك يك بآنجا برده اند که آنرا امضاء نمایند، آقای میرزا حسین خان علاء را هم که برده اند امتناع نمود و امضاء نکرده است، دیشب هم که منزل مؤتمن الملك بودم و با آقای مشیرالدوله و مؤتمن الملك درین باب مشورت کردیم که آیا با این وضع امروز به مجلس برویم یا نه؟ آقایان صلاح ندانستند که امروز در مجلس حاضر شویم. دكتر مصدق گفته بود: به توپچی و سرباز سالها مواجب میدهند که یکروز بکار بیاید،... اگر، امروز بمجلس نرویم بوظیفه نمایندگی خود رفتار نکرده ایم، مستوفی الممالك رأی دكتر مصدق را پسندیده و موافق شد و به میرزا حسین خان علاء هم تلفون کردند و بمنزل ایشان آمده باتفاق به مجلس رفتند».

مجلس نهم آبان تشکیل شد و نمایندگان طرفدار سردار سپه این طرح را بمجلس دادند :

«ماده واحده - مجلس شورای ملی بنام سعادت ملت، انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار میکند، تعیین تکلیف قطعی حکومت موكول بنظر مجلس مؤسان است که برای تغییر مواد ۲۶ و ۲۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل میشود».

درین جلسه تدین ریاست مجلس را بعهده گرفته بود مستوفی دو روز قبل از ریاست مجلس استعفا داده بود، دوره مقننه مجلس قرار بود در ۲۲ بهمن ۱۳۰۴ پایان برسد. بهر حال این ماده واحد به قید فوریت تقدیم شد، مدرس، تقی زاده،

سید یعقوب ، علائی ، یاسائی ، دکتر مصدق ، داور ، دولت آبادی ، در باب آن موافق و مخالف صحبت کردند ، باورقه رأی گرفته شد ، به اکثریت ۸۰ رأی در مقابل ۵ رأی تصویب شد . دولت آبادی گوید : قرار میشود مدرس به مجلس بیاید که عدّه مخالفین بامؤتمن الملك و مشیرالدوله هشت نفر خواهد بود ، ولی مؤتمن الملك و مشیرالدوله آنروز را به مجلس نیامدند . مدرس نیز با سردار سپه موافقت کرده است باین شرط که مستوفی رئیس دولت باشد .

«هیئت رئیسه مجلس بی فاصله بعد از تمام شدن مجلس لایحه خود را بحضور والا حضرت [مقصود سردار سپه است] می برند ، سردار سپه به نایب رئیس مجلس در ازای خدمت شش هزار تومان انعام میدهد .

سپس ولیعهد را صاحب منصبی از باغ گلستان خارج کرده در اتومبیل سفری نشاندند از سرحد عراق خارج مینمایند<sup>۱</sup> .

ملکه جهان مادر احمدشاه از بمبئی خود را به بغداد رساند و خواست از علمای کربلا و نجف برای پسرش کمکی بگیرد ولی نتیجه نداد ، او در بغداد با محمد حسن میرزا ولیعهد همراه شده در مهمانخانه کارلتن منزل کردند که بعد عازم اروپا شوند . در ماه بعد مجلس مؤسسان نیز تشکیل شد و نمایندگان آن بتهران آمدند . هنگام تشکیل مجلس مؤسسان ، چون عدّه نمایندگان زیاد بود لذا تکیه دولت که سابقاً محل عزاداری بود برای اینکار در نظر گرفته شد ، هنگام افتتاح ، روی سکوی مدور وسط مجلس مؤسسان را تخت زده بودند ، روی تخت تمام علمای روحانی مرکز جا گرفته و در پای تخت طرف راست تمام نخست وزیران پیشین ، ولیخان سپهدار و شاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما و سعدالدوله و مستوفی الممالک و حسن پیرنیا مشیرالدوله ، و طرف چپ هیئت وزیران ایستاده بودند ، با صدای شلیک توپ ورود سردار سپه خبر داده شد ، و او به جایگاه مخصوص رفته مجلس را افتتاح نمود ، در مدت نطق افتتاحیه شلیک توپ ادامه داشت ، سردار سپه بهمان طریق بازگشت نمود و مجلس مؤسسان

## ترجمه احوال مشیرالدوله

خلع قاجاریه را اقدام داشت<sup>۱</sup>. و چنین بود پایان سلطنت خاندانی، که یکصد و سی سال (از ۱۲۰۹ قمری تا ۱۳۴۴ قمری) بر ایران حکومت راندند. بار دیگر تاریخ تکرار شد و همای سلطنت از خاندانی برخاست و بر سر خاندانی دیگر نشست و عبرتی بر عبرات گذشته افزود، و من بنده نگارنده این ترجمه احوال را در باب تاریخ و تکرار آن و عبرت‌ها قصیدتی است که ایباتی از آن درین مقام مناسبت را ثبت می‌افتد:

|                                         |                                         |
|-----------------------------------------|-----------------------------------------|
| رسم دنیا جمله تکرار است اندر کارها      | تا چه زاید عاقبت زین رسم و این تکرار ها |
| بس حوادث چشم مایند که نو پنداردش        | لیک چشم پیر دنیا دیده آن را بار ها      |
| پایه تاریخ را خشت وقایع کرده راست       | وین بنای کهنه پی را منشیان معمار ها     |
| برده بسیار از کف هوشنگها اورنگها        | دیده بسیار از پس اقبال ها ادبار ها      |
| سینه او مخزون سر بقا و انحطاط           | دامن او مضجع سالار ها سردار ها          |
| نینواها بینوای قهر او بعد از غرور       | بینواها قهرمانش از پس تیمار ها          |
| از فراز تخت بس مخدوم را بر تخته کوفت    | بس غلامان بر کشید از خاک و خدمتکارها    |
| سینه‌ی پر آرزوی بس جوانان دیده است      | بوسه گاه نیزه ها، شمشیر ها، سوار ها     |
| تا خبر آید ز میدان، نو عروسان را دو چشم | دیده بردر، سالها، بسیار، چون مسمار ها   |
| خون پاکان است مبنای سطور این بیاض       | جان پاکان است در مطوای این طومار ها     |

|                                           |                                        |
|-------------------------------------------|----------------------------------------|
| من ندانم راستی ماهیت تاریخ چیست ؟         | چیست حاصل زین همه تکرارها، تذکار ها    |
| ثبت کوششهای مردان است در ارشاد خلق        | یا ملاذ خونخواران و محرم جبار ها       |
| این نه تاریخ است، اطلال حیات آدمی است     | و اندران مدفون شده از خوب و بد بسیارها |
| از سیهکاری شگفتا طبع انسان بر نگشت        | گرچه تا کاخ سفید آمد ز قمر غار ها      |
| روزی ار ده ده به تیغ و تیر در خون می کشید | شهر شهر امروز می کوبد به آتشبار ها     |
| قصه هاییل و قایل است و عهد گرگ و میش      | حاصل امضای پیمان ها در این طالار ها    |
| بر فلک افراشت سرگر پیکر دیوار چین         | ای بسا تن شد دفین در سینه‌ی دیوار ها   |
| تارک اهرام فرعونان به کیوان سود، لیک      | بس عزیزان را که جان شد در سربلگارها    |
| نادر هتند و آتیلای روم این فاتحان         | گرگ خلق و کاروان خویش را سالارها       |

## ایران باستان

طینت چنگیز را ز اطلال نیشاپور خوان  
گر سیاست را هدف آسایش خلق است و بس  
ور به اخلاق و به حکمت کارها گردد درست  
ور یکی باشد مآل این سه در فرجام ملک  
گر فلاطون و ارسطو از فضیلت دم زنند  
ور نظام الملك خیر الظالمین باشد، کجاست؟  
ماجرای گرگ و میش را نیست غوغای حیات  
گر وطن باید بیالذ جز تنازع چاره چیست؟  
نیست خوی آدمی گر ملک را خوانی عقیم

گر سیاست بر سر دنیا گل عزت نزد  
حاصل رنج حکیمان، ای اسف، کآخر نبود  
در نجات عام شد بردار بن خاص، ای شکفت  
هم به بند عام افتاد ای عجب گر عاقلی  
جان سپردند ای بسا آزادگان در حبس تار  
لب نبستند از حقیقت گر دهانشان دوختند

اکثریت با عوام است و قوام کار ملک  
طرفة العینی جهان را خانه احزان کند  
نبض عام افتاده در دست سیاست، وین طبیب  
این مزاج خلق را هر کس بنشناسد درست  
نیک دانم من که اجناس دوبا را زین دویت  
تا نگومی بی سبب راندم من این تمثیل تلخ  
در کدام اصطبل گوید خر، که هان ای خر سوار  
وین عجب کاین چرخ اگر بر میل دانا یان نگشت  
یک سر سالم نبردند این سیاسیون به گور  
هم سیاست این سیاست پیشگان را در گرفت  
گوسفند اندک گومی با خودش های لذیذ

گر چه پیغمبرش خواند سنت تاتارها  
بس چه گوید مذهب و اخلاق و این معیارها؟  
کو، کجا شد حاصل این پندها، گفتارها؟  
چیست باری این تفرق ها و این پیکارها؟  
بس سکندر کیست با آن کوشش و کردارها؟  
رای بواسحاق ها اندر نظام کارها؟  
بس چه خواهند از بشر این گرگها، این هارها؟  
ور بشر باید بماند، چیست این کشتارها؟  
چیست تدبیر مدن، و نیست بر پا دارها؟

هم نکند از پای مردم دین يك از صد خاها  
جز به کام اهل استبداد و بی زنهارها  
هم عوام آخر کشیدند آن طناب دارها  
خواست تا برگردد از دوش عوام افسارها  
زیر تیغ ناکسان با رنج و با آزارها  
برگزیدند از حمیت زارها بر عارها

کی رسد جز با نهیب و قهر خود مختارها  
فتنه این پیرهن چاکان و یوسف خوارها  
بی مروت، خلق را خواهد همی بیمارها  
درد پای خر نمیدانند جز بیطارها؟  
تلخ شد اوقات و کیک افتاد در شلوارها؟  
چشم عبرت باز کن در کنه این اقرارها  
این زمام من، بیا، بستان، بران، بردار، ها؟  
هم نماند آخر به کام حرص دولتیارها  
نیزه ها سرگرچه گردانند در بازارها  
کشته شد هم مارگیر آخر به نیش مارها  
لیک زیر تیغ تقدیر قضا پروارها

۱ - خیر الظلمه حسن ، قول ابو اسحق شیرازی در باب خواجه نظام الملك طوسی .

## ترجمه احوال مشیرالدوله

گر نگیری عبرت از تکرار تاریخ ای حکیم  
 گر «اتاترکی» مران بر کشته «عبدالعزیز»  
 عارفی کو تا مال زندگی را بنگرد  
 وحدت است انجام هر امری و هر فرضیه ای  
 هر عقیدت را نهایت سوی خوشبختی است راه  
 ای خوش آن روزی که بینم جای میدان نبرد  
 مردمان دانا شوند و سایه عدل و امان  
 دم زنند از یک هدف هم اهل ژاپن هم حبش  
 مرزهای فکر و خاک و وهم را برهم زنند

چیست سودا از اینهمه تکرار و این نشخوارها؟  
 ور «لنینی» کن کلاه «نیکلامی» را رها  
 بگذرد زین نفع جوئی ها و استکبارها  
 وای ازین آراء شتی، کثرت پندارها  
 اختلاف لفظ با دید آورد دشوارها  
 رسته گلپای سمن، خروارها خروارها  
 گسترده بر کوهها و دشت و دریابارها  
 بگذرند از يك مرهم ترك هم بلغارها  
 بسترند آئینه دل را ازین زنگارها؛

مجلس پنجم دوماه بعد یعنی در رجب ۱۳۴۴ (بهمن ۱۳۰۴) پایان یافت و دیگر اقدام مهمی در آن مدت انجام نگرفت. در انتخابات دوره ششم، مشیرالدوله بریاست انجمن مرکزی تهران منصوب شد. جمعی از ملیون که با مشیرالدوله همکاری داشتند فقط در تهران انتخاب شدند.

مشیرالدوله درین ادوار نمایندگی مجلس را داشت:

دوره دوم از گران (استرآباد)، دوره سوم از طهران، دوره چهارم از طهران، دوره پنجم از طهران. در دوره ششم (ذیحجه ۱۳۴۴ = ۱۳۰۵) هم مستوفی الممالک و مؤتمن الملك و مشیرالدوله انتخاب شدند و مردم منتظر بودند بینند این سه نفر در قبول یارده این انتخاب چه میکنند، در اطراف این موضوع دوسه روزی صحبت بسیار بود. بالاخره هر سه نفر پذیرفتن این وکالت را بهر جا که باید بنویسند نوشتند و درباریان با سعی و کوشش بسیار که کردند نتوانستند آنها را از این اقدام بازدارند.<sup>۱</sup>

نتایجی از  
 بدین طریق زندگانی سیاسی حسن مشیرالدوله پیرنیا که از ۱۳۱۷ قمری (زمان وزیر مختاری او در پطروگراد) تا ۱۳۴۵ قمری طول کشید و مجموعاً قریب بیست و هشت سال بود، پایان می پذیرد.

## ایران باستان

چنانکه گفتیم این ایام، متشنج‌ترین روزگار تاریخ معاصر ایران بوده است که در عین حال تحولی بنفع اکثریت و عامه مردم در دستگاه حکومتی پدید آمد و همچنانکه گفتیم و اثبات آن را هم از عهده برآمدیم، همه جا این مرد بامردم همراه و یار بوده است. يك نظر اجمالی بر رفتار مشیرالدوله در لحظات حساس و یا به تعبیر دیگرمان «بزن گاههای تاریخ»، این بیان ما را توجیه و تأیید میکند. مهمتر از همه آنکه نویسندگان و مورخین و رجال معاصر که در این دوران کتابهایی نوشته‌اند، آنچنانکه گفتار آنانرا نقل کردیم، همه يك دل و يك زبان از خدمات این مرد نام برده و از او تجلیل کرده‌اند و حال آنکه سایر رجال عصر مشروطیت از نیش زبان اغلب آنان درامان نبوده‌اند.

شخصیت سیاسی مشیرالدوله را در سه کلمه میشد خلاصه کرد: توجه به عامه و اکثریت، رعایت حفظ قوانین و اصول تا آنجا که مفید بحال جامعه باشد، حفظ پرستیژ و کارا کتر شخصی خود.

درباب توجه او به عامه و اکثریت، آنچه از خدمات او در مشروطه و مبارزه با محمدعلیشاه و تأسیس مدرسه علوم سیاسی و همچنین مدرسه نظام (که در زمان وزارت جنگ او صورت گرفت) گفته ایم، کافی بنظر میرسد. او همه جا جنبه ملیت و ناسیونالیستی خود را حفظ میکرد و این نکته بارها در حیات سیاسی بضرر او تمام شد ولی از آن دست نکشید.

حتی یکبار، برای لغو قرارداد ۱۹۱۹ مسأله مراجعه به آراء عمومی را برای اولین بار پیش کشید، او هیچوقت رعایت قانون را برای کوفتن خلق دستاویز قرار نمیداد، حتی انحلال مجلس را هم گاهی در صلاح مملکت میدانست. در زمان جنگ اول و اشغال همسایگان گفته بود: روسها و انگلیسها هیچیک پی باحوال روحیه ایرانی نبرده و نمیدانند که این ملت يك عزت نفس و کبر و مناعت مخصوص دارد و برای جلب او هیچ وسیله‌ای بهتر از مهربانی و ملایمت نیست.

در باب انفصال یا انحلال مجلس مشیرالدوله می گفت، مردم اشتباه میکنند که اساساً انفصال را اقدامی بر ضد مشروطیت تصور مینمایند، بلکه این اقدام

نشانه‌ای از حاکمیت ملت است، یعنی وقتی مجلس عجز خود را از انجام وظایف بظهور میرساند، دولت مراجعه به افکار عمومی میکند و عقیده انتخاب کنندگان را مجدداً در مسائل غامضه استعمال مینماید.<sup>۱</sup>

او هرگز از یاد ایران غافل نبود، خصوصاً در مواقع بحرانی همیشه خود را در خدمت مملکت می گذاشت.

هنگامی که روسها و انگلیسها (در جنگ اول) باشغال ایران پرداختند، او با اینکه مصداق امر نبود، معذالک دست بکار اقدام شد. آقای مورخ الدوله سپهر گوید:

جمعه ۲۹ شوال ۱۳۳۳ در عمارت ییلاقی رستم آباد مشیرالدوله را ملاقات کردم.

معزی الیه از ورود قشون روس بانزلی و تحریکات انگلیسها خیلی متوحن بود و گفت من سمت رسمی ندارم اما نمیتوانم در مقابل بدبختی مملکت ایستاده سکوت اختیار کنم، اینست که میخواهم ابتدا ملاقاتی از وزیر مختار انگلیس نموده شاید بتوانم آنها را بیک «مودوس ویواندی»<sup>۲</sup> یعنی ترتیب صلحجویانه موقتی قانع کنم.<sup>۳</sup>

او همیشه از آزادیخواهان حمایت میکرد و حتی در بحبوحه قدرت محمدعلیشاه ازین کار دست برنداشت، مرحوم اقبال آشتیانی مینویسد:

دکتر خلیل خان اعلم الدوله در ۱۳۲۵، که خود را در برابر ظلم و فشار محمدعلیشاه پس از توقیف و ضبط املاکش ناتوان یافت، بمساعدت مرحوم میرزا حسن خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه وقت با خانواده خویش وطن را ترك نمود.<sup>۴</sup>

---

۱- ایران در جنگ بزرگ ص ۲۳۱

۲- همزیستی = Modus vivendi

۳- ایران در جنگ بزرگ، ص ۲۰۵

۴- مجله یادگار، سال ۳ شماره ۷: ۲۷



درست است که فداکاریهای ملینون و آزادیخواهان بنای مشروطه را گذاشت و اگر سخنرانی‌های سید جمال‌الدین اصفهانی و تقی‌زاده و غیر آن نبود، مردم بهیجان نمی‌آمدند، ولی از طرفی رهبری این هیجانها آنهم از طرف شخصیتی که وابسته بدربار و مقام دولتی یعنی پسر صدراعظم بود، کار را سالها نزدیکتر کرد و انقلاب را مدتها زودتر از معمول بنتیجه رساند. مشیرالدوله در آن روزها ساعتها وقت خود را صرف تدوین قانون اساسی میکرد. شاهد مثال گفتاری است در مجله یادگار:

روز پنجشنبه ۷ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ نظامنامه اساسی (قانون اساسی) مورد بحث قرار گرفت و در این جلسه که ۷ ساعت طول کشید، اصل ۱۱۹۸ و ۱۳۱ و ۱۵ و ۲۱۹۲ و ۲۸ و ۴۰ و ۴۱ و ۳۲ و ۴۷ در حضور مشیرالملک (مشیرالدوله) و حاج محتشملسلطنه و مؤیدالسلطنه نمایندگان تام‌الاختیار دولت حلاجی شد و نظامنامه باتمام رسید و بنامش پانویس شده بصحّه برسد، در ۱۴ ذیقعدة قسمت اول قانون اساسی در ۵۱ اصل بامضای شاه و ولیعهد رسید. در آن روز تمامی علماء و معاریف مجلس جمع شدند و تا در مجلس پیشواز ناصرالملک و مشیرالملک حاملین قانون اساسی رفتند و شادی فراوان کردند.<sup>۱</sup>

مشیرالدوله در قرارداد ۱۹۰۷ کوشش داشت که از رهبران دولت روس و انگلستان تضمین نامه‌ای بگیرد که این قرار داد موجب دخالت در ایران نشود و گرچه نتایج آن بسیار نبود، ولی مذاکرات و زحمات او را در لندن و پتروگراد نباید از نظر دور داشت. نیکلسن سفیر انگلستان در روسیه به سرادارد گری مینویسد: «امروز مشیرالملک برای دیدن من آمد، مشارالیه اظهار داشت که در سن پترزبورگ مذاکرات رضایت بخشی باموسیو ایزوالسکی نموده است... او گفت تصویری وجود دارد مبنی بر اینکه انگلستان و روسیه ایران را بمناطق نفوذ تقسیم مینمایند. بوی گفتم این نظر صحیحی نمیباشد».<sup>۲</sup>

۱- ورقه از تاریخ مشروطه مجله یادگار ج ۴، شماره ۵: ۴۳

۲- اسناد محرمانه سیاسی ص ۱۲۴

## ترجمه احوال مشیرالدوله

مشیرالدوله هنگامیکه در روسیه بود کوشش فراوان کرد که سفیر روس را در ایران (که با مشروطه خواهان عناد داشت و حتی رسماً بصدر اعظم گفته بود که باید آزادیخواهان دست از سر امیر بهادر و محمد علی شاه بردارند) تعویض نمایند، این نکته را او با سفیر انگلستان در روسیه بمیان نهاده بود و نیکلسن جریان را بدین صورت به سراد وارد گری گزارش داده است :

(سن پترزبورگ ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷)

... مشیرالملک (مشیرالدوله) گفت من معتقدم سفیر جدیدی بجای «مسیو دو هارتویک» بایران اعزام شود، زیرا مشارالیه منسوب بدسته زینیوف میباشد و بسا هر گونه نهضت آزادیخواهی مخالف است... میدانم که مسیو دو هارتویک قلباً با مجلس ملی مخالف و بوسیله موسیو شاپشال در روح شاه اعمال نفوذ بد و تأثر آوری نموده اعلیحضرت را وا داشته است که بنمایندگان ملت اعتنا و اعتمادی ننماید...

مشیرالملک دریکی از او نیورسسته های روسیه تربیت شده و یکی از زیرک ترین و باهوش ترین اشخاص است...

من تنها جوابی که بمشیرالملک دادم این بود که : اطمینان دارم هیچوقت شکایت ایران از روسیه مبنی بر علت صحیحی نخواهد بود بلکه ایران همیشه کوشش خواهد نمود که با همسایگان مقتدر خود دارای روابط حسنه باشد.<sup>۱</sup> نیکلسن

او دارای روحیه ناسیونالیستی قوی بود و همین امر موجب شد که با وجود شهرت و محبوبیتی که خیابانی داشت و هم با علاقه ای که مشیرالدوله به آزادیخواهی ابراز میکرد، در برابر تجزیه آذربایجان مقاومت کند. چنانکه گفتیم در این راه قدمی عقب نگذاشت با اینکه مورد طعن فراوان واقع شد. مرحوم کسروی بی طرف تر از هر کسی نظر مشیرالدوله را در باب مسأله آذربایجان و خیابانی توجیه کرده است و

بہتر آنست کہ برای روشن کردن این قضیہ عیناً گفتار اورا نقل کنیم. او گوید .  
 «پس از وثوق الدولہ ، مشیرالدولہ «سروزی»<sup>۱</sup> گردید ، خیابانی باو خوش  
 گمان بود و از اوجز نیکی دربارہ خود امید نمی داشت . راستی ہم مشیرالدولہ با  
 آن ترسناکی و با آن پروائی کہ بہ نیکنامی خود می داشت ، جز نیک رفتاری با  
 خیابانی نمی خواست و بی گمان بہ رنجش آزادیخواهان آذربایجان خرسندی  
 نمی داد ، لیکن درخواستہای خیابانی در خور پذیرفتن نمی بود ، چنانکہ گفتہ ایم  
 خیابانی این می خواست کہ آذربایجان در دست او باشد کہ «جداسرانہ» فرمان راند  
 و سپس کہ نیرومند گردید بسر تہران رفتہ آنجا را ہم «اصلاح» کند ، این می بود  
 آرزوی خیابانی ، ولی چون نمی توانست آنرا بزبان آورد بہتران می گفت «باید  
 آزادیستان را برسمیت بشناسید» ، دولت آگہی می داد کہ برای آذربایجان  
 والی فرستادہ خواهد شد ، خیابانی پاسخ می داد «بہ والی نیازی نیست ، شما پول  
 برای ما بفرستید!» . پیدا است کہ این درخواستہا در خور پذیرفتن نمی بود . اینہا  
 چیزہایی می بود کہ خیابانی بایستی بازور و نیرو بدست آورد و گر نہ چشم پوشد .  
 ما از گفتگوہائی کہ میانہ خیابانی و کابینہ مشیرالدولہ رفتہ آگاہ  
 نگردیدہ ایم . این اندازہ می دانیم : خیابانی پا می فشرد کہ قیام همچنان برپاودست  
 او در آذربایجان گشادہ باشد ، از آن سو مشیرالدولہ در کار خود درماندہ چارہ نمی دانست .  
 سرانجام چنین نہادہ شد کہ مخبر السلطنہ را کہ در آن کابینہ از وزیران می بود بنام  
 والی گری بہ آذربایجان فوستند ، ... خیابانی باین نیز خرسندی نمی داد ، این بود  
 کہ از مخبر السلطنہ بہ پیشواز و پذیرایی نپرداخت ، ... خیابانی می خواست دست او را  
 ببندد و بہیچ کارش آزاد نگذارد ، ... سستی کار خیابانی بیش از ہمہ از رہگذری ارجی  
 پیرامونیانش می بود ، ... در ۲۸ ذیحجہ ، مخبر السلطنہ بہ قزاقخانہ رفت ، ... روز  
 بعد دستہای قزاق از قزاقخانہ درآمدہ رو بہر آوردند ... پیروان خیابانی اندک  
 ایستادگی نشان دادند و باندک جنگی برخاستند ... خیابانی شب را بخانہ خود

رفته بی‌باك و آسوده خوابیده بود . . . بامدادان هنگامی برخاست که قزاقان بشهر درآمده بودند و چون بیم گرفتاری میرفت بخانه یکی از همسایگان رفته در آنجا نهان گردید ، ... قزاقان به نهانگاه او پی برده چندتن به سرش رفته و او را با چند تیر کشته جنازه اش را بروی نردبانی انداخته بیرون آوردند ، دراین باره سخن دو گونه است : مخبر السلطنه می گفت قزاقان چون نزدیک شده اند خیابانی خودش را کشته ، . . . دیگران می گفتند خیابانی در زیر زمینی می بوده و تفنگی بدست می داشته ، قزاقان آن را دیده از بیرون شلیک کرده خیابانی را از پا انداخته اند، و همانا این راست تر است ، ... بدینسان شادروان خیابانی کشته گردید ... می باید او را کشته آن نمایشهای روی کارانه مردم و آن کف زدن ها و زنده باده گفتن های دروغی دانست . يك پستی فراموش نشدنی که در داستان خیابانی ازین دسته مردم نمایان گردید آن بود که چنانکه در پای گفته های خیابانی کف زده بودند ، در گرداگرد جنازه او نیز کف زدند و دژ رفتاری بسیار از خود نشان دادند. '۱

عقب نشینی مشیرالدوله در کابینه های خود خصوصاً هنگامی که باخشونت و یا احتمال توهین روبرو میشده است و فوراً استعفا میداده موجب شده بود که بعضی این شوخی را بکنند و بگویند: «اگر دو خروس در سیستان بانگ بی موقع برآورند، مشیرالدوله استعفا میکند و میگوید دروغا و هنگامه نمیتوان حکومت کرد!».

اما باید فراموش کنیم که همین مشیرالدوله بود که در برابر محمد علی شاه مقاومت کرد . خارجیان عموماً از روحیه ملی و تعصب ناسیونالیستی او گفتگو میکنند : او هرگز در برابر خارجیان تسلیم نشد و هر جا کار به بن بست کشید عقب نشست و استعفا داد . حتی در بحبوه جنگ که سپاهیان روس پشت دروازه های تهران بودند بازا زین مهم غافل نبود .

مورخ الدوله سپهر گوید: (یکشنبه ۱۸ آوریل ۱۹۱۵)، مشیرالدوله رئیس الوزراء

اظهار داشت اخیراً روسها و انگلیسها شکایت کرده‌اند که اسلحه توسط سفیر آلمان بایران آمده‌است و تقاضای تفتیش اثاثیه او را داشتند ، معذالك دولت زیر بار نرفت . هم چنانکه چندی بعد ، یعنی در ۵ شنبه ۹ ذیحجه ۱۳۳۵ ، بعد از آنکه قزاقهای روسی سه نفر صاحب منصب اطریشی را با نماینده حکومت دامغان دستگیر نمودند ؛ مشیرالدوله وزیر جنگ ، رئیس بریکاد قزاق را احضار کرد و توضیح خواست که به حکم چه کسی مأمورین باین امر خلاف مبادرت ورزیده‌اند ؟ و فوری اوامر لازم دائر به آزادی صاحب منصبان مزبور صادر کرد<sup>۱</sup>.

اوباهمه احترامی که بمقام سلطنت (بملاحظه قانون اساسی) داشت و بهمین علت احمدشاه در تمام مدت حکومت بحرانی خود به مشیرالدوله متوسل میشد ، معذالك هرگز از ابراز حقیقت و اظهار نظر صریح خود در باب قضایای روز کوتاهی نمی‌کرد و همین امر موجب جلب اطمینان عموم نسبت باو شده بود ، چنانکه میدانیم در تمام مدت زندگانی خود از طرف دوست و دشمن و مخالف و مؤالف مورد احترام بود ، بدنیت گفتگویی را که بین او و احمد شاه در باب یکی از مسایل مبتلا به دولت پیش آمده نقل کنیم . آقای مورخ الدوله سپهر که عضو عالی مقام سفارت آلمان در زمان جنگ بین المللی اول بوده‌است ، و در آن ایام مرتباً بادر بار و نخست وزیران و رجال عصر در آمد و رفت و تماس بود ، روزیکه از حضور شاه بازگشته و سپس نزد مشیرالدوله رفته بود ، این گفتگو بمیان آمده بود ( مسأله لغو امتیازات بلژیکی ها در میان بوده است ) :

( پنجشنبه ۳۰ سپتامبر ۱۹۱۵ ، ۱۹ ذی قعدة ۱۳۳۳ ) مشیرالدوله از من (مورخ الدوله) پرسید نظر شاه را در باب کابینه مستوفی چگونه یافتید ؟ من گفتم اعلیحضرت بیش از عموم رجال بشما معتقد است ، فقط اظهار داشت [شاه] که مشیرالدوله زیاده از اندازه جنبه ملی دارد و بمجلس بیشتر از من اهمیت میدید . مشیرالدوله میگفت : «چون قانون اساسی تمام اختیارات را بمجلس داده ،

وزراء مجبورند موافق نظریات پارلمان رفتار کنند ، چنانکه يك روز در حضور شاه گفتگو از فسخ قانون ۲۳ جوزا (قانون اختیارات میسیون بلژیکی در باب گمرکات) بمیان آمد ، اعلیحضرت از من [مشیرالدوله] استعلام نمود عقیده شما در باب قانون مزبور چیست ؟ جواب دادم بعضی نواقص دارد ولی چون مجلس رأی داده چاره نیست. شاه گفت من که هنوز امضاء نکرده‌ام، پاسخ دادم باینکه امضاء نقرموده‌اید، چون مطابق قانون اساسی حق «وتو» ندارید البته امضاء خواهید فرمود !

لابد این بیانات بطبع شاه گران آمده ، لکن من مکلف بودم حقیقت را بگویم .<sup>۱</sup>

و این گفتگو بین شاه و صدراعظم مملکتی انجام می‌گیرد که رجال سیاست را در برابر اصحاب قدرت، سالهای سال این بیت شعر سر لوحه اعمال بوده است :

که گر خود روز را گوید شبست این

بباید گفت ، آنک ، ماه و پروین !

در زمان سلطنت پهلوی نیز که همه رجال زبان در کام کشیده و زبان بریده بکنجی «صم بکم» نشسته بودند، باز هم او گاهی از ابراز واقعیت‌ها خودداری نمی‌کرد: « بعضی از آزادی طلبان مشیرالدوله را وادار کردند برخلاف بی‌اعتنایی او بدربار و اصول سیاه مطلق‌العنانی ، وزیر دربار [تیمورتاش] را یادآور شود در انتخابات کمتر دخالت کنند ، مشیرالدوله با وزیر دربار ملاقات رسمی بعمل آورد ، وزیر با تمام احتراماتی که ظاهراً به فقید مزبور نمود ، تصریح کرد که انتخابات را آزاد نخواهد گذاشت . در موقعیکه مشیرالدوله دربار را ترك می‌نمود بوزیر دربار گفت : شما مملکت را به قهقرا سیر می‌دهید ، نه تنها به ملت و آزادی لطمه می‌زنید ، بلکه بخودتان و ارباب خود هم خیانت می‌کنید »<sup>۲</sup>

---

۱- ایران در جنگ بزرگ ص ۲۱۴

۲- عباس اسکندری ، کتاب آرزو ص ۳۳

## ایران باستان

پدرمشیرالدوله، میرزا نصرالله خان روزی که از نایب تهران  
اقتصاد نایبی میآمد بقول سعدی استطاعت پایپوشی نداشت! <sup>۱</sup> اما اقتصاد  
خانوادگی او موجب شد که ثروتی زیاد بدست آورد تا بدانجا که بقول ناظم الاسلام  
کرمانی :

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله از روزی که پا بدایره نوکری گذارد، درماه  
اول مواجب او پانزده قران بود که هرقرانی يك مثقال نقره است و ازین رتبه سال  
بسال روبرو ترقی نهاد تا بمقام وزارت خارجه رسید و البته چنین شخصی که از این رتبه نازل  
باین مقام رسد اگر پولی تحصیل کند، قد پول را بخوبی میداند و خرج بیهوده نمی کند.  
املاك مشیرالدوله هم چون متفرق بود و مهمانی شایانی نمیکرد و لذا  
کسی مطلع بر تمول و ممکنات مشیرالدوله نگردید.

عین الدوله هم که بر مصدر صدارت نشست بملاحظه اینکه مشیرالدوله در  
کارهای علی اصغر خان اتابك دخالت داشته و ازامورات دولتی با اطلاع است، لذا  
مشیرالدوله را که وزیر امور خارجه بود با خود در مشاورت داخل نمود و در امور  
پولتیکی از او استعلام و استفسار مینمود و در امور وزارت خارجه هم، بهمین جهت  
احتیاج بمشیرالدوله، تصرفی نمیکرد، نه چیزی میداد و نه میگرفت.

مشیرالدوله هم بهمین قدقناعت داشت، و از عین الدوله کوچکی مینمود تا  
اینکه در چند ماه قبل (پیش از شعبان ۱۳۲۴) ارفع الدوله سفیر کبیر ایران را از  
اسلامبول خواستند، ارفع الدوله در پارک عین الدوله منزل کرد، چون لابد بود

---

۱- روزی که میرزا نصرالله، از نایب بقصد تهران حرکت کرد، بهمراف قافله ای  
بابای پیاده بود، قافله از طریق اردستان میگذشت، میرزا نصرالله مردی معتمد ولی تهی  
دست بود، يك عباي نازك تابستانی نایبی داشت و با آنکه هوا سرد بود، همین عبا او را  
تنها بالاپوش حساب میشد. هنگامی که به قریه زورگند (چوگند) چهار فرسنگی  
اردستان رسید، حاجی جعفر جوگندی که از اشخاص بزرگوار این قریه بود، با مشاهده  
وضع این مسافر، وسایل او را فراهم ساخت و مرکبی باوسپرد، موکب صدرالعظم آینده  
ایران با این مقدمات به تهران رسید!

(تقریر آقای سرتیپ احسانی طباطبائی اردستانی)

## ترجمه احوال مشیرالدوله

پولی تقدیم شاه و اتابك نماید لذا مدعی وزارت خارجه گردید و گفت صد هزار تومان میدهم که وزیر امور خارجه بشوم .

عین الدوله محض دوستی با مشیرالدوله برای مشیرالدوله پیغام داد که ارفع الدوله صد هزار تومان تقدیم میکند برای گرفتن وزارت خارجه ، شما چه میگوئید ؟

مشیرالدوله که شخص عاقل باتدبیر و زرنگی بود گفت: در صورتی که ارفع الدوله صد هزار تومان بدهد او مقدم است ، باو واگذار نمائید.

مشیرالملک ( حسن پیرنیا مشیرالدوله بعد ) و مؤتمن الملک پسرهای مشیرالدوله پیدر گفتند اگر ارفع الدوله وزیر امور خارجه گردد کار ما خراب خواهد شد و اگر در این مقام پولی مایه گذاریم ، نصف آنرا از خود ارفع الدوله درمیآوریم و نصف دیگر را از محل های دیگر .

باری اصرار و ابرام و الحاح پسر ها باعث شد که مشیرالدوله راضی شد که هشتاد هزار تومان بدهد و وزیر امور خارجه خودش باشد .

عین الدوله دید که هشتاد هزار تومان مشیرالدوله بهتر است از صد هزار تومان ارفع الدوله ، چه هم مشیرالدوله را دارد و هم بیست هزار تومان دیگر از ارفع الدوله درمیآید .

لذا شب ، مشیرالملک و مؤتمن الملک پسرهای مشیرالدوله را خواست و گفت من برای پول ، مثل مشیرالدوله شخصی را مکدر نمی کنم ، هشتاد هزار تومان را بدهید که تقدیم اعلیحضرت نمایم و ارفع الدوله را هم چون بر من وارد شده است و شاه را با او میل است ، خوب است بهمان مأموریت سابق برقرار داریم . بالاخره در همان مجلس ، مشیرالملک حواله هشتاد هزار تومان بطومانیانس<sup>۱</sup> تاجر نمود ، حواله را نوشت و داد بعین الدوله و از آنجا بیرون آمد و مراتب را پیدر بزرگوار

---

۱- برادران طومانیانس از تجار درجه اول باکو بودند و تجارتخانه ای در باکو و شعبه ای در تهران داشتند که در حکم يك بانك اختصاصی بشمار میرفت .



خودشان گفتند .

مشیرالدوله گفت : عین الدوله گمان این قدر پول برای ما نداشت ، حالا که دید باین آسانی و سهلی هشتاد هزار تومان گرفت ، فردا بهانه دیگر خواهد گرفت و بر فرض ازمن احترام و ملاحظه کند ، بعد از مردن من دیگر شما صاحب يك شاهي نخواهید بود و این مالیه را که با صد هزار خون جگر درین مدت متمادی برای شما ذخیره گذارده ام باندك زمانی از شما خواهند گرفت ، چنانچه در مورد دیگران دیدیم و دانستید .<sup>۱</sup>

مشیرالدوله حسن خان نیز مانند پدر مرد اقتصاد و حسابدان بود ، مخارج بیهوده نداشت ، آلودگی ها و هززه دری های رجال دیگر در خود و خاندان او نبود ، و بهمین سبب درزندگی اقتصادی نیز توفیق تمام داشت .

حسن پیرنیا ، موفقیت اقتصادی خود را درزندگی تا حدی نیز مدیون همسر خود میباشد ، او با دختر مرحوم علاءالدوله قاجار<sup>۲</sup> که از طرفی نوۀ مرحوم امیر نظام گروسی و از طرف دیگر نوۀ عضدالملک شیخ قاجار بود ، درست شصت و دو سال قبل یعنی در سال ۱۳۲۰ قمری ازدواج کرد . و بهمین علت بود که هنگامی که در باغشاه مشیرالدوله را گرفتار کردند ، عضدالملک نزد محمدعلیشاه رفت و گفت مشیرالدوله داماد من است ، و دستور آزادی او را گرفت .

همسر مشیرالدوله - که سال قبل ( ۱۳۴۰ شمسی ) فوت کرد - از زنان مدیره و

---

۱- ناظم الاسلام ، تاریخ بیداری ایرانیان ص ۵۵۱

۲ - علاءالدوله قاجار ( میرزا احمد خان ) از اعظم دربار ناصرالدین شاه بود و سختگیر و دیکتاتور مآب ، درنهم ذیحجه ۱۳۲۹ درموقع انقلاب طهران هنگام اولتیماتوم روسیه در باب اخراج مستر شوستر امریکائی ، نزدیک سفارت روس با چند تیر ناشناس مقتول گردید . ( رجال صدر مشروطیت ، یغما ، ۵ : ۳۶۵ ) ، پسری ازوماند جان محمد خان نام که افسر ارتش بود و همه وقت بامرحوم مشیرالدوله از هرجهت اختلاف نظر و اختلاف عقیده و رویه داشت .

و مدبره بود ، امور زندگي مالي و اقتصادي شوهر خود را به بهترين صورتي اداره ميكرد ، آنقدر پيش بين اقتصاد خانواده بود كه واقعاً مورث تعجب است ، در عين اينكه در خاندان او نان خور و فراوان بود ، ولي حساب ها بسيار دقيق بود . وقتي كه مجلس شوراي ملي اقدام بتاسيس بانك كرد ، دو نفر صد هزار تومان بتمنائي دادند و آن ظل السلطان بود كه هفتاد هزار تومان و مشيرالدوله (حسن خان) كه سي هزار تومان تعهد كردند<sup>۱</sup> .

با همه اينها امور اقتصادي خانواده بسيار دقيق و حساب بدينار و بخشش بخروار بود ، بطوريكه وقتي همسر مشيرالدوله دكان نانوايي برابر منزل خود را خواست اجاره دهد ( بعضي مستغلات اطراف خيابان منوچهرى متعلق بمرحوم پيرنيا بوده است) چون درين حدود كسي جواز نانوايي نداشت و سخت مورد احتياج مردم بود ، خانم مشيرالدوله دكان جلوي خانه خود را به يك نانوا واگذار كرد به دو شرط : ۱- ماهيانه صد تومان اجاره ، ۲- هر مقدار مصرف نان يومي خانواده پيرنيا باشد تا وقتي كه اين دكان در دست مستأجر است ، نان را روزانه بقراردانه اي سي شامي بايد بآين خانواده بفروشد ! حالا قيمت نان هر چه باشد و مصرف خانواده هر مقدار اضافه شود اين قرارداد بجاي خود باقى است ، و هنوز هم خانواده پيرنيا كم و بيش از اين قرارداد استفاده ميكنند!!

با اين حسابهاى دقيق خوب معلوم مي شود كه چطور ثروت مشيرالدوله بزرگ بدست آمد و ثروت فرزند بجاي خود ماند و مثل اتابكها و عين الدوله ها از ميان نرفت ، والا پارك سفارت روس هم متعلق به اتابك بود ، و به ثمن بخش از چنگ اولادش بدر رفت ، وهم اينجاست كه گفته اند فخرمرد بزرگ ، زنى بزرگتر از خود دارد ! »

---

۱- خطابه آقاى تقى زاده در باشگاه مهرگان ، ص ۱۰۳

## ایران باستان

عاقل بچنین روز کناری گیرد      وز دامن عافیت حصاری گیرد  
جام می وز آه غمگناری گیرد      تا عالم شوریده قراری گیرد

### گوشه گیری و خانه نشینی

استعفای مشیرالدوله از نمایندگی مجلس، نماینده این بود که دیگر این مرد حوصله و علاقه همکاری با دستگاه مدیره و مدبره مملکت را ندارد، سوابق امر خود نشان میداد که اولیای امر نیز مایل بچنین همکاری نبوده اند و گرچه پادشاهان به صحبت خردمندان محتاج ترند که خردمندان بتقرب پادشاهان<sup>۱</sup> اما بهر حال مشیرالدوله که نزدیک بیست سال به «زهرشکر آلود سیاست»<sup>۲</sup> لب آلوده بود، و نتیجه آن را میدید «باشاره پیر خرد، زاویه وحدت گرفت و از دریچه اعتبار، نظاره روزگار رسن باز میکرد»<sup>۳</sup>.

اگر بگوئیم این گوشه گیری و گوشه نشینی برای تاریخ مملکت بسیار مفید واقع شد، سخنی بیجا نگفته ایم، چه مسلم بود که اگر مشیرالدوله در کارهای سیاسی باقی می ماند، دیگر عضوی مؤثر و مفید شاید نبود، ولی این گوشه نشینی توفیقی اجباری برای او فراهم آورد تا بتواند به کارهای علمی و تحقیقی خود بپردازد و از ظاهر بمعنی روی آورد. مرگ سیاسی او حیات وزندگی معنوی در پی داشت:

مردم از حیوانی و آدم شدم      پس چه ترسم کی زمردن کم شدم؟

مشیرالدوله در ۱۳۱۹ قمری، یعنی در اوان عمر و صباوت، حقوق بین المللی را تألیف و چاپ کرد که مخصوص محصلین مدرسه علوم سیاسی بود و از آن تاریخ دیگر اثری بوجود نیاورده بود.

از بعد از سال ۱۳۰۴ شمسی که دیگر فرصت دخالت در امور سیاسی را نیافت، شروع بتألیف کتاب معروف دیگری بنام «ایران باستانی» نمود، این کتاب بسال ۱۳۰۶ چاپ شد.

---

۱- سعدی، گلستان.

۲- تعبیر استاد بدیع الزمان فروزانفر

۳- عقدالعلی، افضل کرمانی

## ترجمه احوال مشیرالدوله

ایران باستانی در ۵۶۲ صفحه تنظیم شده است، مرحوم مشیرالدوله در مقدمه این کتاب، فلسفه خود را از نظر تاریخ نویسی چنین بیان میکند :

« مقصود از تألیف این کتاب نمایاندن ایران قدیم است چنانکه بود... تقریباً نصف کتاب بنمایاندن تمدن ایران قدیم یا بمقایسه دوره ها با یکدیگر و یا بمطالبی که با تاریخ محض ارتباط مستقیمی ندارد تخصیص یافته، جهت اختیار این اسلوب اینست که از نیم قرن باین طرف در میان علماء علم تاریخ این عقیده قوت گرفته که ذکر وقایع تاریخی و شمردن نام سلاطین و رجال بتنهائی برای فهم گذشته های مملکتی و علم باحوال روحی مردمان آن کافی نیست، بلکه برای شناختن ملتی، اوضاع مدنی او را باید دانست... بعضی از مصنفین باندازه ای باین موضوع اهمیت داده اند که در کتب راجعه بتاریخ، ذکر بعضی از این نوع اطلاعات را بر ذکر وقایع و نام پادشاهان و رجال، یعنی قسمت تاریخ محض را بر قسمت تمدنی، مقدم داشته اند... نگارنده لازم میداند که مراتب حق شناسی خود را نسبت بآقای سید حسن تقی زاده که مساعدت های ذی قیمت بساو نموده اند اظهار بدارد، کمکهای ایشان در یافتن و رسانیدن مدارکی که نگارنده بآنها دسترسی نداشت و تحصیل آنها از جاهای لازم مستلزم انتظار طولانی بود برای او گرانها بود و موجب تشکرات صمیمی اوست، و نیز از آقای پروفیسور ارنست هرتسفلد که از اظهار نظر صائب راجع به آثار مدها و نقشه دولت هخامنشی دریغ ننموده اند تشکر می نمایم .

طهران رمضان ۱۳۴۶ مطابق اسفند ارمد ۱۳۰۶، حسن پیرنیا .

این کتاب شامل وقایع ایران در عهد عیلام، بابل، آسور، ماد، هخامنشی، سلوکی، پارت، ساسانی، و مخصوصاً شامل مباحث مهمی از اوضاع اجتماعی ایران در دوران اخیر است و شامل نقشه ها و تصاویر مهمی نیز هست .

پس از چاپ این کتاب، مرحوم پیرنیا متوجه شد که داستانهای قدیم تاریخی و حماسی و ملی ایران که خود دارای جنبه های تاریخی نیز هست در ایران باستانی از نظر افتاده است و از این جهت تنظیم و چاپ کتاب «داستانهای ایران قدیم» آنرا

## ایران باستان

جبران کرد . این کتاب که درامرداد ۱۳۰۷ شمسی در ۱۶۷ صفحه بچاپ رسید در حقیقت منم کتاب ایران باستانی محسوب میشود . آنطور که مؤلف در مقدمه آن گوید: « حاوی خطوط برجسته داستانهای ایران قدیم است با ذکر مدارك و نتیجه سنجش آنها بضمیمه استنباطاتی که راجع بقرون قبل از تاریخ آریانهای ایرانی میتوان نمود.» درفصول این کتاب مطالبی درباب پیشدادیان ، سلسله کیان ، اسکندر ، اشکانیان ، ساسانیان ، دیده میشود. در فصول آخر کتاب سنجش داستانها و همچنین ترکیب و معانی اسامی قهرمانان افسانه های ایرانی آورده شده که بسیار ذیقمت و دقیق است .

درهمین سالها مرحوم مشیرالدوله بسمت عضویت کمیسیون معارف برگزیده شد ، این کمیسیون وظیفه داشت علاوه بر نظارت بر کتب درسی و معارفی ، وسایل ترجمه و چاپ و انتشار کتب مهم و تألیفات برجسته زمان را نیز فراهم کند و حقیقت را باید گفت که درین امر نیز بخوبی توفیق یافت و کتبی که بتوجه و دستور این کمیسیون چاپ شده است امروز از امتهات کتب فارسی است که بسیاری از آن بچندبار تجدید چاپ شده است .

اعضای اولیه کمیسیون معارف بترتیب حروف تهجی عبارت بوده انداز:

سلیمان میرزا اسکندری

میرزا احمدخان بدر (نصیرالدوله)

میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله)

میرزا حسین خان پیرنیا (مؤتمن الملك)

میرزا سید محمدخان تدین

حاج میرزا یحیی دولت آبادی

میرزا محمودخان علامیر (احتشام السلطنه)

دکتر محمدخان مصدق (مصدق السلطنه)

میرزا اسمعیلخان مرتضائی (ممتاز الملك)

ترجمه احوال مشیرالدوله

حاج مهدیقلی خان هدایت (مخبر السلطنه)

بعداً این عده نیز به کمسیون اضافه شده یا جانشین بعضی اعضای سابق شدند:

میرزا یوسف خان اعتصامی (اعتصام الملك)

میرزا سید حسن خان تقی زاده

میرزا ابراهیم خان حکیمی

میرزا احمدخان سعیدی

ارباب کیخسرو شاهرخ

کمسیون معارف، پس از انتشار ایران باستانی و داستانهای ایران قدیم، از مرحوم پیرنیا درخواست کرد که خلاصه‌ای از کتاب ایران باستانی را برای تدریس در مدارس متوسطه در اختیار وزارت معارف قرار دهد، مرحوم پیرنیا بدین کار رضا داد و کتاب مذکور خلاصه شده و تحت عنوان «ایران قدیم» در سال ۱۳۰۸ به چاپ رسید و بعداً تا تیرماه ۱۳۱۰ دوبار تجدید چاپ شد، این کتاب در ۱۲۲ صفحه تنظیم شده و شامل مختصری از تاریخ عیلام، بابل، آسور، ماد، هخامنشی، اسکندر و سلوکیها، پارتی‌ها، ساسانیان، و هم چنین قسمت مهم تمدن ایران است و گرچه از حدود قدرت محصلین مدارس متوسطه افزون تر مینمود ولی بهر حال تألیفی نفیس بود.

تألیف  
مرحوم پیرنیا بعد از انتشار دو کتاب اول خود ب فکر تنظیم  
ایران باستان تاریخ مهم ایران باستان افتاد، ناگفته نباید گذاشت که در  
اوایل سلطنت پهلوی بر اثر توجهی که به معارف و تاریخ ایران بعمل آمد و با تقویتی  
که از روحیه ملی و ناسیونالیستی در ایران میشد و هم با فراغ خاطری که در اثر تدابیر  
معارف برای فضلاء و دانشمندان پیش آمده بود، فکر تنظیم يك دوره تاریخ مفصل  
و عظیم ایران در که میسیونهای معارف و مجامع فرهنگی قوت گرفت و عده‌ای بدین مهم  
توجه پیدا نمودند. مرحوم اقبال آشتیانی کیفیت شروع این نهضت را چنین میگوید:  
«بش سال قبل (۱۳۰۶) موقعیکه نگارنده در پاریس بودم و حسن اتفاق  
مصاحبت ذی قیمت بزرگان عالی قدری را که همه بر من سمت استادی داشته و دارند

## ایران باستان

یعنی حضرت علامه مفضل آقای میرزا محمدخان قزوینی و حضرت مستطاب اشرف آقای ذکاءالملک فروغی و حضرت اسنادی آقای میرزا ابوالحسن خان فروغی نصیب بود ، غالباً گفتگوی این موضوع در میان بود که باتفاق یکدیگر بسبب تواریخی که در فرنگستان بهمکاری فضلاء فراهم شده است تاریخ عمومی جهت ایران تهیه کنیم و چندین جلسه اوقات ماصرف ترتیب نقشه این کار و اختیار روش و ترتیب وسایل و مقدمات آن شد ، ولی بدبختانه فراهم نداشتن سرمایه مادی و مأموریت یافتن حضرت آقای ذکاءالملک به سفارت کبرای ترکیه و مراجعت برادر معظم ایشان بایران مانع صورت یافتن این نقشه گردید و در همین اثنا بود که دو جلد کتاب نفیس ایران باستانی و داستانهای ایران قدیم تألیف حضرت مستطاب اشرف آقای میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا انتشار یافت و موجب کمال خرسندی گردید که اولین قدم درین مرحله از جانب معظم له بانهایت دقت و احتیاط و رعایت طرز کار اروپائی و استفاده از جمیع منابع موجوده برداشته شد و برای کسانی که بعدها بخواهند این مرحله را به پیمایند راه روشن گردید .

مقارن برگشتن نگارنده به تهران (۱۳۰۷) وزارت جلیله معارف نیز برای رفع احتیاج مدارس دست بکار تألیف یک سلسله کتب درسی زد و جناب مستطاب اجل آقای اعتماد الدوله قراقرز وزیر معارف وقت نیز درین موضوع جدی تمام داشتند و مقرر گردید که سلسله تاریخ ایران از ابتدا تا مشروطیت به ترتیب ذیل فراهم شود :

از ابتدا تا صدر اسلام بقلم حضرت آقای پیرنیا ،

از اسلام تا استیلای مغول بقلم حضرت آقای تقی زاده ،

و از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت بتوسط این ضعیف [عباس اقبال]

آقای پیرنیا به ذوق شخصی اوقات گرانمایه خود را صرف انجام این منظور مقدس کرده و علاوه بر دو جلد ایران باستانی و داستانهای ایران قدیم و یک جلد درسی خلاصه دو جلد فوق ، تا کنون [۱۳۱۲] دو مجلد کبیرا از ابتدای تاریخ ایران تا اوایل

دوره اشکانی را فراهم و طبع نموده اند و بقیه تاریخ ایران را هم تا ظهور اسلام در دو مجلد دیگر در دست تألیف و طبع دارند

کسانی که این دو مجلد حاضر را دیده و مطالعه کرده اند می دانند که مؤلف محترم تا چه اندازه درین راه زحمت کشیده و چه خدمتی ذیقیمت به هموطنان خود کرده اند ، همینکه دو جلد دیگر این کتاب گرانها نیز از طبع خارج شود افق جدیدی پیش مردم این عصر ، که از گزارش احوال نیاکان خود عموماً و ایران باستان ، خصوصاً آنهم بشکل مطالعه علمی بکلی بی خبرند ، گشوده خواهد شد و از قرائت و سیر در احوال اجداد با افتخار خود به مآثر گذشته قوم ایرانی که همه وقت در دنیای قدیم صاحب نام و نشان و همدوش ملل عظیم الشان بوده اند پی خواهند برد و بغرض - ورزی مورخین دشمن در حساب تحقیر مقام ایرانیان قدیم و مغرضین بی خبر عصر جدید که درین کتاب بخوبی پرده از روی کار ایشان برداشته شده است آگاهی خواهند یافت ، باشد که غرور ملی باردیگر در هموطنان معاصر ما شعله زند و خرمن سستی و تن پروری را در وجود ایشان سوخته آنان را به اقتدا به اجداد با عظمت خود وادارد<sup>۱</sup>.

اشتغال مرحوم مشیرالدوله بتدوین ایران باستان تا پایان عمر طول کشید ، آن مرحوم را علاقه بتاریخ ایران بدین کار خطیر گماشت و روزها گاهی تا ۱۴ ساعت وقت خود را صرف ترجمه و تنظیم مطالب کتاب و تصحیح و مطابقت آخرین نمونه های چاپخانه میکرد .

چنانکه بر خوانندگان پوشیده نیست منابع این کتاب عموماً خارجی بوده است ، بدین معنی که منابع اصلی آن یا یونانی بوده است و یا رومی ، و سپس این کتب به زبانهای فرانسوی و انگلیسی و روسی و آلمانی و غیر آن ترجمه شده بود . مرحوم پیرنیا ترجمه های مهم منابع اصلی کتاب را از خارج بدست آورد و شروع به ترجمه آن نمود . خود به زبان روسی و فرانسه تسلط کامل داشت . انگلیسی را



نیز میدانست. در اواخر عمر، از جهت احتیاجی که بآثار دانشمندان آلمانی داشت ناچار شد زبان آلمانی را فرا گیرد و مثل يك دانش آموز دبیرستانی ساعتها اوقات فراغت خود را صرف فرا گرفتن این زبان کرد<sup>۱</sup> و زبان آلمانی را بكمك فرزند خود داود پیرنیا و معلمین دیگر آموخت. البته بزبان عربی نیز مسلط بود و بالنتیجه قسمت عمده منابع تاریخ را شخصاً مورد استفاده قرار میداد<sup>۲</sup>. علاوه بر آن، مشیرالدوله

#### ۱ - تقریر استاد سعید نفیسی

۲- آقای مهدی اکباتانی رئیس فعلی اداره بازرسی مجلس شورای ملی که در آن زمان از طرف مرحوم موتمن الملك جهت تصحیح کتب فوق به مرحوم مشیرالدوله معرفی شده بودند کیفیت چاپ کتب مذکور را بدین طریق به نگارنده این سطور مرقوم داشته اند:

«... ابتدا قریب ۵ هزار صفحه از کتاب ایران باستانی (هر صفحه هشت سطر و با سه رنگ مرکب بتدریج با کتوبیس و از روی یادداشت های آن مرحوم برای حروف چینی حاضر گردید، خوب بخاطر دارم که آن مرحوم برای تهیه سندی از قول یکی از مورخین یونانی (با اینکه کتاب زیر چاپ بود و با آنکه نقل قول سایر مورخین را نموده بودند) برای اینکه عین نظر آن مورخ را در کتاب ذکر کنند دو صفحه کتاب سفید ماند تا آن مأخذ از اروپا رسید و مطلب ترجمه و بجای خود چاپ شد.

هزینه چاپ این کتاب توسط خود مرحوم پیرنیا تأمین شد، پس از چاپ آن کتاب مرحوم پیرنیا بفکر تألیف و چاپ کتاب ایران باستان افتاد، آن مرحوم برای تهیه منابع این کتاب از هیچ نوع هزینه ای دریغ نمیکرد، خوب بخاطر دارم که برای تهیه عکس دقیق و صحیح از مقبره کوروش کبیر و صحنه جنگ دارا و اسکندر مقدونی، ناچار شد يك دوره تاریخ عمومی عالم تألیف اسکالر یگر روسی را که بسیار گران قیمت و نایاب بود خریداری کند... قریب ۲۸ هزار صفحه با کتوبیس مطالب این سه جلد کتاب را بنده تهیه کردم... باصرار فراوان ایشان قبول نمودند که چاپ کتاب بعده شرکت مطبوعات گذارده شود، چاپ جلد اول از ۱۲ مهر ۱۳۱۰ تا ۱۲ فروردین ۱۳۱۱، چاپ جلد دوم از اردی بهشت ۱۳۱۱ تا آبان ۱۳۱۱ و چاپ جلد سوم از مرداد ۱۳۱۳ تا بهمن ماه ۱۳۱۳ طول کشید.

پس از ابتلاء به بیماری اودمی، طبق دستور اطباء از خواندن و نوشتن معزوم شدند و مطالب موجود را بنده با کتوبیس میکردم و با اصلاحاتی که شفاهاً میکردند بچاپخانه می سپردم، اینجانب تا چهار ساعت قبل از وفات آن مرحوم کنار تخت خوابشان بودم و به پا کتوبیس قسمت های از جلد چهارم که مربوط به ساسانیان بود میپرداختم و متأسفانه این کتاب پایان نرسید...»

هرگز از مشورت با فضلاء و دانشمندان غفلت نداشت و اغلب اوقات با عده‌ای که بزبانهای خارجی و هم چنین تمدن قدیم ایران آشنائی داشتند در گفتگو و مشاوره بود . درین میان استاد بزرگ آقای سعید نفیسی از همکاران صمیمی و مورد مشورت خاص آن مرحوم بود و تا پایان عمر پیرنیا نیز این همکاری ادامه داشت .

### مری مشیرالدوله

تنظیم ایران باستان قریب دهسال تمام طول کشید . در اواخر سال ۱۳۱۲ بود که در اثر کثرت کار و فرارسیدن ایام پیری ، دچار اورمی و سپس سکنه ناقص (انفاکتوس) شد و قسمتی از بدن فالج ماند و چشم راست او معیوب گردید ؛ دوران بیماری دوسال طول کشید . در این مدت چند بار ساکنین خیابان منوچهری و همسایه های مرحوم مشیرالدوله متوجه می شدند که خیابان قرق می شد و گارد مخصوص سلطنتی از آنجا می گذشت و سپس اتومبیل رضا شاه پهلوی پادشاه مقتدر ایران ، در برابر منزل مشیرالدوله می ایستاد ، شاه بزرگ و مقتدر سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ ، نخست وزیر سالهای ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ را ( که خود وزیر جنگ او بود ) عیادت میکرد و این عیادت ها گاهی ساعتها وقت شاه را می گرفت . هرگز گمان نمیرفت که ده سال بعد در ژهانسبورگ کسی به عیادت شاه بزرگ نرود ، همچنانکه سالها پیش هم احمدشاه را در دم مرگ کسی عیادت نکرده بود ؛ «تاریخ عالم محکمه عالم است ، این معنی همیشه مصادیق داشته و ازین ببعد هم همواره با اعمال بشر صدق خواهد کرد . »<sup>۱</sup>

مشیرالدوله در ۲۹ آبان ماه ۱۳۱۴ (۱۳۵۴ قمری) شمس در منزل شخصی خود بدرود حیات گفت ، در این ایام نزدیک به شصت و سه خزان زندگی را پشت سر گذاشته بود . مدفنش در صحن امامزاده صالح تجریش در مقبره خانوادگی است.<sup>۲</sup>

مجلس ختم او به تجلیل برگزار شد ، با آنکه بر طبق دستور دولت در آن ایام مقرر بود که عزاداری ها عموماً بی سر و صدا و در مسجد و آنهم برای مدت

۱- ایران باستان ، ص ۱۴۲۹

۲- یادداشت های مرحوم اقبال ، مجله دانشکده ادبیات ، سال ۹ ش ۱ ، ص ۲۲ ؛ نشر فارسی معاصر ص ۵۱

## ایران باستان

دو ساعت گذاره شود ، معذالك مرحوم فروغی از اعلی حضرت استجازه کرد که پُرسه را در منزل شخصی مرحوم پیرنیا بگذارند ، و اعلی حضرت گفته بود: «البته در باب مرگ مشیرالدوله بهر ترتیب صلاح میدانند عمل کنند» . بدین طریق اجازه داده شد که مراسم عزاداری در منزل شخصی او بجای آورده شود .

مرگ مشیرالدوله ، آرزوی این مرد بزرگ را در پایان دادن تاریخ ایران قدیم بـخاك سپرد . اما جلد چهارم آن که مختص دوره ساسانی باشد: مرحوم پیرنیا یادداشتهائی درین باب تهیه کرده بود ، در واپسین ایام عمر ، آقای سعید نفیسی را فراخواند و گفت : دیگر امید اینکه حیاتی باشد و دوره تاریخ پایان پذیرد نیست ، شما آنرا بهر ترتیب بدانید تکمیل کنید .

آقای سعید نفیسی بعدها آن یادداشتها را تنظیم کرده و به چاپخانه سپردند که توسط شرکت مطبوعات بچاپ برسد و حدود دویست صفحه آن نیز ظاهراً چاپ شده بود که در جنگ عظیم جهانی پیش آمد و بر اثر گران شدن کاغذ و مخارج چاپ ، طبع کتاب متوقف ماند و شرکت طبع نیز که خود را در معرض زیان دید ، فرمهای چاپ شده را بصورت کاغذ باطله ( که قیمت آن از کاغذ سفید پیش از جنگ بیشتر شده بود ) فروخت و هم اکنون فقط يك نمونه از آن یادداشتهای چاپ شده نزد استاد نفیسی موجود است و حق این بود که استاد قسمتی از اوقات خود را که صرف چاپ دواوین و متون دیگر میکنند به تنظیم و تکمیل تاریخ ساسانیان تخصیص دهند و این مهم پایان پذیرد .

عجب این بود که تقسیم بندی تاریخ ایران که از ۱۳۰۶ در نظر گرفته شده بود و تقی زاده و مرحوم اقبال هم مسؤول آن بودند در هیچ دوره ای پایان نیافت ، مرحوم پیرنیا را اجل مهلت نداد و عصر ساسانی تمام نشد ، آقای تقی زاده «از پرویز تا چنگیز» را شروع کرد ولی نه تنها به چنگیز نرسید ، بلکه از پرویز هم نگذشت ، و دیگر هم گمان اینکه در این ایام آنرا دنبال کنند نمیرود ، یعنی که امید و اتکائی

### ترجمه احوال مشیرالدوله

به نیر و نیست؛ و مرحوم اقبال هم که تاریخ مغول را با آن دقت و صحت شروع کرد . فقط يك جلد را پایان آورد و باقی عمر را در تجرّد و غربت گذراند و آخر هم در سواحل مدیترانه ( ایتالیا ) مرگش دریافت و کتاب پایان فرسید و امروز می بینیم که تاریخ ایرلن هم مانند سرگذشت دنیا است که: اول و آخر این کهنه کتاب افتاده است .

مرحوم پیرنیا علاوه بر تألیفاتی که نام بردیم ، تفسیری بر حقوق جزا نیز نگاشته است که قریب دویست صفحه میشود و هنوز بچاپ نرسیده و ظاهرأ صورت جزوه برای محصلین را داشته است . یادداشت‌هایی نیز در دفتری جلدسیاه از زندگی دارد که جزء اشیاء خانوادگی هنوز مهر و موم شده مانده است .  
عجب اینست که در هیچیک از مجلات و جرائد کشور اثری از آن مرحوم چاپ نشده است .

او در عشره آخر عمر - که عصر طلائی دولت پهلوی خوانده‌اند - جز در کمیسیون معارف و انجمن آثار ملی ، جای دیگر دخالت و عضویتی نداشت و کار اجتماعی دیگری نکرد و فقط اشتغال بتألیف ایران باستان داشت و حق اینست بگوئیم که اگر مشیرالدوله خدمتی بزرگ با تألیف ایران باستان بایران کرد ، ایران باستان هم خدمتی عظیم بخود او نمود و آن این بود که تکلیف مشیرالدوله را پس از برخورد به چراغ قرمز سیاست ، و گوشه گیری ، بقول آقای محیط طباطبائی در برابر همزه و لمزه پنهان پژوهان دولتی روشن کرده بود و معلوم می داشت که او در خانه در چه کار است و چه میکند و هیچ جای سعایت برای کسی باقی نمیگذارد که مانند بسیاری از رجال آن زمان دچار سوءظن و احیاناً اهانت قرار گیرد و بخاطر دستمالی قیصریه‌ای آتش زده شود .

---

۱- پنهان پژوه بهترین اصطلاحی است که شاید بتوان در برابر جاسوس و پرونده ساز و مفتش و امثال آن بکار برد . فردوسی گوید :

بیامد یکی مرد پنهان پژوه به رهام بنمود ز انگشت کوه

صدوسی و پنج

اکنون که شرح حال مشیرالدوله<sup>۱</sup> به پایان می‌رسد ، مناسب آن است که ازدو تن از بستگان معروف این مرد نیز نامی بمیان آید : یکی مرحوم مؤتمن الملك حسین پیرنیا برادر کهنتر اوست که ظاهراً کمتر ازدو سال پس از او بدنیا آمده بود ولی در تمام ایام عمر سیاسی با او همگام و همراه بود ، او تحصیل کرده لندن و پاریس بود ، ازدوره دوم تادوره ششم نماینده مجلس و در دوره چهارم رئیس مجلس و چند بار وزیر بود . «مجموعه معاهدات ایران بادول خارجه» تالیف اوست ، او روز دوشنبه ساعت هشت صبح نهم شهریورماه ۱۳۲۶ شمسی مطابق ۱۵ شوال ۱۳۶۶ قمری بمرض سرطان فقرات وفات یافت .

دیگر مرحوم معاضد السلطنه ابوالحسن پیرنیا نواده عم مؤتمن الملك و مشیرالدوله که از آزادیخواهان بنام بود و خصوصاً در مدت اقامت در اروپا به احرار و مشروطیت خدمات فراوان کرد ، چند دوره نماینده مجلس و یک بار هم حکومت ایالت کرمان را داشت<sup>۲</sup> و بعد از رفتن او از کرمان بود که یکی از شعرای شوخ آن شهر

۱- بدنیست اشاره کنیم که در دوره قاجاریه شش تن از صدور و وزراء لقب مشیرالدوله یافته بودند که عبارت بودند از :

الف- میرزا جعفرخان مشیرالدوله تبریزی معروف به مهندس که در ۱۲۳۰ قمری به اروپا رفت و پس از بازگشت در ۱۲۵۲ بسفارت اسلامبول برگزیده شد و در ۱۲۷۵ بمصدر شورای دولتی رسید (بعد از میرزا آقاخان صدراعظم) و در ۱۲۷۹ وفات یافت .

ب- حاج میرزا حسین خان سپهسالار مشیرالدوله (متولد ۱۲۴۱ قمری) ، اودرسال ۱۲۸۸ به صدارت ناصرالدین شاه رسید و بعد از ۱۲۹۸ قمری که حاکم خراسان بود در همانجا وفات یافت .

ج- یحیی خان مشیرالدوله قزوینی که در ۱۳۰۳ به وزارت خارجه رسید و در ۱۳۰۵ معزول شد ، او بسال ۱۳۰۹ قمری درگذشت .

د- حاج محسن خان مشیرالدوله تبریزی ، در ۱۳۰۹ به وزارت عدلیه رسید و در ۱۳۱۴ در پاریس درگذشت .

ه- میرزا نصرالله خان مشیرالدوله پدر حسن پیرنیا .

و- حسن مشیرالدوله پیرنیا

(شش مشیرالدوله ، ایرج افشار ، جهان نو سال دوم شماره یازدهم)

۲- بسال ۱۳۱۰ شمسی (تاریخ کرمان مصحح نگارنده ، ص ۴۴۸)

درباره او گفته بود :

ای خدا ، بعد سر پیرنیا      کر بیا ، کور بیا ، پیر نیا !  
اود را و آخر عمر والی فارس شد و هم در ۱۳۵۸ قمری در شیراز در گذشت و نعش او  
به ناپین انتقال داده شد .

مرحوم مشیرالدوله در مدت حیات نشانهای زیر را احراز کرده بود :

نشان اقدس حمایل درجه اول (از احمد شاه)  
نشان تاج درجه اول ایران  
نشان عقاب سفید درجه اول روسیه  
نشان سن ژرژ درجه اول انگلستان  
نشان لژیون دونور فرانسه  
نشان گیوم دوداسو درجه اول هلند  
نشان مجیدیه درجه اول عثمانی

از مشیرالدوله شش پسر و یک دختر باقی ماند، دختر او «هما» با مرحوم یدالله عضدی  
امیراعظم، فرزند امیراعظم معروف که مدتها حکمران شاهرود و کرمان و از منتقدین  
خراسان بود ازدواج کرد. این دختر جوان مرگ شد و در ۱۸ سالگی در اوایل ۱۲۹۸ یا  
اوایل ۱۲۹۹ شمسی<sup>۱</sup> سرزا رفت و مشیرالدوله در مرگ او سخت غمگین و پریشان شد.  
شش تن پسر عبارتند از داود و هرمز و باقر و مهدی و ولی الله و ابوالقاسم و معروفترین  
نوه او آقابیزن (بیزن فرزند داود پیرنیا) است که برنامه کودک را در رادیو ایران  
براه انداخته است .

---

۱- تقریر آقای حبیب یغمایی ، بروایت ایشان در همان ایام که هنوز امیراعظم در  
لباس عزرا بود ، کودتای ۱۲۹۹ پیش آمد و امیراعظم از بیم توقیف، متواری شد ، تخمین  
سال فوت دختر بر حساب فوق بوده است .

ترتیب کار مرحوم پیرنیا بدین وجه بود که ابتدا موضوع  
 بحثی مختصر در مورد بحث را از منابع مهم خارجی ترجمه میکرد و اقوال  
 باب ایران باستان مختلف را با هم می‌سنجید و با آثار و کتیبه‌ها و احیاناً

منابع داخلی مطابقه و مقایسه میکرد و سپس با انشاء و سبك مخصوص خود تحریر  
 مینمود و آنگاه پاکنویس میکرد و سپس با فضلالی محقق در باب آن مشورت  
 مینمود، درین مورد خصوصاً آقای سعید نفیسی با ایشان همکاری مداوم داشته  
 است. از آن پس مطالب به چاپخانه فرستاده میشد، و چون وسواس بیش از حد در  
 مورد ضبط و ثبت اسامی خاص و اعراب و حرکات آن و صحت جملات داشت نمونه‌های  
 چاپخانه را که آقای مهدی اکباتانی دیده بود باز به چند بار شخصاً رسیدگی و  
 مطابقه میکرد و اجازه چاپ میداد، شاید بتوان ادعا کرد که بتناسب امور  
 مطبوعاتی در ایران جلد اول و دوم ایران باستان، کم غلط‌ترین کتب تحقیقی باشد  
 که در نیم قرن اخیر به چاپ رسیده است.

در باب نقد مطالب ایران باستان، اینجا جای گفتگو نیست که خود تحقیقی را  
 دیگر در خور است، تنها میتوان گفت که مرحوم پیرنیا آخرین و تازه‌ترین و  
 صحیح‌ترین اطلاعات عصر خود را در باب تاریخ ایران باستان بدست آورده است،  
 البته بعد از مرگ او تا امروز کتیبه‌ها و آثار تازه بسیار بدست آمده و کتب و رسالات  
 متعدد نوشته شده و صدها شرق‌شناس در باب تاریخ اعصار گذشته‌ها تحقیقات کرده‌اند،  
 ولی باز هم شاید بتوان ادعا کرد که مطالب تازه آن قدرها نیست که بتواند مطالب  
 ایران باستان را حتی در چند جمله مختصر تخطئه کند.

ایران باستان تنها تاریخ ایران نیست، بلکه دائرة المعارفی است در باب  
 تاریخ و تمدن و فرهنگ اعصار باستانی ممالک مهم دنیا خصوصاً یونان و روم و سوریه  
 و مصر و عربستان و بین‌النهرین و هند، چنانکه در مطالعه این تاریخ سرگذشت  
 اقواماد یا خا منشی و پارتی را تنها نمی‌بینیم، بلکه از بسیاری مسائل و مطالب مربوط  
 به خاور میانه امروز و دنیای متمدن امروز آگاه میشویم.

## ترجمه احوال مشیرالدوله

مرحوم مشیرالدوله در تنظیم تاریخ خود هرگز تعصب را راه نداده است، هرچند روحیه ناسیونالیستی او در سطر سطر کتاب خودنمایی میکند، اما صورت تعصب ندارد، او به سائقه علاقه به ایران و توجه به تمدن ایران کوشش کرده است که هر جمله‌ای یا مطلبی در باب خصوصیات و مزایای روحی و اخلاقی ایرانیان بیابد، نقل کند و آنرا تجلی بخشد، اما هرگز از جاده انصاف خارج نشده است، چنانچه نتیجه دخالت زنان را در دستگاه سلطنت اردشیر دوم (ص ۱۰۳۴) و فلسفه پرستش شاه را تا مقام اولوهیت و انتقاد آن (ص ۲۱۰۰) و سبکسری های خشایارشا در قشون - کشی ها (ص ۹۰۵) هرگز از یاد نمیبرد و حقیقت را میگوید و همه حقیقت را هم میگوید: «خشایارشا دست باز دارد و دل جوانمرد، ولی نظرش در انتخاب اشخاص صائب نیست و بخطا میرود، رأی صحیح را می‌پسندد ولی قوت اراده برای اجرای آن ندارد، مغلوب زنان است و زمام امور را بدست خواجه سرایان و زنان می‌سپارد، درباره اشخاص مفرط است یا مفرط. خلاصه آنکه از او دوره انحطاط در خانواده هخامنشی شروع شد و کار بدست زنان و خواجه سرایان افتاد.»<sup>۱</sup>

مشیرالدوله پس از آنکه قریب ثلث جلد دوم کتاب خود را در باب اسکندر و کارهای او اختصاص داده است، و همه جا او را دشمن خونخوار ایران در سطور تاریخ می‌بیند و می‌داند، معذالك در توصیف او گوید:

«اسکندر شخصی بوده، هوشمند و غالباً هشیار، دلیر و شجاع، مرد تصمیم در مواقع خطرناک، صاحب عزمی قوی و طاقتی خلل ناپذیر، جوای نام و جاه طلب به حد افراط، بلند پرواز تا سرحد افراط و تا سرحد جنون، میگسار و شهوت پرست، جوانمرد و بافتوت، مملو از غضب و بی رحم نسبت به اشخاصی که میخواستند او را در حد اعتدال ببینند، خودپسند و خود ستای، تند خو و حسود، شقی و سفاک، بی باک در خونریزی و خراب کردن و قتل عام از زن و مرد، پیرو برنا



و بزرگ و کوچک ... ستایش کنندگان اسکندر از صفات بزرگ او این معنی را میدادند که هیچگاه مغلوب نشد، بعقیده ما عدم مغلوبیت به تنهایی برای ستایش کسی کافی نیست، جهانگیر وقتی مستحق ستایش است که لا اقل بیش از خراب کردن آباد کند .... بعقیده نگارنده فیلیپ پسر اسکندر از او برتر بود .... اسکندر شخصی بود بزرگ و دارای صفاتی زیاد از خوب و بد .... هر گاه از نظر منافع بشر بنگریم، او بیشتر گرفت و خیلی کمتر داد .... او آدمی بود، و آدمی نه از عیب مبری است و نه از خطا و بخشش مصون.<sup>۱</sup>

این نمونه مختصر برای نمایاندن دقت نظر و نحوه قضاوت مرحوم مشیرالدوله درباره قهرمانان تاریخ خودش بود و الا بحث در باب کتاب را مبحثی دیگر بایسته است.

سبك انشاء پیرنیا اختصاص بخود او دارد، در کمال صحت است، جملات کامل و رساست و حد اکثر کوشش را بکار میبرد که مفهوم را بتواند کاملاً حالی خواننده بکند و ازین جهت حتی از تکرار مطالب نیز باک ندارد.

عینی که بنده شخصاً در انشاء مشیرالدوله می بینیم (و گو اینکه شاید از نظر تاریخ نویسی حسن آن باشد!) اینست که مزه و چاشنی ندارد، گاهی آدم لازم است که از خستگی خواندن ماجرای طولانی کوروش یا اسکندر یا پارت ها و سلوکی ها آنهم بعد از شنیدن اسامی ده پانزده آنتیوخوس یا سلکوس خارج شود و این جمله را سبك انشاء جدی و خشك و ثابت و لاتغییر او بما نمی بخشد. اصولاً مرحوم مشیرالدوله اهل شعر نبود و این شاید جزء صدراعظمهای معدود دوران اخیر باشد که به شعر توجه نداشته اند، اینست که در همه کتاب او جز چند بیت از اشعار فردوسی را نمیتوانیم بیابیم.

واقعاً عجیب است که مرحوم مشیرالدوله که خود مسلماً داستان اسکندرنامه نظامی را دقیقاً خوانده است، وقتی صحبت از مرگ دارا میکند و از کید بسوس و نبرتن

## ترجمه احوال مشیرالدوله

(ص ۱۴۳۶) گفتگو می دارد، شعر نظامی را از یاد ببرد. او آخرین دقایق عمر دارا را با این شکوه و در عین حال رقت و طنین (از قول کنت کورث مورخ خارجی) بازگو میکند: «باسکندر بگو که از محن، حتی ازین بلیه که بعمر من خاتمه میدهد، بدتر این است که درازای نیکی هائی که او [اسکندر] به مادر و زن و اطفال من کرد، نتوانستم حق شناسی کنم و می میرم، در حالی که دشمن او هستم، ولی اگر راست است که آخرین دعای بیچارگان در نزد خداوند مقبول است، از او خواهانم که اسکندر را از هر مخاطره ای محفوظ بدارد.... بعد داریوش آب خواست، پس از چند لحظه اسکندر در رسید و بطرف نعش داریوش دویده بحال دلخراش این شاه مقتدر رقت آورد و بگریست، بعد ردای خود را کنده روی نعش انداخت و امر کرد با احترامات زیاد نعش شاه را حرکت داده به مقبره شاهان ببرند» (ص ۱۴۴۴)، واقعاً ظلم است که آدمی تاریخ را باین دقت و لطافت بازگو کند و آنوقت این اشعار را در مورد مرگ دارا فراموش نماید و در پایان آن نیاورد که گفت:

بسوس و نبرزن دوسردار پست      بر آن پیلتن بر گشادید دست

|                              |                               |
|------------------------------|-------------------------------|
| سکندر فرود آمد از پشت بور    | در آمد به بالین آن پیل زور    |
| تن مرزبان دید در خاک و خون   | کلاه کیانی شده سرنگون         |
| سر خسته را بر سرران نهاد     | شب تیره بر روز رخشان نهاد     |
| فرو بسته چشم آن تن خوابناک   | بدو گفت برخیز ازین خون و خاک  |
| رها کن که در من رهائی نماند  | چراغ مرا روشنائی نماند        |
| رها کن که خواب خوشم می برد   | زمین آب و چرخ آتشم می برد     |
| نفیر از جهانی که دارا کش است | نهان پرور و آشکارا کش است     |
| درخت کیان را فرو ریخت بار    | کفن دوخت بر درع اسفندیار      |
| که داند که این دخمه دام و دد | چه تاریخها دارد از نیک و بد؟! |

شاید مشیرالدوله می خواست سرموئی از تاریخ نویسی و ضبط وقایع از قول

## ایران باستان

مورخین خارجی دور نشود ولی من میگویم که ذوق و حال و شعرو ادب و دوستی را کلاً مرحوم مشیرالدوله به پسر بزرگ خود داود پیرنیا سپرده بود که هم اکنون همه کوشش خود را صرف تنظیم برنامه های ادبی و ذوقی «گلهای رنگارنگ» و «گلهای جاویدان» و «یک شاخه گل» رادیو بنماید.

اصطلاحاتی که مرحوم پیرنیا در کتاب بکار برده است تقریباً اختصاص بخود او دارد و از آنجمله است: او باید برای مقدونیه فرمانده و برای مردمان دیگر «آقا» باشد (ص ۱۲۶۱)، «فراراندن» بجای فرار دادن (ص ۱۳۶۳ و ۲۲۹۲)، «رفتار آقا نسبت به تبعه» (ص ۲۲۱۰)، «درین وقت مهرداد یک پیرمرد به قاعده بود» (ص ۲۱۴۵)، «کل آنند پس از آنکه دختری را از خانواده نجیب «بی سیرت» کرد، وی را به...» (ص ۱۸۶۴)، «آقای دشت نبرد» (ص ۲۰۱۶)، «قشون ازجا کندن» (ص ۱۳۸۸) «پیغامات» (ص ۲۲۸۸)، «تگرگ تیر باریدن» (ص ۲۳۰۹، ۲۳۱۴)، و غیر آن.

نکته ای که بعقیده بنده در کتاب بزرگ این مرد تا حدی نقص مینماید آنست که تلفظ اسامی یونانی، بیشتر بصورت تلفظ فرانسوی آن نوشته شده است که ظاهراً از نظر سهولت تلفظ و شهرت عام شاید مزایائی داشته باشد، اما نباید فراموش کرد، که اسم علم همیشه علم است و تغییر و تبدیل آن در حکم آنست که ما امروز فی المثل بجای یعقوب بگوئیم «یغ»، و یا بجای ژاله «ژال» بکاربریم.

چنین است نگارش اسامی یونانی در ایران باستان که بیشتر بصورت ضبط فرانسه (که معمولاً ابتر و دم بریده است)، و گاهی هم بهر دو صورت فرانسوی و یونانی آمده است از آنجمله: او من و او منس (ص ۲۱۳۶)، هراکل پسر اسکندر (۲۰۴۴) که بصورت هراکلس و هرکول نیز در همین کتاب آمده است، پاراپامیز (افغانستان) که هم پاراپامیزاد (۲۰۰۸) و هم پاراپامیز ضبط شده، پولیب (۳۱۱۲) که در (۲۰۹۱) پولی بیوس آمده، و هم از آنجمله است آتال و آتالوس و کراتروس و پاپا کروپا کروس و غیره. اگر با وسایلی ممکن بود که اصل تلفظ این اسامی خاص و ضبط و شکل یونانی آن با الفبای یونانی درین کتاب ضبط میشد البته مناسبتر بود.

گاهی اوقات در ضبط بعضی اصطلاحات بصورت صحیح و اولیه و سواس خاصی دارد چنانکه در بیشتر جاها بجای کلمه ازدواج معمولی، زواج (ص ۲۰۵۹) و بجای تصمیم گرفتن و تصمیم داشتن، تصمیم کردن بکار برده است و هم چنین اصطلاح است جالب «حکومت سه مرده» (ص ۲۲۹۴، ۲۳۳۹)،

بعض نکات هم هست که اندک تسامحی در آن میتوان یافت مثل کلمه «گدروزیا» که مرحوم پیرنیا همه جا به پیروی از اروپائیان آنرا بلوچستان خوانده است و حال آنکه گدروزیا سرزمین جیرفت کرمان است، نه بلوچستان و حتی تا بعد از اسلام نیز این ناحیه بنام «جردوس» (محرّف جردوس = گدروز) خوانده میشده است<sup>۱</sup> یا وجه تسمیه ابنیه و آثاری بنام دختر مثل «قلعه دختر و کتل دختر و پل دختر» که مرحوم پیرنیا عقیده دارد بعلت صعب العبور بودن و عدم دسترسی مردم بآن نام شهرت یافته و گوید: «دختر به معنی سخت یا محکم استعمال شده، و باید این معنی را تر جیح داد»<sup>۲</sup>. بنده ضمن تحقیقی که درین باب کرده ام گمان دارم که این معابد منسوب به «ناهید» فرشته آب و انوئث بوده و حتی این شوخی را هم در مقاله ای که تحت عنوان «ابنیه دختر» چاپ شده است با مرحوم پیرنیا کرده ام که: اگر مرحوم پیرنیا این عقیده «محکم و سخت بودن را» در باب «کتل دختر» صحیح بدانند، در باب کتل پیرزن چه خواهند فرمود<sup>۳</sup>؟

بحث درباره کتاب درین مبحث نمی گنجد، در اوایل فصل اشاره کردیم که حق مرحوم پیرنیا از جهت ایران باستان بر ملت ایران با قدری تسامح (یعنی منهای شورو حال و ذوق و تعصب فردوسی و قدرت ادبی او)، کم از حق فردوسی نیست. این بیان اگر ظاهراً اغراق بنظر آید، باید توجه داشته باشیم که ما امروز صحبت از

۱- رجوع شود بتاریخ کرمان مصحح نگارنده ص ۱۰ و معجم البلدان یا قوت حموی، (جردوس)

۲- ایران باستان ص ۲۷۰۲

۳- رجوع شود به مقاله مفصل نگارنده تحت عنوان «ابنیه دختر و قلعه دختر کرمان» مجله باستانشناسی شماره ۱-۲ ص ۱۰۵ تا ۱۳۷.

## ایران باستان

ایجاد تاریخی می‌کنیم که مربوط به ۲۵۰۰ سال پیش از این ایران است و متأسفانه تا چهل سال پیش برای ما مجهول و نامعلوم بود، مقام و شخصیت مردانی مانند کوروش که مقام رهبر عالم بشریت را یافته و نجات دهنده لقب گرفته و حتی بعضی او را ذوالقرنین مذکور در قرآن خوانده اند<sup>۱</sup>، تا چهل سال قبل برای ایرانیان مجهول بود. کسی نام داریوش و خشایارشا را نمی‌دانست، حیطة حکمرانی و مقام فرماندهی هخامنشیان و پارت‌ها و مادها را کسی تشخیص نمیداد، منابع ایران بکلی از میان رفته بود و به منابع یونانی و رومی اروپائی کسی دسترسی نداشت و در حقیقت ایران بود و تاریخی منبهم از ساسانیان به بعد، پس کجا اغراق است اگر بگوئیم مشیرالدوله زنده کننده تاریخ ایران باستان است.

البته در زمان قاجاریه، بعضی ترجمه‌های ناقص از فصول تواریخ اروپائی میشد، (مثلاً اعتمادالسلطنه فصل عبور اسکندر را از تواریخ اروپائی در جلد اول مرآت البلدان آورده است و یا در باب استخر و پارس و بازارگاد مباحثی بسبک امروزی با استفاده از تحقیقات تاریخی جدید ترتیب داده) ولی کار مشیرالدوله دیگر است و خدمت او بر هیچ يك از اهل فن و تحقیق پوشیده نیست و بجاست سخن را ختم کنیم و از قول فردوسی در باب ایران باستان بگوئیم که:

پی افکنده از «نثر» کاخی بلند      که از باد و باران نیابد گزند

طهران - مهرماه ۱۳۴۱ شمسی

باستانی پاریزی

---

۱ - رجوع شود به ذوالقرنین یا کوروش کبیر، از تألیفات ابوالکلام آزاد، ترجمه نگارنده، چاپ تهران، ۱۳۳۰

ایران پاستمان

## مدخل

تذکره موضوع این کتاب چنانکه اسم آن مینماید تاریخ ایران قدیم است . برای حصول این مقصود در بادی امر چنین بنظر میآید که باید کتاب را موافق ادوار به قسمتهائی تقسیم کرده بشرح وقایع و حوادث هر قسمت مرتباً پرداخت و پیشرفت ، ولی پس از قدری تأمل در تعقیب این نظر تردید حاصل شد ، زیرا ایران قدیم در یکی از دوره های عمر خود بترتیب تاریخی نخستین دولت جهانی<sup>۱</sup> بشمار میرفت<sup>۱</sup> و مشرق قدیم را شامل بود . در دوره های دیگر عهد باستانی اش هم ، اگر تمام مشرق قدیم را در بر نداشت ، باز مهمترین دولت آن محسوب میشد . پس برای فهم تاریخ قدیم ایران مقتضی است بدانیم که مقصود از مشرق قدیم چیست ، از گذشته های چه مللی تاریخ آن ترکیب یافته و چه مقامی را این ملل در دنیای قدیم حائز بودند . معلوم است که مشرق قدیم را در مدخل تاریخ ایران نمیتوان شناساند زیرا در اینصورت کتابها باید نوشته شود و این خود کاری است خارج از موضوع این کتاب ، ولی چون سکوت محض هم منافی با فهم وقایع ایران قدیم است ، ناگزیر باید کلیاتی از مشرق قدیم در مدخل و در جاهائیکه با موضوع مناسبت دارد گفته شود . بیان این کلیات خواننده را از مطالعه کتبی

۱ - Emoire mondial.

۲ - دوّم دولت مقدونی بود و سوّم دولت روم .

## قسمت اولی - کلیات

که مربوط بتاریخ مشرق قدیم است بی نیاز نمیکند، ولی اهمیت مشرق قدیم را اجمالاً نشان داده خواننده را برای فهم وقایع ایران حاضر میسازد. این نکته نیز روشن است، که چون به بیان کلیاتی از مشرق قدیم مبادرت شد، بالطبع باید مطالبی را هم که باین کلیات مربوط است، بطور ساده و مختصر بخاطرهای آورد. لذا این نوع تذکرات نباید باعث حیرت گردیده تصور رود، که مؤلف از موضوع خارج شده، بخصوص که خواسته ایم این نوع مطالب را یکدفعه گفته برای تکرار آن در جاهای دیگر کتاب موجبی نداشته باشیم.

## قسمت اولی - کلیات

تاریخ از زمانی شروع میشود، که شهادتهای کتبی و تاریخی ازمنه پیش از تاریخ راجع بوقایع و حوادث آن زمان بدست آمده. اعصار ودهوری که قبل از آن گذشته ازمنه قبل از تاریخ بشمار میرود. علماء معرفت الارض یا زمین شناسی و نیز علماء آثار عتیقه هنوز موفق نشده اند مدت ازمنه پیش از تاریخ را، ولو تقریبی هم که باشد، معین کنند. هر چند بعض علماء فن مبنی بر قیاس یا بر مدارکی ناقص این مدت را صدها میلیون سال یا بیشتر تخمین و عقایدی ذکر کرده اند، که مورد اعتماد نیست، باوجود این برای اینکه بنمائیم، که چه تفاوت های زیاد بین عقاید مذکوره است، یکی دو عقیده را ذکر میکنیم. هیکل<sup>۱</sup> حیوان شناس معروف گوید: «اگر من مدت اعصاری را، که از ابتدای پدید آمدن گیاه یا جاننداری در روی زمین تا زمان ما گذشته، ۲۵ میلیون یا صد و یا هزار و چهار صد میلیون سال بدانم، برای تصورات من فرقی ندارد و برای اکثر مردم نیز همین نتیجه حاصل است». «گلد<sup>۲</sup> شمیدت<sup>۳</sup> عالم دیگر را عقیده آنست، که از زمان پدید آمدن نبات یا حیوان در سرزمینها لا اقل يك میلیارد و چهار صد میلیون سال گذشته.

۱- زمین شناسی بمعنی اعم علمی است، که از تاریخ کره ما بحث میکند، یعنی از تحولات و تغییراتی که در کره ما روی داده، خواه راجع بجمادات باشد و خواه بآنچه که روی زمین میروید یا زندگانی میکند.

۲ - Haeckel.

۳ - Goldschmidt.



بعض علماء زمین شناس اخیراً امتداد اعصار معرفت الارضی را صد میلیون سال تخمین و آنرا به پنج قسمت تقسیم کرده اند : ۱- مرحله ابتدائی<sup>۱</sup> پنجاه و دو میلیون سال . ۲- عصر اول<sup>۲</sup> سی و چهار میلیون . ۳- عصر دوم<sup>۳</sup> یازده میلیون . ۴- عصر سوم<sup>۴</sup> سه میلیون . ۵- عصر چهارم<sup>۵</sup> که زمان ما جزء آن است ، پانصد هزار سال . عده ای از علماء مانند مر<sup>۶</sup> نیلگه<sup>۶</sup> طول عصر چهارم را از ۲۳۰ تا ۲۴۰ هزار سال میدانند . کلیه عقاید دباب مدت از منته پیش از تاریخ بسیار مشتت است و تقریباً هر عالم فن عقیده ای دارد . راجع بانسان بعضی را عقیده این است ، که در عصر چهارم معرفت الارضی بوجود آمده ، برخی بالانتر رفته پدید آمدن او را بعصر سوم مربوط میدانند . عده ای گویند ، هر زمان که حیوان پستان دار توانسته روی زمین زندگانی کند ، انسانهم در همان زمان بوجود آمده . مفسرین توریه ، چنانکه معلوم است ، خلقت عالم را بهفت هزار سال قبل معطوف میداشتند ، بعد این زمان را بواسطه اکتشافات علمی همواره یش بردند و حالا بعض علماء فن باین عقیده اند ، که بشر قبل از عصر چهارم معرفت الارضی ، یا تقریباً دو میلیون سال قبل ، بوجود آمده . مراحلی را که بشر پیموده ، بنابر استخوانها و ابزار کار و حربه و غیره ، که از زیر زمین یا از درون غارها بدست آمده ، بچهار عهد تقسیم میکنند :

اول - عهد احوال ابتدائی<sup>۷</sup> . بشر بعقیده علماء فن در این مرحله فقط از حیث قوای عقلی از حیوان برتر بوده ، هیچگونه صنایعی نداشته و آتش را هم در این مرحله هنوز کشف نکرده بود . از این عهد آثاری در دست نیست جز اسکیلتها و جمجمه بشر ابتدائی .

دوم - عهد حجر ، که بعقیده بعضی تقریباً از پنجاه هزار سال قبل از میلاد مسیح شروع شده (برخی تا یکصد هزار سال بالامیروند) . این عهد را بچند قسمت تقسیم کرده اند : ۱ - احوال سنگ نتراشیده<sup>۸</sup> . در این عهد انسان بصنعت پرداخته

۱ - Archéozoïque (primordial). ۲ - Paléozoïque (primaire). ۳ - Mésozoïque (secondaire). ۴ - Cénozoïque (tertiaire). ۵ - Anthropozoïque (quartenaire). ۶ - Mortillet. ۷ - État primordial. ۸ - Éolithique.

## قسمت اولی - کلیات

و سنگ را بی اینکه تراشیده باشد برای ساختن ابزار و حربه و سایر چیزها بکار برده. تصور میکنند که تبر یکی از اولین ابزار کار یا اسلحه بود. بعضی منکر این عهدند و گویند اسباب و آلانی را که بدین عهد نسبت میدهند سنگهای يك پارچه بی شکل میباشد و چنین سنگها تقریباً بالتمام از عصر سوم معرفت الارضی است.

۲ - احوال سنگ تراشیده. <sup>۱</sup> در این احوال انسان سنگ را تراشیده شکل و صورت مخصوصی بآن داد، بطوریکه غالباً اشکل و صور با احتیاجات او موافقت داشت. عده ای ساختن تبر را باین مرحله منسوب میدارند. در این عهد بشر دو اختراع مهم کرد: یکی افروختن آتش که تمام ترقیات بشر از پرتو وجود آن است و دیگری تراش دادن سنگ چخماق و ساختن حربه از آن. در این احوال در صور و اشکل ابزار و حربه تغییرات مهمی روی داد، بر عده آلات و ادوات افزود و مخصوصاً تراش کردن سنگ چخماق بعد کمال رسید ولی از فلز هنوز خبری نبود.

۳ - احوال سنگ صیقلی. <sup>۲</sup> در این مرحله انسان توانست سنگ را صیقل و آنرا صاف و براق کند. این عهد را بعضی بدو قسمت تقسیم کرده اند:

۱ - ازمنه ای که انسان سنگ را صیقل میکرد. ب - زمانهایی که سنگ را سوراخ کرده دسته ای از آن میکنند. بعضی علماء عقیده دارند که احوال سنگ صیقلی هیچگاه نبوده زیرا سنگ صیقلی ممکن نبود بی فلز وجود داشته باشد و بنابراین احوال سنگ صیقلی را در صنعت جزو عهد فلز میدانند ولی این عقیده را اکثریت نپذیرفته. ابتدای عهد صیقلی را تقریباً در حدود ده هزار سال قبل از میلاد قرار میدهند.

سوم - بعد از عهد حجر عهد فلز می آید و تقریباً از هفت هزار سال قبل از میلاد شروع میشود. در این عهد انسان سنگهای معدنی را آب کرده از آن فلز بدست آورد. این عهد را هم بسه قسمت تقسیم کرده اند: ۱ - دوره مس. ب - دوره مفرغ (یعنی مزوج مس با قلع یا روی). ج - دوره آهن. دوره اولی در حوالی هفت هزار

۱ - Paléolithique.

۲ - Néolithique.

سال قبل از میلاد شروع شده، دومی تقریباً در شش و سومی در سه هزار سال قبل از میلاد. بعضی علماء يك قسمت هم بر این قسمت‌ها افزوده و دوره چهارم را دوره زغال سنگ نامیده زمان ما را جزو آن میدانند. کشف مس و طلا زودتر صورت گرفت زیرا این دو فلز غالباً در طبیعت بطور خالص یافت میشود. انسان هم در ابتداء بوجود همین دو فلز پی برد و استخراج فلز از سنگ بعد ها میسر گردید. در ابتدای عهد فلز تراشیدن و صیقل کردن سنگ دوام داشت و فلز را برای ساختن آلات و ابزار با سنگ توأمأ بکار میبردند زیرا دوام مس کمتر از سنگ بود. بعد که مس را باقلع امتزاج داده مفرغ بدست آوردند این اختراع باعث پیشرفت زیاد در صنعت گردید ولی جای سنگ تراشیده و صیقلی را نگرفت و فقط از اهمیت سنگ وقتی کاست که آهن بدست آمد.

این است تقسیمات اعصار و عهود و ازمئه پیش از تاریخ و چون تاریخ بشر تا شش هزار سال قبل از میلاد صعود میکند، زیرا بعضی مورخین تاریخ مصر را تقریباً تا این زمان بالا میبرند، پس اگر اینمئت را برای بشر کنونی (نه برای هر ملتی جدا گانه) در نظر گیریم، عهد مفرغ و آهن جزو ازمئه تاریخی است. این نکته را هم باید در نظر داشت که تمام ملل روی زمین مرتباً از این مراحل نگذشته اند و برای بعضی انحرافهایی روی داده که راجع بچگونگی و شرح احوال عهد یا دوره ایست و نیز معلوم است که تغییر احوال و داخل شدن در مرحله ای از مراحل صنایع برای تمام ملل در يك زمان روی نداده و اکنون هم در اقیانوسیه یا افریقا مردمانی هستند که اگر روابط بین المللی کنونی نبود، یقیناً در احوال عهد حجر زندگانی میکردند. چیزی که در همه جا یکی است نتیجه ترقی میباشد، یعنی نتیجه ترقی و تکامل همه جا همان بود بی اینکه طول مدت تحولات و گذشتن از مرحله ای بمرحله دیگر همان باشد.

## نژادها

قبلاً باید گفت موافق عقیده علماء فن که مبتنی بر آثار است این بشر که اکنون روی زمین زندگانی میکند بشر اولی نیست، یعنی انواعی از بشر یکی پس از دیگری آمده ده ها هزار سال زندگانی کرده و منقرض شده رفته اند. مثلاً بشری که قبل از بشر کنونی روی زمین میزیسته<sup>۱</sup> بعقیده بعض علماء چهل هزار سال دوام داشته. انقراض در جا هایی بواسطه حوادثی بوده که در کره ما روی داده و در مواردی بشر کاملتر بر بشر پست تراستیلا یافته، بواسطه برتری بشر پست تر را از میان برده و جای او را گرفته. باین سؤال که بشر کنونی، یعنی بشری که اکنون روی زمین زندگانی میکند و زمین شناسها آنرا بشر عاقل نامند<sup>۲</sup> کی بوجود آمده جواب محقق نمیتوان داد ولی بهر حال این زمان نباید کمتر از ده ها هزار سال قبل باشد.

علم نژادشناسی<sup>۳</sup> بشر امروزی را به پنج نژاد تقسیم کرده: ۱ - سفید پوست. ۲ - زرد پوست. ۳ - سرخ پوست. ۴ - سیاه پوست. ۵ - ماله. بعضی اخیراً عده نژادها را سه میدانند زیرا سرخ پوست ها را با زرد پوستها و نژاد ماله را با سیاه پوست هایکی حساب میکنند، یعنی باین عقیده اند که سرخ پوستها از زرد پوستها و مردمان ماله از سیاه پوست ها منشعب اند.

نژاد  
سفید پوست  
این نژاد را سه قسمت تقسیم کرده اند: ۱ - هند و اروپائی یا آریائی به معنی اعم. ۲ - سامی. ۳ - حامی. بنی حام چنانکه تورات گوید از حام پسر نوح بودند. در باب مساکن آنها بین محققین اختلاف است. بعضی وطن اصلی آنها را بابل یا جایی در آسیای غربی دانسته عقیده داشتند که این مردمان از آسیا به افریقا رفته در مصر و لیبیا و غیره سکنی گزیده اند ولی نلدکه<sup>۴</sup> باین عقیده بود که همیشه مسکن آنها افریقای شمال

۱- این بشر را در علم زمین شناسی انسان (نه آندرتال) نامیده اند زیرا جمجمه ای از این نوع بشر دروادی (نه آندرتال) نزدیک دوسلدرف در ایالت رن یافته اند (Homo Neandertalensis).

۲ - Nöldeke. ۳ - Ethnologie. ۴ - Lybie. ۵ - Homo Sapiens.

شرقی بوده زیرا از حیث قیافه و شکل و غیره بمسیاه پوستهای افریقا نزدیکترند. اکثر محققین اهالی قدیم مصر (قبطی‌ها) و نیز بربرهای لیبیا و کوشیها یا حبشیها را از بنی‌حام دانسته‌اند.

بنی‌سام که یکی از شاخه‌های بزرگ سفید پوست‌اند اکثرأ در عربستان و بین‌النهرین و شامات و افریقای شمالی و شمال شرقی سکنی دارند. شعبه‌ای از آنها که بنی‌اسرائیل باشد در جاهای دیگر آسیا و اروپا و غیره پراکنده‌اند. ملل سامی نژاد عهد قدیم اینها بودند: کلدانیان، آسوریان، فینیقی‌ها، عبریان (یهود و بنی‌اسرائیل و غیره)، آرامیان و اعراب. توراۃ فینیقیها را از شاخه حامی دانستمولی محققین آنها را سامی میدانند. زبانهای تمام این مردمان بیکدیگر خیلی نزدیک بود، مثلاً توراۃ گوید که مردم بنی‌اسرائیل در هزار و پانصد سال قبل از میلاد زبان عربی را بی‌ مترجم میفهمیدند.

مردمان هند و اروپائی چنانکه از خود لفظ معلوم است مللی هستند که مساکن آنها از هند تا اقصی بلاد اروپا است، یعنی در اروپا کلیه سکنه آن باستانیهای مردمانی که از نژادهای دیگرند (مانند ترکها و مجارها و فن‌ها و سامویدها و یهود و غیره) و در آسیا فقط هندیهای آریانی - ایرانیها بمعنی اعم (کلیه مردمانی که از شعبه ایرانی آریانها منشعب‌اند) و ارمنه. باید گفت که لفظ هند و اروپائی جامع نیست زیرا شامل مردمان هند و اروپائی که در امریکو جاهای دیگر کره سکنی دارند نمیشد و حال آنکه اینها هم از همان شاخه‌اند ولیکن چون این لفظ مصطلح شده چاره جز استعمال آن نیست. سابقاً بجای «هندواروپائی» «آریانی» میگفتند و هنوز هم این لفظ منسوخ نشده چنانکه علماء فرانسوی غالباً بجای «هندواروپائی» «آریانی» گویند و نویسند. این اصطلاح جامع تر بنظر میآید بخصوص اگر لفظ (بالاعم) را بر آن علاوه کنیم. اطلاق اسم جزء بر کل نباید باعث ایراد گردد زیرا آثار ادبی آریانها قدیم تر است. مردمان آریانی را بمعنی اعم (یا هند و اروپائی را) پس از تحقیقاتی که موافق موازین علمی در جمجمه‌ها

## قسمت اولی - کلیات

و زبانها و مذاهب و داستانها و افسانه‌های قبل از تاریخ این ملل شده به هشت شعبه تقسیم کرده‌اند: ۱ - آریانی بالاخص ۲ - یونان و مقدونی ۳ - ارمنی ۴ - آلبانیائی (در شبه جزیره بالکن) ۵ - ایتالیائی ۶ - سلتی (بومیهای اروپای غربی) ۷ - ژرمنی (آلمانی‌های غربی و شرقی اروپا، آنگلو ساکسونها و اسکاندیناویها) ۸ - لیتوانی و اسلاوی (لیتوانیها و بیزاسلاوهای غربی، شرقی و جنوبی اروپا)'.<sup>۱</sup>

بعقیده محققین این مردمان در عهدی بسیار قدیم در جایی با هم زندگی میکرده‌اند و بعد بجهتی که معلوم نیست، شاید از زیاد شدن سکنه و کمی جا بوده، هر کدام بطرفی رفته‌اند. زمان جدا شدن این مردمان را از یکدیگر نمیتوان محققاً معلوم کرد، ولی بعضی تصور میکنند که در حدود سه یا چهار هزار سال ق. م. بوده. در باب مساکن اصلی مردمان هند و اروپائی نیز عقائد علماء فن مختلف است. برای نمودن تشتت کافی است ذکر شود که مساکن اصلی آنها را در این جاها پنداشته‌اند<sup>۲</sup>: پامیر، آسیای وسطی، فلات ایران، ارمنستان، کوههای کارپات، جنوب روسیه کنونی، سواحل رود دانوب سفلی، آلمان شمالی، جنوبی، غربی، اسکاندیناوی، سایر جاهای اروپا. از این اختلاف معلوم است که مسئله حل نشده، ولی اخیراً اکثر باین عقیده‌اند که جایی در شمال اروپا یا آسیا بوده.

این نژاد را بعض محققین نژاد مغول نیز مینامند. موافق

نژاد

عقیده اکثر علماء فن زرد پوستها بسه قسمت بزرگ تقسیم

زرد پوست

شده‌اند: ۱ - چین و تبت ۲ - مغول و منچو ۳ - ترک

و تاتار. بیشتر این مردمان در آسیای شرقی، سبیر یا و آسیای وسطی سکنی دارند.

۱ - ازچندی باینطرف ملل هند و اروپائی را از کلمه سَنَد (صد) در زبان آنها به دو گروه بزرگ تقسیم کرده‌اند: گروهی که صدرا (سَنَد) و گروهی که همان لغت را (سینت) می‌گفتند، آریانها و ارامنه و آلبانیها و لیتوانی و اسلاوها جزو گروه (سَنَد) یا شرقی هستند، یونانیها و مقدونیها و ایتالیائیها و سیلت‌ها و ژرمنها جزو گروه (سینت) یا غربی.

۲ - دمرگان - تمدن‌های ازل - صفحه ۱۶۲ طبع پاریس ۱۹۰۹.

شعبه‌هایی هم از آنها مانند بعض سکنه قفقازیه و نیز تاتارهای قریم، ترکها، مجارها،  
فین‌ها و غیره در اروپا مأوی گزیده‌اند.

سائر نژادها      ذکر سائر نژادها از موضوع این کتاب خارج است. همینقدر  
گوئیم که نژاد سرخ پوست در امریکا سکنی داشت ولی بعد از  
غلبه اروپائیه‌ها بر این قاره رو با فقر اض رفت. حالا عده کمی از این نژاد در امریکا  
باقی است و تجربه نشان میدهد که بعد از چند قرن بکلی نابود خواهند شد. مردمان  
سیاه پوست غالباً در افریقای وسطی و جنوبی می‌زنند. نژاد مالیه در جزائر جنوب  
شرقی آسیا و اقیانوسیه و اقیانوس کبیر سکنی دارد (از جزائر نیکوبار تا جزائر  
پاک، از جزائر ساندویچ تا زلاند جدید) و نیز در جنوب شبه جزیره هندوچین،  
مالاکا، جزیره فرمز و جزیره ماداگاسکار در افریقا.

## زبانها

از زبانهایی که متروک گشته و از آنها آثاری باقی نمانده اطلاعاتی در دست نیست.  
با وجود این محققین عقیده دارند که بشر ابتدائی جز با فریاد و اشاره نمیتوانسته  
بنحو دیگر مطلب خود را بیان کند. بعد که ترقی کرده زبانش دارای لغاتی گشته  
و این لغات هم غالباً عبارت از اسماء و ادوات ندا بوده. در این مرحله انسان برای  
ایجاد لغات از صداها و طبیعی تقلید می‌کرده<sup>۱</sup> چنانکه هنوز هم آثاری در زبانهای  
ملل کنونی از این تقلید باقی است<sup>۲</sup>. معلوم است که هر قدر انسان ترقی کرده  
زبانش هم دارای لغات بیشتری گردیده.

علمای فقه‌اللغه، خصوصاً آنهایی که در فقه‌اللغه مترادف (یعنی مقایسه فقه‌اللغه  
زبانی با فقه‌اللغه زبانهای دیگر)<sup>۳</sup> کار کرده‌اند، بدین عقیده می‌باشند که زبانهای

۱ - Onomatopée.

۲ - مانند، شُرْشُر - دَق و دَق - هَرَش - تَبُور - دَبْدَبَه - طَمْطَرَق - طَنْطَنَه - فِش فِش و  
صدما نظیر این کلمات

۳ - Philologie Comparée.

امروزی دنیا از سه گروه اند: اول - گروه يك هجائی (يك سيلابى)<sup>۱</sup>. این زبانها را زبانهای ریشه ای نیز نامند زیرا لغات این زبانها عبارت است فقط از يك ریشه و بر ابتداء یا آخر آن هجاهائی بیفزوده. زبان چینی و آلمانی و سیامی را از این گروه میدانند. معلوم است که در زبانهای ریشه ای عدد لغات محدود است و، چنانکه گویند، چینی‌ها برای بیان فکر خود مجبورند لغات را پس و پیش کنند یا مقصود خود را با تغییر لحن بفهمانند. دوم - گروه زبانهای ملتصق<sup>۲</sup>. این زبانها يك هجائی نیستند زیرا در لغات این زبانها در موارد اشتقاق بر ریشه هجاهائی افزوده ولی ریشه از افزایش هجاهاى دیگر ابدأ تغییر نکرده و سالم مانده و نیز هرچه افزوده با آخر ریشه چسبیده<sup>۳</sup>. مللی که زبانشان را ملتصق میدانند اینها هستند: ۱ - ملل اورال و آلتائی که شاخه‌ای از نژاد زردپوست میباشند، مانند مغولها، تاتارها، ترکها، تونغوزها، فین‌ها، سامویدها و غیره. ۲ - ژاپونیها و اهالی کره<sup>۴</sup>. ۳ - در اویدهای هندی و باسک‌ها<sup>۵</sup>. ۴ - بومیهای امریکا. ۵ - در افریقا: اهالی نوبی (در جنوب مصر)، هوت تن تها<sup>۶</sup>، کافر<sup>۷</sup>ها، سیاه پوستها. ۶ - در استرالی: اهالی آن قاره. از زبانهای ملل قدیمه که ذکرى از آنها در تاریخ ایران خواهد شد زبان عیلامی ملتصق بود. در باب زبان سومری و هیتی تردید هست و بعضی زبان سومری را زبان ملتصق خالص نمیدانند.

سوم - گروه زبانهای پیوندی<sup>۸</sup>. در لغات این زبانها بر ریشه یا ماده هجاهائی افزوده، ولی نه فقط به آخر ریشه بلکه به ابتدای آنها و دیگر این که ریشه بر اثر افزایش تغییر کرده، گوئی که ریشه با آن چه افزوده جوش خورده، اما در لغات زبان ملتصق چون ریشه تغییر نکرده هجاهائی که علاوه شده مثل آنست که فقط بر ریشه

۱ - Langues Monosyllabiques.

۲ - Langues Agglutnantes.

۳ - پائین تر این مطلب روشن تر خواهد بود.

۴ - Corée.

۵ - Basques.

۶ - Hottentots.

۷ - Caffres.

۸ - Flectives.



چسبیده بی اینکه جوش خورده باشد<sup>۱</sup>. زبانهای پیوندی عبارتند از: ۱ - زبانهای سامی مانند عبری و عربی و در عهد قدیم از زبانهای بابلی، آسوری، فینیقی، زبان اهالی قرطاجنه، حمیری و عربی. ۲ - زبانهای ملل هند و اروپائی، یعنی زبانهای آریانه‌های هندی - آریانه‌های ایرانی - یونانیها - ایتالیائیها و غیره، چنانکه بالاتر ذکر شد. علماء فقه اللغة بنابر تحقیقاتی که راجع به گذشته‌های زبانها کرده‌اند باین عقیده میباشند که زبانهای گروه سوم از مراحل زبانهای گروه اول و دوم گذشته تا بایندرجه رسیده، یعنی زبانها مستقلاً ترقی کرده و بمرحله‌ای درآمده‌اند که اکنون مشاهده میکنیم. این را هم باید گفت که تمام زبانها از سه مرحله مزبوره نگذشته‌اند زیرا زبانهای مشاهده میکنند که در مرحله اولی یا دوم مانده یا قبل از رسیدن بدرجه سوم از میان رفته‌اند. بالاخره زبانهای هم یافته‌اند که در مرحله بین بین واقع‌اند و باید آنها را زبانهای مختلط نامید.

بشهادت تاریخ، ملل مترقی آنها بوده‌اند که زبانشان پیشتر ترقی کرده بود و نیز در قاره‌های قدیم دیده میشود که هر زمان دو ملت با هم طرف شده‌اند ملتی که زبانش کاملتر بوده بر دیگری غلبه یافته. برای مثل چند مورد را ذکر میکنیم: در ابتدای ازمنه تاریخی مرکز تمدنی در کلمه ایجاد شد. سومرهای موجد این تمدن بودند و زبانشان ملتصق بود. بعد سامیها که زبانشان پیوندی بود

۱ - برای نمونه فعلی را به زبان پارسی که زبان پیوندی است با فعلی از ترکی آذربایجانی که زبان ملتصق است مترادفاً صرف میکنیم،

|                                              |                                   |
|----------------------------------------------|-----------------------------------|
| رفتن - ریشه اش (رَو)                         | گدماخ - ریشه اش (گَد)             |
| میروم - و فتم - میرفتم - رفته‌ام - رفته بودم | گیدروم - گیدروم - گیدروم - گیدروم |
| رونده - رفته - برو - بروم                    | گدمشیدم - گدن - گدمش - گد - گدم   |

از این صرف بخوبی دیده میشود که بر ابتدای ریشه (گَد) چیزی علاوه نشده و بر آخر آنها هم هرچه افزوده ریشه را تغییر نداده و فقط بافته یا کسره بر ریشه چسبیده، ولی در زبان پارسی بر ابتداء یا انتهای ریشه که (رَو) است يك یا چندمجا علاوه گشته و ریشه هم تغییر کرده تا باهماهای بعدی جوش بخورد چنانکه (و) بواسطه (ت) مبدل به (ف) شده. این نکته را باید در نظر داشت که در ترکیب کلمه توجه به حروف بی صدا یا مصمت است. این حروف را استخوان لفت میدانند و حروف صدادار یا مصوت را که از جمله فته و کسره است عضلات و عضروف آن محسوب میدارند.

آمده بر آنها غلبه یافتند. عیلامیها، که زبانشان ملتصق بود، یکدفعه مغلوب اگدیها گشتند و دفعه دیگر چنان مغلوب آسوریها شدند، که دیگر کمر راست نکردند. مصر بربری نیز مغلوب سامیها گردید و دولت فراعنه تأسیس شد. فینیقیها مستعمرات خود را در تمام دنیای عهد قدیم بنا کردند و اغلب مستملکات آنها در جاهائی بود، که از حیث زبان پست تر از یونانیها بودند (قرطاجنه، سیسیل، اسپانیا و غیره). سامیهای کلد، آسور، آسیای غربی و مصر قرنهای حکومت کردند، ولی وقتی که بامادیها و پارسیها طرف شدند، مغلوب گشتند: زبانی، که بازبان سانسکریت و آوستا قرابت داشت، بر زبان بابلی و آسوری چربید. بعد، وقتی که آریانیهای ایرانی با یونانیها طرف شدند، زبان یونانی غلبه کرده تمام عالم آنروز را از باختر تا اسپانیا فرو گرفت. ایتالیا، که میتوان گفت از حیث تمدن زاده یونان بود، عالمگیر گردید و بعد، وقتی که در زیر ضربتهای مردمان وحشی سقوط یافت، باز بواسطه زبانش آنها را بلمید و از خرابه های امپراطوری روم اروپائی برخاست، که عظمتش را مشاهده میکنیم. در تاریخ گاهی اتفاق افتاده، که ملل نیم متمدن یا وحشی بر ملل متمدنه غلبه یافته اند، ولی این غلبه عمری نداشته و باز مللی، که زبانشان کاملتر بوده، غالبین خود را مغلوب کرده اند. حالا هم در کبره زمین، چنانکه می بینیم، برتری بامللی است، که زبانشان کاملتر است.

علماء فقه اللغة زبانها را، از حیث قرابتی که باهم دارند، طبقه بندی کرده اند، ولی نباید تصور کرد، که با تمام زبانها این کار میسر بوده، چه بزبانهای برمیخورند، که در هیچیک از طبقات ظاهرأ جانی نمی گیرند و باید جهت از اینجا باشد: این زبانها از زبانهای آمده اند، که از آن نه آثاری در دست و نه معلوم است، که زبانهای چه اقوامی بوده، زیرا این اقوام منقرض شده اند. از حیث نتایجی، که از مطالعات و تتبعات علماء فن بدست آمده، میتوان گفت، که زبانهای سامی و هند و اروپائی در درجه اولی است، زیرا از این زبانها آثاری، که خیلی قدیم می باشد، در دست است، در

میان زبانهای هند و اروپایی درجهٔ اولی را زبانهای آریایی بمعنی اخص حائزاند، چه آثار ادبی این زبان ها لا اقل تا قرن ۱۴ قبل از میلاد صعود میکند، و حل آنکه آثار شعبه‌های دیگر هندواروپایی بالنسبه خیلی مستحدث است. از اینجهت، در تقسیم ملل هند و اروپایی، شعب، شعبهٔ آریایی شعبهٔ اولی بشمار میآید.

از زبانهای ریشه‌ای فقط زبان چینی آثار وافر برای تحقیقات علمی دارد. این زبان، هر چند در مدت قرون زیاد ترقی کرده، ولی در مدت چهل قرن در همان مرحلهٔ ریشه‌ای باقی مانده.

زبانها مانند اشخاص بوجود آمده عمر میکنند و میمیرند. چیزیکه اکنون بعقیدهٔ علماء فن مسلم میباشد این است، که دیگر زبانی بوجود نخواهد آمد، زیرا روی کرهٔ زمین مردمی نیست، که در احوال بکلی ابتدائی بوده نتواند تکلم کند. پس من بعد، همین زبانها که هستند، ترقی خواهند کرد و از تنهٔ هر زبانی شاخه‌هایی خواهد روئید. این ترقی زبان ممکن است ذاتی باشد یا از تأثیر زبانهای خارجی، بخصوص که روابط بین‌المللی کنونی بیش از زمانهای سابق است.

## خطوط

خط هم مانند زبان بعقیدهٔ اهل فن بمرور دهور پدید آمده و خرد خرد ترقی کرده تا بدین مرحله رسیده. معلوم است، که تمام ملل یا اقوام در ایجاد و ترقی خط شرکت نداشته‌اند، زیرا بسیاری از اقوام خط را از قومی دیگر اقتباس کرده‌اند. اگر بخواهیم تاریخ ترقی خطوط را ذکر کنیم، از موضوع خارج خواهیم شد، چه این مبحث موضوعی است مخصوص، ولی بطور کلی باید در نظر داشت، که در میان مراحل، که خط از آن گذشته تا بپایهٔ کنونی رسیده، پنج مرحلهٔ اساسی بوده: اول - مرحله‌ای، که انسان برای باقی گذاردن فکر خود اشیائی را بطور علامت بکار میبرد، مثلاً هنوز هم در میان بعض مردمان مایه معمول است، که نمک را علامت محبت و فلفل را علامت بغض میدانند و برای اظهار این دو معنی نمک یا فلفل بکار میبرد. بومیهای امریکا با گره‌هایی، که بنخ میزدند، یا با سوراخهائی، که در بر که

## نست اول - کلمات

درخت میگردید، فکر خود را میفهماندید. این قسم علامات در نزد ملل و طوائف زیاد بود، از جمله چوب خط است که اشخاص بی سواد در زمانهای سابق بکار میبردند. مرحله دوم - خط تصویری است، باین معنی که برای اظهار فکر راجع به چیزی صورت آنرا میکشیدند. مثلاً برای نوشتن آفتاب صورت آن و برای نوشتن اسم حیوانی شکل آنرا میکشیدند. در میان بعضی بومیهای امریکا هنوز هم این خط معمول است.

مرحله سوم - ایدئوگرافی یا مفهوم نویسی است. توضیح آنکه بمرور کشیدن صورت چیزی تماماً بواسطه اشکالی که داشت مندرج شد و بجای آنکه تمام صورت را بکشند قسمتی را از آن میکشیدند، بعد هم چون اینکار هم مشکل بود همواره شکل یا صورت را مختصر تر کردند تا آنکه صورت به علامتی مبدل شد و آنرا هم از معنای حقیقی تجاوز داده به معنای مجازی استعمال کردند. بدین ترتیب حرف یا علامتی که مینوشتند دلالت بر کلمه یا مفهومی میکرد. خط قدیم مصریها چنین بود و در خطوط سومری و بابلی و پارسی قدیم، هر چند که خط از این مرحله گذشته و ترقی کرده، باز علامانی هست که بکلمه ای دلالت میکند، مثلاً در خط میخی پارسی چهار علامت است که هر يك دلالت بر کلمه ای میکند چنانکه بیاید. در حساب و کلیه در ریاضی مفهوم نویسی زیاد است، مانند ارقام که دلالت بر کلماتی میکنند، یا این علامت (+) را مینویسیم و (بعلاوه) میخوانیم و امثال آن. مرحله چهارم - خط هجائی یا تفضیعی است. در این مرحله برای هر هجا<sup>۱</sup> علامتی است (نه برای هر صدا) برای فهم این خط باید خط کنونی خود ما را در نظر گیریم (در صورتی آنرا بی اعراب نوشته باشیم)، اگر چه این خط مخلوط از هجائی و الف بائی است ولی بیشتر هجائی است. خطوط سومری، بابلی، عیلامی هجائی و ایدئوگرافی بود.

مرحله پنجم - خط الف بائی است، یعنی خطی که برای هر صدا علامت

۱- مقصود از هجا سلاب است مثلاً خدا دو هجائی است (خ - دا) و برادر سه هجائی (ب - را - در)

مخصوصی دارند مانند خط امروزی ما اگر کاملاً رعایت اعراب را کرده باشیم. خط مینخی پارسی مخلوط بود از هجائی و الف بائی، چنانکه شرح آن در جای خود بیاید. خطوط امروزی اروپائیا الف بائی است ولی بعض این خطوط هنوز کاملاً الف بائی نیست. در میان خطوط قدیمه چنانکه بیاید خط آوستائی کاملاً الف بائی بود. خط را فینیقیها از عبری ها گرفته در اروپا منتشر کردند (بعضی گویند از مصرها اقتباس کردند) خط عبری را آرامیها و ببطیها اتخاذ کرده باشکل مختلف در آوردند و بعدها از خط آرامی خطوطی ایجاد شد، مانند خط پهلوی و ببطی و از این خطوط خطوطی آمد که در آسیا و آفریقا منتشر گردید. خط چینی غیر از این خطوط است و از منشاء دیگری آمده. خط ژاپونی و سیامی و اهالی کره از خط چینی منشعب است. راجع بخطوط ایرانی در جایش مشروحاً صحبت خواهد بود.

## منابع تاریخ

اسنادی که تاریخ را بر آن مبتنی میدارند از چهار قسم خارج نیست: ۱- نوشته‌های اشخاص معاصر، کتیبه‌ها، مسکوکات، سالنامه‌ها و خاطره‌ها. ۲- آثار عتیقه چه از روی زمین بدست آید و چه از زیر زمین. ۳- نوشته‌های اشخاص غیر معاصر که واقعه‌ای را شرح داده‌اند. ۴- نتیجه تحقیقات علماء در نژاد، مذهب، زبان، صنایع، حرف و آنچه درجه تمدن قومی را نشان میدهد. از تمامی این قسمتها نوشته‌های اشخاص معاصر بیشتر اهمیت دارد، زیرا شهادت آنها بر واقعه‌ای بیش از سایر اسناد مورد اعتماد است. آثار عتیقه، چون سند گویانیدست و دلالت بر وضعی میکنند که قابل تفسیر و تعبیر است، نتایجی که از آن حاصل میشود گاهی تردیدآمیز میباشد. نوشته‌های اشخاص غیر معاصر همیشه مورد اعتماد نیست و باید دید نویسنده از چه منابعی استفاده کرده، عبارت دیگر این نوشته‌ها باید بدو مورد مطالعه و تحقیقات گردد. عقائد علماء در صورتی مفید است که برای توضیح و تفسیر منابعی که ذکر شد بکار برده شود، راجع بکتیبه‌ها باید گفت که

## قسمت اولی - کلیات

اگر چه غالباً از اشخاص معاصر رسنمی است، با وجود این منبع مذکور را هم بمعرض تحقیق و تدقیق در می آورند، زیرا بعض پادشاهان (مثلاً پادشاهان آسور) گاهی نتیجه کارهای خودشانرا اغراق آمیز نویسانده اند. بنابراین اگر راجع بهمان واقعه اسناد خارجی بدست آمده کتیبه ها را با این اسناد مقایسه میکنند، مثلاً اسناد آسوری را با اسناد مصری و اسناد بابلی را با اسناد آسوری و قس علیهذا، ولی متأسفانه نادراست که راجع بواقعه ای فاتح و مغلوب هر دو چیزی نوشته باشند، زیرا عادت بر این جاری بود که غالب فتوحات خود را اغراق آمیز مینوشت و مغلوب همان واقعه را بسکوت میگذرانید. عیب دیگری نیز در کار بوده که از آن جهت آثار زیاد ازین رفته، توضیح آنکه مصریها، بابلیها و آسوریها، وقتی که شهری را از دشمن میگرفتند، در موقع غارت از فرط تعصب آثار آنرا هم برمیانداختند، تا از اشخاص نامی دشمن اثری باقی نماند. عیلامی ها کمتر توحش نشان داده آثار قوم مغلوب را بمملکت خود برده اند و بهمین جهت در حفاریات شوش اطلاعات زیاد راجع بکلده و بابل بدست آمده، در مصر، بابل، آسور، ایران و غیره آثار زیاد کشف شده. در مصر نوشتنی ها را بر کاغذ حصیری یا پوست آهو نوشته اند و این اسناد روی خاک یا زیر آن بواسطه هوای خشک مصر محفوظ مانده. در بابل و آسور بر لوحه هائی از خاك رس نوشته اند و در مدت قرونی زیاد این لوحه ها در زیر خاک بود تا اینکه از قرن نوزدهم میلادی ببعد متدرجاً بیرون آمده و میآید. در ایران کتیبه ها را غالباً در جاهائی نویسانده اند که پای انسان بدان جا نمیرسیده یا اگر میرسیده صعوبت داشته. با وجود این در جاهائی کلوله تفنك جهال کتیبه ها را سالم نگذاردم. شرح هر يك از آثار نامی ایران در جای خود بیاید.

## قسمت دوم - مشرق قدیم

تاریخ ایران قدیم قسمتی از تاریخ مشرق قدیم است و این تاریخ، چنانکه گفته اند، فصل اول گذشته های بشر یا توصیف تمدن نهائی است که بتمدن یونانی پیوسته، این تمدن هم بتمدنهای دیگر در مکان و زمان اتصال یافته و بدین نحو مانند سلسله دودمان یا خانواده ای عهداً بعد عهد تا زمان ما ممتد است. تاریخ مشرق قدیم از حیث زمان اگر بیش از نصف تاریخ بشر نباشد کمتر نیست، با وجود این در زمانی که بما نزدیک است منابع این قسمت مهم تاریخ بمندرجات توریة و چند کتابی، که از مورخین و نویسندگان عهد قدیم باقی مانده، محدود میشد. بنابر این موادی که برای تاریخ لازم است بسیار کم و اطلاعات خیلی محدود بود، خود علم تاریخ هم برای تحقیقات اسلوب علمی نداشت. پس جای تعجب نیست که علماء این علم راجع بتاریخ مشرق قدیم، بجای آنکه از جزئیات پی بکلیات برند، کلیاتی در نظر گرفته باقیاس جزئیات را از آن استنساخ میکردند. بقدری که این اسلوب<sup>۱</sup> بتاریخ مزبور ضرر زد، بهیچیک از قسمت های دیگر بآن اندازه زیان نرسانید. حال بدین منوال بود تا در عصر ما اوضاع تغییر کرد و قرن سیزدهم هجری، یا نوزدهم میلادی، گوشه هایی از پرده ضخیم قرون عدیده، که گذشته های مشرق قدیم را در پس خود پنهان میداشت و هنوز هم دارد، بلند کرد: سنگهائی که سطح آن از خطوط قدیمه پوشیده، دفتر خانه های دولتی از دول بزرگ عهد عتیق، کتابخانه و آثار پادشاهان با عظمت، هزاران لوحه، عده ای بیشمار از حجاریها، آثار و اشیاء از زیر زمین بیرون آمده و خاموشی را بیک سو نهاده بذکر حوادث و وقایع قرنها پرداختند. معلوم است که با این حال منابعی جدید برای دانستن تاریخ مشرق قدیم بدست آمد و اطلاعات حاصله مبنای تاریخ مشرق قدیم را، که از نظر فلسفی باقیاس ساخته شده بود، از بیخ و بن<sup>۲</sup> برافکنده بنوره کاخ متینی ریخت، که در آئینه نزدیک آنرا از

۱ - Méthode.

روی استحقاق تاریخ مشرق قدیم خواهند خواند. این کاخ با سرعتی حیرت آور بالا می‌رود و بقدری مواد بدست آمده که بفکر هیچیک از علماء خطور نمی‌کرد. تقریباً هر سال کشفیاتی جدید در یکی از امکان‌های مهم تاریخی روی داده، روشنائی بیکی از گوشه‌های تاریک این قسمت از تاریخ بشر می‌اندازد. راست است که هنوز این قسمت بدرجه‌ای نرسیده که بتوان آنرا در ردیف بعض قسمت‌های روشن تاریخ گذارد، باوجود این، بنابر اسناد و مدارکی که کشف شده، الآن هم تاریخ ادواری زیاد، که تا سه هزار سال قبل از میلاد و بلکه بیشتر بالا می‌رود، روشن شده، درجه تمدن بشر در این ادوار و عهود معلوم گشته و، چون این نکته مسلم است که هر يك از درجات تمدن نتیجه کارهای قرون عدیده است، اطلاعات مزبوره روشنائی‌هایی هم بادوار فاصله افکنده بسیاری از چیزهای مجهول را معلوم میکند.

تحقیقات در آثار عتیقه صفحانی که تمدن یونانی داشته، بخصوص در جزیره کرت<sup>۱</sup>، از چندی باینطرف ترقی شایانی کرده و معلوم داشته که چندین قرن قبل از جنگ (تروا)<sup>۲</sup> این جزیره، که یکنوع تمدن عالی پرورده، با تمدن مشرق قدیم ارتباطی بسیار نزدیک داشته و ارتباط مزبور مدتهای مدید برقرار بوده. نیز به ثبوت رسیده که قدیمترین مردم ایتالیائی، یعنی (ایتروسک) ها، که در قرون بعد آنقدر تمدنشان در تمدن رومی دخالت داشت، اصلاً مشرق زمینی بوده‌اند. از اینجهت وجهاً دیگر تاریخ مشرق قدیم می‌رود که مبدل شود به تاریخ «عهد قدیم مالک متمدنه دریای مغرب»<sup>۳</sup>. در اینجا مسئله‌ای طرح میشود: آیا باید اینقسمت از تاریخ را باسمی نامید که ذکر شد، یا وفق نظر را وسیعتر کرده اینقسمت را باسائر

۱ - Crète (جزیره بزرگی است در دریای مغرب که جزو یونان میباشد).

۲ - Troie تروا شهری بود در آسیای صغیر که آنرا ایلئون و پرگام نیز مینامیدند، یونانیها از جهت نزاعی آنرا محاصره کردند و پس از ده سال زد و خورد شهر را گرفته آتش زدند، این جنگهای ده ساله موضوع داستانهای شد که هومر معروف یونانی سروده و شاهکارهای او معروف به (ایلیاد) و (اُدیسه) است، محل این شهر قدیم را شلیمان Schliemann یافت و در حوالی جایی موسوم به (حصارلیق) است.

۳ - Méditerranée.



ممالك مشرق هم مانند چین و غیره شامل کرد، چه بین این تمدن و تمدن چینی و امریکای قدیم، چنانکه گویند، شباهتهای حیرت آور وجود دارد. عجالة علم تاریخ نتوانسته این مسئله را حل کند و بنابراین علماء و محققین دائره را تنکتر گرفته تاریخ «مشرق قدیم» یا «عهد قدیم ممالك متمدنه دریای مغرب» را شامل مصرها، سومرها، اکدیهها، سامیهای کلد و آسور میکنند و پس از آن از گذشتههای مللی حرف میزنند، که هرچند تمدن عالی پرورده اند، ولی تمدن آنها کم یابیش در تحت نفوذ مصرها یا بابلیها و یاهردو پرورش یافته. این ملل به ترتیب تاریخی عبارتند از: ۱ - سامیهای سوریه و عربستان و نیز فینیقیها که تمدن شرقی را بمغرب بردند. ۲ - ملل و مردمانی که در آسیای صغیر میزیستند و نژاد آنها هنوز محققاً معلوم نیست، مانند هیتها و غیره.<sup>۱</sup> ۳ - اهالی سیاه پوست (نوبی) در جنوب مصر که دولت (مروایت) را تشکیل کردند. ۴ - عیلامیها که نه سامی بودند و نه آریانی. ۵ - قدیمترین نمایندگان نژاد آریانی بخصوص مادیهها و پارسیهها که از مشرق قدیم دولت واحد و مشکلی ساختند.<sup>۲</sup>

تمدن بحرالجزایر<sup>۳</sup> یا یونانی و تمدن (اثر و سکی) یا رومی در این قسمت از تاریخ داخل نیست، چه تمدن یونانی و رومی، هرچند پایه اش بر تمدن مشرق قدیم است، ولی بعدها خصائصی دیگر یافت و در تاریخ تمدن ها معروف به «تمدن یونانی و رومی» گردید. بنا بر آنچه گفته شد حدود جغرافیائی مشرق قدیم عجالة چنین است: ۱ - از آسیای وسطی، دریای کنستین، یا خزر، کوههای قفقاز و دریای سیاه تا خلیج پارس، عربستان جنوبی و دریاچه های افریقائی. ۲ - از سند تا جبل طارق. این است حدود مشرق قدیم. اما راجع به حدّ نهائی آن در زمان بین علماء مباحثات زیاد شده و باین مسئله، که در چه زمان این تاریخ خاتمه یافته، جوابهای مختلف داده اند. بعضی علماء باین عقیده اند که حدّ نهائی این تاریخ زمانی است که برتری تمدن یونانی مسلم گشت و یونانیها پیش آهنگ تمدن شدند،

۱ - محققاً معلوم نیست یعنی عقیده ای اظهار نشده که اکثریت آنرا پذیرفته باشد.

۲ - مشکل یعنی Organisé ۲ - دریای ازه (Egée)

یعنی پس از اینکه پارسی‌ها ملل مشرق قدیم را در تحت دولت مشگل واحدی در آورده یونان برخوردند، جنگهای ایران و یونان وقوع یافت و یونانی‌ها در مشرق منتشر شده زمینه استیلای قوم خود را آماده کردند، ولی برخی با این عقیده همراه نیستند، چه ثابت شده، که بعد از جهانگیریهای پارسی‌ها اوضاع و احوال مشرق قدیم تغییر نکرد، ملل سیر تکاملی خود را می‌پیمودند و زندگانی سیاسی بعض ملل از نو تجدید میشد. بعبارت دیگر در تحت لوای شاهنشاهی ایران نه ملتی مُرد و نه تمدنی از تمدنهای قدیم از میان رفت. بعض پیدایش اسکندر و فتوحات او را حدّ نهائی تاریخ مشرق قدیم تصور میکنند، چه میگویند که، باغلبه اسکندر بر دولت هخامنشی، عنصر یونانی در مشرق برتری یافت و تمدن مشرق از شرقی یونانی تبدیل شد، ولی مطالعات دقیق ثابت میکند که تمدن یونانی، باستثنای بعض سواحل دریای اژه (بحر الجزائر) و دریای مغرب، در جاهای دیگر مشرق قدیم بعمق نرفت، تمدنهای قدیم باقی ماند و خود اسکندر و بعد از او سلوکی‌ها و غیره، تا درجه‌ای، در تحت اثر این تمدنها درآمدند. مذهب مسیحی هم، برخلاف آنچه بعضی تصور کرده‌اند، کاملاً خاتمه باین عهد متمدن مشرق نداد، زیرا مردمان زیاد مذهب مسیحی را پذیرفتند، بی اینکه از گذشته‌ها و عادات خود صرف نظر کرده، یا بطور کلی، احوال روحی خود را تغییر داده باشند. از الهیات و ادبیات آنها هم این نکته روشن است. پس از آنچه گفته شد بالطبع این سؤال پیش می‌آید، که بالاخره تاریخ مشرق قدیم کی خاتمه یافته؟ با فتوحات مسلمین، زیرا مسلمین ملل زیادیرا، که تمدن قدیم شرقی داشتند، بدین جدید در آوردند و با دین اسلام عادات و اخلاق و تمدنهای قدیم بمرور از میان رفت. اکثر ملل زبان خود را فراموش کردند، اینکم سهل است تاریخ خود را هم از خاطر‌ها زدودند و زبان و تمدن عرب جایگیر تمدنهای قدیم شرقی گردید. بنابراین میتوان گفت، که زوال

تمدنهای قدیم با ظهور مذهب مسیح شروع گردید و با انتشار اسلام خانمه یافت. از این جهت است که محققین تاریخ مشرق کهن را به سه قسمت تقسیم میکنند:

۱ - مشرق قدیم. ۲ - مشرق مسیحی. ۳ - مشرق اسلامی. برای روشن بودن این معنی کافی است نظری بممالکی، که دو تمدن بزرگ مصری و بابلی را پرورده اند، بیفکنیم. در مصر زبان قبطی، که يك زبان طبقه سوم بود، یعنی از زبانی آمده بود، که زاده زبان قدیم مصر است، در قرن هفدهم میلادی بکلی مرد. در بین النهرین (کلده قدیم) از تمدن سومریها، اکدیها و کلدانیها اثری باقی نمانده. چنین است نیز حال سوریه نسبت به فینیقیها. اما در آسیای صغیر، ایران و آسیای وسطی تأثیر عربیت کمتر بود، زیرا زبانهای مردمان این ممالك محفوظ ماند و سکنه این ممالك چیزهای زیاد از عادات و اخلاق سابق خودشان حفظ کردند. جهات این تفاوتها زیاد است و سبب اصلی را باید از این جا دانست، که این مردمان نه سامی نژاد بودند و نه عناصر سامی در اینجاها مانند مصر و کلده زیاد بود. راجع بایران بی تردید میتوان گفت، که، علاوه بر محفوظ ماندن زبان، بسیاری از عادات و آداب ایران قدیم در میان سواد مردم و خصوصاً در ایلات و عشایر ایرانی هنوز زنده است.<sup>۱</sup>

۱ - علاوه بر عادات و آدابی، که مانند عهد نوروژ و امثال آن در تمام ایران محفوظ است، عادات و رسوم در برخی از ولایات یا در میان ایلات باقی مانده، که ما از آن اطلاع نداریم، برای مثل جائی را از کتاب هرودوت ذکر میکنیم، مورخ مذکور گوید وقتی که ماسیس تیوس، یکی از سرداران نامی ایران، در پلاته کشته شد، تمام قشون ایران عزادار گردید و علامت عزادچنین بود، که سپاهیان موهای سرو صورت را بریدند و یال اسبانرا چیدند. نگارنده در ابتداء تصور میکرد، که هرودوت اشتباه کرده، زیرا اکنون در میان مردم علامت عزاداری از جمله این است، که موهارا نیزنند (یا باصطلاح کنونی اصلاح نمیکند)، بعد بر حسب اتفاق در مجلسی، که برای فاتحه منعقد شده بود، صحبت از انواع عزاداری بپایان آمد و یکی از رؤسای ایل بختیاری اظهار کرد، که تا بیست سال قبل معمول ایل مزبور چنین بود، که در موقع عزاداری موهای سر را میریدند و یال اسبانرا میچیدند، ولی بحکم ایلخانی وقت این آداب منسوخ شد. این نوع عادات و رسوم، که از قدیم مانده، در ولایات و ایلات ایران زیاد است و، اگر کسی تحقیقاتی در این باب کرده عادات راضبط و بانوشتههای مورخین عهد قدیم مقایسه کند، این نکته روشن خواهد بود.

محو تمدنهای مصری و بابلی در میان مللی که گذشته‌های مفصل و تمدنهای عالی داشته‌اند تقریباً بی نظیر است، چه مردمان یونان و ایتالیا، که نیز از ملل قدیمه عالم اند، گذشته‌های خود را فراموش نکرده‌اند، تمدن کنونی شان دنباله تمدنهای گذشته آنها است و بزبانی حرف میزنند که از زبان قدیشان آمده.

يك عهد خاتمه یافته برای مورخ و محقق گرانبها است، چه از آن میتواند بخوبی معلوم کند که جریان تاریخ بکجا منتهی شد، اثرات عوامل تاریخی چه بود و بچه نتیجه رسید، ولی متأسفانه راجع بتاریخ مشرق قدیم هنوز انجام اینکار مقدور نیست، چه این رشته هنوز خیلی جوان و موادی که در اختیار آن میباشد، اگرچه بسیار زیاد است و حتی کثرت آن گاهی فشار باحوال روحی محقق وارد میکند، ولی این اندازه مواد برای فهم ادواری که طول آن بچندین هزار سال میرسد کافی نیست، بخصوص که این مدارك و منابع غالباً راجع بزندگان رسمی ملل قدیمه میباشد و در باب زندگانی درونی، یعنی زندگانی غیر مصنوعی یا زندگانی بی نمایش، اطلاعات خیلی کم یا ناقص است. چه بسا بدوره هائی میرسند که طول آن چندین ده یا صد سال است و راجع باین زمانها جز چند کلمه‌ای مبهم، که آنها از زمانهای اخیر است و صحتش مورد تردید، چیزی نمی‌یابند، ولی خوش وقتی از اینجا است که کاوش‌ها و کشفیات همواره پیش می‌رود و اکتشافی سهل و ساده بفته روشنائی بهت آوری بمسائل مجهول افکنده، نتایجی بدست میدهد که هیچ يك از علماء انتظار آنرا نداشت. هر قدر که کاوشها و تحقیقات پیش میرود يك نکته روشنتر میگردد و آن اثراتی است که تمدنهای قدیم مشرق در تمدنهای یونانی و رومی و بعد بواسطه این مردمان در تمدن کنونی گذارده، مثلاً مبادی علم طب و ریاضیات از مشرق بفلاسفه یونانی و اسکندرانی و باعراب رسید و در قرون وسطی باروپا رفت. سلسله مقادیر بابلی تا ادخال سلسله مطری کم یا بیش در تمام اروپا پذیرفته بود. الف باء از مشرق بتوسط فینیقیها در مغرب منتشر شد. تشکیلات نولتی مشرق، بخصوص مصر، بود که در ابتداء بیونان سرایت کرد و از آنجا بروم و بیزانس در آمده اثراتی انکار نکردنی در این جاها از خود گذاشت. مذهب مصریها

نفوذی در مذهب یونانیها داشت، چنانکه مذاهب قدیم مشرق، مذهب موسوی و مذاهب ایرانی بروم رخنه کرد. بالاخره مذهب مسیحی مذهب شرقی بود که مغرب را مسخر داشت، یعنی بعد از غلبه مغرب بر مشرق، در زمان اسکندر، از یو مشرق بر مغرب استیلا یافت. از این جهت است که از چندی باین طرف تاریخ مشرق قدیم و آثار آن مورد توجهی مخصوص شده، در تمام دارالعلوم های اروپائی مجالس درس برای این شعبه تأسیس کرده اند، و چون این شعبه خیلی بسط یافته و یکنفر نمی تواند بتمام رشته های مختلف شعبه مذکور بپردازد، مسئله تخصص در اینجا هم نفوذ یافته، تاریخ و علم آثار عتیقه مشرق قدیم را برشته هائی تقسیم کرده اند. رشته ها زیاد است. معروفترین آنها مصرشناسی<sup>۱</sup> و آسورشناسی<sup>۲</sup> است، اخیراً ایران قدیم هم موضوع رشته ای گردیده که باید آنرا ایران شناسی نامید<sup>۳</sup>. این رشته ها غالباً دست بهم میدهد، چه نظری که در يك قرن پیش راجع بملل مشرق قدیم حکمفرما بود و تصور میکردند که ملل مزبور از هم جدا زیسته بایکدیگر ارتباطی نداشته اند، اساس حکومتها بر استبداد صرف بود، حرکتی در تمدنها وجود داشت و غیره و غیره، تماماً امروز از میان رفته یا دارد میرود. گذشته از این نکته، کشفیاتی که در يك مملکت بعمل می آید، بسا که به روشن کردن زمانی از مملکت دیگر کمک میکند، چنانکه راجع بایران هر يك از این موارد در جای خود گفته خواهد شد.

اثرات مشرق قدیم، یا مهد تمدنهای کنونی، شامل مالکی بود، که بی وضع جغرافیائی یا بافاصله به سواحل شرقی دریای مغرب اتصال مییابد. حدود آنرا بالاتر نموده ایم. این صفحات پهناور شامل وادیهای مشرق قدیم حاصلخیز، رود های معظم، کویرها، کوهستانها، سواحل دریا و جزایر بسیار است. اگر بعضی قسمتهای این صفحات تمتد، مانند عربستان، از جهت داشتن مراتع خوب و زیاد، زندگانی شبانی و تربیت احشام و اغنام را

۱ - Egyptologie .

۲ - Assyriologie .

۳ - Iranistique .

تشویق میکرد، بعکس نشوونمای تمدن فقط در جاهائی ممکن بود که، مانند وادیهای رودهای عظیم، هدایای وافر با انسان داده در ازای آن تحمل زحمات را از او میخواست و او را برای مدیئت و تشکیل دولتها مهیا میکند. چنین جاها عبارت بود: در آسیا از اودیة فرات، دجله و رودهای کوچکی مانند کارون و کرخه، در افریقا از رود نیل. در کنار فرات تمدن بابلی بوجود آمد و بعد به آسور، مملکت وان (ارمنستان کنونی) و عیلام سرایت کرد، در سواحل نیل تمدن مصری پرورش یافت. خود مصریها مملکت خود را (کی مِست) مینامیدند که بمعنی سیاه است، زیرا زمینهای مصر را زمین سیاه و اراضی کویرها را زمین سرخ میدانستند. اسم مصر، که در اغلب السنه اروپائی (اِگِیپت) یا (اِزِیپت) است و فقط در تلفظ آن جزئی اختلافی بین زبانهای مختلف اروپائی هست، از لفظ (خی گِیتا) است: فینیقیها منفیس را چنین مینامیدند و از فینیقیها این لفظ به اروپا سرایت کرد. (خی گِیتا) هم از لغت مصری (خات کاپ تا) آمده که بمعنی «معبد روح پتا» است. برای محققین حالا تردیدی باقی نمانده که مصر هدیه نیل است، یعنی نه فقط مصر سفلی بلکه قسمت بزرگ مصر علیا هم از لای هائی بوجود آمده که رود نیل از کوههای حبشه و جنگلهای سودان آورده. چنین است نیز اراضی بابل که از لای های فرات تر کیب یافته. (در ازمنه قدیم فرات، دجله و کرخه هر یک جدا گانه بخلیج (نر مَر توم) میریختند). در مصر اگر سطح نیل فرو میرفت، خشکسالی و قحطی پدید میآمد و اگر بی اندازه بالا میآمد باعث خرابیها میگردد، ولی در بابل علاوه بر آن خطر دیگری هم اهالی را تهدید میکرد، توضیح آنکه اراضی واقع بین فرات و دجله خیلی پست بود و بآسانی مبدل به باتلاقها میگردد. در این صورت نمیتوانستند در این اراضی زراعت کنند و نه در هوای بد این باتلاقها بزیزند. بنا بر این سکنه این صفحه مجبور بودند آب در رود مزبور را تقسیم کرده به دور ترین جاهای مرتفع برند، باتلاقها را با کندن جویها و نهرها خشک کرده و حوضهائی ساخته آب را در آن برای

۱ - پتا از خدایان مصری بود. ۲ - خلیج پارس کنونی.

سنوات خشکسالی ذخیره کنند. اینکار ها وقتی ممکن بود صورت خارجی یابد که تمام سکنه متحداً کار کنند و این شرط در صورتی حاصل میشد که يك دولت قوی ایجاد شده باشد. چنین هم شد، زیرا میبینیم که از دیر زمانی در اینجا ها حکومت‌های مطلق بوجود آمد و تاریخ سیاسی این مملکت در تحت عوامل اقتصادی واقع شد. باز میبینیم که هر دولت قوی که در اینجا تشکیل میشود، توجه خود را بیشتر به کار های آبی معطوف میدارد. بواسطه اینکار ها مملکت بابل از حیث آبادی، زیادی سکنه و حاصلخیزی زمین چشم سیاحان خارجی را مانند یونانیها و رومیها خیره میکرد و آنرا بهشت عدن میخواندند. از آنچه گفته شد معلوم است که تمدن‌های قدیم در وادیهای دو رود معظم نیل و فرات بوجود آمد. بین دو صفحه مزبور یعنی بابل و مصر کویر بزرگ عربستان و صحرا های جنوب سوریه و دریای مغرب حائل است. دو تمدن مزبور، که شاید از يك سر چشمه جاری شده بود، مدتهای مدید روابطی با هم نداشت و هر يك از آنها مستقلاً نشو و نما کرده ممالکی را در تحت نفوذ خود در میآورد. مصریها نیل را گرفته و بالا رفته تمدن خود را در میان نوبیها، حبشیها و اهالی سودان منتشر کردند، زیرا حتی در قرون اول میلادی آثار زیاد از تمدن مصری در اینجا ها مشاهده میشود. جهة پیدا شدن مصریها در این صفحات باز حوائج اقتصادی مصر و ثروت طبیعی صفحات مزبوره بود، چه معادن نوبی، جنگلهای آن با حیوانات و طیور گوناگون و مراعات وادی نیل علیاً قویاً مصریها را بدینجا جلب میکرد. در بابل نیز احتیاجات زندگانی بابلیهارا بصفحات دوردست کشانید، ولی اگر مصریها بطرف جنوب حرکت کردند، اینها بطرف غرب رفتند، زیرا بابلیها نه جنگل داشتند، نه سنگ و بنا برای نهضت آنها بطرف عربستان، شبه جزیره سینا، جبل لبنان و صفحاتی بود، که بعداً فینیقیه نام داشت. در این صفحات نه تمدن خاصی ممکن بود ایجاد شود و نه دولتهای بزرگی، زیرا سوریه بواسطه کوهها بقسمتهای عدید تقسیم شده و در اینجا نه رود بزرگی است که این قسمتها را بهم اتصال دهد، نه راههایی که ارتباطی در

میان آنها پدید آورد، باینجاها اشخاص یا مردمی میآمدند که از مشرق یا مغرب رانده شده بودند. بنابراین در اینجاها مردمان گوناگون توطن یافتند و بعد از برقرار شدن در مساکن خود، چون الفت نژادی نداشتند و در باهم رقابت تجارتی بین آنها ایجاد میکرد، نمیتوانستند دولت واحدی تشکیل کنند، چنانکه در ازمنه تاریخی هم می بینیم، که شهرهای فنیقی همواره بین خود نزاع دارند و، چون نمی توانند در سایر قسمت های سوریه منتشر شوند، بطرف مغرب رفته در جزائر دریای مغرب مانند قبرس، سیسیل، مالت، ساردین و غیره و در سواحل دریای مزبور مانند قرطاجنه و اسپانیا سکنی اختیار میکنند. از این جهت بود، که مردمان کم جمعیت سوریه جدا از یکدیگر زندگانی میکردند و خیلی دیرتر از بابلیها و مصریها بعرصه تاریخ قدم گذاشتند، بعدم از خود نه تمدنی ایجاد و نه دولت بزرگی تشکیل کردند. در ابتداء اینها در تحت نفوذ بابل درآمدند و بعد از آن، همینکه مصر متوجه این صفحات شد، جزو دولت مصر گردیده تا اندازه ای رنگ تمدن آنرا پذیرفتند. کلیه باید در نظر داشت، که، چون سوریه بین ملل قوی واقع بود، این موقع آنرا مجبور میکرد تمدنهای همسایه هارا گرفته در خود جمع کند و نیز، چون سواحل شرقی دریای مغرب را داشت، تمدنهای مأخوذا باهم تلفیق و ترکیب کرده بمغرب میبرد. از این راه تمدن مشرق قدیم (نه تمدن بابلی یا مصری فقط) از مشرق بمغرب رفت. این تمدن، چنانکه از تاریخ معلوم است، تا سواحل اقیانوس اطلس سرایت کرد و بواسطه قرطاجنه، که از مستعمرات فنیقی ها بود، به نومیدی<sup>۱</sup> یا الجزائر<sup>۲</sup> امروز و موری تانی<sup>۳</sup> یا مراکش کنونی رسید و، پس از آن درازمنه بعد، بجاهائی از افریقا منتشر شد، که حالا موسوم به کی نه<sup>۴</sup> است. آسیای صغیر هم چنین موقعی در جای دیگر آسیا داشت، زیرا مانند سوریه این شبه جزیره هم از مردمان گوناگون مسکون بود و اینها، پس از اینکه تابع تمدن بابلی شدند، تمدن مشرق را در بحر الجزائر و صفحات مجاور آن ساری و جاری کردند و بوسیله اترو سکها، یعنی مهاجرینی که از این جا بطرف مغرب رفتند، عنصر



شرقی در ایتالیا و روم منتشر گردید. بالاخره عیلام؛ که در همسایگی بابل میزیست، پل دیگری بود، که تمدن بابل را در صفحات شرقی انتشار میداد، زیرا موافق تحقیقات محققین اثراتی از تمدن بابل، مانند داستانهای راجع بطوفان، بعضی اطلاعات نجومی و هیئتی و الفبای هندی در چین و هند نیز دیده می شود و این سرایت ها در ازمنه قدیم روی داده. کویرهای عربستان و جنوب سوریه، اگرچه دو تمدن بابلی و مصری را از هم جدا میکرد و متناوباً مردمانی از خود بیرون میداد، که دشمنان بابل یا مصر بودند، ولی خدمتی هم بمصر میکرد. توضیح آنکه هوای گرم عربستان، بواسطه فشاری که دارد، مولد بادهای دائم از طرف دریای مغرب به مصر است (فقط در ماه اوّل و دوّم بهار بادهای جنوب شرقی در مصر میوزد). بر اثر بادهای مذکور ریگ روان و ماسه های کویر از وادی نیل زائل میشود و نمک بقدر کافی به نباتات مصر میرسد، رطوبت محفوظ و آب و هوا معتدل میماند. میگوئیم معتدل میماند، زیرا نسبت به بابل آب و هوای مصر معتدل تر است: در مصر حرارت تابستان به ۳۵ - ۴۰ درجه در سایه میرسد و بعد بمرور پائین میآید، تا اینکه از دی تا فروردین میزان الحراره تقریباً صفر نشان میدهد. اما در بابل، چون بادهای مذکور نمیوزد، تفاوت گرمای تابستان حار و سائر فصول خیلی زیادتر است، باین معنی، که حرارت تابستان طاقت فرسا است، در زمستان بارانهای زیاد میبارد و بر اثر آن دشتها پر از سبزه و ریاحین است، ولی، همین که بادهای کویر شروع بوزیدن کرد، چمنهای سبز و خرّم بدشتهای بی آب و علف و بیابانهای ریگ روان مبدل میشود.

موقع بابل و مصر از این جهت، که هر دو مملکت در کنار رودهای عظیم بودند، شباهتهای زیاد بهم داشت، ولی تفاوتهایی هم بین این دو موقع بود. توضیح آنکه وادی نیل را از دو طرف زنجیره های کوههای عربستان و لیبیا احاطه دارد، مصر قدیم هم از طرف جنوب بسلسله جبال منتهی میشد و بنا بر این راه مصر فقط از طرف شمال و شرق باز بود، اما طرق بابل از هر دو طرف باز بود: این موقع مصر و بابل اثراتی

در تاریخ تمدن آنها گذاشته، چه می بینیم که تمدن مصری تا اندازه ای محدود بخود مصر است، و حال آنکه تمدن بابلی باطراف و اکناف مشرق قدیم و سایر جاها سرایت کرده. اما باز بودن راههای بابل از هر طرف خطرانی هم برای آن ایجاد میکرد، چه بابل از طرف شمال و شرق با صفحات کوهستانی مجاور بود و از طرف جنوب و مغرب با کویرهای عربستان. از کوهستانهای مجاور متناوباً مردمانی بجلگه بابل سرازیر شده آنرا معرض تاخت و تاز قرار میدادند و گاهی هم در اینجا ها مانده دولتهائی تشکیل میکردند. شاید از همین راههای کوهستانی در ازمنه بسیار قدیم سومر بها بابل آمده تمدن عالی در آنجا بوجود آوردند و مردمانیکه آسور را درهم شکستند نیز از کوهستانهای طرف شمال بودند. هیچگونه وسائل دفاعی ممکن نبود جلو این مردمان را بگیرد، چه، در پشت کوهها، دشتهای پهناور اروپای شرقی و آسیای وسطی واقع بود و این دشت ها متناوباً مردمانی از نژادهای گوناگون به آسیای غربی میفرستاد. بعض این مردمان برای تاخت و تاز بیابان و آسور حمله میکردند (مانند کیمرها و سکاها) برخی برای جهانگیری (مانند هادیها و پارسی ها). از طرف جنوب غربی بابل با کویرهای عربستان مجاور بود. در عربستان وسیع، که دریاها آنرا احاطه داشت، مردمانی مسکن داشتند که تماماً از نژاد سامی بودند. این شبه جزیره فقط در دو نقطه تمدنی پرورده بود: نجد در مرکز، یمن در طرف جنوب غربی آن. باقی عربستان بواسطه دشت های بی آب و علف و کویرها مساکن مردمان صحرا گرد بود و اینها متناوباً بطرف بابل و سوزیه رفته در آن صفحات استیلا می یافتند. جلوگیری از اینها در صورتی ممکن بود که دولتی تمام عربستان را در حیطه اقتدار خود در آورده مهاجرین زیاد در آن بنشانند. این کار را نه پادشاهان قدیم میتوانستند بکنند و نه هیچ يك از ملل عهد قدیم. پس از آنکه راجع به تمدن مردمان مختلف و بیابان گفته شد روشن است که چرا در عهد قدیم بابل را محل تلاقی مردمان و نژاد های گوناگون و اختلاط زبانهای مختلف میدانستند. تمام تاریخ تمدن بابل عبارت است از آمدن مردمان مختلف باین مملکت، استحاله آنان و اختلاط زبانها و ملل گوناگون در این جا.

## نژاد ملل مشرق قدیم

بنی سام  
و بنی حام

راجع باین مسئله بدو باید گفت که توریة یگانه سند تاریخی است که همسایگان ملت یهود را از نظر نژاد شناسی تقسیم کرده. اگر چه معلوم نیست که مبنای تقسیم چه بوده، بهر حال در توریة تمام مللی که معروف بنی اسرائیل بودند چنین تقسیم شده اند.<sup>۱</sup> نوح و سه پسر داشت: سام، حام و یافث. بابلی ها را توریة از اعقاب حام دانسته، کنعانیان را، که از حیث زبان به یهود خیلی نزدیک بوده اند، فینیقیها و آسوریها را نیز از این نژاد محسوب داشته، ولی عیلامیها را، که زبانشان ابدأ شباهتی بزبان یهود نداشته، جزو فهرست پسران سام قلمداد کرده. از اینجا معلوم است که در تشخیص نژادها نظر توریة بقربت زبانها نسبت یکدیگر نبوده، بل نظر سیاسی را در این امر دخالت داده، ولی اکنون علم نژاد شناسی از مسئله سیاست و غیره صرف نظر کرده بمبنائی دیگر برای تفکیک نژادها از یکدیگر و تقسیم آنها قائل شده. باید دید که این مبنا چیست، در این مسئله شکی نیست که زبان اهمیت زیاد دارد ولی، چنانکه تجربه و تحقیق نشان میدهد، این مبنا را هم در این مورد نمیتوان کاملاً صحیح و بی عیب دانست، مثلاً قبطی ها بزبان عربی تکلم میکنند، و حال آنکه بنی سام نیستند، و نیز در ممالک مختلفه مردمانی هستند که بزبان بومی حرف میزنند، ولی اصلاً از نژادهای دیگر اند. اندازه هائی که از حجمه ها میگیرند و زاویه هائی که خطوط آن تشکیل میدهد نیز برای کلیه موارد مناط نیست. عادات و اخلاق مردمی را هم نمیتوان مبنای بی غلط قرار داد، چه بسا دیده میشود که طوائف و قبائل يك ملت اخلاق و عادات گوناگون دارند. این مطلب هم مسلم است که وضع جغرافیائی و نیز گذشته ها، یعنی وحدت تاریخ، مردمانی را که از نژاد های مختلف اند، دارای يك نوع عادات و اخلاق میسازد. بنا بر آنچه گفته شد پایه محکم و مقیاس صحیحی، که برای هر مورد معتبر باشد، عجاله در نژاد شناسی

وجود ندارد ولی، اگر تمام مبانی فرضی را در نظر گیریم، می بینیم باز مبنائی که بر زبان باشد نسبتاً صحیح تر و مخصوصاً برای عهد قدیم این پایه بی عیب ترین پایه ها است. بنا بر کشفیات جدید علماء زبان شناسی تأویل و تفسیر هائی در گفته های توریه راجع به نژادها کرده و پس از اصلاحاتی این عقیده را پذیرفته اند: تمام مللی، که ریشه لغات زبان شان ریشه لغات عبری است، از شاخه بنی سام سفیدپوسته ها میباشند، اینها عبارت اند از بابلیها، آسوریها، فینیقیها، کنعانیان، آرامیها، کلدانیان، یهود بمعنی اعم (یعنی بابنی اسرائیل و غیره) و اعراب با آن قسمتی که بحبشه رفته. راجع به بنی حام هنوز موافقت کامل بین علماء زبان شناسی نیست ولی عجله این مردمان را اکثر از بنی حام میدانند: مصریهای قدیم و مردمانی که در افریقا سکنی دارند و بسفید پوستها نزدیک تر اند، مانند بربرها، قبیلها، اهالی لیبیه و غیره. قرابت زبانهای این مردمان بیکدیگر در اینجا هم محسوس است ولی نه بآن اندازه که در زبانهای ملل سامی نژاد مشاهده میشود. شاید جهت از اینجا باشد که ملل بنی حام، باستثنای قبطیها، زبان ادبی نداشته اند و باید قرابت زبانهای این شعبه را از روی لغاتی که اکنون استعمال میکنند معین کرد: این مردمان، که قسمت بزرگ قاره افریقا را اشغال کرده اند، در درجه پست تمدن اند. زبانهای حامی، از حیث نحو و صرف و قاموس، در چند نقطه پیوستگی بزبانهای سامی دارد و از اینجا حدس میزنند که بنی سام و بنی حام دارای يك وطن اصلی بوده اند. چنین عقیده ای هم بعض علماء نسبت بتمام زبانها دارند و تصور میکنند که تمام زبانها از يك زبان اصلی آمده، ولی عجله این عقیده در باب زبان های سامی و حامی بیشتر قوت دارد. اما اینکه وطن اصلی دو گروه مزبور کجا بوده، محققاً معلوم نیست، ولی، از آنجا که تاریخ یثاد ندارد، جز بنی سام، در عربستان ملت دیگری هم سکنی داشته و در جایی غیر از عربستان (سامیت)<sup>۱</sup> باین اندازه پاك مانده باشد، تصور میکنند که مسقط الرأس بنی سام و بنی حام عربستان است.

۱ - Sémitisme.

از تاریخ معلوم است که، سکنه عربستان وقتی که زیاد میشدند، اهالی این شبه جزیره به ممالک حاصلخیز توجه می کردند و از این راه عنصر سامی در ممالک هم جوار عربستان از طرف شمال و مغرب داخل می گشت. (وینکلر)<sup>۱</sup> عقیده دارد که مهاجرت مردم عربستان باطراف چهار دفعه در تاریخ وقوع یافته: اول- نهضت بابل و آسوری که در ابتدای عهد تاریخی، یعنی تقریباً در سه هزار و پانصد سال قبل از میلاد، روی داد. دوم - نهضت کنعانیان به سوریه و سائر ممالک که تقریباً در دو هزار و پانصد سال قبل از میلاد حادث شد، فینیقیها از این مردم بودند. سوم - مهاجرت آرامیها و کلدانیان که هزار سال بعد اتفاق افتاد. چهارم - نهضت بزرگ عرب بطرف کلد، سوریه و غیره که در تحت لوای اسلام خاتمه یافته قیافه مشرق قدیم را بکلی تغییر داد. بنابراین مهاجرتها، عالم سامی بدو قسمت تقسیم شد: ۱ - شمالی که عبارت است از بابلیها، آسوریها، کنعانیان یا فینیقیها، یهودیها بمعنی اعم، یعنی بابنی اسرائیل و غیره، آرامیها و کلدانیها. ۲ - جنوبی که شامل اعراب است با اقوام جنوب عربستان مانند اهالی سبأ و مینا و حبشه. در اینجا مسئله ای طرح میشود: آیا بنی سام اول مردمی بودند که بابل و سوریه را گرفتند یا اول مردمی بودند که در آسیای غربی تمدنی ایجاد کردند؟ این مسئله یکی از مسائلی است که علماء را بخود مشغول و آنها را بدو دسته تقسیم کرده. (هینکس)، (آپر) و (راولینسون) باین عقیده بودند که خطوط میخی از خطوط مصری اقتباس شده و این خط را در ابتداء برای زبانهای سامی ترتیب نداده بودند، زیرا صداها و نحو و صرفی که باعث ایجاد این خط شده با قواعد زبانهای سامی بهیچوجه ارتباطی ندارد. در این باب بین علماء مباحثه بود تا اینکه سندی بدست آمد که در آن در مقابل ایدئوگرام (مفهوم نویسی) میخی قرائت های هجائی غیر سامی و سامی در دو ستون متوازی نوشته شده، نیز کتیبه ها والواح زیادی یافتند که به متن غیر سامی ترجمه سامی را افزوده اند و چیزی که مخصوصاً جالب توجه میباشد این است:

۱- Winckler.

تاروهای آخر تمدن بابلی زبان غیر سامی بطور مصنوعی حفظ شده بود و آنرا برای اظهار مطالب مذهبی بکار میبردند (چنانکه در قرون وسطی زبان لاتین را که بکلی مرده بود برای نوشتن کتیبه ها، کتب مذهبی و علمی استعمال میکردند) بنا بر این عقیده دارند که خطوط میخی و بعضی عناصر دیگر تمدن بابلی از منشأ سامی نبوده. اما اینکه از چه منشاء بوده، هنوز نمیتوان در این باب از روی یقین چیزی گفت، ولی باید این نکته را در نظر داشت که پادشاهان بابل و آسور خود را پادشاه سومر و اکد میخواندند، نیز معلوم گشته که این لقب را پادشاهان (اور)، یعنی سومر، استعمال میکردند و بعد از آنها حواری، که تمام قسمتهای مملکت را در تحت سلطنت خود جمع کرد، در دفعه اولی این لقب را ذکر کرده، اکد قسمت شمالی مملکت بابل و سومر قسمت جنوبی آن بوده. از آثار بابلی دیده میشود که خود سامیها زبان سومری را زبانی دیگر، زبان قدیم مذهبی، میدانستند و نیز در فرمانی، که یکی از پادشاهان سلسله اول سامی صادر کرده، دیده میشود که زبان اکدی را ترجمه سامی متن سومری دانسته اند. اما این را هم از روی یقین نمیتوان گفت که خط میخی را سومریها اختراع کرده اند و نیز محققاً معلوم نیست که سومریها از چه نژاد بوده اند. از تحقیق در زبان سومری چنین بنظر میآید که این يك زبان ملتصق است و بنا بر این بعضی علماء زبان شناس میخواستند این زبان را از زبانهای اورال و آلتائی بدانند، ولی این عقیده پذیرفته نشد. در حفرياتی، که در نزدیکی عشق آباد بتوسط (بومیلی) امریکائی بعمل آمد، در گور کان آنو، بعضی اشیاء یافتند که شباهت به اشیاء سومری و عیلامی داشت، بنا بر این حدس میزنند که شاید سومریها و عیلامیها در کوهستانهای شمال ایران بوده اند و بعد بواسطه مهاجرت مردمانی بایران یا از جهت دیگر، از این جاها بطرف مغرب و کنار فرات مهاجرت کرده اند. یکی از علل حدس مزبور این است که مرکز سومریها شهر نیپ پور بود و این شهر در جایی واقع شده، که از فلات ایران داخل جلگه های حاصلخیز مملکت بابل میشوند، ولی مرکز سامیها را شهر سیپ پار و آگده می دانند. کدام يك از دو مردم سومری و سامی

زودتر باینجاها آمده‌اند، محققاً معلوم نیست، ولی بیشتر این عقیده قوت دارد که، قبل از آمدن سامیه‌ها بدینجا، سومری‌ها گذشته‌های مفصلی داشته‌اند. از آن‌ها یکی که بدست آمده معلوم است که سکنة این صفحات دو نوع قیافه داشته‌اند، از یکی هویدا است که سامی است، دیگری کم‌مواست، دماغ نازک کشیده دارد و از این علائم و علائم دیگر دیده میشود که سامی نیست. راجع باین مسئله باید در نظر داشت که مباحثات زیاد در اروپا بعمل آمد و پس از تحقیقات (ادوارمی‌یر)<sup>۱</sup> عالم معروف تاریخ مشرق قدیم و امثال او عقیده ای که ذکر شد قوت یافت، اگرچه (هاله‌وی)<sup>۲</sup> آسور شناس معروف سخت بر ضد عقیده مزبور قیام کرد و اصرار داشت ثابت کند که دو تیرگی در میان سکنة بابل نبوده، یعنی همه سامی بوده‌اند و خطوط میخی اختراع سامی‌ها است. از این عقیده حالا هم مدافعه میشود، ولی طرفداران آن در اقلیت‌اند، و اکثریت با (ادوارمی‌یر) و علماء دسته ایست که معتقدند در بابل دو نوع سکنة سومری و سامی بوده. در خاتمه زائد نیست علاوه کنیم که بعضی عقیده دارند سومر همان صفحه‌ایست که توریة آنرا شنعار نامیده.

چنانکه از تحقیقات محققین معلوم گشته، در اعصار قبل از تاریخ، مهاجرت بنی سام  
 قبل از مهاجرت بنی سام به بابل، شاخه‌ای از این اقوام از  
 به مصر عربستان از راه دریا بمصر رفته. قرابت زبانهای سامی بازبان  
 مصری نه فقط از ریشه‌های لغات هویدا است، بل از حیث ضور نحوی و صرفی،  
 سه حرفی بودن ریشه‌ها و برتری اهمیت حروف ساکن بر اهمیت حرکات این  
 مطلب روشن است. محققین از دیر گاه باین نکته برخورد کرده بودند که بین مصری‌ها  
 و بنی سام يك ارتباط نژادی موجود است. اخیراً این نظر از تحقیقات در تمدن  
 مصری نیز تأیید شده، زیرا شباهت‌هایی در صنایع، طرز زندگی و مذهب مصر  
 قدیم و بابل یافته‌اند. این مسئله که بنی سام از آسیا بمصر رفته‌اند از اینجا نیز تأیید  
 میشود که بین حیوانات و نباتات مصر و آسیا ارتباط‌هایی هست، مثلاً (سی کُ مر)<sup>۳</sup>

۱ - Ed. Meyer.

۲ - Halevy.

۳ - درختی است از نوع (آفرا) که آنرا بدل چنار نیز گویند.

که درخت مقدس مصریهای قدیم است، از عربستان بدانجا رفته و نیزانکور، گندم، جو، ذرت، گاونر، میش و بز، که در مصر از عهد خیلی قدیم بود، از آسیا است. شکی نیست که سکنه قدیم مصر از اختلاط نژادها بعمل آمده بود، زیرا اندازه هائی، که از جمجمه های مصریهای قدیم گرفته اند، و نیز نقاشیهای مصر قدیم نشان داده که در مصر شش نوع مردم بوده اند، درازمنه بعد تمام این مردمان مخلوط شده ملت واحدی بوجود آورده اند و در این ملت عنصر حامی و سامی غلبه داشته.

این اختلاط و بوجود آمدن ملت واحدی در اعصار قبل از تاریخ وقوع یافته و بقدری قدیم است که نمیتوان گفت چند هزار سال قبل از میلاد این امتزاج روی داده. بنابراین دو حدس راجع بسکنه اصلی مصر زده میشود: یکی اینکه مصریها از حامیهای لیبیا بوده اند و از مغرب بمصر رفته در آنجا با سامی ها مخلوط شده اند. حدس دیگر این است که مصریها از حامیهای آسیائی بوده اند، از آسیا بمصر رفته اند و بنابراین حامیها و سامیها از يك نژاد میباشند. این نظر را شباهت زبانهای حامی و سامی بیکدیگر تأیید میکند. مهاجرت سامیها بمصر از چه راهی بوده محققاً معلوم نیست، ولی معلوم است که از طرف شمال نبوده، زیرا علم معرفت الارض معلوم کرده که مصب نیل بالنسبه بسائر جاهای مصر مستحدث است. بنابراین حدس میزنند که مهاجرت از طرف دریای احمر، (سومالی لند) یا (پونت) قدیم، صورت گرفته. آثاری هم این حدس را تأیید میکند. مهاجرت مردمان آسیائی بمصر یکدفعه با ازدحام مردم زیاد، که طوفانی ایجاد میکند، نبوده، بلکه مهاجرین خرد خرد از آسیا بمصر گذشته اند، زیرا راه دریائی اجازه نمیداده انبوهی از مردم حرکت کنند، یا مبادیست از معبر تنگی بگذرند و جمعیت زیاد برای چنین مهاجرتی مناسب نداشته. بعبارت دیگر این مهاجرت، که در اعصار قبل از تاریخ وقوع یافته، مانند مهاجرتی بوده که تقریباً در پانصد سال قبل از میلاد وقوع یافت و مردمی زیاد از عربستان به حبشه رفتند.

مهاجرت بنی سام  
به عیلام  
خفربیات در شوش نشان داد که عنصر سامی در عیلام زیاد بوده، خود اسم عیلام هم سامی است، زیرا بومیهای عیلام مملکت خود را در کتیبه ها (خاتام نی) یا (خایرنی) مینامند.



شاهزادگان قدیم عیلام کتیبه‌هایی نویسانده‌اند که بخط بابلی (یعنی میخی) و بزبان سامی است، ولی اسنادی هم بدست آمده که بزبان بومی نوشته شده و دارای نقوشی است. این خط را مترادفاً باخط میخی گفته‌اند. بعد از کتیبه‌های پادشاه عیلام، که موسوم به (باش این شوش ناک) بود، (تقریباً از ۲۴۰۰ سال قبل از میلاد) به کتیبه‌های خط میخی خط مذکور را علاوه کرده‌اند و این خط را هجائی میدانند. تقریباً از پانصد سال قبل از میلاد زبان کتیبه‌ها فقط زبان عیلامی است. در زبان عیلامی علمائی مانند شیل، وریسباخ، هوزنیک و برنگ کار میکردند. علماء مذکور عقیده‌شان این بود که زبان عیلامی چند لهجه داشته و این زبان نزدیک بگروه زبانهای قفقازی است. (مار) زبان عیلامی را از خانواده زبانهای گرجی و بومیهای سابق ارمنستان میدانست<sup>۱</sup>. این زبانها اصلاً بزبانهای سامی تا اندازه‌ای نزدیک میشود، تمدن عیلامی تمدن بابلی و سامی است و تصور میرود که نسبت سامیهای عیلام بیومیهای اولی آن مانند نسبت سامیهای بابل به سومریها است<sup>۲</sup>.

مردمای شمالی  
مقصود از مردمان شمالی مشرق قدیم در درجه اول مللی هستند که در آسیای صغیر سکنی داشتند. موافق توریه و آثار مصری مشرق قدیم نماینده این مردمان را باید مردم هیت دانست. بعضی تمام این مردمان را نژاد (آلارد)<sup>۳</sup> مینامند، زیرا هرودوت اینها را چنین نامیده و (آرارات) را (آلارد) نوشته، ولی باید در نظر داشت که هیت ها یگانه نماینده این نژاد نبودند، چه نوشته‌های میخی میرساند که مردمانی دیگر نیز از این نژاد بوده‌اند، مانند مردم (آرناو) در آسیای صغیر، (میتانی) در بین‌النهرین و (خالد‌ها) در مملکت وان (صفحه‌ای که بعد ها ارمنستان نامیده شد). بعضی علماء اهالی کیلیکیه، سکنه دریائی لیکیه، لیدیها، اتروسک‌ها و طوائف دیگر را مانند

۱ - یعنی مردمانی که قبل از آمدن ارامنه بارمنستان در آنجا میزیستند.

۲ - توریاف - تاریخ مشرق قدیم ج ۱ صفحه ۷۲.

۳ - 'Alarode.

۴ - اینها بعد به ایتالیا رفتند.

(توبال)، (موسکو) و (کو موخ)، که در هفتصد و هشتصد سال قبل از میلاد، در تاریخ مشرق قدیم اسمی از آنها در اینجاها ذکر میشود، نیز از این نژاد میدانند. بعضی دورتر رفته بومیهای یونان، یعنی سکنه یونان را قبل از رفتن یونانیها بدان جا، مردم جزائر آن و کلیه مردمانی را که تمدن بحر الجزائر و ترووا<sup>۱</sup> داشتند، نیز از این نژاد محسوب میدارند. قدمت اینها چنانکه حفريات نشان میدهد بازمان سلسله های اول فراغه مصر مطابقت میکند (تقریباً سه هزار سال ق. م.).

از هیت ها، مردم (آرناو)، میتانی و مملکت وان آثاری بخطوط میخی بدست آمده، در میان این آثار کتیبه های (خالد) های وان بخط آسوری نوشته شده. از هیت ها باز آثاری در (تل العمارنه) مصر و بوغاز (گپی) پایتخت قدیم هیت ها، که در کاپادوکیه (در مشرق آسیای صغیر) واقع بود، کشف شده. آثار آخری از دفاتر را کد هیت ها است. از کلیه آثار میخی علماء سعی کرده اند عقیده ای راجع بزبان هیت ها حاصل کنند، ولی عجله چیزی که قبول اکثریت را دارا باشد نگفته اند. بعضی مانند (هم مل) تصور میکنند که آثاری از زبان هیت ها در زبان کرجی مانده. (ماز) عقیده دارد که اثراتی از این زبان در زبان ارمنی هم مشاهده میشود. آثاری هم از هیت ها در سوریه و جاهای دیگر آسیای صغیر بدست آمده. این نوشته ها نقوشی است و تصور میکنند که هیت ها قبل از اقتباس خط میخی باین خط مینوشته اند علمائی بسیار مانند (کندر) و (پای زو) موطن اصلی هیت ها را آسیای صغیر و مخصوصاً کاپادوکیه میدانند، در (ایوک) و بوغاز (گپی) معابد و آثار بزرگی از آنها یافته اند و در همینجا هم دفتر را کد هیت ها بدست آمده. این دفتر حاوی هزاران سند است و مانند قسمتی از اسناد (تل العمارنه) مصری میباشد. از تحقیقات چنین بنظر میآید که موطن هیت ها همان آسیای صغیر بوده، بعد اقوامی از اینها بطرف جنوب و مشرق منتشر شده اند و میتانی ها قبل از دیگران شروع به مهاجرت کرده در بین النهرین و صفحات دیگر جنوبی برقرار شده اند. پس از آنها هیت ها (بمعنی اخص) حرکت کرده اند (قرن ۱۵ ق. م.)، بعد در قرن یازدهم میلادی

۱ - Troie.

نهضت مردمان دیگر آسیای صغیر شروع گردیده و در میان آنها بعضی طوائف آریانی بمعنی اعم باهند و اروپائی بوده اند. این مهاجرت ها طوفانی پدید آورد که دامنه آن تا مصر کشید، مملکت بزرگ هیت ها را جاروب و بجای مملکت مذکور دولتهای کوچکی تشکیل کرد. احوال چنین بود تا اینکه دولت کیلیکیه و بعد لیدییه در قرن نهم قبل از میلاد تأسیس شدند. در خاتمه باید گفت که، تقریباً هزار سال قبل از میلاد، در حدود جنوبی آسیای صغیر دولتهای هیتی و آرامی بودند، در مشرق، دولت وان وجود داشت و، و قتیکه دولت مذکور در سرجه اندازی با آشور در منازعه بود، این دولت و دول هیتی و آرامی را نهضت مردمان هند و اروپائی (آریانی بمعنی اعم) منقرض کرد.

**مردمان آریانی** آریانها شعبه اول از شاخه بزرگ مردمان هند و اروپائی اند و چون جداگانه ذکری از اینها و مردمان هند و اروپائی خواهد شد، در اینجا بچند کلمه اکتفا میکنیم. موطن اصلی آریانها محققاً معلوم نیست کجا بوده و نیز صحیحاً نمیدانیم از چه راههایی مهاجرت کرده به هند و آسیای غربی وارد شده اند. این ملل در تاریخ مشرق قدیم دارای اهمیت اند، زیرا، چنانکه در جای خود بیاید، اینها اثراتی بزرگ از خود در تاریخ مشرق قدیم گذاردند و دولت هخامنشی تمام مشرق قدیم را جمع کرده دولت واحد مشکلی از آن تأسیس کرد. راجع بتمدن آریانهائی که به آسیای غربی آمده اند از جهت فقدان آثار و اسناد نمیتوان اطلاعات زیاد داد، ولی این مطلب مسلم است که مادیها و پارسیها در تحت نفوذ تمدن بابل و آشوری و عیلامی در آمده چیزهای زیاد از آنها اقتباس کردند. اما اینکه کی آریانها از تاریکی اعصار قبل از تاریخ بیرون آمده پا بصحنه تاریخ گذاشتند، عقاید مختلف است، چه حل این مسئله ملازم است با تعیین زمانی، که آریانها در آسیای غربی برقرار شدند، و خود این مطلب روشن نیست. بعضی آمدن آریانها را به آسیای غربی بقرن ۱۴ ق. م. و برخی به دو هزار سال قبل از میلاد مربوط میدارند. آثار و قرائن میرساند که آریانها يك دفعه بآسیای غربی

نریخته اند، بلکه اقوام آریانی جدا جدا در مدت قرون عدیده از راههای مختلف بمشرق قدیم گذشته اند، زیرا از آثار چنین استنباط میشود که در قرن ۱۷ قبل از میلاد عناصر آریانی در آسیای صغیر و سوریه بوده. (مَمیل)<sup>۱</sup> و (ادوار می یز)<sup>۲</sup> عقیده دارند که اسامی بعضی امراء قسمت جنوبی فلسطین، چنانکه در اسناد (تل العمارنه) دیده میشود، صورت آریانی دارد، بعضی تصور میکردند در میان کاسیها هم، که بابل را تسخیر و تقریباً ششصد سال در آنجا سلطنت کردند (۱۷۶۰-۱۱۸۵ ق.م.) عناصر آریانی بوده ولی این نظر حالا تقریباً از بین رفته. وین گِر که در سال ۱۹۰۶ م. حفرياتی در بوغاز گِی پایتخت قدیم هیتها کرد اسنادی در دفتر را کد هیتها یافت که راجع بقوم (میتانی) میباشد (این قوم چنانکه ذکر شد در قسمت شمالی بین النهرین میزیست). از این اسناد معلوم شد که رؤساء میتانیها بخدایان آریانهای هندی (ایندر، وارون، ناسانی، میتر) قسم یاد کرده اند، از اینجا (ادوار می یز) استنباط کرد که نجباء یا رؤسای میتانی آریانی بوده اند و ظهور آریانهای در تاریخ از همین زمان است (بین قرن ۱۴ و ۲۰ ق.م.). بعد ها (در سال ۱۹۱۹ م.) باین عقیده شدند که در کتیبه بوغاز گِی جمعاً هشت زبان پیدا شده و نه عشر کتیبه ها بزبانی است که هر چند هند و اروپائی میباشد، ولی با زبانهای دیگر مخلوط شده<sup>۳</sup>. بهر حال امروز در این مسئله که آریانهای کی و از چه راه بهند و ایران آمده اند عقاید مختلف است. مَمیل حرکت طوائف سکائی را در شمال دریای خزر و نیز اروپای شرقی از نهضت آریانی بشمار آورده<sup>۴</sup> اهمیت بآن میدهد، چه بعقیده عالم مزبور حرکت طوائف سکائی در حرکت کیمریها<sup>۵</sup> و طوائف

۱ - Hommel. ۲ - Eduard Meyer.

۳ - تورایف - تاریخ مشرق قدیم. ۴ - سکاها را یونانیها (سکیت) مینامیدند و (سیت) فرانسوی سکم (سکیت) است، ولی چون ایرانیهای قدیم، چنانکه از کتیبه های داریوش دیده میشود، اینها را سَک و سکا مینامیدند و بعضی جغرافیون قدیم سکا هائی را که در حدود ایران شمال شرقی میزیسته اند ساک (Sakes - Saces) نامیده اند، ما هم این اسم را اختیار کرده ایم، سکا بهتر از سَک است زیرا وجه اشتباه با سَک ندارد.

۵ - Cimmériens کیمریها آریانی بودند، پائین تر ذکر می شود از آنها خواهد شد.

دریائی بطرف آسیای غربی بی نفوذ نبوده و ، چنانکه معلوم است ، این تاخت و تازها تغییر در سکنه آسیای صغیر و صفحات مجاور آن داده . شاید همین پدید آمدن عنصر آریانی در میان هیت ها باعث شده که یونانیها چیزهایی راجع به سکاهای گفته اند ، مانند جنگ ( یزُسیریس ) فرعون مصر با آنها ، یعنی طرف مصرها هیت ها بوده اند ، ولی یونانیها بواسطه بودن عناصر سگانی در میان آنها سکاهای طرف دانسته اند .

از آنچه در باب نژادهای مشرق قدیم گفته شد ، این نتیجه

نتیجه حاصل میشود : علمائی ، که در تاریخ مشرق قدیم تتبع کرده اند ، بنا بر آثار و اسنادی که بدست آمده ، سکنه مشرق قدیم را از شش نژاد دانسته اند : سومریها ، سامیها ، حامیها ، عیلامیها ، هیت ها ، آریانیها . سامیها و حامیها از جنوب حرکت کرده سوریه و بین النهرین و افریقای شمالی را اشغال کردند ، از طرف مقابل ، یعنی از شمال ، هیت ها بحرکت آمده در سر سوریه با آنها در کشمکش و منازعه شدند . این مردمان در مشرق به سومریها و عیلامیها برخوردند . عیلامیها ، که شاید از مشرق دور آمده بودند ، تمدن بابلی را اخذ کرده در صفحات شرقی مشرق قدیم منتشر کردند . آریانیها از طرف شمال جدا جدا به مشرق آمدند در تحت نفوذ تمدن بابلی درآمدند و ، وقتی که عنصر آریانی دژ آسیای غربی قوت گرفت ، تمام مشرق قدیم به پیشقدمی مادیها و بوسیله پارسی ها در تحت دولت واحد مشکلی درآمد . بنابراین دولت هخامنشی آخرین کلمه مشرق قدیم بود . بعضی نماینده های نژاد سیاه پوست نیز جزئی سهمی در این تمدن داشتند ، مانند دولت ( ناپاتا ) در نوبی<sup>۱</sup> و دولت ( مِرا ) در مملکتی که حالا معروف بحبشه است .

۱ - Nobie - در جنوب مصر واقع بود .

## منابع تاریخ مشرق قدیم

بطور کلی این منابع را میتوان بدو قسمت بزرگ تقسیم کرد: سرچشمه‌های قدیم یعنی کتابها و نوشته‌هایی که از مورخین عهد قدیم مانده و اکنون در دست است. سرچشمه‌هایی که تقریباً از يك قرن ونیم باینطرف کشف شده. منابع نوع دوم را مقدم میداریم، چه صحت منابع نوع اول در موارد زیاد از مقایسه آنها با سرچشمه‌های نوع دوم معلوم میشود.

### سرچشمه‌های نوین<sup>۱</sup>

خواندن خطوط قدیمه - کاوش‌ها (حفریات)

#### ۱ - خطوط قدیمه

مصر همیشه بیش از ممالك دیگر مشرق قدیم توجه اروپائیان خط مصری قدیم را بخود جلب میکرد. خبری هست که رومیهای قدیم هم بمصر شناسی توجه داشتند و اشخاصی بودند مانند آممین مازیلن<sup>۲</sup> و غیره که خطوط مصری را بی غلط میخواندند. در عهد نوین، بخصوص در قرن شانزدهم و هفدهم میلادی، در اروپا علمائی اوقات خود را صرف فرا گرفتن زبان قبطی کرده جد داشتند که بوسیله این زبان بازبان قدیم مصریها آشنا شوند، ولی موفق بخواندن خط مصری قدیم (میروگلیف)<sup>۳</sup> نمیشدند. امر بدین حال بود، تا سفر جنگی ناپلئون بمصر در ۱۷۹۸ پیش آمد و او مصرشناسی را تشویق کرد. نتیجه این سفر جنگی از حیث علم چنین است: اولاً کتابی در ۲۴ جلد و نقشه‌هایی (اطلس) در ۱۲ قسمت راجع بمصر و آثار قدیم آن از بناها و صنایع و غیره

۱ - سرچشمه‌هایی را که از يك قرن ونیم باین طرف کشف شده برای اختصار چنین نامیده ایم.

۲ - Ammien Marcellin.

۳ - Hiéroglyphe.

ب عنوان « توصیف مصر » منتشر شد<sup>۱</sup> ثانیاً در موقعی که سرباز های فرانسوی در قلمه ( سن ژولین )<sup>۲</sup> کار میکردند ، سنگی بیرون آمد که معروف به سنگ ( رُزِت )<sup>۳</sup> است ( ۱۷۹۹ م . ) و از این زمان مصرشناسی تولّد یافت . نوشته ها به زبان و سه خطّ بود : ۱ - به زبان مصری قدیم و بخطّ قدیم ( هیروگلیف ) . ۲ - به زبان محاوره که در زمان بطالسه معمول بود و بخطّ دیموتیک ( خطّ جدید مصری ) . ۳ - به زبان وخطّ یونانی . کلمات آخر نسخه یونانی معلوم کرد که دو نسخه اولی اصل است و این نسخه ترجمه دو نسخه مزبور . از نسخه مصری نخستین چیزی که معلوم شد این بود که خطّ مصری قدیم تماماً ( ایدئوگرامی ) نیست یعنی هر علامت را نمیتوان نماینده کلمه ای دانست و ممکن است که علامتی نماینده حرفی باشد .

( ثاکا ) عالم دانمارکی قبلاً گفته بود کلماتی که در اشکال بیضی قرار گرفته اسامی پادشاهان مصر است . ( فرانسوا شام پلیون )<sup>۴</sup> این عقیده را هادی خود قرار داده به خواندن خطوط سنگ ( رُزِت ) پرداخت و قبلاً زبان قبطی و تاریخ مصر را آموخت ، ولی بخواندن خطوط سنگ مزبور موفق نشد ، بخصوص که به اشکالات ، مرارتها و عدم خیر خواهی از طرف بعض اشخاص بر میخورد و بنوبت مایوس و امیدوار میگردد . وضع او چنین بود تا اینکه سنگی از محلی موسوم به ( فیل ) بدست آمد و ، چون خطوط آن به دو زبان نوشته شده بود ، شام پلیون توانست باینوسیله دو اسم را که عبارت از ( بطلمیوس )<sup>۵</sup> و ( کئوپاتر )<sup>۶</sup> است تجزیه کرده حروف را بشناسد . بعد به سنگ ( رُزِت ) و سایر نوشته هائیکه در آن زمان بدست آمده بود پرداخت و توانست حروف خطّ مصری را که متجاوز از صد ها علامت داشت از هم تفکیک کند . در سال ۱۸۲۱ موفق گردید که بی تردید آنها را بشناسد . سپس چون زبان قبطی را میدانست شروع بترجمه عبارات کرد و پس از آن به ترتیب صرف و نحوی برای زبان نوشته ها و فرهنگ آن پرداخت .

۱ - Description de l' Egypte  
 ۴ - François Champollion .

۲ - Saint-Julien .  
 ۵ - Ptolémée .

۳ - Rosette .  
 ۶ - Cléopâtre .

برائز این زحمات معلوم گردید که بر سنگ ( رِزْت ) مقررات کاهنان مصر نوشته شده ، این مقررات بافتخار ( بطلمیوس پنجم اِپی فان )<sup>۱</sup> صادر گشته و در ازای همراهی بوده که پادشاه مزبور با معابد مصری پس از اطفاء شورش کرده . شام پلین چهار نقشه بزرگ نیز راجع به آثار مصر تهیه کرد ، ولی نقشه های مزبور پس از فوت او طبع و منتشر شد<sup>۲</sup> . پس از فوت او در ۱۸۳۲ فوراً جانشینی برایش پیدا نشد ، ولی بعد ( لپ سیوس )<sup>۳</sup> استاد ( پرفسور ) دارالعلوم برلن ، ( ماری یت )<sup>۴</sup> ، ( روزه )<sup>۵</sup> و ( شابا )<sup>۶</sup> علمای فرانسوی این رشته را تعقیب کردند . در ۱۸۶۷ سند جدیدی در سه زبان که حاکی از مقررات کاهنان تانیس بافتخار ( بطلمیوس اِورِکت )<sup>۷</sup> بود بدست آمد و مطالعه در این سند معلوم کرد که رشته جوان مصر شناسی بر پایه محکمی قرار گرفته ، راه صحیح می پیماید . حالا در ممالک اروپا علمائی هستند که اوقات خود را صرف این رشته می کنند ، موزه هائی دائر است ، کرسیهائی در دارالعلوم ها تأسیس گردیده و مجلاتی بطبع میرسد . در خود مصر هم هیئتهائی مشغول حفاری هستند ، از جمله هیئت رسمی فرانسوی<sup>۸</sup> و شرکت انگلیسی<sup>۹</sup> و آلمانی است<sup>۱۰</sup> علاوه بر این علمائی در ممالک مجاور مصر مانند ( نوبی ) و شبه جزیره سینا که تمدن مصری داشتند به کاوش ها و تحقیقات اشتغال دارند .

خطوط میخی خواندن خطوط میخی پارسی مشککتر از خطوط مصری قدیم بود ، چه ترجمه یونانی در کتیبه های ایرانی وجود نداشت . باوجود این علمای اروپائی با زحمات طاقت فرسا به خواندن آن نیز موفق شدند . شرح پیشرفتهای آنها چنین است : در ۱۶۲۱ سیاح اِیطالیائی ( بیطرو دِلاواله )<sup>۱۱</sup> از کتیبه های تخت جمشید چند علامت میخی نقاشی کرده با خود به اروپا برد و حدس زد که باید این خط را از چپ به راست بخوانند . در ۱۶۷۴ ( شار دَن )

۱- Ptolémée V. Epiphane . ۲- Monuments de l' Egypte et de Nubie .

۳- Lepsius .

۴- Aug. Ed. Mariette. ۵- Rogée.

۶- Chabas.

۷- Ptolémée Evergète. ۸- Service des Antiquités

۹- Exploration Fund .

۱۰- Orient Gesellschaft. ۱۱- Pietro Della Valle.



سیاح فرانسوی صورت کتیبه ای را در شرح مسافرت خود بایران گنجانید. در ۱۷۶۲ (گت کای اوس)<sup>۱</sup> صورت گلدانی را که از مرمر بود و کتیبه هائی به سه خط میخی و يك خط مصری قدیم داشت منتشر کرد. پس از آن سیاحان مختلف سواد هائی از کتیبه های تخت جمشید برداشتند و در ۱۷۶۵ (کارش نشنی بور)<sup>۲</sup> بهترین سواد را برداشته معلوم کرد که خطوط کتیبه ها از سه نوع و ساده ترین این خطوط مرکب از چهل و دو علامت است. در ۱۸۰۲ عالم دانمارکی (مون تر)<sup>۳</sup> گفت که خط دوم سیلابی یا هجائی است، یعنی هر علامت نماینده يك هجا است، و خط سوم ایدئوگرامی است، یعنی هر علامت نماینده مفهوم یا کلمه ایست. بعد عالم مزبور گفت در جاهائیکه کتیبه سه نوع خط نوشته شده، هر سه از حیث مضمون راجع بیک مطلب است و هر کدام از خطها متعلق بزبانی است. خط اول باید متعلق بزبانی باشد که متن در ابتداء بآن زبان نوشته شده، بعد آنرا به دوزبان دیگر ترجمه کرده اند، چون زبان اهالی پارس که تخت جمشید در آن واقع است زبان پارسی بود، پس جای اول را باید بزبان پارسی داد. پس از آن عالم مذکور بخواندن خط اول که ساده تر است پرداخت و بنابراین فرض که حروف صدادر<sup>۴</sup> (مصوت) بیش از حروف بی صدا<sup>۵</sup> (مصمت) تکرار میشود، چهل و دو علامت را بحروف صدادر و بی صدا تقسیم کرد. بعد چون زبان آوستائی را میدانست پرداخت به تعیین اینکه کدام حرف صدادر بیشتر استعمال شده. باینوسیله توانست دو حرف را که عبارت از (آ) و (ب) بود معلوم کند و نیز توجه علماء را باین نکته معطوف داشت که چند علامت همیشه باهم و بیک ترتیب تکرار میشود، ولی آخر این چند علامت تغییر میکنند. سپس حدس زد که باید تغییر از صرف اسماء باشد<sup>۶</sup>. زحمات این عالم در اینجا خاتمه یافت. قدم دیگر را (گروت فنڈ)<sup>۷</sup> برداشت. این عالم دو کتیبه کوچک را از کتیبه هائی، که (نی بور) نقاشی کرده به اروپا برده بود و هر دو به زبان اولی است، مورد مذاقه قرار داده دریافت که در هر دو کتیبه

۱— Comte Caylus. ۲— Carstens Niebuhr. ۳— Münter. ۴— Voyelles  
۵— Consonnes. ۶— Déclinaison. ۷— Grotefend.

علاماتی بیک ترتیب و باهم تکرار میشود، بعد عقیده (تیه سین) را که کتیبه های تخت جمشید حاکی از عناوین شاهان هخامنشی است هادی خود قرار داده گفت: این چند علامت که بیک ترتیب و باهم تکرار میشود کلمه (شاه) است و کلمه ای که قبل از آن آمده و در دو کتیبه مختلف است اسم شاه. پس از آن کتیبه ها را تجزیه کرده کلمات را بدین ترتیب در آورد. ۱- در یکی از کتیبه ها: فلان + شاه + مجهول اول + شاه + شاه (آخر این کلمه بواسطه صرف تغییر کرده) + فلان + مجهول دوم + مجهول سوم. ۲- در کتیبه دیگر: فلان + شاه + مجهول اول + شاه + (آخر این کلمه بواسطه صرف تغییر کرده) + فلان + شاه + (آخر کلمه تغییر کرده) + مجهول دوم + مجهول سوم. پس از اینکار (گروت فند) گفت باید عناوین شاهان هخامنشی مانند عناوین شاهان ساسانی باشد و بنا بر این حدس زد که مجهول اول کلمه (بزرگ) است، شاه بعلاوه تغییری که در آخر کلمه شاه حاصل شده کلمه (شاهان)، مجهول دوم (پسر) و مجهول سوم (هخامنشی) میباشد. پس از آن خواند: فلان شاه بزرگ، شاه شاهان، فلان پسر (یعنی پسر فلان) هخامنشی. و در کتیبه دیگر: فلان شاه بزرگ، شاه شاهان، فلان شاه پسر (یعنی پسر فلان شاه) هخامنشی. بعد پرداخت باینکه اسامی شاهان را معلوم کند و فکر کرد و یافت که در دودمان هخامنشی موافق منابع یونانی دو شاه بود که پدران شان شاه نبودند، یکی کوروش بزرگ که پدرش کامبیز بود و دیگری داریوش اول که پدرش هیستاسپ نام داشت. بعد گفت در این کتیبه جد شاه را شاه نوشته اند و این اسم باید هیستاسپ باشد، زیرا طول کلمه با طول علامات موافقت میکند و این شاه هم که نوه هیستاسپ بوده باید که ریشش باشد زیرا اسم او با همان حرف شروع میشود که کلمه شاه شروع شده (برای فهم مطلب باید در نظر داشت که گروت فند زبان آوستائی را میدانست و تصور میکرد که زبان پارسی قدیم و آوستائی یکی است و در زبان آوستائی حرف اول کلمه (شاه) را در آن زمان با (ك) میخواندند.

۱- زیرا مضاف الیه را بر مضاف مقدم میداشتند.

بعدها معلوم شد که عقیده این عالم اگر چه صحیح نبود ولی حدس او در این مورد اتفاقاً صائب آمده، چه شاهرا بزبان پارسی قدیم (خْشایَه تَه) می گفتند و (-گَرَزِش) هم یونانی شده (خْشایَرِشا) است، بنابراین هر دو کلمه بایک حرف مصمت یعنی (خ) شروع میشود). بالاحاصل تا اینجا (گَرَوْتِیَنْد) درست آمد و پس از آن در اشتباه افتاد، زیرا پنداشت که زبان آوستائی و پارسی قدیم یک زبانند. باوجود این موفق شد که به علامت را از روی اسم شاهان درست معلوم کند. در ۱۸۰۲ این عالم نتیجه زحمات خود را در مجمع علمی (رِگْشِین رِگن) در آلمان بیان کرد و بهره مندی نیافت، ولی در فرانسه زحمات او را قدر دانستند و (بورْتف) <sup>۱</sup> اسلوب او را پیروی کرده تمام علامات خط میخی پارسی را معلوم کرد. پس از این دو عالم (راولین سن) <sup>۲</sup> زحمات زیاد در این راه کشید. این صاحب منصب انگلیسی در خدمت دولت ایران بود و زمانی که در حدود غربی ایران توقف داشت (۱۸۳۵) نمیدانست که اروپا در خواندن خطوط قدیمه تا چه اندازه ترقی کرده. (راولین سن) بخواندن خطوط میخی پرداخت و با وجود اینکه از کتیبه های دیگر شروع کرد به نتایجی رسید که (گروْتِیَنْد) رسیده بود. بهره مندی (راولین سن) اهمیت زیاد داشت، چه ثابت کرد که زحمات (گروْتِیَنْد) به نتیجه رسیده و حدس های او صحیح است. از کشفیات بزرگ (راولین سن) کتیبه ییستون داریوش اول است که به سه زبان نوشته شده (پارسی قدیم، عیلامی و آسوری). او با مخارج زیاد و مخاطره جانی موفق شد از این کتیبه، که در بلندی صد پیا از زمین است، سوادی بردارد. بعد بواسطه خواندن پنجاه اسم که در کتیبه ذکر شده، توانستند تحقیق در چگونگی کار های علماء قبل کنند. بر اثر تحقیقات تردیدی نماند در اینکه الف بای زبان پارسی قدیم معلوم گشته و چهار صد کلمه از این زبان بدست آمده. پس از آن موافق این کتیبه و لغات آن نحو و صرف زبان مزبور را نوشته فرهنگی نیز ترتیب دادند. راولین سن پس از آن از راه خط میخی پارسی بخط میخی دوم پرداخت و معلوم شد که این خط هجائی است، یعنی هر علامت نماینده یک

۱ - Burnouf.

۲ - Rawlinson.

هجا است. علامات این خط هم با زحمات راوُلین سن<sup>۱</sup> و (نرّیس<sup>۲</sup>) انگلیسی در سال ۱۸۵۵ کاملاً معلوم گردید و محقق شد که این زبان عیلامی یا زبان شوشی جدید است. بعد بخط سوّم پرداختند. در اینجا کار کردن اشکالات بیشتری داشت زیرا، چون این خط کمتر از دو خط دیگر جا گرفته بود، در ابتدا پنداشتند که ایدئوگرامی است، یعنی هر علامت نماینده کلمه است، ولی بعد که دقیق شدند یافتند که این نسخه ترجمه نسخه پارسی است و اسامی شاهان بواسطه چند علامت نوشته شده. پس معلوم شد که اگر این خط الف بائی نباشد لا اقل هجائی است. (مون<sup>۳</sup> تر<sup>۴</sup>) در ۱۸۰۲ گفته بود که بعضی علامات خط سوّم شبیه علامانی است، که بر آجرهای بابلی نوشته شده و از خرابه های این شهر قدیم بدست آمده. بعد اکتشافات (لیارد<sup>۱</sup>) و (بِتْنا<sup>۲</sup>) در نینوا ثابت کرد که خط سوّم کتیبه های هخامنشی همان خط آسور و بابلی است و دیگر شکمی نماند که شاهان هخامنشی بعد از زبان پارسی قدیم و عیلامی زبان و خط آسور و بابلی را، که زبان و خط نخستین مردم متمدن آسیای پیشین بود، استعمال کرده اند. در این زمان مباحثات راجع به زبان و خط شروع شد و بالاخره محقق گردید که این زبان زبان سامی است و خط از حیث مرحله بین خط مفهوم نویسی و هجائی، یعنی بعضی علامات نماینده مفهومی و برخی نماینده هجایا سیلابی است. پس از آن (اُپ<sup>۳</sup> پیر<sup>۴</sup>) عالم فرانسوی و هینکس<sup>۵</sup> بخواندن خطوط میخی بابلی شروع کردند. در این رشته هم (راوُلین سن<sup>۱</sup>) مستقلاً بخواندن نسخه آسوری کتیبه بیستون پرداخته به نتایجی رسید، که دو عالم مذکور هم رسیده بودند، و در ۱۸۵۱ نتیجه زحمات خود را با فهرست ۲۴۶ علامت خط بابلی و قرائت صحیح علامات مزبوره طبع و منتشر کرد. در ۱۸۵۷ آسورشناسی میبایست نخستین امتحان خود را بدهد، زیرا بنا بتقاضای انجمن آسیائی پادشاهی لندن<sup>۶</sup> چهار نفر عالم آسورشناس دعوت شدند که هر یک جدا گانه یکی از کتیبه های آسوری را بخوانند. چهار نفر اینها بودند: راوُلین سن<sup>۱</sup>، تال<sup>۲</sup> بُت<sup>۳</sup>، اُپ<sup>۴</sup> پیر<sup>۵</sup>، هینکس<sup>۶</sup>. هر کدام

۱ - Layard. ۲ - P. Botta. ۳ - Oppert. ۴ - Royal Asiatic Society.

مستقلاً کار کردند و نتیجه زحمات آنها خیلی شبیه و نزدیک یکدیگر بود. چند سال قبل کشف جدیدی توجه علماء را بخود جلب کرد. توضیح آنکه در بابل لوحه هائی یافتند از خاک رُس که از زمان سلوکیها است و عین کلمات بابلی بخط یونانی نیز نوشته شده. این انکشاف کاملاً ثابت کرد که خط آسور و بابلی را چنانکه میخوانند صحیح است، لوحه های مزبور در موزه لندن است. زاید است گفته شود که پس از معلوم کردن الفبای زبان های مزبور چقدر کتیبه و لوحه خوانده شده. آنچه راجع بایران است در جای خود ذکر خواهد شد، اما راجع به بابل و آسور و مصر عده این نوع اسناد بقدری زیاد است که فقط فهرست آن در چندین مجلد نگنجد.

**خط مملکت وان** مملکتی که از اوایل قرن ششم قبل از میلاد ببعد موسوم به ارمنستان شد قبل از آن موسوم بدولت وان یا آرارات بود. این مملکت تمدن آسور و بابلی داشت. کنجکلوی راجع به کتیبه هائی که در اینجا کشف میشد از ۱۸۴۰ میلادی شروع گردید. آثاری که بدست آمده از صد ها متجاوز و عده زیادی از این خطوط در (اوج کلیسای) نخجوان است. خواندن این خط میخی در ابتدا خیلی سخت بود، ولی بعد از آنکه نوشته هائی بدو خط وانی و آسوری یافتند کار آسان تر شد. (گویار)<sup>۱</sup> در ۱۸۸۰، (سین)<sup>۲</sup> در ۱۸۹۴ بخواندن آن موفق شدند و حالا این خط را تقریباً میخوانند. پادشاهان وان در ابتدا بخط میخی آسوری مینوشتند، بعد خطی برای وان ترتیب دادند که نیز میخی است. کتیبه های وان غالباً راجع به بنا هائی است که کرده اند، جز سالنامه (آرگیشتی) که راجع بوقایع است.

**خط هیت ها** مردم وان از حیث تمدن با آسور و بابل نزدیک بودند، ولی از حیث نژاد با مردم (هیت) قرابت داشتند، از هیت ها اطلاعاتی تا ۱۸۴۰ نبود، ولی حالا معلوم شده که اینها در حدود ۱۷۰۰ ق. م دولتی نیرومند در آسیای صغیر تشکیل کرده بودند و هزار سال این دولت دوام داشت، تا بالاخره

۱ - Sayce . ۲ - Guyard .

در قرن هفتم قبل از میلاد بدست آسوری ها منقرض شد. علمائی مانند گنِدر، سِنس، سِن پِن، برای خواندن این خط کار میکردند، ولی زحمات آنها نتیجه قطعی نداده بود، زیرا در اینجا کتیبه‌ای که به دوزبان باشد بدست نیامده و تاریخ این ملت را هم نمیدانند. مهری از یکی از پادشاهان (هیت) پیدا شده که بخط میخی بر آن کنده‌اند، تار کودی مو، بخط هیتی هم چیزی نوشته شده، ولی معلوم نیست که این نوشته ترجمه خطی باشد. عجالة مواد خام زیاد بدست آمده. در ۱۸۹۰ هیتی از (اُکسفورد)<sup>۱</sup> بریاست (رام زی)<sup>۲</sup> به امکنه قدیم دولت هیت فرستاده شد و این هیئت در کاپا دوکیه آسیای صغیر تحقیقاتی کرده آثار زیاد بدست آورد. حجاریه‌های برجسته هم از دوره هیتها یافته‌اند و معلوم شده که صنایع اینها ترکیبی و خشن بوده. اشیاء و آثار زیاد از هیتها در موزه برلن است و علمای فرانسوی، آلمانی و غیره بنوبت در این جاها کار کرده‌اند. پایتخت این دولت در ابتداء در (پِت ریوم) بود که اکنون موسوم به بوغازک یی است و بعد در (کاراکامش) در ساحل فرات (کار کمیش توریه).

این خط را تا ۱۷۳۵ نتوانستند بخوانند در این سال نوشته‌ای بخط فینیقی و یونانی در جزیره مالت بدست آمد و خواندن این خط سهل گردید. بعد علمائی مانند سوینتن<sup>۳</sup> انگلیسی<sup>۴</sup> و بارثلمی فرانسوی<sup>۵</sup> الفبای زبان را بدست آورده معلوم کردند که زبان فینیقی کاملاً زبان سامی است. تا ۱۸۱۰ علماء اروپائی اطلاعی از این خط نداشتند، در این سال دکتر (زِت سِن) سوادهایی از خطوط سبأ که اهمیتی عربستان جنوبی نداشت به اروپا فرستاد، بعد سیاح فرانسوی (آرن) سوادى از ۵۶ کتیبه و ۲۰ لوحه در محلهای جنوب عربستان برداشت و بدینوسیله توانستند با زبان حمیری آشنا شوند. در ۱۸۶۹ عالم سامی شناس فرانسوی (کالوی) لباس اعراب بدوی پوشیده داخل عربستان شد و هفتاد سند بدست

۱ - Trantscription. ۲ - Oxford. ۳ - Ramsay. ۴ - Swinton.

۵ - Barthélémy.

آورد، ولی از همه این کشفیات مهم‌تر نتیجه زحمات گل‌آزاد عالم آثار قدیمه است که از ۱۸۸۲ تا ۱۸۹۴ چهار دفعه به عربستان رفت، هر دفعه يك یا دو سال در آنجا بسر برده متن‌های مفصل بدست آورد و کتیبه‌ها و لوح‌های زیاد کشف کرد. راجع به عربستان جنوبی مواد خام زیاد است و امیدوارند که نتایج مهمی از این اسناد بدست آرند. در ۱۸۹۰ (بنت) انگلیسی يك کتیبه بخط سبأ در آن طرف بحر احمر یعنی در حبشه افریقائی پیدا کرد. بیشتر مواد درموزه‌ها و کتابخانه‌ها جمع شده.

## ۲ - کاوش‌ها

در میان اسناد منبع جدید در درجه اول اهمیت اسنادی است مصر که فلاحین مصر در محلی موسوم به (تل‌العمرنه) یافته‌اند. این نوشته‌ها از دفتر خانه دولتی مصر قدیم است، که از (تب) پایتخت مصر باینجا نقل شده. توضیح آنکه یکی از فراغنه موسوم به (آمن‌خ تب) چون پایتخت را موقتاً بدینجا آورد، دفتر خانه دولتی را هم باینجا نقل کرد. این اسناد برای روشن کردن دوره‌ای از ادوار تاریخ مصر بسیار مهم است. اسناد دیگری هم بدست آمده که مجموعه آن بیش از ۳۴۸ طغری است، بزبان بابلی و زبانهای دیگر نوشته شد و خط آنها میخی است. اسناد مزبوره راجع به روابط مصر با دول خارجه آن زمان است، مثلاً نامه‌های سلاطین بابل، میتانیان، هیتها و قبرس بفراغنه مصر و نیز راپورت‌های شاهزادگان سوریه، فینیقیه، فلسطین که در آن زمان دست‌نشانده فراغنه بودند. زیادی است گفته شود که این اسناد تاجه اندازه جالب توجه شده، ولی متأسفانه زمان این اسناد محدود است و از اوائل قرن چهاردهم قبل از میلاد تجاوز نمی‌کند. در صدد بودند که سایر قسمت‌های دفتر دولتی مصر قدیم را هم بدست آرند. اسنادی دیگر شبیه اسناد مذکور در فلسطین بدست آمده که از امراء

محلی است و نیز در کاپادوکیه، یاصحیحتر گفته باشیم، در بوغاز (گُئی) پایتخت هیت‌ها، وین‌گیر<sup>۱</sup> دفتر را کدپادشاهان هیت را کشف کرد. عدهٔ اسناد این دفتر قدیم از شماره اسناد (تل‌العمرنه) خیلی بیشتر است و در اینجا هم اسناد حاکی از مکاتبه‌ای است که با پادشاهان معاصر و امراء دست‌نشانده کرده‌اند. از جمله نسخه‌ای است از عهدی که پادشاه هیت‌ها (خات توشی‌لم) با رامزس دوم فرعون مصر بسته. نسخهٔ دیگر این عهد نامه را در مصر بخط مصری قدیم قبلاً یافته بودند. این سند حاکی از اتحادی است که دولتین پس از جنگهای متمادی در سر سودیه کرده‌اند، یعنی، چون مصر دیده که از عهد حریف پرزور خود برنمی‌آید، از در دوستی در آمده و عهد اتحادی با او بسته. مقدمهٔ عهد نامه نشان میدهد که زبان دیپلوماسی هزاران سال پیش هم تقریباً مانند زبان دیپلوماسی کنونی بوده: طرفین نهایت حسن نیت را نسبت بیکدیگر دارند و برای ابراز صمیمیت و تشیید مبانی آن اینعهد را میبندند. در این معاهده به عهد نامه‌های پیش که دولتین در زمان پادشاهان سابق بسته‌اند اشاره شده. از نسخهٔ مصری این سند معلوم است که چند دفعه متن آنرا نوشته، ترجمه و اصلاح کرده‌اند و بهر دو نسخه متن بابلی علاوه شده. این نکته می‌رساند که زبان بابلی در آن زمان یکنوع زبان بین‌المللی بشمار میرفته.

آسور  
تپه‌هائی که در صفحات مجاور فرات و دجله واقع است از دیرگاه توجه سیاحان و مسافرین را بخود جلب میکرد و حدس میزدند که باید زیر این تپه‌ها خرابه‌ها و آثار شهرهای قدیم باشد.

در اواخر قرن هیجدهم، بُشام<sup>۲</sup> نمایندهٔ پاپ در کلد، توجه اروپائیه‌ها را به بعض تپه‌های حله و خرابه‌هائی که در جنوب بغداد واقع است جلب کرده مجموعه‌ای از آثار بفرانسه فرستاد. پس از آن کمپانی هند شرقی در صدد تحقیقات برآمد و مجموعه‌ای ترتیب داده بموزهٔ لندن معروف به خانهٔ هند شرقی تقدیم کرد. بعد (ریچ) نمایندهٔ کمپانی هند شرقی در بابل مشغول تحقیقات شده کتابی در ۱۸۱۵

۱ - Winckler . ۲ - Archevèque Bauchamp .



در توصیف خرابه ها و تپه ها نوشت و مجموعه ای بلندن فرستاد که داخل موزه بریتانیائی گردیده فوق العاده توجه عامه را جلب کرد. حال بدین منوال بود تا اینکه در ۱۸۴۲ پل بت تا ویس قونسول فرانسه در موصل بتصور اینکه نینوای قدیم در این محل بوده، در تپه (کویونجیک) برای نخستین دفعه به کاوش پرداخت، چون از حفاریات مذکوره نتیجه ای که مترقب بودند بدست نیامد، به تپه (خورساباد) متوجه شد و حفاریاتی کرد که نتیجه بخشید: باقیمانده قصر سارکن پادشاه آسور را با دیوارهایی که پر از حجاریهای برجسته قشنگ بود یافته، در حال صورت هائی از آن نقاشی کرده با مجموعه ای از آثار برای موزه (لوور) فرستادند و دولت فرانسه کتاب نفیسی در پنج جلد بعنوان آثار نینوا<sup>۱</sup> انتشار داد اقدام فرانسویها باعث شد که لیارد انگلیسی به خرج (کن نینگک) معارف پرور در تپه نمرود، محل کلاه یا کالج توریه پایتخت قدیم آسور، به حفاریات پرداخته قصر (آسوربانی پال) پادشاه آسور و حجاریهای برجسته زیاد کشف کرد (۱۸۴۵ م). بعد در محل (کویونجیک) که فرانسویها ترك کرده بودند کاوشهایی بعمل آورده آثار قصر نینوا را یافت. بهره مندیهای (لیارد) باعث شد که موزه بریتانیائی مبلغی باو داد و او باز از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۱ بکاوش پرداخت. در نتیجه آثار قصر (سن ناخریب) و (نیگلالت پی لیستر) پادشاهان آسور پیدا شد و چیزی که خیلی مهم است کتابخانه درباری آسوربانی پال از زیر خاک بیرون آمد. این کتابخانه، که منبع تمام نشدنی آگاهی باحوال آسور میباشد، حالا در موزه بریتانیائی است. حجاریهای برجسته و کتیبه های زیادی هم بدست آمده که متتبع را بازندگان خصوصاً آسوری های قدیم آشنا میکند. لیارد در کتبی نتیجه تحقیقات و کاوشهای خود را منتشر کرد<sup>۲</sup> و بعد از مراجعت او بانگلستان (رسام) و (لُفتوس) کارهای او را دنبال و اکتشافات عمده کردند. پس از آن دیگر چندان توجهی به

۱ - Paul botta . ۲ - Monuments de Ninive . ۳ - Layard. Monuments of Nineveh 1849 , Nineveh and its ruins 1850, Discoveries in the ruins of Nineveh and Babylon 1853 .

نینوا نمیشد، تا در ۱۸۷۰ (جرج سمث) در کتاب خانه آسوربانی پال حماسه ای معروف به (کیل گامش) و روایتی راجع بطوفان یافت (هر دو از بابل است). انتشار این آثار بقدری جالب توجه عامه شد که اداره جریده (دیلی تلگراف)<sup>۱</sup> هزارلیره به سمیت داد، تا بقیه این حماسه را بیابد و او به نینوا رفته در کویونجیک بقیه این حماسه را یافت. بعد او را مجدداً به آسور فرستادند و آثاری بسیار راجع به عقاید مذهبی و چیزهای دیگر آسوریها بدست آورد. این اکتشافات توجه خاصی در تمام اروپا و مخصوصاً در انگلستان نسبت بمشرق قدیم ایجاد کرد. بعد از سمیت، (رسم)، بواسطه همراهی لیارد، که سفیر انگلیس در اسلامبول بود، امتیازاتی راجع بحفريات گرفت و در جاهای زیاد کلوتهائی بعمل آورد. از آثار منکشفه اینزمان دروازه (تلوات) است که از مفرغ ساخته شده و از حیث صنعت خیلی معروف میباشد. این دروازه نقاشیهای برجسته دارد و آن را بیاد کارفتوحات (سَلْمَ نَعَرَ) دوم، پادشاه آسور، ساخته اند. رسام در ۱۸۸۲ م. بانگلستان مراجعت کرد و از این تاریخ دیگر کلوتهائی در نینوا نشد، ولی شرکت آلمانی موسوم به «شرکت شرقی» در (کلاش برت) که محل (آسور) یعنی نخستین بایتخت دولت آسور است، مشغول کلوتهائی میباشد. مدارك و اسناد زیاد، که از آسور بدست آمده، غالباً عبارتست از: ۱- از راپورتهای حکام و ولات آسوری راجع بامور قلمرو حکمرانی آنها، اهمیت این اسناد از این حیث است که نص وقایع را نوشته اند، زیرا نفی در ا عراق کوئی برای حکام نبوده، عیب مدارك مزبوره این است که تاریخ ندارد و گاهی هم معلوم نیست که مخاطب کیست. ۲- از مکاتبه پادشاهان آسور با پادشاهان بابل و پادشاه عیلام با پادشاهان آسور. در زمان (آداد نیراری) پادشاه آسور عهدی بین آسور و بابل منعقد شده و وقایع نگاران دربار آسور بمناسبت موقع، یابنا بمأموریتی که داشته اند، فهرستی از تمام عهدنامه های قبل، که بین دو دولت مذکور منعقد شده بود، ترتیب داده اند، با قید اینکه کدام عهد نامه در زمان صلح یا بر اثر جنگی بسته شده و هر دفعه

۱ - Daily Telegraph.

تصریح کرده‌اند که حدود دولتی از چه قرار معین شده. اگر چه در این فهرست آنچه برای آسور موهن یانا گوار بوده بسکوت گذشته، باوجود این فهرست مزبور دارای اهمیت زیاد است، زیرا جاهای خالی سالنامه‌های بابلی را پر می‌کنند و راجع به دوره‌ایست که اطلاعات دیگر نسبت به آن کم است. مقایسه تاریخ آسور و بابل را بر این سند مبنی می‌دارند و آن مربوط به ازمنه‌ایست که از قرن ۱۵ تا نهم ق. م امتداد می‌یابد.

پس از کارهای ریج بیابل دیگر توجهی نشد تا در ۱۸۵۲  
**بابل**  
 دولت فرانسه هیئتی در تحت ریاست (فرینل) و (آپیر) بدانجا فرستاد و آثار زیاد بدست آمد، ولی به اروپا نرسید، چه در موقع حمل بدجله ریخت. در ۱۸۵۴ (نیرلر) و (لقتوس) انگلیسی در زیر تپه‌های (وار که) و (مغیر)، محلهای (اور) و (ارخ)، دو شهر قدیم سومر، را کشف کردند و در همانسال (راولینسن) محل برج معروف (بیرس نمرود) را یافت. هرودوت در کتاب خود توصیفی از آن کرده و آن را معبد هفت طبقه‌ای خوانده. رسام در اینجا باز کاوشهایی بعمل آورد و معلوم شد که این مکان موسوم به (برسیپ پا) و از محله‌های خارج بابل در ماوراء رود فرات بوده. بعد رسام و (راولینسن) تپه (ابوحبه) را کردند و معلوم شد که شهر قدیم سیپ پار با معبد معروف (شتن) رب النوع آفتاب اینجا بوده، این معبد سیصد طالار و اطاق و نیز عمارتهایی برای کهنه و ضبط دفاتر داشته. از دفاتری معلوم است که معاملاتی در این معبد میشده و بیشتر اسناد راجع باین نوع کارهاست. در ۱۸۷۷ (دسارزک) فرانسوی در تپه (تل) کاوش کرد و چیزهایی یافت که تا آن زمان کشف نشده بود. توضیح آنکه: مجسمه‌های گوناگون، ظروف، اشیاء مفرغی و لوحه‌های زیاد با خطوط میخی، از عهدی که هنوز بابل بنانده بود، بدست آمد و بموزه (لوور) پاریس نقل شد. از ۱۸۸۵ امریکائیها و آلمانی‌ها در بابل مشغول کاوش بودند و آثار زیاد از معابد و

غیره کشف کردند از جمله معبد شهر ( نیپ پور ) است ، بعد دفتر معاملات و اسنادی زیاد که راجع بقرون ۱۸ - ۱۳ ق . م میباشد و در بعض موارد تازمان تسلط پارسیها پائین میآید . نتیجه این کاوشها را نوشته در امریکا منتشر کردند<sup>۱</sup> : از طرف امریکا کشیشی ( پطرس ) نام بحفريات نظارت داشت و او کتابهایی در این باب بطبع رساند . در ۱۹۰۰ کتابخانه معبدی را یافتند و بعد کمپانی شرقی آلمانی تحقیقاتی راجع به قصر بخت النصر و معبد بزرگ ( مَرْدُوك ) خدای بزرگ بابلیها بعمل آورده نقشه شهر بابل را ترسیم کرد . در خانمه مقتضی است علاوه کنیم که مؤسسه کارنه جی امریکائی ( پوم پلی ) نامی را فرستاد تا تحقیقاتی راجع بآثار عتیقه بابل و کلدانه کند و او کارهای مهمی برای روشن کردن تاریخ این مملکت انجام داد . در بابل اسناد زیاد ، از قبیل سالنامه ها ، نامه ها ، کتاب دولت ها و غیره ، بدست آمده بعض این اسناد و سالنامه ها محدود بسلطنت پادشاهی است و برخی محدود بدوره ای ، ولی بیای کتب تاریخی زمان ما نمیرسد .

مبدء تاریخ را در بابل از واقعه مهمی میدانستند ، مثلاً سالی که پادشاه دونگی فلان شهر را خراب کرد ، یا سالی که این پادشاه دختر خود را بشاهزاده عیلامی داد ، ولی فهرست ها و سالنامه هایی نیز بدست آمده که از حیث روز ، ماه و سال تاریخ معینی دارد ، مثلاً فهرستی است که در زمان داریوش نوشته شده و سوادى است از يك نسخه اصلی . در این فهرست ( یا سالنامه ) صریحاً قید شده « سال ۲۲ سلطنت داریوش » . در فهرست مزبور وقایع را از ۷۴۵ تا ۶۸۸ ق . م ذکر کرده و سال بسال شرح داده اند . باز فهرستی بدست آمده که مربوط است بروزهای آخر دولت بابل تا تسخیر این شهر بدست کورش بزرگ . کلیه این گونه فهرست ها و سالنامه ها در بابل و آسور زیاد کشف شده و بعضی مربوط بازمنه ای است که بسیار قدیم است .

۱ - The Babylonian Expedition of University of Pennsylvania

## ایران

در ۱۸۴۰ - ۱۸۴۱ (فلاندین)<sup>۱</sup> و (کنت)<sup>۲</sup> بطور کلی نقشه تخت جمشید را ترسیم و ضمناً حجاری‌های جالب توجهی کشف کردند. از آثار معلوم شد که طار بزرگ (آبدان) کجا و چگونه بوده. در ۱۸۵۰ لفتوس<sup>۳</sup> و چرچیل<sup>۴</sup> در خرابه‌های شوش تحقیقات و امتحاناتی کردند. بعد از آنها در ۱۸۸۵ دیولافوا<sup>۵</sup> بازوجهای مشغول تحقیقات در شوش گردید و قصر اردشیر دوم هخامنشی را کشف کرد (در این محل در ابتداء قصر داریوش اول بود و بعد از خراب شدن آن بواسطه حریق در زمان اردشیر اول، اردشیر دوم از نو قصری بر خرابه آن بنا کرده بود) علاوه بر این اکتشاف سرستون و کاشیهای زیادی در اینجا پیدا شد که حالا در موزه لوور<sup>۶</sup> پاریس است. از جمله فریزی است موسوم به جاویدانها که نمونه‌ای از سپاهیان دوره هخامنشی نشان میدهد و شرح آن در جای خود بیاید. موزه لوور<sup>۶</sup> پاریس از حیث آثار ایران قدیم بر سایر موزه‌ها برتری دارد. پس از لفتوس و دیولافوا هیئت در تحت ریاست دمر<sup>۷</sup> کان<sup>۸</sup>، بر حسب اجازه انحصاری، که دولت ایران بدولت فرانسه داده بود، حفريات را دنبال کرد و (شیل) عالم آسورشناس جزو هیئت مزبور بود. اگرچه حفريات شوش هنوز بانمام نرسیده و، چنانکه گویند، نیم قرن دیگر لازم است تا اینکار انجام شود، باوجود این از آنچه تا بحال بدست آمده تاریخ عیلام تا اندازه‌ای روشن گشته و يك دولت بردولتهای بزرگ مشرق قدیم افزوده. در اینجا آثاری راجع ببا بل و آسور بدست آمد که کسی انتظار آنرا نداشت، از جمله شیل<sup>۷</sup> خنوری<sup>۸</sup> پادشاه بابل است که در قرن بیست و یکم قبل از میلاد سلطنت داشت. چون نتایج حفريات شوش پائین تر بمناسبت موقع ذکر خواهد شد عجاله<sup>۹</sup> می‌کنیم.

بعد دو عالم انگلیسی (تیبسن)<sup>۱۰</sup> و (کینگ)<sup>۱۱</sup> بایران آمده تحقیقات و مقابله جدید در نسخه‌های سه گانه کتیبه بیستون کردند. اینکار خیلی مشکل بود زیرا

۱ - Flandin. ۲ - Coste. ۳ - Loftus. ۴ - Churchill.

۵ - M. Dieulafoy. ۶ - J. de Morgan.

۷ - Stèle - ۸ - Hammurabi. ۹ - (سنگ يك پارچه که بر آن خطوطی کنده اند). ۱۰ - ۱۱ -

میایست روی طنابهایی در بلندی ۱۰۰ پا از زمین قرار گرفته کار کنند. نتیجه این تحقیقات در ۱۹۰۷ طبع و منتشر شد، سرلوحه کتاب این است: « حجارها و کتیبه های داریوش بزرگ - يك مقابله جدید متن پارسی، شوشی و بابلی با ترجمه های انگلیسی »<sup>۱</sup>. مضامین این کتیبه ها در فصلی که راجع با نار هخامنشی است بیاید. مقارن این زمان در حوالی حدود ایران حفریاتی در مرو و عشق آباد بتوسط مؤسسه (کارنه جی) امریکائی بدستیاری (پوم یلی)<sup>۲</sup> بعمل آمد و اشیاء زیادی پیدا شد که جلب توجه کرد، از جمله از این حیث که باشیاء منکشفه (سومر) شباهت داشت. بنا بر این بعضی علماء حدس زدند که بین تمدن سومر و ماوراء بحر خزر ارتباطی بوده و شاید سومری ها از طرف شمال بسواحل خلیج پارس رفته اند. اخیراً امریکائی ها در تخت جمشید و محل احتمالی شهر صد دروازه، در نزدیکی دامغان، با اجازه دولت بکلوش هائی پرداخته اند و فرانسویها نیز در نهادند به همان کار اشتغال دارند.

سوریه  
حفریات سوریه میایست خیلی طرف توجه باشد، زیرا محلهائی که در توریه ذکر میشود غالباً در فلسطین یا در این صفحه است. با وجود این حفریات و کوشها در اینجا پیشرفتهای سائر جاهای تاریخی را نداشته. در میان هیئت هائی که برای تحقیقات و کوشها بسوریه فرستاده شده، نامی ترین آنها هیئتی است که در ۱۸۶۰ در زمان امپراطور فرانسویها ناپلئون سوم در تخریب است (رنان) بسوریه رفت. اگرچه کشفیات این هیئت مهم است، ولی نسبت به پولی که خرج شده در آسور و مصر به نتایج بیشتری رسیده اند. گذشته از این نکته، آناری که بدست آمده بیشتر مربوط بازمنه بعد است. نتیجه زحمات این هیئت در کتابی موسوم به «هیئت فینیقیه»<sup>۳</sup> طبع رسیده. در قبرس و جزیره (گر-ث) حفریات نتایج بهتری داد. در قرطاجنه کلاردینال فرانسوی (لاوی زری) بدستیاری راهبین

۱ - The sculptures and inscriptions of Darius the Great . . . . A new collation of the Persian, Susian and Babylonian texts with English translations.

۲ - Pompelli. ۳ - Mission en Phénicie.

فرانسوی موسوم به پدرهای سفید از ۱۸۷۶ م. به حفريات و تحقیقات شروع کرد و نتایج آن بطبع رسید<sup>۱</sup>.

فلسطین  
در فلسطین حفريات با جدو جهد انگلیسیها و کمپانیهای پیش میرود، ولی اشکالات کار خیلی زیاد و جهت آن از این حیث است که این صفحه همیشه مسکون بوده، مردمان مختلف از نژادهای گوناگون از کنعانیان گرفته تا اقوام معاصر ما در اینجا بنوبت سکنی گزیده اند و بسا که روی تپه ای چندین شهر یکی بعد از دیگری بنا شده. بنابر این در يك جا آثار تمدن های مختلف از زیر خاک بیرون میآید: هر شهر که خراب میشده بر ارتفاع تپه میافزوده و شهر جدید را بر شهر خراب شده میساختند. گویند که عدّه چنبن طبقات گاهی از ده و بیست تجاوز میکنند. ارتفاع طبقه یا ضخامت آن بسته بطول زمانی است که شهری آباد بوده. گاهی يك طبقه در طبقه دیگر داخل شده، یعنی مواد طبقه پائین تر را در طبقه بالاتر بکار برده اند. شاید بارانها هم در اینکار دخالت داشته. بهر حال عالم آثار عتیقه باید بسیار رنج برد، تا آثار و علائم هر دوره یا عهدی را از دوره و عهد دیگر تمیز داده آنرا بجا و طبقه خود نسبت دهد. با وجود این کوشها از ۱۸۹۲ جداً تعقیب میشود.

نوبی  
از زمانیکه قشون انگلیسی و مصری نوبی، یاسودان کنونی را، تسخیر کرد، کوشها در اینجا بمرور شروع شد (۱۹۰۰ م.). از چند سال قبل باین طرف (۱۹۰۷) دارالعلوم پین سیلوانی امریکائی شروع به حفريات کرده آثار زیاد از دولت (مرآت) از قرن اوّل قبل از میلاد بدست آورد. در خواندن خطوط این مملکت (کریف فیز) زحمات بسیار متحمل شده بمقصود نزدیک گردید.

این است نتیجه يك نظر اجمالی بتحقیقات و حفرياتی که در جاهای مختلف مشرق قدیم بعمل آمده. گفته میشود يك نظر اجمالی، زیرا مدخل تاریخ

۱ - Les tombeaux puniques en Carthage.

ایران قدیم گنجایش بیش از این را ندارد، ولی معلوم است که از تحقیقات و حفريات آن چه راجع بایران قدیم باشد در جای خود مشروح تر ذکر خواهد شد. درخاتمه زاید نیست گفته شود که حفريات و تحقیقات را اکنون هم جداً تعقیب می کنند و هیئتهای علمی اروپائی و امریکائی در جاهای مختلف مشرق قدیم مشغول کارند. بنابراین باید امیدوار بود که تاریخ مشرق قدیم در آتیه نزدیک روشنتر از آنچه هست خواهد بود.

## کارهای علماء بعد از کشف سرچشمه های نوین

قبل از کشف منابع جدید کار علماء منحصر بود باینکه اطلاعاتی از سرچشمه های قدیم و توریة بدست آورده تفسیر کنند، یعنی کار اینها بی شباهت نبود بشخصی که درجائی ایستاده قدم برمیدارد و میگذازد<sup>۱</sup>. باوجود این علمائی پیدا شدند و کتاب هائی نوشتند که حالا هم اهمیت دارد، زیرا مدونی از مواد منابع قدیم است<sup>۲</sup>. پس از آن علم تاریخ مشرق قدیم تغییر کرد، تغییرات دارای چند مرحله است و سه مرحله آنرا که اساسی تر است ذکر میکنیم:

**مرحله اولی** پس از آنکه منابع جدید کشف شد، انقلابی در تاریخ مشرق قدیم پدید آمد و لازم شد که تجدیدنظر در تاریخ مزبور کنند. در ابتداء از جهت زیادی مواد علماء فرصت مذاقه کامل نداشتند و نیز فراموش کردند این نکته را در نظر گیرند که تاریخ مشرق قدیم چند هزار ساله است، در این مدت مدید عهود و دوره هائی بوده و زبان، مذهب و سائر چیزهای عهدی در عهد دیگر تغییر کرده. در نتیجه این اشتباه چیزهائی را، که از اسناد دوره بطالسه مثلاً بدست آورده بودند شامل سه هزار سال قبل از آن میداشتند یا تاریخ بابل را از اسناد آسوری استنباط میکردند. این نکته نیز از نظرها محو شد، که در موقع تجدید نظر در علمی یادر موقعی که علم جوانی میخواست جای علم قدیم را بگیرد،

۱ - یعنی باصطلاح نظامیها درجا میزند.

۲ - مانند این کتابها، Bunsen, Aegyptens Stelle in d. Weltgeschichte, Hamburg 1845. Niebuhr, Geschichte Assurs und Babels, Berlin 1857. Bochart, Chanaan.



باید مواد جدید را بقسمتهائی تقسیم وبعد هریک از قسمتها را بین علماء و کارکنانی توزیع کرد، نامدافه کامل و مطالعات عمیق در جزئیات بعمل آید و پس از اخذ نتیجه و مقایسه آن با اطلاعات و معلومات قدیم شالوده علم جدید ریخته شود. بر اثر غفلت از نکاتی که ذکر گردید، کتابهای بزرگی نوشتند که بطور کلی و عمومی مطالب را طرح میکرد و مقصود عمده این بود که این کتابها را عامه بخوانند. کتب مزبوره در ابتداء مورد توجه گردید، ولی دیری نگذشت که، از جهت عجله و عدم مداقه کامل در مندرجات آنها، یا در موادی که مبنای کتب مزبوره بود، اشخاص فکور جامعه با تردید و عدم اطمینان باین کتابها نگرستند. برای مثل موردی را ذکر میکنیم: کوت شمید در ۱۸۷۶ مقاله‌ای را، که راجع بآسورشناسی در یکی از مجلات نوشته بودند، سخت انتقاد و استهزاء کرد<sup>۱</sup> و مباحثه شدید در گرفت، تا آنکه رئیس آسورشناسان آلمانی (شرا در<sup>۲</sup>) مجبور شد دخالت کرده پایه علمی شعبه جدید خاورشناسی را تصدیق و مدافعه کند، ولی نباید تصور کرد که کلیه مصنفات یا مؤلفات این زمان این حال را داشت، زیرا کتبی هم در آلمان، فرانسه و انگلستان نوشته میشد که دارای مزایای علمی بود، مثلاً مدون کتیبه‌های میخی موزه بریتانیائی، که در پنج جلد منتشر شد، مربوط باین زمان است<sup>۳</sup> و بعد از آن دنباله آن بعنوان متنهای میخی بطبع رسید<sup>۴</sup>، آکادمی کتیبه‌ها در پاریس مجموعه‌ای از کتیبه‌های سامی منتشر کرد<sup>۵</sup>، کتب دیگری هم نوشته شد و بطبع رسید که ذکر آنها با مقصود ما ملازم نیست. در این اوان علمائی هم پیدا شدند که خواستند امتحانی برای نوشتن تاریخ عمومی کلیه مشرق قدیم بکنند، از جمله (مسیرو) فرانسوی است که کتاب او موسوم به «تاریخ قدیم مردمان مشرق» است<sup>۶</sup>. این کتاب در طبع پنجم دارای سه جلد با گراورهای خوب گردید. خود مسیرو مصرشناس بود و از این جهت کتاب او، که مبتنی بر اسناد و مدارك میباشد، بیشتر برای تاریخ مصر قدیم اهمیت دارد.

۱ - عنوان مقاله این بود، Neue Beiträge zur Geschichte d. Alten Orient.

۲ - Schrader

۳ - Cuneiform Inscriptions of Western Asia.

۴ - Cuneiform texts,

۵ - Corpus inscriptionum semiticorum.

۶ - Maspéro, Histoire Des Peuples de l'Orient 1875.

مرحله دوم - وقتی که مواد متراکم گردید و بر عدهٔ علماء خاور شناس افزود، مطالعه و مذاقه در منابع جدید در مرحله دوم داخل شد. توضیح آنکه مواد را تقسیم کرده در صد برآمدند که عهود و ازمئه این مدارک را بدست آرند. در این راه دو نفر پیشقدم بود: (مسپرو) و (ارمان) اولی اسلوب علمی بکار برده کتابی راجع بمذهب مصریهای قدیم نوشت<sup>۱</sup>، و دومی هم باهمان اسلوب علمی در باب مصر وزندگانی مصر تصنیفی کرد<sup>۲</sup>، بعدها بواسطه زحمات این دو عالم جوانانی تربیت شدند که خدمات شایان بتاریخ مشرق قدیم موافق منابع جدید کردند. پس از آن این اسلوب را راجع بمنابع آسوری و بابلی بکار بردند و در نتیجه کتابهای زیادی نوشته شد، که از کتب مهمه بشمار میرود، مانند ترجمه تمام کتیبه ها و خطوط میخی آسوری که بهدایت آسور شناس معروف آلمانی (شرادر) انجام یافت<sup>۳</sup>. از ۱۸۸۰ شروع کردند بنوشتن کتبی راجع بتاریخ عهد قدیم که مبتنی بر منابع جدید و قدیم باشد. از میان این نوع کتابها کتاب (ادوارد می یرو) خیلی معروف است و هنوز کهنه نشده<sup>۴</sup>. پس از آن تاریخ مشرق قدیم بقدری بسط یافت، که دیگر برای عالمی مقدور نبود در تمام رشته های آن متبحر شود. بر اثر این انبساط، تاریخ مزبور را بشعبه هائی تقسیم کردند، هر عالم موافق ذوق خود شعبه ای انتخاب کرد و هیئتی برای نوشتن تاریخ مشرق قدیم تشکیل گردید، مثلاً در آلمان نوشتن تاریخ ایران نصیب فردی ناندیوستی شد<sup>۵</sup>، تاریخ مصر را (ادوارد می یرو) با عالم دیگری نوشت، آسور و بابل را (هم مل) و فینیقیه را (یدچمان) بمورد مذاقه در آوردند (این موارد را برای مثل ذکر کردیم و الا نظائر آن زیاد است). بعد قرار شد دستور هائی برای تاریخ قدیم بنویسند و باز این کار را بین علماء متخصص تقسیم کردند و تاریخ ماد و پارس بسهم (پراشک) افتاد: در میان کتب مرحله دوم

۱ - Maspéro, Revue de l'histoire des religions.

۲ - Ermann, Aegypten und Aegyptisches Leben.

۳ - Keilinschriftliche Bibliothek.

۴ - Ed. Mēyer, Geschichte des Alterthums.

۵ - F. Justi.

لازم است اشاره‌ای هم بکتاب (پِرُز) و (شی‌پیه) کنیم. این کتاب راجع بصنایع مشرق است<sup>۱</sup> و در باب ایران و آسور اطلاعات مهمی میدهد، ولی بعد از طبع این کتاب اکتشافات زیاد راجع بصنایع مشرق قدیم روی داده و باید کتابی جدید در این باب بنویسند. بی‌موقع نیست گفته شود که علمائی هم مانند (اُپِر) فرانسوی کتابهایی در باب علوم مشرق قدیم نوشته‌اند، مثلاً راجع بریاضیات در نزد مصرها، هیئت در آسور و بابل، طب در مشرق.

مرحله سوم در اواخر قرن نوزدهم میلادی کشفیات غیر مترقبه در صفحانی که تمدن بابلی داشتند روی داد، در مصر آثار قبل از تاریخ این مملکت بدست آمد و نیز آثار ممالک درجه دوم مشرق قدیم در آسیای غربی کشف شد. تمام این اکتشافات باز انقلابی را در تاریخ مشرق قدیم باعث گردیده آنرا در مرحله سوم داخل کرد. در این مرحله علماء آلمانی محرک شدند، حفریانی بواسطه هیئت علمی آلمانی موسوم به «شرکت شرقی»<sup>۲</sup> در جاهای مختلف مشرق قدیم بعمل آمد و نفوذ بابل در تمدن بشر روشن تر گردید. در این اوان اسنادی باز بدست آمد و علماء توانستند راجع باقتصادیات و سیاسیات و طرزتشکیل دولتهای مشرق قدیم مطالعاتی کنند. حالا تاریخ مشرق قدیم دارد تاریخ واقعی میشود و علماء شعبه‌های مختلف، مانند علم آثار عتیقه، زمین شناسی، فقه اللغة، زبان شناسی و غیره، به‌خاور شناسها کمک میکنند و مسائل زیاد راجع بنژادها، زبانها، آثار اعصار قبل از تاریخ و غیره روشن میگردد. درابتدای این مرحله، افق نظر علماء وسعت یافت و این مسئله طرح شد که تمام تمدنهای شرقی از کجا آب‌میخورند و چه ارتباطی بایکدیگر دارند. بعضی دارای این عقیده شدند که سرچشمه تمدن بشر در مصب رود فرات جوشیده و بعد از اینجا بسائر جاهای عالم جاری شده. در این مسئله، در تحت تأثیر کشفیات جدید، باز یک نوع عجله و شتابندگی ایجاد شد و علمائی مانند (وین‌کلر)، (شتوکن) و غیره خیلی دور رفته گفتند که تمدن تمام عالم،

۱ - Perrot et Chipiez. Histoire de l' Art dans l' Antiquité. ۲ - Orient Gesellschaft.

حتی ژاپون و امریکای قبل از (کلومب) هم، از بابل است و بابل معلم تمام ملل می باشد، منشاء اساطیر تمام ملل را از نجومی که در نزد بابلیها رایج بود دانستند، در خود تاریخ مشرق قدیم فرضیات متهورانه کرده خواستند در هر قسمت چیزهای تازه بگویند و از این حق مورخ، که از اوضاع قرون بعد استنباطهایی راجع با اوضاع قرون قبل میکند، سوء استعمال کرده نتیجه هائی گرفتند که اساس محکمی نداشت. چنین بود کتبی که در این زمان برای عامه نوشته میشد، چنین بود نیز مصنفات وین<sup>۱</sup> کلر<sup>۲</sup> و جلد سوم کتابی که (وین کلر<sup>۳</sup>) و (نی بور<sup>۴</sup>) نوشتند و معروف بتاریخ عالم است<sup>۵</sup>. نیز در همین اوان (وین کلر<sup>۶</sup>)، (بنیمیرمان<sup>۷</sup>) کتابهایی نوشتند و اطلاعاتی را، که از خطوط میخی و آثار قدیمه بنی سام بدست آمده بود، جمع کرده، تبصره های مفیدی بر آن افزوده، کلیاتی از تمام این اطلاعات استنتاج کردند. اگر (وین کلر<sup>۸</sup>) در مصنفات دیگر خود تمام مندرجات توریة راناداد نتیجه معتقدات بابلی راجع با قناب و ستاره ها میدانست، در این کتاب خود او با بنیمیرمان اساس مذهب عیسوی را هم از بابل استخراج کرد. در سر این مسئله، یعنی ارتباط توریة بابابل مباحثات و مشاجرات زیاد بعمل آمد، یکی از علل آن کتابی بود که (دلیچ<sup>۹</sup>) نوشت و کتاب مرزبور بعنوان «بابل و توریة» معروف شد. این جریان، که در اروپا معروف به «پان بابیلونیسم» بود، یعنی جریانی که منشاء تمدن، تمام عالم را از بابل میدانست، طولی نکشید و بر ضد آن جریان دیگری شروع گردید، ولی روی هم رفته جریان مذکور باعث شد که در اروپا توجه و علاقه مخصوصی نسبت بتاریخ مشرق قدیم پدید آمد. جریانی که بر ضد «پان بابیلونیسم» شروع گردید نویسنده گانی داشت مانند (اذوارمی<sup>۱۰</sup> ر). این مصنف در کتاب معروف خود که موسوم به «تاریخ قدیم» است<sup>۱۱</sup> باز برای احتیاط و اسلوب صحیح بر گشت و مخالف عقاید مصنفین مذکور، یا بطوریکه میگوید، ضد «مکاشفات برلنی» گردید<sup>۱۲</sup>. مصنفی دیگر مانند (کوکلر<sup>۱۳</sup>)، که در هیئت و نجوم بابابل

۱ - Winckler, Geschichte Babylonien - Assyrien ; Geschichte Israels.

۲ - Weltgeschichte.

۳ - Zimmermann.

۴ - Babel und Bibel.

۵ - Panbabylonisme.

۶ - Geschichte des Altertums.

۷ - Révélation de Berlin.

متخصص بود، نیز بر ضد عقاید طرفداران «پان بابلونیسم» قیام کرده نشان داد که تا قرن هشتم میلادی هیئت بابل پایه علمی نداشت و بعد اشخاصی، مانند (گر-شان) عالم الهیات، (اون کناد) آسورشناس و (ران که) مصرشناس، مسئله «بابل و توریة» را از سر گرفتند ولی با نظری دیگر. توضیح آنکه بجای قواعد و اصولی که ثابت نشده بود، ترجمه صحیح و تطبیق و تحقیق شده متن توریة را منتشر و صورتهای و اشکال زیادی بآن علاوه کردند، تا مردم و اشخاصی که باین مسئله علاقه مندند، با خود متن صحیح و روشن مواجه گردند. این کتاب<sup>۱</sup> و کتب دیگر که بر ضد جریان «پان بابلونیسم» نوشته شد و بعضی را ذکر کردیم، ضربتی بود، که بطرفداران این رویه وارد آمد. بعد کوکلز باز کتابی نوشته ثابت کرد که عقاید وین کوکلز از نظر علم هیئت و آسورشناسی مبنائی ندارد. یکی از مقالات او معروف است به «روی خرابه های پان بابلونیسم». بر اثر کتب مذکوره عبارت «پان بابلونیسم» چنان خراب شد که یکی از علماء تاریخ قدیم گوید «سنگی روی سنگ باقی نماند» و کتابهایی بیرون آمد که در آنها عجله و حرارت سابق دیگر دیده نمیشود. مثلاً کتاب کینگ<sup>۲</sup> که راجع بتاریخ سومروا کداست و بزمان حورابی منتهی میگردد این کتاب موافق مدار کی نوشته شده که بدست آمده و معلوم است. طبع جدید جلد اول کتاب می بر که موسوم به «تاریخ عهد قدیم» است نیز مؤید این جریان شد و اگر از بعضی مستثنیات صرف نظر کنیم، تاریخ مشرق قدیم بمجرائی افتاده که نسبت بسابق بمراتب بیشتر علمی و پایه آن بر مدار کی است که بدست آمده و همه ساله بر عده آن میافزاید.

مختصری که از جریان خاورشناسی ذکر شد ما را باین نتیجه میرساند: بر فرض بی اساس بودن عقاید بعضی علماء، که بقول علماء دیگر از عجله و کمی مطالعه و حرارت بی جهت ناشی شده، باز این مطلب مسلم است که تاریخ مشرق قدیم بقدری روشن شده و کشفیات جدید باندازه ای دامنۀ آنرا وسعت داده، که میتوان بی تردید گفت، تاریخ مزبور با آنچه در صد سال قبل بود زیر و زبر گشته

۱ - Altorientalische Texte und Bilder Zum Alten Testamente. ۲ - L. King.

## قسمت دوم - مشرق قدیم

و در عقیده‌ای، که علماء تاریخ نسبت بملل مشرق قدیم داشتند و پایه آن بر کتب مورخین عهد قدیم بود، تغییرات اساسی روی داده، ولی نیز باید گفت که این انقلاب علمی، بقدری که شامل مصر و بابل و آسور گردیده، شامل ایران نشده، زیرا در ایران بیشتر بخواندن کتیبه‌ها و تحقیق و تدقیق در آثاریکه روی زمین است پرداخته‌اند و چه بسیار است امکنه تاریخی که هنوز حفاریات و کاوشهایی در آنجاها نشده و حال اینکه اکثر موادیکه بمصر و آسور شناسی کمک کرده از زیر زمین بیرون آمده، مانند دفترخانه مصر و کتابخانه آسور و غیره که در فوق بآنها اشاره شد، بنا براین نوشته‌های مورخین عهد قدیم برای تاریخ قدیم ایران هنوز سرچشمه‌های مهم بشمار میرود و تا وقتی که ما بحفاریات علمی و مرتب شروع نکنیم و در جاهائی، مانند همدان، استخر، تخت جمشید، پاسارگاد، محل شهر صدر و راز، باختر، سیستان و غیره، کاوشهایی بعمل نیاید باید بواسطه فقدان وسائل دیگر در نوشته‌های مورخین قدیم دقیق شویم، تا شاید از مقایسه نوشته‌های مذکور قسمتی از تاریکی‌ها بر طرف شود، یا از نتیجه حفاریات علمی در جاهای دیگر مشرق قدیم، باندازه‌ای که دوره‌هایی از آن با دوره‌های ایران قدیم مطابقت می‌کند، استفاده کنیم. این وسیله آخری اگرچه کافی نیست، ولی چنان‌هم نیست که در مواردی اطلاعات گرانبهایی ندهد، زیرا تجربه نشان میدهد که بعضی کشفیات در مصر، بابل، آسور و غیره روشنائی‌هایی نیز بتاریخ ایران قدیم افکنده. مؤلف در هر مورد که باین نوع کشفیات برسد آنرا ذکر خواهد کرد، تا معلوم باشد که چگونه يك سند تاریخی، که ناگهان از زیر خاک بیرون آمده، حکایت مطول مورخی را از بیخ و بن تغییر داده، یا آنرا طوری تکذیب کرده که برای احدی مجال تردید نمانده. بنا بر آنچه گفته شد ایران شناسی اگر چه نسبت بسابق ترقی کرده، ولی هنوز بترقیات مصر و آسور شناسی نرسیده و روزی خواهد آمد (شاید در آتیۀ نزدیک) که ایرانیان دوره‌های بعد بمراتب بهتر از بیاگانسان تاریخ قدیم و وطنشان را خواهند دانست.

## سرچشمه های قدیم

سرچشمه های قدیم عبارت است از کتب موّرخین عهد قدیم که غالباً یونانی بودند و بعض آنها رومی، مصری، کلدانی، فینیقی، ارمنی، یهودی و غیره. کتاب های اغلب این موّرخین مربوط بتاریخ مشرق و ایران قدیم است، یا اگر هم مضامین آنها خارج از وقایع مشرق قدیم باشد، باز با تاریخ آن درجاهائی مربوط بوده دوره یا زمانی را از تاریخ مزبور روشن میکنند. ممکن است گفته شود که چرا ما در این مبحث مشرق قدیم را با ایران قدیم مخلوط کرده ایم. جهت این است: اولاً دوره ای از تاریخ ایران دوره پارسى مشرق قدیم است. ثانیاً چه قبل و چه بعد از این دوره هم وقایعی از تاریخ مشرق قدیم با تاریخ ایران قدیم ارتباط معنوی دارد و بنا براین نوشته های موّرخین عهد قدیم، در صورتی هم که راجع بمشرق قدیم باشد، برای روشن کردن قسمتهائی از تاریخ ایران گرانها است. این نکته اگر در اینجا واضح نباشد در موقع ذکر وقایع کاملاً روشن خواهد بود. از این نظر موّرخینی که بیشتر معروفند بترتیب تاریخ اینها هستند:

**هرودوت<sup>۱</sup>** اگر چه او را پدر موّرخین خوانده اند، ولی در واقع امر نخستین موّرخ نبوده، زیرا قبل از او اشخاص دیگر از یونانیها مانند (هکاته)<sup>۲</sup> چیزهائی نوشته اند که بما نرسیده و ظنّ قوی میرود که هرودوت و موّرخین قرون بعد از این نوشته ها استفاده کرده اند، بی اینکه اسم مؤلف را برده باشند. هرودوت از اهل (هالی کارناس) مستعمره یونانی در آسیای صغیر بود، چون این شهر جزو مستملکات ایران بشمار میرفت، موّرخ مذکور از تبعه ایران محسوب میشد. مدت زندگانی او را از ۴۸۴ تا ۴۲۵ ق.م دانسته اند. هرودوت سیاحت های زیاد در ممالک مشرق قدیم کرده و تحقیقات خود را راجع باحوال و تاریخ بعض این ممالک نوشته. نوشته های او دارای نه کتاب است و از این جهت آنرا

۱ - Hérodote .

۲ - Hécatee ( موّرخ قرن ششم قبل از میلاد از اهل می لث ).

«تاریخ در نه کتاب نامند». چون هر يك از كتابها بنام یکی از موزهای<sup>۱</sup> یونانی شروع شده بعضی محققین هرودوت عقیده دارند که تقسیم نوشته‌های او به نه کتاب واسنی که بهر يك از كتابها بنام موزی داده شده در قرون بعد بعمل آمده و تألیفات مورخ در ابتداء تقسیماتی نداشته، زیرا وقتی که میخواهد خواننده را بمطلبی که گذشته یا خواهد آمد ارجاع کند، غالباً گوید «در حکایت دیگر» یا «حکایتهای دیگر» و امثال آن<sup>۲</sup>. راجع بکیفیت نوشته‌های او باید شرح ذیل را در نظر داشت: در آسیای صغیر مستعمرات یونانی زیاد بود. وقتی که نزدیکی و الفت میان یونان و مشرق قدیم پیدا شد، مشرق آباد و متمول توجه یونان فقیر را بخود جلب کرد و یونانیهای زیاد بممالك مشرق آمده در بابل، مصر و سوریه منتشر شدند. بعد از تشکیل دولت هخامنشی بر عده یونانیها در ممالك مشرق افزود، زیرا، علاوه بر یونانیهایی که برای سیاحت یا کار بمشرق قدیم میآمدند، عده زیادی از آنها بخدمت مصریها استخدام و از اواسط دوره هخامنشی در قشون ایران هم اجیر می شدند. یونانیهای سیاح، که زبانهای خارجه را نمیدانستند و با اخلاق و عادات مردمان بومی آشنا نبودند، نمیتوانستند با وضاع و احوال ملل مشرق قدیم جز از نظر یونانی بنگرند. اگرچه، از زمانی که عده سیاحان خارجه در ممالك مشرق قدیم زیاد شد، اشخاصی از مردم محل پیدا شدند که زبانهای خارجه را میآموختند، تا مترجم بابلد کردند، ولی اینها غالباً نه اطلاعی از گذشته‌های وطن خود داشتند و نه بانمندن یونانی آشنا بودند. اطلاعی از گذشته‌های وطن خود نداشتند، زیرا سیاحان یونانی از قرن پنجم ق. م بسیاحت در مشرق قدیم پرداختند و در این زمان دوره‌های درخشان ملل مشرق قدیم، مانند مصر، بابل، آسور و غیره گذشته بود. نسل‌های بعد هم بهمان اندازه از این گذشته‌ها آگاه بودند که، مثلاً ایرانیهای قرون اسلامی از

۱ - Muses موزها نه ربة النوع بودند که هر يك صنعتی را مانند شعر، موسیقی، نمایش و غیره حمایت میکردند، مهمترین صنایع شعر و فصاحت بود. ۲ - کتابهای نویسندگان قدیم را نباید بمعنی کنونی کتاب دانست، زیرا در واقع هر کتاب حکم باب یا فصلی را دارد، مثلاً نه کتاب هرودوت دو جلد خشتی است که هر کدام دارای ۲۵۰ صفحه میباشد.



عظمت ایران در زمان داریوش بزرگ یا ایتالیائی های قرون وسطی از جلال روم در زمان او گوست . ممکن است گفته شود که ایران زمان هرو دوت در این حال نبوده . این نظر ، باینکه تا اندازه ای وارد است ، چندان مؤثر نیست ، زیرا اولاً خود دولت هخامنشی بعد از داریوش اول و خاتمه جنگهای ایران و یونان رو با انحطاط میرفت ، ثانیاً هرودوت بایران نیامده بود ، یعنی نوشته های خود را از تحقیقاتی که در خارج ایران میکرد مینوشت ، و باید این نکته را نیز در نظر داشت که ترقی و جهان داری پارسیها بفته روی داد . بنا براین ایرانیان قدیم در انظار ملل قدیمه مشرق ، مانند مصریها و بابلیها ، که گذشته های مفصل داشتند ، ملتی بودند فاتح و غالب ولی تازه بدوران رسیده و طبیعی است که در این موارد ملل مغلوبه ملت غالب را دوست ندارند . باری ، بنابر آنچه گفته شد ، مترجمین و رهنمایان بومی هم انقدر میتوانند سیاحان یونانی را از عادات ، اخلاق ، مذهب و گذشته های ملل مشرق قدیم آگاه کنند که مثلاً امروز سیاحی بخواهد ، بتوسط مترجمین و رهنمایان ، احوال روحی ، تمدنی و نیز گذشته های مملکتی را بداند . این کیفیات در نوشته های هرودوت ، که یکی از سیاحان یونانی بود ، خیلی روشن منعکس شده : سنوات وقایع درهم و برهم است ، در موارد زیاد داستان کوئی جای تاریخ را گرفته و خود داستانها هم ، از این جهت که از نسل بنسل رسیده ، چنان مشوش است که با زحمت میتوان مقصود را دریافت . بر این معایب يك چیز هم افزوده : یونانی های قدیم عاشق چیز های فوق العاده و غریب بودند و ، چون مصر را سرزمین معجزات و چیز های خارق عادت میدانستند ، میخواستند چیز های عادی را هم بطور فوق العاده تأویل کنند ، یا فوق العاده را بر عادی ترجیح دهند . این نکته نیز از نوشته های هرودوت بخوبی درك میشود . راجع به آسور و بابل هم نوشته های هرودوت چنین است و بلکه بدتر . بالاخره باید در نظر داشت که سیاحت او در مشرق قدیم طولی نکشیده : در مصر شاید سه چهار ماه اقامت داشته . خودش گوید در بابل بوده ، ولی بعضی محققین جدید باین عقیده اند که اصلاً هیچگاه در این شهر نبوده . او گوید که غالباً اطلاعات را از

کاهنان گرفته ولی تصوّر نمیرود، که منبع تحقیقات او روحانیون درجه اول بابل یا مصر بوده باشند.

این است بطور کلی آنچه از زبانه‌های هرودوت استنباط میشود، ولی با وجود این کتابهای او از این حیث مفید است که رویهمرفته و بطور کلی منظره مشرق قدیم را در قرن پنجم قبل از میلاد مینماید. آنچه را که خودش دیده درست نوشته، فقط در بعض جاها اختراعی کرده، مانند قضیه (سُن و کرزوس) که در جای خود بیاید. ارقامی را که هرودوت ذکر میکند، چنانکه خواهیم دید، گاهی اغراق آمیز است، ولی غالب مورّخین عهد قدیم از این نقص مبری نیستند.

اما راجع باینکه در عهد قدیم چگونه نوشته‌های هرودوت تلقی میشد، باید در نظر داشت که به عقیده بعض محققین مانند (یر)، (کروگر) و (شتین) هرودوت نوشته‌های خود را در آتن و در موقع بازیهای (آلپ) برای یونانیها میخوانده. اگر راجع به المپ تردیدی باشد، چنانکه بعضی کرده اند، در باب آتن شکی نیست، زیرا (اوسوئوس) وقایع نگار ثقیف قرن سوم میلادی، راجع بسنه ۴۴۵ یا ۴۴۶ ق. م گوید: هرودوت کتاب خود را در آتن در ملأ عام خواند و بافتخارانی بزرگ نائل شد (فصل ۸۳ بند ۳ - ۴)، پلوتارک از قول (دیئیل) نامی مورّخ آتن (از قرن سوم ق. م) گفته: آتنی‌ها در ازای تمجیدانی که هرودوت از آنها کرده بود ده تالان باو دادند. اگر چه در مبلغ انعامی که باو داده اند یقیناً مبالغه شده، زیرا آتن اینقدر غنی نبود که برای کتابی دوازده هزار تومان بیول کنونی بدهد، ولی ذکری که مورّخ مذکور کرده می‌رساند که چیزی بوده و چیز هائی گفته اند. دیون خری سُس<sup>۲</sup> نیز گفته که هرودوت در ازای کتاب خود از (کرتیها) وجهی خواست و، چون جواب دادند «نام بیک چیزی نیست که در بازار خرید و فروش شود»، هرودوت از آنها در کتاب خود، در جائیکه

۱ - بازیهای آلپ در یونان بی شبهات به بازار هگزار قبل از اسلام نبود، شرح آن

پائین تر بیاید. Evsevius. ۲ -

۲ - Dion Chrysostome (این عالم در قرن اول میلادی میزیست).

تاریخ جنگ سلامین را نوشته، بدگفت. این است آنچه بنابر منابع قدیم راجع به هرودوت گفته میشود، ولی اکثر محققین جدید مایل اند که این گفته ها را عاری از صحت بدانند. با وجود این اسامی اشخاصی را که در عهد قدیم از او بد یا خوب گفته اند ذکر میکنیم:

ارسطو اسلوب انشاء هرودوت را برای تاریخ نویسی پسندیده، ولی او را افسانه گو<sup>۱</sup> نامیده و ضمناً غلط های کتاب هرودوت را راجع به علوم طبیعی نشان داده (کتاب پوانیک<sup>۲</sup> فصل نهم - نوع حیوان کتاب سوم بند ۵ - تاریخ حیوانات کتاب سوم بند ۲۲).

توسیدید<sup>۳</sup>، مورخ معروف و درست نویس یونانی، که تاریخ جنگ های پلپونس را نوشته، در مقدمه کتاب خود گوید: هرودوت نثر نویسی است که به حقیقت نویسی علاقه مند نبوده.

کتزیاس<sup>۴</sup>، که در دربار داریوش دوم و اردشیر دوم طبیب بود، جاهانی را از نوشته های هرودوت راجع بکورش بزرگ، کمبوجیه، داریوش و خشیارشا تکذیب کرده<sup>۵</sup>، ولی باید گفت که بعض نوشته های خود کتزیاس را هم مورخین دیگر تکذیب کرده اند.

ژوزف فلاویوس، مورخ یهود از قرن اول میلادی، گوید که همه دروغ گوئی هرودوت را ثابت می کردند و مان<sup>۶</sup> ثن<sup>۷</sup> مورخ مصری گفته که در نوشته های هرودوت راجع به مصر غلط های زیادی است.

سی سرون<sup>۸</sup>، نطق معروف رومی، هرودوت را ابوالمورخ نامیده و گوید: نوشته های او مانند نوشته های ان نیو<sup>۹</sup>، پر است از افسانه های گوناگون. دیودورسی سی لی<sup>۱۰</sup> گوید (کتاب ۱ بند ۶۹) اختراعات و افسانه هائی را که هرودوت عمداً در تاریخ مصر داخل کرده بسکوت خواهیم گذراند.

۱ - Mythologos.

۲ - Poétique.

۳ - Thucydide.

۴ - Phot. Billioth. p. 35 bekk. Joseph. adv. aj. 13-14. ۵ - (بصنعة ۸۰ رجوع شود).

۶ - Cicéron.

۷ - Ennio.

۸ - Diodore de Sicile.

سترابون<sup>۱</sup> جغرافیادان عالم قدیم، گفته (کتاب ۱۱ فصل ۶ بند ۳) به شعرای قدیم مانند هومر<sup>۲</sup> و هزیود<sup>۳</sup> بیشتر می توان اعتماد کرد تا به هرودوت و مورخین دیگر عهد قدیم.

دنيس هالی کارناسی<sup>۴</sup>، مورخ یونانی که معاصر یولیوس سزار و اگوست بود و قسمتی را از تاریخ روم نوشته، در میان تاریخ نویسان یونانی هرودوت را لایق نخستین مقام دانسته و او را بر نوسیدید ترجیح داده<sup>۵</sup>.

این است بطور اجمال عقاید مورخین و نویسندگان عهد قدیم درباره هرودوت، ولی در عهد جدید اکثر انتقادات بنفع او تمام شده، زیرا بیشتر محققین او را رویهمرفته مورخی دانسته اند که صمیمی بوده و میخواست حقیقت را بنویسد. اینها گویند: اگر هرودوت در بعض موارد دسترسی به مدارك و اسناد صحیح نداشته، این نکته بصمیمی بودن او خللی وارد نمیکند و او یکی از مورخین ممتاز عهد قدیم بشمار میرود. نظر مذکور را نمیتوان صحیح ندانست، بمعتقدات مذهبی هرودوت هم نمیتوان ایراد کرد، زیرا او یونانی بوده و یونانیها چنین معتقدانی می پرورده اند، ولی يك چیز را نمیتوان با اغماض گذرانید: هرودوت پارس و پارسی را دوست ندارد و قلم را در بعض موارد تابع حسیات میکند. راست است که او یونانی بود و یونانیها پارسیها را دوست نداشتند، ولی (نوسیدید) و (دیودورسی سی لی) نیز یونانی بودند و بعضی یونانیها، مانند پلوتارك، حسیات وطن پرستی را دو نوشته های خود با کمال حرارت بروز داده از عدم بهره مندیهای یونان در مقابل ایران در برخی موارد (مانند معاهده آتالسیداس) نالیده اند، ولی با این حال نخواسته اند قلم را تابع حسیات کنند. بهر حال با وجود ایراداتی که به هرودوت وارد می آید باید انصافاً گفت کتبی که او از خود گذاشته و اطلاعاتی که میدهد برای تاریخ ایران قدیم هم مهم و گران بها است، زیرا جز چند کتیبه، که مفصل ترین آنها شاید دارای دوهزار کلمه باشد، مدارك ملی دیگر برای این قسمتهای تاریخ ایران قدیم نداریم و از

۱ - Strabon.

۲ - Homère.

۳ - Hésiode.

۴ - Denyse d' Halicarnasse.

۵ - Biblioth. Coisl. 597.

کشفیات جدید هم مواد زیاد راجع باین زمان بدست نیامده . بالاخره درباره هرودوت باید گفت که بیشتر کشفیات راجع بایران قدیم نوشته‌های او را تأیید می‌کند .

توسیدید<sup>۱</sup> مورخ معروف یونانی که در حوالی ۴۶۰ ق.م تولد یافت و تقریباً در ۳۹۵ ق.م در گذشت . این شخص بهترین مورخ

یونانی است : اشاءش سریع و روشن ، علاقه‌مندی‌اش بحفظ بیطرفی و حقیقت‌نویسی آشکار و مبرهن . در واقع امر نوشته‌های او راجع بمشرق قدیم نیست ، زیرا جنگهای (پلوپونس)<sup>۲</sup> را که جنگهای درونی یونان بود شرح داده ولی ، چون جاهائی از آن باتاریخ ایران مربوط است و سیاستی را ، که درباره‌ها منشی نسبت بیونان این زمان اتخاذ کرده بود ، خوب می‌نماید ، باین مناسبت ذکر از این مورخ نامی شد .

کنز نفون<sup>۳</sup> مورخ یونانی که از ۴۳۰ تا ۳۵۲ ق.م میزیست و از شاگردان سقراط حکیم بود . این شخص تصنیفات زیاد از خود باقی گذاشته . راجع بایران سه کتاب او مخصوصاً جالب توجه است : اولاً سفر جنگی کوروش<sup>۴</sup> (مقصود کوروش کوچک است) . ثانیاً عقب نشینی ده هزار نفر که احوال ایران را در زمان اردشیر دوم هخامنشی مینماید . ثالثاً دو کتابی که در اقتصاد تربیت جوانان و طرز مملکت‌داری نوشته . اولی موسوم به (اِکُن می کا)<sup>۵</sup> و دومی معروف به (کوروپدی) است که اکنون بیشتر سیر و پدی گویند<sup>۶</sup> ، یعنی تربیت کوروش ، زیرا برای مصداق تخیلات خود شخص کوروش بزرگ را انتخاب کرده . چون مضامین نوشته‌های او در ضمن تاریخ قدیم ایران مشروحاً ذکر خواهد شد عجالة<sup>۷</sup> می‌کنیم . کنز نفون چنانکه بیاید در جنگ کوروش کوچک با اردشیر دوم هخامنشی شرکت داشت و بعد از جنگ (کو نا کسا) یونانی‌ها را باوطانشان مراجعت داد بنابراین آنچه در این باب نوشته مشاهدات خود او است .

کنز ریاس<sup>۸</sup> از اهل کنید<sup>۹</sup> مستعمره دریائی<sup>۱۰</sup> در آسیای صغیر ، بود ولی تالیفات او بلهجه یونانی نوشته شده . مورخ مذکور در مدت

۱ — Thucydide .

۲ — Péloponèse .

۳ — Xénophon .

۴ — Expédition de Cyrus .

۵ — Economica (Economie)

۶ — Cyropédie.

۷ — Ctésias .

۸ — Cnide .

۹ — Dorien .

۱۷ سال ( ۴۱۵ - ۳۹۸ ق. م ) معالج پروشات ملکه ایران ، یعنی زن داریوش دوم ، و طبیب اردشیر دوم هخامنشی بود . کتاب‌هایی که نوشته از اینقرار است :

۱- پرسى کا<sup>۱</sup> ( تاریخ ایران ) . ۲- ایندیکا<sup>۲</sup> ( تاریخ هند ) . ۳- درباب رودها . ۴- درباب کوهها . ۵- دریانوردی بدور آسیا . مهمترین تألیفات او متضمن ۲۳ کتاب بوده : شش کتاب متعلق بتاریخ آسور و ماد ، هفت کتاب مربوط بتاریخ ایران ( از کوروش بزرگ تا فوت خشیارشا ) و ده کتاب آخر - دنباله تاریخ ایران تا ۳۹۸ ق. م . در این سنه کنزیاس از دربار ایران رفته . مورخ مذکور گوید که در موقع اقامت خود در دربارشوش ، علاوه بر تحقیقاتی که میکرد ، بمدارك دولتی دسترسى داشت و مدارك را ( بازی لی کای دیفترای )<sup>۳</sup> ، یعنی دفاتر شاهی . مینامد ( از این جا معلوم است که لغت دفتر خیلی قدیم است ) . کتابهای کنزیاس راجع بایران و هند مفقود شده و بمانرسیده است ، ولی مختصری از آن در نوشته‌های ( فوثیوس )<sup>۴</sup> ، یکی از روحانیون درجه اول مسیحی ، ذکر شده و تازمان ما باقی است و نیز دیودورسی سی لی ، پلوتارک<sup>۵</sup> ، سترابون<sup>۶</sup> ، آتانه<sup>۷</sup> ، بیکلائوس دمشی<sup>۸</sup> ، ژوستن<sup>۹</sup> و غیره جاهائی را از نوشته‌های او در کتب خود ف ذکر کرده‌اند . راجع بکیفیت کتب او باید گفت که چندان طرف توجه و اعتماد نیست : اولاً هند را ندیده و آنچه نوشته از گفته‌های ایرانیان آن زمان و مردعان سرحدی هند است ، ثانیاً اشخاصی مانند ارسطو ، آریان ، سترابون و لوسین<sup>۱۰</sup> نوشته‌های او را سخت انتقاد کرده اند . راجع به ایران نوشته‌های او ایران دوره هخامنشی را پست تر از آنچه هرودوت توصیف کرده مینماید . جهت باید از اینجا باشد که در زمان او انحطاط ایران بیش از زمان هرودوت بوده ، ولی نلد<sup>۱۱</sup> که گوید او تاریخ پارس را موافق گفته‌های مادیه نوشته . از قسمتهای نوشته‌های او ، که تازمان ما باقی مانده ، دو چیز بخوبی دیده میشود :

۱ - Persica.

۲ - Indica.

۳ - Basilikaī Difteral.

۴ - Photius.

۵ - Athénée ( نویسنده یونانی در قرن سوم میلادی ) .

۶ - Nicolaüs de Damas.

۷ - Justin.

۸ - Lucien ( نویسنده یونانی در قرن دوم میلادی ) .

۱- عشق به اسپارت و سرداران او مانند (لئونیداس)<sup>۱</sup> و (کلِ آرَخ)<sup>۲</sup>؛ ۲- میل مفرط باینکه در تاریخ خود حکایات افسانه آمیز و حزن آور داخل کند. مورخ مذکور باین هم اکتفا نکرده، خواننده را مطمئن میسازد که حیوانات غریب و عجیب هند را، چنانکه توصیف کرده، خودش دیده. از این جهت در قرون بعد او را درغگو و جاعل افسانه ها خوانده اند. با وجود این نباید تصوّر کرد که نوشته های او بکلی بی اهمیت است، زیرا، چون خواسته با هرودوت رقابت کند، تاریخ همان دوره و از منہ را موافق روایات دیگر نوشته و این نکته برای تاریخ ایران مهم است. در خاتمه مقتضی است گفته شود که در نوشته های او راجع بآسور (مار کوارت) عالم آلمانی تحقیقانی کرده و نتیجه را بطبع رسانیده.<sup>۳</sup>

مورخ یونانی که معاصر فیلیپ مقدونی بود (۳۵۹ - ۳۳۶ ق. م) کتابهای زیاد راجع بدول آسیائی نوشته و چون در دربار اردشیر دوم هخامنشی نیز زمانی بوده، از ایران هم سخن رانده. تاریخ او از تأسیس دولت آسور شروع شده بتسخیر مصر بدست اردشیر دوم (اُخس) خاتمه مییابد. در تألیفات او هر چند حکایت هائی، که حاکی از چیزهای خارق عادت میباشد، زیاد است (بخصوص راجع بهند)، با وجود این کتابهای او در نظر مورخین قرون بعد قدر و اهمیتی داشته و مورخین عدید، مانند پلوتارک، (الِبان)<sup>۴</sup>، (گرِنبوس نیوس)<sup>۵</sup>، (تروک پومپه)<sup>۶</sup> و غیره از کتب او استفاده کرده اند، اما اصل تألیفات او کم شده و جاهائی از آن بتوسط مورخین قرون بعد بما رسیده.

اسم این مورخ مصری تصوّر میکنند (مِرَن ثخونی) بوده، یعنی محبوب رب النوع مصری که (ثُت) نام داشت، و مان تن یونانی شده این اسم است. مورخ مذکور، که یکی از کاهنان بزرگ مصر و معاصر بطلمیوس اوّل بود (۳۲۳-۲۷۳ ق. م)، با کمک های معنوی در ایجاد هم آهنگی و اتحاد

۱ - Léonidas.      ۲ - Cléarque.

۳ - J. Marquart, Die Assyria des Ktesias - Philologus.      ۴ - Dinon.

۵ - Elie.      ۶ - Cornelius Népos.      ۷ - Trogue Pompée.

بین مذهب یونانیها و مصریهای قدیم گرد و بر اثر آن پرستشی ایجاد شد که پرستش (شاراییدس)<sup>۱</sup> معروف گشت. بنابر اطلاعاتی که مان تن از هر دو مذهب داشت، نظر بمقام بلند کاهنی و نزدیک بودن بمنابع قدیم تاریخ مصر، میبایست کتاب او مورد توجه واقع شده باشد، ولی معلوم میشود که در آن زمان قدر این کتاب را ندانسته اند، چنانکه اکنون فقط قسمتهائی از این کتاب باقی است. بعدها وقایع نگاران مسیحی و بنی اسرائیل از نوشته های او استفاده و مخصوصاً یهودی ها، برای اینکه قدمت ملت خود را برسانند، بکتاب او استناد و نوشته های او را خلاصه کردند. این خلاصه حاوی فهرست تمام سلسله های فراغه مصر است، از اعصار قبل از تاریخ تانسخیر ثانوی مصر بدست ایرانیها، یعنی زمان اردشیر سوم هخامنشی. مان تن<sup>۲</sup> سی سلسله را باتعین سنوات سلطنت آنها بطور کلی ذکر و تاریخ مصر را بسه قسمت تقسیم کرده. هر قسمت تقریباً متضمن ده سلسله است. این تقسیم اگرچه مصنوعی است باوجود این باعث شد، که بعدها هم تاریخ مصر قدیم را بسه قسمت تقسیم کنند: عهد قدیم، عهد متوسط، عهد جدید. بعض نویسندگان قرون بعد خبرهائی جعل کرده نسبت آنرا به مان تن دادند، ولی در ۱۸۴۵ بواسطه مذاقه ای که (بک)<sup>۳</sup> کرد این مطلب معلوم گردید که چه چیز ها جعل شده. راجع بخود کتاب (مان تن) باید گفت که این کتاب را نمیتوان تاریخ بمعنی کنونی نامید، زیرا ارتباط زیاد با داستانهای مصر دارد و در سنوات وقایع هم اغلاط زیاد است. با وجود این اطلاعاتی میدهد که گرانها است و میرساند که نظر مصریها راجع بتاریخ قدیمشان در زمان بطالسه چه بوده. این را هم باید در نظر داشت که بعض اسناد مصری که بر اثر اکتشافات بدست آمده نوشته های او را تأیید نمیکند. برای تاریخ ایران قدیم کتاب (مان تن) از اینجهت مفید است که اطلاعاتی راجع بدوره هخامنشی میدهد.

۱ - Boek, Manetho und Die Hundster Periode.



۱۰۰  
پُرس  
کاهن مردوك، رب النوع بزرگ کلدانیها در بابل، و معاصر اسکندر و سلوکیهای اولی بود. این شخص تاریخ کلدان را بزبان یونانی در سه کتاب نوشت و آنرا به (آن تیوخوس سوتر)<sup>۱</sup> سلوکی (۲۸۱-۲۶۲ ق.م.) هدیه کرد. اسم کتاب بیونانی (خالدایکا)<sup>۲</sup> بوده که همان کلدان است. در کتاب اول اساطیر و افسانه های بابلی تا طوفان نوشته شده، کتاب دوم حاوی اساطیر و تاریخ است تا سلطنت تیگلات پی لیستر چهارم آسوری (۷۴۵-۷۲۷ ق.م.) و کتاب سوم حاکی از تاریخ دوره های دیگر تا فوت اسکندر. چون مدارك این مورخ خطوط میخی قدیم بوده، نوشته های او را کشفیات جدید تأیید میکند و از این جهت خیلی مهم است، لکن کتاب او بما نرسیده و اطلاعاتی که راجع باو و نوشته های او دارند از طریق کتب مصنفین و مؤلفینی است مانند (یوسف فلاویوس)، (آفریکن) و (اوسویوس)<sup>۳</sup>. اقتباساتی که اینها از (پُرس) کرده اند مربوط به یهود بسیار قدیم و بعد بوقایمی است که بتسخیر بابل بدست کوروش بزرگ خاتمه مییابد.

پولی بیوس<sup>۴</sup> این مورخ یونانی بین ۲۱۲ و ۲۰۵ ق.م تولد یافته و بین ۱۳۰-۱۲۵ ق.م در گذشته. نوشته های او راجع بجغرافیا و تاریخ عالم قدیم است، ولی بیشتر کتابهای او گم شده. مهمترین نوشته های او در چهل کتاب راجع بتاریخ عمومی بوده و از این عده فقط پنج کتاب اول و قسمتهائی از کتاب دیگر و کتاب ۱۷-۱۹-۴۰ تا زمان ما باقی است. این کتابها را پولی بیوس در واقع برای تاریخ روم نوشته، چنانکه میتوان گفت مضامین آن تاریخ ۵۳ سال از دوره رومی است و مربوط بزمانی بین ۲۲۰-۱۶۸ ق.م. راجع بخود مورخ باید در نظر داشت که نسبت به رومیها خوش بین است و حتی خواسته بنماید که دست تقدیر دنیا را بطرفی میبرد، که تماماً در تحت اداره يك ملت قوی درآید. بنابراین سه نقص بزرگ در نوشته های او هست: ۱- بوقایمی که نظر او را

۱ - Bérosee.

۲ - Antiochus Soter.

۳ - Chaldaïka.

۴ - Joseph Flavius, African, Eusevius.

۵ - Polybius (Polybe).

نمیرساند، اهمیت نداده و میگوید قابل تحقیق و تدقیق نیست. ۲ - وقایعی، که به روم یا بدوستان زیادی که در روم داشته و متنفاذ بوده اند، بر میخورد، بسکوت گذشته یا بطور دیگر تعبیر شده. ۳ - مقصود مهم او این است که از تاریخش درسهای عبرت گیرند و حکمت عملی آموزند. بنابراین تشبیهات و قضاوتهائی که میکند، غالباً برای تأیید نظری است که صحیح یا سقیم قبلاً اتخاذ کرده و بالتسبیح جهات وقایع یا تغییر حکومتها و غیره مبنی بر تأویل و تفسیری است که از عقیده او ناشی گشته. با وجود این کتابهای او برای مورخ مهم است. زیرا او همواره سعی داشته که جهات وقایع را روشن کرده ارتباط حوادث را با یکدیگر نشان دهد و باین مناسبت تاریخ خود را تاریخ (پراگماتیک)<sup>۱</sup> نامیده. جاهائی از کتابهای پولی بیوس با مشرق قدیم و ایران مربوط است و بهمین جهت، با وجود اینکه او کتابهای خود را برای تاریخ روم نوشته، شمای از این مورخ و نوشتههای او ذکر شد.

دیودور سیسیلی<sup>۲</sup> این مورخ یونانی که در قرن اول قبل از میلاد میزیست خواسته يك دوره تاریخ عمومی بنویسد و چهل کتاب نوشته،

ولی تنها بیست و يك کتاب او کاملاً در دست است و از مابقی فقط قسمتهائی تا زمان ماباقی مانده. چون تاریخ او راجع به ممالك و ملل مختلفه میباشد، موسوم بکتابخانه تاریخ است<sup>۳</sup> نوشته های او مبنی بر نوشته های مورخینی است که قبل از او بوده اند، مانند هرودوت، کتزیاس<sup>۴</sup> و هکاتیوس یونانی از آبدر<sup>۵</sup> (معاصر اسکندر و بطلمیوس اول). دیودور مصر را چهار قرن بعد از هرودوت دیده، یعنی وقتیکه مصرها تاریخ قدیم مصر را فراموش کرده بودند، تمدن یونانی در آنجا ریشه دوایده بود و کتابهای زیاد در اسکندریه راجع بتاریخ منتشر میشد. بنابراین دیودور بمنابع ومدارك صحیح تری دسترسى داشته. نوشته های او راجع به روابط ایران و یونان، اوضاع مصر و فینیقیه در زمان تسلط پارسیها مخصوصاً جالب توجه است، چه وقایع را مرتب نوشته، ولی سنوائی که ذکر کرده مورد اعتماد نیست. چنانکه گفته شد

۱ - Pragmatique.

۲ - Diodore de Sicile.

۳ - Bibliothèque Historique.

۴ - آبدر شهری بود در تراکیه، در کنار بحر الجزایر، و موطن (دموکریت) حکیم یونانی بشمار میرفت.

این مورخ امتحان کرده که تاریخ عالم را بنویسد و اگر چه نمیتوان گفت که خوب از عهده بر آمده، ولی این نخستین امتحانی است که در عهد قدیم کرده اند. از نوشتجات او در این زمینه معلوم است که در تحت نفوذ رواقیون<sup>۱</sup> بوده و عقیده آنها در باب اخوت تمام ملل و نیز راجع باینکه «مورخین از طرف خدا مأمورند یونانیها را با ملل غیر یونانی (یا چنانکه یونانیها میگفتند با پربرها)<sup>۲</sup> الفت دهند.» در تألیفات او منعکس شده. چنانکه گفته شد دیودور از هکاتیوس چیزهای زیاد اقتباس کرده. راجع باین مصنف هم معلوم است که، چون در زمان اسکندر بود میخواست، بجهاگیریهای او معنی معینی داده او را برانگیخته آسمان برای نزدیک کردن ملل بایکدیگر بداند و از این نظر حکومت مطلقه اسکندر، یا چنانکه گویند، «استبداد منور»<sup>۳</sup> را ترویج، مذهب و تمدن مصری را از نظر یونانی تفسیر کرده و در باره اسکندر بمبالغه نزدیک شده. اینکه دیودور از نظر (هکاتیوس) در بسیاری از موارد متابعت کرده، نیز از اینجا پیدا است که نظر دیودور در موارد زیاد بنظر مان<sup>۴</sup> تن شبیه است، و حال آنکه نمیتوان احتمال داد نوشته های او را دیده باشد. جهة مشابعت عقاید از این است که هکاتیوس کتاب خود را در زمینه عقاید مان<sup>۵</sup> تن نوشته و دیودور چیزهای زیاد از هکاتیوس اقتباس کرده.

۱ - فلسفه رواقی یکی از مکاتب یا مذاهب فلسفی یونان است. بانی آن (زُنْ) یونانی بود و چون او در یکی از رواق های آتن عقاید خود را مباحثه، فلسفه اش بدین اسم معروف شد. رواقیون راجع به اخلاق مباحثه کردند که شخص باید خود را کاملاً مطیع عقل کرده به سلامتی، مال، لذت، عین و غیره پیوسته باشد. یگانه وسیله خوش بختی برای انسان در این است که باتقوی بوده تحمل دردها و مصائب را در این راه چیزی حقیر بداند و چون انسان دارای تقوی شد، برای سعادت مندی او حدی نیست.

۲ - یونانیها بهتر گفته باشیم آتنی ها غیر یونانی را (بربر) میگفتند، چنانکه در داستانهای ماغیر ایرانی را تور گفته اند و عرب غیر عرب را عجم خوانده. غالباً تصور میکنند که بربر یونانی بمعنی وحشی است، ولی تصور نمیرود که چنین باشد، زیرا درجائی از کتاب هرودوت که در ذیل بیاید مورخ مذکور گوید «لاسمونی ها (اهالی شبه جزیره پلوپونس) پارسیها را بجای بربر خارجی گویند». از اینجا منطقی است استنباط کنیم که آتنی ها بجای خارجی بربر میگفتند.

۳ - Absolutisme éclairé.

نویسنده رومی که بین ۹۹ و ۲۴ ق. م میزیست. از نوشته‌های او تألیفی است در ۱۶ کتاب راجع باحوال اشخاص نامی<sup>۱</sup> و نیز کتابی که در شرح زندگانی سرداران بزرگ نوشته.

جاهائی از این کتب مانند «نمیستوکل»، «پادشاهان»، «داناتام» و غیره با تاریخ ایران قدیم مربوط است، ولی باید در نظر داشت که نوشته‌های این مؤلف چندان مورد توجه نیست زیرا مؤلف به صحیح نویسی علاقه‌مند نبوده یا بمدارك صحیح دسترسی نداشته. اسلوب چیز نویسی او را هم نمی‌پسندند و بعلاوه نظرش درباره اشخاص و قضاوتش در باب وقایع عمیق نیست. بنابراین باید نوشته‌های او را با نوشته‌های مورخین درست نویس و فکور سنجید و الاً ممکن است خواننده در اشتباه افتد. این مورخ از اهل گل<sup>۲</sup>، فرانسه کنونی، و معاصر او گوست<sup>۳</sup> تروگ پومپه امپراطور روم، بود (۳۱ ق. م - ۱۴ م.)، ولی کتابهای خود

را به زبان لاتین نوشت. او خواسته تاریخ عمومی بنویسد و از زمان نینوس پادشاه داستانی آسور شروع کرده بعد بتاریخ ماد و پارس گذشته، ولی معلوم است که مهمترین کتابهای او راجع بدولت مقدونیه بوده، زیرا تاریخ عمومی خود را (فیلیپیک) نامیده. از ۴۴ کتاب او فقط مقدمه‌ای<sup>۴</sup> باقی مانده و سائر کتابها کم شده، ولی از فهرستی که در مقدمه مذکور کرده، مندرجات کتابهای او معلوم است و بعلاوه (ژوستن) مورخ رومی اقتباسانی از او کرده، که تا زمان ما باقی است و پائین تر ذکرش بیاید.

گایوس پلینوس عالم رومی که در ۲۳ میلادی تولد یافت و زمان فوتش محققاً معلوم نیست. این شخص را پلین بزرگ نامند، زیرا برادر زاده‌ای از طرف مادر داشت که معروف به پلین کوچک است. عالم مزبور کتابهای زیاد نوشته که بقول پلین کوچک عمده‌اش از یکصد و شصت تجاوز میکرده، ولی این کتابها مفقود گشته و فقط سی و هفت کتاب او موسوم به تاریخ

۱- Cornelius NePos.

۴- Auguste.

۲- De viris illustribus.

۵- Prologoi.

۳- Gaule.

۶- Pline.

طبیعی<sup>۱</sup> تا زمان ما باقی مانده . میتوان گفت که این کتابها دائرة المعارف عهد قدیم است ، زیرا کتب مزبوره پراست از همه گونه اطلاعات ( گیاه شناسی ، حیوان شناسی ، سنگ شناسی ، ستاره شناسی ، طب ، فیزیک ، جغرافیا ، شناسائی احجار کریمه و غیره ) . خود مؤلف گوید که برای تألیف این کتابها دوهزار کتاب خوانده و بیست هزار یادداشت کرده . در این کتابها او اسامی ۳۲۷ نویسنده یونانی و ۱۴۶ نویسنده رومی را ذکر میکند ، چون نوشته های اینها غالباً مفقود شده ، از این حیث هم کتابهای پلین بزرگ مهم است . از کتب مزبوره ۳۷ کتابرا پلین در ۷۷ میلادی به نیتوس<sup>۲</sup> امپراطور روم هدیه کرد . اهمیت این کتابها برای تاریخ عهد قدیم از این حیث است که اطلاعاتی در باب ممالك مختلفه مشرق قدیم و ایران میدهد . راجع به مندرجات کتب او باید گفت ، تمامی آن چه را که نوشته نمیتوان صحیح دانست ، ولی از شخصی هم که خواسته از همه چیز حرف بزند نمیتوان متوقع بود که هر چه نوشته صحیح باشد . انشاء اش ، بعقیده محققین ، در نوشته های او مختلف است ، یعنی آنرا در بعض جاها مغلط و پیچیده ، در برخی روان و در قسمتی بد تشخیص داده اند .

یوسف فلاویوس<sup>۳</sup> مورخ یهودی که در ۳۰۷ م . تولد یافت ، پس از اتمام تحصیلات عالیہ در عبری و یونانی برای دفاع بعض روحانیون یهود بروم رفت و بعد در موقع جنگ و سپاسیان سردار روم<sup>۴</sup> بایهود تسلیم شد . چون پیش بینی کرد که وسپاسیان و پسر او نیتوس امپراطوران روم خواهند شد ، و چنین هم شد ، مورد توجه مخصوص دو امپراطور مزبور گردید . نیتوس پس از تسخیر بیت المقدس تمام کتب مذهبی یهود را باختیار او گذاشت و او سنوات آخر عمر خود را در دربار روم گذرانده کتبی راجع بتاریخ یهود و خراب شدن اورشلیم نوشت . کتابهای او از اینقرار است : ۱ - هفت کتاب راجع بوقایعی که دنباله آن جنگهای رومیان با یهود و خراب شدن بیت المقدس بود .

۱ - Naturalis historiae

۲ - Titus .

۳ - Joseph Flavius .

۴ - Vespasien .

۲ - کتاب دیگر که حاوی بیست فصل و راجع بعهد عتیق یهود است . این کتاب را ، چنانکه خود فلاویوس گوید ، با این مقصود نوشته که یونانیها با تاریخ یهود آشنا شوند ، رومیها بدانند که ملت او گذشتههای مفصل داشته و چیز هایی که نویسندگان رومی راجع باین ملت منتشر میکنند صحیح نیست . در این تألیف نافصل هفتم کتاب یازدهم نوشتههای او موافق توریة است ، بعد ، از سلطنت کوروش بزرگ تاریخ یهود را دنبال کرده وقایع دوره بطالسه و سلوکیهارا بتفصیل شرح داده و سپس پائین تر آمده بدوره رومیها رسیده . ۳ - کتابهایی نیز در شرح احوال خود نوشته که در واقع دنباله کتاب مذکور است . ۴ - کتابی هم که در قدمت ملت یهود نوشته . این کتاب در واقع امر برای دفاع از ملت مزبوره تألیف شده . توضیح آنکه آپیون<sup>۱</sup> یکی از حیوئون اسکندرائی را یونانیها بروم فرستاده بودند و او در نزد کالی گولا امپراطور روم از یهود بدگوئی کرده میگفت که آنها امپراطور مزبور را خدا نمیدانند . در این کتاب فلاویوس از تاریخ نویسی یهودیها و سایر مورخین مشرق زمین دفاع کرده گوید که آنها بهتر از مورخین یونانی از عهده بر آمده اند . سپس از مان ثن مورخ مصری و سایر مورخینی که نوشته اند مسقط الرأس یهودیها مصر است انتقاد و پس از آن در مقابل آپیون از ملت یهود ، موسی و قانون گذاری او دفاع کرده . ۵ - کتابی هم بدست آمده موسوم بحکومت عقل که بعض محققین آنرا به فلاویوس نسبت میدهند . مصنف این کتاب میخواست فلسفه یونانی را با گفته های توریة وفق دهد . اهمیت نوشته های این مورخ از اینجا مشاهده میشود که نویسندگان معتبر کلیسیا (منیحی) مانند ثوفیل<sup>۱</sup> ، کامان اسکندرائی<sup>۲</sup> ، اوسویوس<sup>۳</sup> و غیره باو استناد کرده اند انشاء ، چنانکه گویند ، فصیح و روشن است ، ولی مورخ مذکور در همه جا بیطرفانه صحبت نکرده : راجع بروم بیان او متعلقانه است و جاهائی هم که از خود دفاع کرده ، قلم او تابع حسیات شخصی شده .

۱ - Apion.

۲ - Théophile.

۳ - Clément d'Alexandrie.

۴ - Eusevius.

گنت کورث<sup>۱</sup> (کوپن نوس کورنیوس روفوس) ، مورخ رومی که زمان زندگانش محققاً معلوم نیست ، ولی ظن قوی این است که در قرن اول میلادی میزیسته و کتاب های خود را در زمان کلاودیوس<sup>۲</sup> امپراطور روم ( ۴۱ - ۵۴ م ) تألیف کرده . نوشته های او معروف است بتاریخ اسکندر کبیر که ده کتاب داشته ، ولی از آنها دو کتاب اولی ، آخر کتاب پنجم ، ابتدای کتاب ششم گم شده و از کتاب دهم جاهائی افتاده . در قرون بعد اشخاصی در صد بر آمده اند که کتاب های او را تکمیل کنند و ، مخصوصاً ( فرین شمیوس )<sup>۳</sup> که از لاطین دانهای معروف بود ، در این راه زحمات زیاد متحمل شد . کتابهای گنت کورث در قرون سابق خواننده زیاد داشت ، ولی حالا نوشته های این مورخ چندان طرف توجه نیست ، زیرا بزبائی توصیف و عبارت پردازی بیش از صحیح نویسی علاقه مند بوده و معنی را ندای صورت کرده . منابع تاریخ او را باید این نوشته ها دانست : ۱ - خاطره های ( بطلمیوس لاگاس )<sup>۴</sup> و بعضی سرداران دیگر اسکندر ، که آریان هم از این منابع استفاده کرده ، ولی استفاده او عاقلانه تر است . ۲ - اختراعات و افسانه های ( اُنِس کریت )<sup>۵</sup> و ( کالپس تن )<sup>۶</sup> که بعد موضوع رومان تاریخی ( کلی تاریخ )<sup>۷</sup> گردید و گنت کورث مستقیماً یا بوسیله کتب دیگر از این رومان چیزهائی برداشته . معلوم است که مقصود او از این اقتباسات تفریح خوانندگان بوده ، نه تعلیم تاریخ . معایب این نویسنده علاوه بر آنچه گفته شد این است : ۱ - گنت کورث برخلاف آریان از فن سوق الجیشی بی اطلاع است و از این جهت نوشته های او در مواردی مفهوم نیست . ۲ - سنوات وقایع را ذکر نکرده و حتی فصول سال را مبهم نوشته ، بنابراین رشته وقایع ترتیب صحیحی ندارد و خود وقایع گاهی پیش و پس میشود . ۳ - اطلاعات جغرافیائی اش

۱ - Quinte Curce (Quintus Curtius Rufus).

۲ - Claude.

۳ - Freinchemius ( در قرن هفدهم میزیست ) .

۴ - Ptolémée Laga.

۵ - Onesicrite.

۶ - Callisthène.

۷ - Clitarque. ( یکی از سرداران اسکندر ) .

ناقص است و چنین بنظر میآید که از هیئت هم بهره ای نداشته .  
 با وجود همه این معایب کتاب او را باید خواند ، زیرا اطلاعات گران بهائی  
 نسبت باخلاق ، عادات وقوانین مقدونیهها میدهد و این نکته برای تاریخ ایران قدیم  
 مهم است . دیگر اینکه ، چون کنت کورث یونانی نبود ، با وجود ستایشی که برای  
 اسکندر داشت ، مطالب را بازتر نوشته و کارهای بد اسکندر را کمتر پرده پوشی  
 کرده .

گرنلیوس تاسی توس<sup>۱</sup> مورخ معروف رومی و یکی از نویسندگان اول درجه عالم ،  
 در ۵۰ میلادی تولد یافت و در زمان (و سپاسیان) بامور دولتی  
 اشتغال ورزید . در زمان تیتوس بدرجه سناتوری رسید و بعدها اوضاع روم او را  
 مجبور کرد از کارهای دولتی کنار گیرد . پس از آن این مورخ ساعات فراغت  
 خود را بمطالعه و تاریخ نویسی صرف کرد ، پس از چندی (قونسول) شد و در زمان  
 نرازان در آسیا سمت (پرو قونسولی)<sup>۲</sup> یافت . فوت او در ۱۲۰ میلادی روی داد .  
 تاسی توس تألیفات زیاد دارد و نوشته های او از شاهکارهای ادبی زبان لاطین بشمار  
 میرود . از کتبی که در تاریخ نوشته سالنامه ها خیلی معروف است<sup>۳</sup> . این تألیف  
 حاوی ۱۶ کتاب بوده و از آن چهار کتاب اولی ، ابتدای کتاب پنجم و قسمتی از  
 کتاب ۱۱ و ۱۶ تا زمان ما باقی مانده . بعضی عقیده داشتند که این تألیف از  
 تاسی توس نیست ، ولی این عقیده عاری از مبنا است . سالنامه های او چندان ارتباطی  
 با تاریخ ایران ندارد ، با وجود این از بعضی جاهای آن که راجع بروابط رومیها  
 با اشکانیان است میتوان استفاده کرد .

از نوشته های تاسی توس دیده میشود که از معنویون است<sup>۴</sup> و نسبت به اوضاع زمان  
 خود بدبین . بنابراین ، چون از ترقی جامعه روم مأیوس است ، عقیده دارد که  
 رومیها باید اوضاع قدیم را حفظ کنند و سیره خودشان را بر صفات رومیهای قدیم  
 قرار دهند .

۱- Cornelius Tacitus . ۲- Proconsul . ۳- Annales . ۴- Idéalistes .



پلوتارك<sup>۱</sup> مورخ یونانی که تقریباً بین ۵۰ و ۱۲۰ میلادی میزیست . او تحصیلات خود را در آتن بانجام رسانیده پیرو فلسفه افلاطون گردید . بعد بمسافرتها پرداخته بایطالیا رفت و طرف توجه رومیها شد . مدتی هم در مصراقامت داشت و راجع بمذهب مصریها تحقیقاتی بعمل آورد . کتابهاییکه نوشته زیاد است و شخصی لامپرس نام ، که تصور میکنند از شاگردان او بوده ، عنه تصنیفات این عالم را ۲۱۰ کتاب دانسته . نوشته های او را بدو قسمت تقسیم کرده اند تاریخی و فلسفی : ۱ - کتابهای تاریخی عبارت است از شرح احوال رجال که بیشتر آنها یونانی یا رومی بوده اند و باید باین تصنیفات شرحی را که پلوتارك راجع به اردشیر دوم هخامنشی نوشته علاوه کرد . بعضی نوشته های او در باب رجال باناریخ ایران مربوط است (مثلاً : اردشیر ، تمیستوکل ، آژیلاکس ، اسکندر و غیره) مقصود او در این قسمت انتقاد وقایع و یافتن جهات آن نبوده ، بلکه میخواسته اشخاص را با یکدیگر مقایسه کند و از اینجا نتایج اخلاقی بگیرد . از این جهت در بعضی موارد بشرح زندگانی يك شخص تاریخی اکتفا نکرده ، رجال نامی یونان را بارجال معروف روم مقایسه کرده ، در جزئیات احوال آنها داخل شده و زندگانی خصوصی و صحبت ها و کلمات قصار اشخاص را در کتاب خود گنجانیده . ۲ - تصنیفات فلسفی او بیشتر راجع باخلاق است و اخلاق را مربوط بمذهب میدارد . از این تصنیفات او ، که برای تاریخ مشرق قدیم و ایران اهمیت دارد ، کتابی است که در باب (ایزیس) و (اُزیریس) نوشته (اُزیریس را مصریهای قدیم خدای آفتاب غروب کننده و ایزیس را زن او یا ربة النوع ماه میدانستند) . پلوتارك در این کتاب از کتب یونانی زمان خود ، که از جمله کتابهای مانِ ثُن و هکاتیوس آبدری است ، استفاده کرده . در میان کتب قدیمه ، این تألیف پلوتارك اطلاعات کاملتری راجع بمصری های قدیم میدهد و تصور میکنند که این کتاب را زمانیکه در مصر بود نوشته . مورخ مزبور در کتاب مذکور اطلاعات مفیدی هم راجع

۱ - Plutarque .

بمذهب ایرانیان قدیم میدهد. قسمتهائی را از این کتاب آثار تاریخی تأیید میکند، ولی قسمتهائی هم از نظر یونانی نوشته شده، یعنی چنانکه یونانی ها مذهب مصریها را میفهمیدند. این کتاب را پلوتارک با اسم کاهنه ربه النوع (ایزیس) در معبد دلف واقع در یونان نوشته و خود مؤلف هم در معبد مزبور کاهن بود. بطور کلی پلوتارک از کتب متقدمین و نیز از منابعی استفاده کرده که بعضی آنها در قرون بعد مفقود شده و از این حیث هم نوشته های پلوتارک اهمیت دارد. از جمله کتب مفقوده کتاب (دی نُن) یونانی است، که در دربار اردشیر دوم هخامنشی میزیست، و چیزهای زیاد راجع بوقایع آن زمان نوشته بود که بما برسیده.

مورخ یونانی که در یکومدی<sup>۱</sup> واقع در بی تی به (در آسیای صغیر) تولد یافت و در زمان آدریان امپراطور روم از ۱۳۰

آریان<sup>۲</sup>

تا ۱۳۸ میلادی سمت قونسولی روم را در کاپاد و کیه دارا بود. سپس از کارهای دولتی کناره کرد و تا زمان (مارک اورل) امپراطور روم (۱۶۱-۱۸۰ م.) زنده بود. این نویسنده تألیفات زیاد از خود در فلسفه، تاریخ، جغرافیا و فنون سوق الجیشی باقی گذارد، ولی اکثر نوشته های او بعدها گم شد. از تألیفات او راجع بتاریخ، (آنا بازیس) یا تاریخ سفرهای جنگی اسکندر است که گویند موافق منابع صحیحه نوشته ولی این منابع اکنون در دست نیست. در باب درست نویسی او عقاید مختلف است و چون در جای خود مضامین نوشته های او راجع بقشون کشی اسکندر بایران مشروحاً بیاید، زیادی است در اینجا راجع باین مسئله صحبتی بشود. همینقدر اجمالاً گوئیم که آریان یونانی متمصبی است و با وجود اینکه از پیروان اپیکتت<sup>۳</sup> فیلسوف رواقی بود، افتخار میکند که از ستایش کنندگان اسکندر است و باو از طرف خدایان الهام شده تاریخ این پادشاه را بنویسد. بنا بر این تاریخ ارخشک است و چیزهائی که با اسکندر بر میخورده، بسکوت یا باجمال بر گذار شده. کلیه از نوشته های او این نظر حاصل میشود: آریان خواسته از کزنفون تقلید کند (حتی اسم کتاب خود را هم از او اقتباس کرده)<sup>۴</sup> و چنانکه کزنفون

۱- Arrien (Flavius Arrianus). ۲- Nicomédie. ۳- Epictète. ۴- Anabasis.

کورش بزرگ، یا بانی دولت پارس را، کمال مطلوب خود قرار داده، آریان هم اسکندر، یا محترَب همان دولت را، معبود خود دانسته. لذا برای دانستن حقایق باید همواره روایات او را با روایات سایر مورّخین سنجید و مؤلف همین اسلوب را اتخاذ کرده. از سائر کتب او اینها قابل ذکر است: ۱ - چهار کتاب راجع بهند نوشته و از اطلاعاتی، که نه آرخ امیرالبحر اسکندر راجع بهند داده، استفاده کرده. ۲ - کتاب هائی راجع بوقایع چند سال پس از فوت اسکندر نوشته بود، ولی غالباً مفقود شده و مختصری از آن باقی است. ۳ - تألیفاتی نیز راجع بتاریخ جنگهای رومیها با پارتیها کرده که نیز مفقود شده و فقط قطعاتی از آن و قسمتهائی از نوشته‌های او راجع بجنگ با آلانها باقی مانده. ۴ - کتابی این مورّخ راجع بجغرافیا نوشته که موسوم است به پریپ لوس<sup>۱</sup> یا دریا نوردی دور دریای سیاه. ۵ - کتابی را هم، که حاوی صحبت‌های اپیک<sup>۲</sup> ت<sup>۳</sup>، استاد آریان بود، باو نسبت میدهند.

از اهل ییبلوس<sup>۴</sup> که در قرن دوم میلادی میزیست. او اصلاً  
 فیلون<sup>۵</sup> فینیقی بود، ولی چون بعدها یونانی شد، تألیفات خود را باین زبان نوشت. کتاب او راجع بتاریخ فینیقیه است و باسم یکی از حکماء قدیم فینیقیه سان خونیا<sup>۶</sup> ت<sup>۷</sup> نام دارد. منابع این کتاب بومی است و در زمان آدریان امپراطور روم (اوائل قرن دوم میلادی) جمع آوری شده. از کتاب او فقط قسمتهائی بما رسیده. توضیح آنکه او سوئوس جاهائی را که راجع بخلق عالم و اساطیر است

۱ - Periplus.

۲ - Épicète فیلسوف قرن اول میلادی از مذهب رواقی، در فریگه تولد یافت و غلام شخصی اپافروdit (Epaphrodite) نام در روم بود. آقای او روزی پای فیلسوف سزبور را برای زجر در آلتی گذارده مییچاند. اپیک<sup>۳</sup> ت گفت: «چنین که تو میکنی بایم خواهد شکست» اپافروdit شقی اعتنائی بحرف او نکرد و، چون پای فیلسوف شکست، او بگفتن این چند کلمه اکتفا کرد، «نکتم که چنین خواهد شد؟».

۳ - Philon.

۴ - Byblos (این شهر را جبل نیز نامند، در فینیقیه در شمال بیروت واقع است).

۵ - San Chouniathon.

از او اقتباس و در تألیفات خود ذکر کرده. از این قسمت‌ها معلوم است که فیلون طرفدار (ایزیر) یونانی بود و راجع باریاب و انواع یونانی عقیده داشت که آنها در ابتداء مخلوقی بوده‌اند، مانند انسان، ولی بواسطه کارهای محیرالعقولشان پس از مرگ بمقام الوهیت ارتقاء یافته‌اند.

زمان زندگانی این نویسنده محققاً معلوم نیست ولی تصوّر  
ژوستن<sup>۱</sup> میکنند که در زمان آن تونن<sup>۲</sup> ها، بخصوص آن تونن مقدس<sup>۳</sup>،

زندگانی میکرده (یعنی تقریباً بین ۱۴۸-۱۶۱ میلادی). باوجود این راجع بزمان زندگانی او بعضی تا قرن چهارم میلادی پائین می‌آیند. اسم این نویسنده هم درست معلوم نیست، ولی غالباً او را بزبان لاطین یوستی نوس<sup>۴</sup> می‌نامند. ژوستن در واقع مورّخ مستقلی نیست: او کتاب‌های تروک<sup>۵</sup> پُمپه<sup>۶</sup> را که ذکرش بالاتر گذشت، خلاصه کرده و چیزی از خود بر آن نیفزوده. راجع به تروک پُمپه در جای خود ذکر شد که تاریخ عالم را نوشته بود، ولی ۴۴ کتاب مورّخ مزبور کم شده و فقط از خلاصه‌های ژوستن معلوم است که تروک پُمپه از گذشته‌های کدام ملل صحبت داشته. بنابراین از فهرست ژوستن نه فقط بطور خلاصه پی بنوشته‌های تروک پُمپه می‌بریم، بلکه میدانیم که مورّخ مزبور از کدام مورّخین عهد قدیم استفاده کرده. نویسندگان قرون بعد درباره خلاصه کنندگان همیشه خوش بین بودند. توضیح آنکه عقیده داشتند که آنها پس از خلاصه کردن کتابهایی اصل کتب را معدوم می‌کردند. این نسبت را بعضی به ژوستن هم داده می‌گفتند که اصل کتب تروک پُمپه را در آتش انداخته، ولی چنین بنظر می‌آید که ژوستن چنین اتهامی را پیش بینی کرده بود، زیرا در مقدمه و چند جای کتاب خود از تروک پُمپه و کتب او سخن می‌راند، مثلاً در مقدمه گوید: «چنانکه بعضی

۱ - Justin.

۲ - Antonins (هفت نفر از قیصره روم باین اسم معروفند و زمان سلطنت شان از ۹۶ تا ۱۹۲ میلادی بود).

۳ - Antonin le Pieux.

۴ - Justinus.

۵ - Trogue Pompée

رومیه‌ها تاریخ روم را بزبان یونانی نوشتند، تروگک پمپه خواست تاریخ یونان و سایر ملل را بزبان لاطین بنویسد. . . . . و من کتابهای او را گلچین کرده دسته‌گلی ترتیب دادم. . . . . تفاوت‌هاییکه در نوشته‌های ژوستن و سایر مورخین راجع بوقایع زمان اسکندر دیده میشود، از تروگک پمپه است و نیز این نکته، که ژوستن افسانه‌ها را حقایقی دانسته، نیز از مورخ مذکور ناشی شده. کلیه ترتیب نوشته‌های ژوستن و نواقص آن از کتب اصلی است، از جمله اینکه بعض وقایع مهم را به سکوت گذرانیده، و حال آنکه از چیزهایی که چندان اهمیت نداشته مشروحاً سخن رانده. اسلوب انشاء ژوستن را روی هم رفته بد نمیدانند و بلکه در بعض جاها عالی است، اگرچه معلوم نیست که این انشاء از خود او است یا از تروگک پمپه اقتباس شده. در خاتمه باید گفت، که هرچند نوشته‌های ژوستن سواد مختصری است از کتب تروگک پمپه، با وجود این سواد مزبور با نواقصی که دارد، سواد پرده نقاشی بزرگی است. عده کتابهای ژوستن بعد کتابهای تروگک پمپه ۴۴ است و جاهای زیادی از کتب او با تاریخ ایران قدیم ارتباط دارد.

آفریکن<sup>۱</sup> در قرن سوم میلادی میزیست و معروف است از این حیث که سنوات تاریخ عهد قدیم را با تاریخ مسیحی مقایسه کرده<sup>۲</sup>.

مورخ مذکور در زمان سپ‌نیم‌سور<sup>۳</sup> (۱۹۳-۲۱۱ م) در بعض از جنگهای او با اُسُرُان<sup>۴</sup> و آدیابن<sup>۵</sup> (دو ولایت ایران اشکانی) شرکت کرد و بعد در زمان کردین امپراطور روم (۲۳۸-۲۴۱ م) در فلسطین مقام محترمی داشت. تألیف او، که موسوم به (پنج کتاب کروئولوژی) میباشد<sup>۶</sup>، خیلی معروف است و از خلقت عالم شروع شده بسال ۲۲۱ میلادی خاتمه یافته. این کتاب بما نرسیده و فقط قسمتهایی از آن باقی است. از کتاب دیگر او که مضامینش بسیار متنوع و موسوم به خُسْ توی<sup>۷</sup> بوده فقط قطعاتی تا زمان ما محفوظ مانده.

۱ - Sextus Julius Africanus ۲ - Chronologie Comparée. ۳ - Septime Sévère.

۴ - Osroène . ۵ - Adiabène .

۶ - Pentabiblon Chronologikon. ۷ - Chestoi .

ازب      از روحانیون مسیحی بود. در فلسطین تولد یافت و در بیت المقدس و انطاکیه تحصیلات خود را با تمام رسانیده از پیروان (اوسوبوس)<sup>۱</sup> فلسفه افلاطون گردید، زمان حیاتش ۲۶۳ - ۳۴۰ میلادی است. این شخص کتب زیاد راجع بتاریخ عیسویت و قسطنطین اول امپراطور روم نوشته. کتاب او را راجع بامپراطور مزبور شبیه کتاب کزنفون راجع بکوروش بزرگ (سیرویدی) میدانند. او را پدر تاریخ عیسویت خوانده اند: از کتب تاریخش کتابی است که در آن تاریخ کلیسیا را از ابتدای ظهور مذهب عیسوی تا ۳۲۴ میلادی شرح داده. او از کتابخانه های مذهبی و دفتر خانه های دولتی استفاده کرده و اسلوب انشاءش را ستوده اند. ازب علاقه مند است باینکه جهات وقایع را روشن ساخته گذشته های دوره ای را با اوضاع زمان خود ارتباط دهد. کتاب او اطلاعات زیاد راجع بمشرق قدیم و ایران میدهد.

آم مین ماریسلین<sup>۲</sup>      این مورخ یونانی بود، ولی کتابهای خود را به زبان رومی (لاطین) نوشته. او در ۳۳۰ م. در انطاکیه سوریه تولد یافت و در ۴۰۰ م. در گذشت. معروفترین تألیف او تاریخ روم است (از ۹۶ تا ۳۵۲ م.) که در ۳۱ کتاب نوشته و سیزده کتاب اول گم شده. کتابهای او دنباله تاریخ (تاسی توس) مورخ معروف رومی است و دیده میشود که آم مین سعی داشته از او تقلید کند. مورخ مذکور با یولیان امپراطور روم در سفرهای جنگی او با آله مانها و ایرانیان شرکت داشت و از نوشته های او معلوم است که شخصی بوده رزمی و علاقه مند بصحیح نویسی. توصیفی که از ممالك مختلفه کرده استقلال نظر و فکر او را نشان میدهد. محققین اسلوب انشاء او را خوب نمیدانند: بیان او مغلق، باطنطنه و تاریک است، و حال آنکه بیان مورخ باید روان، ساده و روشن باشد. از آنچه گفته شد معلوم است که کتابهای او برای این زمان تاریخ ایران هم اهمیت دارد.

۱ - Eusèbe (Evsevius Pamphyle). ۲ - Ammien Marcellin (Ammianus Marcellinus).

پروکوپ  
مهمترین مورخ بیزانس (روم شرقی) که در آخر قرن پنجم میلادی تولد یافت و پس از اتمام تحصیلات، منشی (بی‌لی‌زار) (پروکوپئوس)<sup>۱</sup>، سردار معروف بیزانس شد (۵۲۷ ق. م). در جنگ‌هایی که این سردار با (واندالها)،<sup>۲</sup> گت‌ها در ایتالیا و ایران‌ها کرد، مورخ مذکور با او بود. سال وفاتش معلوم نیست، تصور میکنند که در حدود ۵۶۰ م. روی داده. از کتابهای او دو کتاب اول راجع است به جنگ‌های بیزانس با ایران، سومی و چهارمی - با واندالها، پنجمی و ششمی و هفتمی - با گت‌ها، هشتمین کتاب او دنباله تمام کتابهای مذکور است. چون در این کتابها مورخ مذکور تعریف و تمجید زیاد از (بی‌لی‌زار) کرده و شرح زندگانی او را نوشته، سابقاً تصور میکردند که این کتابها را باید «شرح احوال بی‌لی‌زار» نامید، ولی حالا معلوم است که کتب او تاریخ جنگ‌های این سردار است و تمجیدات مورخ از اینجا که (بی‌لی‌زار) را سردار نامی و معروف آن زمان می‌دانستند و پروکوپ باو معتقد بود. این کتابها را خود مورخ مذکور (هیستوری‌کن) نامیده.<sup>۳</sup> کتابی هم از این مورخ بدست آمده که موسوم به (تاریخ سری) است.<sup>۴</sup> در این کتاب او از ژوستینی، قیصر معاصر روم شرقی، وزن او بسیار بد نوشته، استبداد اولی و فساد اخلاق دومی را نموده و جاهانی هم از این کتاب به (بی‌لی‌زار) وزن او بر میخورد. کتاب مزبور پس از مرگ پروکوپ منتشر شد. راجع باین کتاب بسیاری از محققین عقیده داشتند که از قلم مورخ مذکور نیست و باو نسبت دادند، زیرا مندرجات او با تاریخ جنگ‌های بی‌لی‌زار تفاوت زیاد دارد، ولی پس از مطالعات (دان) که تحقیقات عمیق کرد، این عقیده رسوخ یافت که تاریخ سری از قلم خود مورخ مزبور است: چیزهایی را، که در تاریخ جنگ‌ها نمیتوانسته بنویسد، در کتاب سری گنجانده و تا اندازه ای هم مبالغه کرده. اگرچه این عقیده را بعضی محققین دیگر اورد کرده اند، ولی باز عقیده (دان) طرفداران زیاد دارد. تألیف سوم پروکوپ راجع به بناهای (ژوستینی) است و در اینجا مورخ مزبور تمجید

۱- Procope (Prokopios). ۲- Historikon. ۳- Historia Arcana (Anecdote).

زیاد از امپراطور مزبور کرده .

راجع به تاریخ جنگها یا (هیس توری کن) باید گفت که این کتاب مهمترین تاریخی است که در این دوره تاریخ یونان نوشته شده . از حیث انشاء ، پرو کوپ تقلید از هرودوت و توسیدید کرده و از اینجا معلوم است ، که زبان قدیم یونانی در این زمان ، اگرچه در شرف تغییر کردن بوده ، ولی هنوز نمرده بود . این کتاب را قدر میدانند ، زیرا ، چون نویسندۀ آن شاهد قضایا و وقایع بود ، بیطرفانه وقایع را ضبط کرده . کلیۀ کتاب او در مرحلۀ تمام شدن عهد قدیم و شروع گشتن قرون وسطی است . از آنچه گفته شد معلوم است که کتابهای او برای تاریخ این زمان ایران هم منبع مهمی است .

## کتاب راجعه به جغرافیای عالم قدیم

بدو لازم است گفته شود که از نوشته های مورّخین قدیم و مخصوصاً هرودوت ، کزنفون ، آریان ، پولیب ، پلین و غیره میتوان اطلاعاتی راجع به جغرافیای دنیای قدیم بدست آورد ، ولی کتبی هم در عهد قدیم نوشته شده که مخصوصاً راجع به جغرافیا است و ضمناً حاوی اطلاعات مفیدی در باب ایران قدیم . در میان اشخاصی که چنین کتابهایی نوشته اند اینها بیشتر معروف اند :

۱. اراتُس تِن  
این شخص یونانی بود و در ۲۷۶ ق . م در سیرِن<sup>۱</sup> تولّد یافت . او خواست موافق اطلاعات جدید نقشه صحیحی از عالم زمان خود ترسیم کند و با این مقصود به اسکندریه رفت ، زیرا در آنجا منافع و موادی که با کار اراتُس تِن مناسبت داشت زیاد بود . مؤلف مزبور کتبی از خود باقی گذاشته ، که برای جغرافیای ایران قدیم هم گران بها است . این نویسنده از فلاسفۀ اسکندرانی بود و چند دفعه بدربار پادشاه عظیم الشان هند که ( سان ذراگت)<sup>۲</sup> نام داشت رفت . درباره او نوشته اند که در سن ۸۰ سالگی آن قدر از خوردن غذا

۱ -- Eratosthène. ۲ -- Cyrène. ۳ -- Sandracotte.



امتناع کرد تا در گذشت. سترابون در کتابهای خود اسم او را زیاد ذکر کرده و گفته های او را سند دانسته.

سترابون<sup>۱</sup> جغرافیادان معروف عهد قدیم، که از خانواده متمول بود، در (آماسه) پایتخت پادشاهان پُنت تولد یافت و هشتاد سال بزیست. زمان او را تقریباً چنین معین میکنند: از چهل قبل از میلاد تا چهل میلادی. کتابهای او یگانه تصنیفی است، که بخوبی نشان میدهد علم جغرافیا در عالم قدیم چه بوده. تصنیفات سترابون راجع باین قسمت هفده کتاب است و بعضی آنها اگر چه بما رسیده، ولی خراب است. چون در این کتاب ها سترابون از وقایع تاریخی و از وضع زندگی مردم آن نیز صحبت داشته، نوشته هایش برای مورخ هم مفید است. کتب او از نظر علمی سه جهه ناقص است: اولاً توصیف ممالك و مخصوصاً محصولات زمین در ممالك مختلفه بقدر کافی نشده، ثانیاً مطالب جزئی گاهی بیش از مسائل کلی او را مشغول داشته و حکایاتی ذکر کرده که بیشتر برای تفریح خواننده است، ثالثاً در انتقاد بعضی متقدمین خود متانت را از دست داده و خرده بین است. با وجود این چون کتابهای او پراست از اطلاعات جغرافیائی و تاریخی، چنانکه گفته شد، برای محقق منبعی است سرشار. مضامین کتب او از این قرار است: دو کتاب اول حاوی مطالب و نظرهای علمی است، توصیف ممالك از کتاب سوم شروع میشود. توضیح آنکه هشت کتاب باروپا راجع است، شش کتاب به آسیا و يك کتاب به افریقا. توصیف اروپا از اسپانیا (ایبری) شروع و در یونان و جزائر آن ختم میشود. در این کتابها سترابون از تمام مردمان اروپائی، که در آن زمان معروف بودند، و حتی از (سکاها)، (سارماتها)، (گت ها)، (داس ها) و غیره سخن رانده. آسیا را مصنف مذکور به دو قسمت تقسیم کرده: ۱- تا کوههای توروس - تروآد<sup>۲</sup>. در این بخش از صفحات غربی آسیای صغیر سخن میراند. ۲- ماوراء کوههای مزبور. در این قسمت از هند،

۱ - Strabon.

۲ - Taurus - Troade (در آسیای صغیر).

ایران، بابل، آسور، بین‌النهرین، فینیقیه، فلسطین، عربستان و غیره مذاکره میکنند، اما (سِرْها) یعنی چینی‌ها را مردمی میدانند که در هند سکنی دارند. کلیه از جغرافیای سترابون صریحاً استنباط میشود که غرب اقصی برای عالم آنروزی مملکت ایبریها (اسپانیای کنونی) بوده و شرق اقصی هندوستان. طول عالم معروف آن زمان را از غرب به شرق ۷۰ هزار استاد یونانی (۲۳۳۳ فرسنگ) و عرض آنرا ۳۰ هزار استاد (۱۰۰۰ فرسنگ) میدانستند. سترابون علاوه بر کتب مزبوره ۴۳ کتاب هم راجع بتاریخ، یعنی به ذیل کتب پولی بیوس مورخ یونانی نوشته بود، چنانکه در کتب جغرافیائی باین کتابها اشاره میکند، ولی این کتابها بما نرسیده.

یونانی و از اهل خارا کس بود (خارا کس را اکثراً محلی اینریدور خارا کس) درخوزستان میدانند، ولی برخی عقیده دارند که در ری یادر حوالی آن بوده). ظن قوی این است که مؤلف مزبور در قرن اول میلادی می‌زیست. از تألیفات او کتابی است که راجع بیارت نوشته. پلین اسم او را در تألیفات خود زیاد برده. او از جغرافیون بزرگ یونانی بشمار نمی‌رود، ولی کتاب او برای ایرانی‌ها مهم است.

نویسنده ارمنی که زمان حیاتش درست معلوم نیست. دژمرکان موسی خورین<sup>۱</sup> در تاریخ ارمنستان گوید که در قرن چهارم میلادی می‌زیست، ولی تاریخ وفاتش را بعضی در ۴۸۷ و برخی در ۴۹۲ میدانند. او در اسکندریه، آنن، روم و قسطنطنیه تحصیلات خود را کرده بعد پرداخت بآنکه هموطنان خود را با علوم مسیحی آشنا کند و با این مقصود کتب زیادی نوشت، که از جمله تاریخ ارمنستان است و بزبانهای اروپائی ترجمه شده. کتابی نیز در جغرافیا نوشته، که برای جغرافیای ایران در دوره های اشکانی و ساسانی بسیار مفید است، و مارکوات عالم آلمانی آنرا با شرحی باسم «ایران‌شهر» بطبع رسانیده. در باب نوشته‌های او راجع بتاریخ ارمنستان پائین‌تر ذکر شده.

۱ - Moïse de Khorène.

## مورخین و نویسندگان ارمنستان

از نویسندگان ارمنی و غیر ارمنی، که راجع به تاریخ ارمنستان کتابهایی نوشته‌اند نیز میتوان اطلاعاتی راجع بایران قدیم بدست آورد. اگر این اطلاعات راجع بدوره‌های قبل از اشکانیان و ساسانیان، از آنجا که غالباً داستانی است، مورد اعتماد نباشد، شکی نیست که گفته‌های نویسندگان مزبور راجع بدوره‌های بعد یعنی، اشکانی و ساسانی بیشتر در زمینه تاریخ است و از وقایع ارمنستان، که غالباً با تاریخ ایران مربوط است، اطلاعات گران‌بهای بدست می‌آید. چون این نظر در جای خود روشن خواهد بود، عجلهٔ بذکر بعض نویسندگان ارمنستان و کتابهایی که نوشته‌اند اکتفا کرده می‌کنیم.

مار آپاس کاتی نا<sup>۱</sup> این شخص که تاریخ ارمنستان قدیم را نوشته اصلاً از اهالی سوریه بود. دربارهٔ او موسی خورن، مورخ ارمنی، چنین گوید (کتاب ۱ فصل ۸): «وال ارشک، پس از اینکه تشکیلات ارمنستان را با تمام رسانید، خواست بداند که کی‌ها قبل از او در این مملکت سلطنت کرده‌اند و از حیث صفات شخصی چگونه پادشاهانی بوده‌اند. بر اثر این فکر شخصی را یافت از اهل سوریه که نامش (مار آپاس کاتی نا) بود و از ادبیات یونانی و کلدانی اطلاعاتی زیاد داشت. بعد نامه‌ای برادر بزرگتر خود، ارشک بزرگ، بدین مضمون نوشت (تصور میکنند که این اشک مهر داد اول اشکانی بوده)<sup>۲</sup>: «به ارشک پادشاه تاج‌دار زمین و دریا، شاهی که صورتش مانند صورت خدایان است، طالع و اقبالش فوق طالع و اقبال سایر پادشاهان و فکرش بقدری وسیع است، که چون آسمان بر زمین استیلا یافته. وال ارشک، برادر کوچکتر و رفیق جنگ‌هایت، که بفضل تو پادشاه ارمنستان است، بتو درود می‌فرستد و بهره‌مندی تو را الی الابد خواهان است. فرمان تو را، راجع باینکه من عقل را باشجاعت توأم کنم، هیچگاه فراموش نکرده‌ام. بقدریکه قوه و مهارت من اجازه میداده بهر کار مراقب بوده‌ام. اکنون که این سلطنت از

۱- Mar Apas Catina.

۲- سلطنت او بین ۱۷۰ و ۱۳۸ ق. م بود.

توجهات نومستقر گشته، بفکر آمد معلوم کنم که چه پادشاهانی در ارمنستان سلطنت کرده‌اند و تأسیس ولایات از کجا است. چون در اینجا دستور یا آدابی، که معلوم و مقرر باشد، نیست و کسی نمیداند که کی اول شخص مملکت و کی آخرین کس آنست، چیزی بترتیب در نیامده و هر چیز درهم و برهم و بحال توحش است، بنابراین از اعلیحضرت تمنی دارم بفرماید که دفاتر شاهی را، برای کسی که بحضور آن اعلیحضرت بانام خواهد رسید، باز کنند. پس از اینکه او چیزهایی را، که مطمح نظر برادر و پسر تو است بیابد، اسناد صحیح را نزد وی خواهد آورد. رضایت خاطر ما از اینکه مقصود ما انجام یافته، البته باعث خوشنودی تو نیز خواهد بود. درود بر تو ای آنکه در میان موجودات جاویدان جا داری!

ارشک بزرگ، پس از خواندن نامه، بیدرنگ فرمود که درهای دفاتر نینوار باز کنند و خوشنود گشت که چنین فکری در برادرش پیدا شده. مار آپاس کانی نا در نوشته‌ها دقت کرده سندی بزبان یونانی یافت که بر آن نوشته بودند: این کتاب با مر اسکندر مقدونی از زبان کلدانی بیونانی ترجمه شده و راجع بنیاکان اولی ماست. از این کتاب مار آپاس-کانی نا فقط آنچه را که راجع بتاریخ صحیح ملت ما بود (یعنی ملت ارمنی) استخراج کرده نزد والارشک پادشاه ارمنستان در (مدزپین)<sup>۱</sup> آورد، و آن بزبان یونانی و سریانی نوشته شده بود. والارشک صبیح، تیرانداز ماهر، پادشاه نطق و زیرک این کتاب را نفیس‌ترین شیئی خزانه خود میدانست، چنانکه آن را برای اطمینان از محفوظ ماندنش در قصر خود جاداد و امر کرد قسمتی را از آن بر سنگ بکنند. چون ما از صحت و ترتیب وقایع (یعنی وقایع مذکوره در این کتاب) مطمئن هستیم برای رضایت اشخاص کنجکا و مندرجات کتاب را تکرار میکنیم. بعد موسی خورن شروع بدگر مندرجات نوشته‌های مار آپاس کانی نامیکند<sup>۲</sup>. راجع بنینوا، که ذکر از آن شده، باید تذکر دهیم که در این زمان وجود نداشت، شاید در زمان اسکندر

۱ - Medzpine. ۲ - Mar Apas Catina (collection des historiens anciens et modernes de l'Arménie) p. Victor Langlois (1881).

مقدونی کتاب‌هایی در محل نینوای قدیم جمع کرده‌اند و این کتابخانه در قرون بعد بتصرف اشکانیان در آمده .

باز دِسن<sup>۱</sup> در اِدِس (اورفا) واقع در بین‌النهرین تولد یافت و اصلاً شامی بود . او را پارثی و کلدانی نیز می‌گفتند . این شخص ، که در سلك روحانیین مسیحی بود ، در اواخر عمر دارای معتقدات عرفانی<sup>۲</sup> گردید . چون معلومات زیاد در علوم شرقی و غربی (کلدانی ، یونانی ) داشت و زبان سریانی و یونانی را خوب میدانست ، کتب زیاد نوشت ، که از جمله قطعه‌ای از تاریخ ارمنستان است و موسی خورن مندرجات آنرا در کتاب خود ذکر کرده . زمان زندگانی این نویسنده در نیمهٔ دوم میلادی بوده ، زیرا در تاریخ اِدِس تولد او را بسال ۱۵۴ م. مربوط داشته‌اند .

آگاتانژ<sup>۳</sup> اسم یونانی او ( آگاتانگ کلس )<sup>۴</sup> است و تصور می‌کنند که اصلاً یونانی و ساکن یکی از نواحی غربی ارمنستان ، مجاور روم شرقی ، بوده . این مورخ ، که منشی تیرداد (درتاد) دوم پادشاه ارمنستان بود ، تاریخ این مملکت را نوشته و از وقایعی صحبت می‌کند که از ۲۲۶ تا ۳۳۰ میلادی روی داده . تاریخ او بزبان ارمنی و یونانی نوشته شده و اختلافاتی بین دو نسخه مزبوره دیده میشود . بعلاوه چیزهایی در هر دو نسخه بعدها داخل کرده‌اند ، زیرا در بعض جاها از کسانی مذاکره میشود که تقریباً ۱۵۰ سال بعد از مورخ مزبور می‌زیسته‌اند بنابراین بعضی تردید دارند که این نوشته‌ها از خود آگاتانژ باشد و گمان می‌کنند که يك شخص مسیحی ، در اوایل قرن پنجم ، هر دو نسخه را انشاء و تغییراتی در اصل نوشته‌های آگاتانژ داده . بهر حال نوشته‌های او در میان یونانیها و کلدانیها و مصریها و اعراب معروف بود . سالنامه نگاری هم موسوم به ( سیه‌اس )<sup>۵</sup> در قرن هفتم قطعه‌ای راجع بتاریخ ارمنستان نوشته ، که به آگاتانژ نسبت داده . اگرچه نویسندۀ مزبور در قسمتی از کتاب خود از شخصی صحبت کرده ، که ۶۳ سال بعد از

۱ — Bardesane. ۲ — Onosticisme. ۳ — Agathange. ۴ — Agathagglos.  
۵ — Sébéos.

تیرداد میزیسته و بنا بر این این قسمت نباید از آگاتاثر باشد، با وجود این نوشته‌های مزبور را هم در جزو منابع تاریخ ارمنستان بشمار می‌آورند، زیرا اطلاعاتی می‌دهد که موسی خورن در آن باب ساکت است.

<sup>۱</sup> فوستوس بیزانسی<sup>۱</sup> اطلاعات راجع بشخص او کم است، همینقدر معلوم است که از اهل قسطنطنیه بود. خود او نسبش را بخانواده (سهارونی)<sup>۲</sup>

میرساند (از طرف مادر یاپدر؟ - معلوم نیست). سالنامه‌های او بزبان یونانی نوشته شده و حاکی از وقایع ۳۴۴ تا ۳۹۰ میلادی است. این کتاب در قرن پنجم میلادی بزبان ارمنی ترجمه شده و ارامنه را خوش نیامده، زیرا از انتقادات او وطن پرستان تنفر یافته اند. با وجود این کتاب مزبور را مهم میدانند. راست است که در نوشته‌های او اشتباهاتی راجع بوقایع و سنوات شده، ولی این نقص در اغلب نویسندگان آن زمان دیده میشود. بهر حال شخصی بوده فاضل و نوشته‌های او یکی از منابع درجه اول تاریخ ارمنستان است.

<sup>۲</sup> زَنوب کَلاکی<sup>۳</sup> اصلاً از بنی‌سام بود و کتابش را بزبان سریانی نوشته، ولی ارامنه او را از نویسندگان ملی خود میدانند. او در ابتدا در کلاک

(سوریّه) میزیست، بعد از آنجا مهاجرت کرده در قیصریه کاپادوکیه سکنی گزید. در اینجا با (سن‌گریگوار) مبلغ مسیحیت در ارمنستان آشنا شد و با او به ارمنستان رفت. تصور میکنند که زَنوب تاریخ نویس شخص مذکور بوده و وقایع آن زمان را مینوشته. نوشته‌های او معروف به «تاریخ دارون»<sup>۴</sup> است و فوتش در ۳۲۳ یا ۳۲۴ روی داده.

در قرن هفتم میلادی شخصی دیگر موسوم به (مامی‌گونیان)<sup>۵</sup> دنباله سالنامه‌های زَنوب را نوشته و این کتاب هم موسوم به «تاریخ دارون» است (به همین جهت اسم او را در اینجا ذکر کردیم و حال آنکه از قرن هفتم میلادی است). نوشته‌های او چندان مورد توجه نیست، زیرا دارای اشتباهات زیادی است و دیگر اینکه کاتبین

۱ - Faustus de Byzance. ۲ - Saharoni. ۳ - Zenob de Olag.

۴ - Histoire de Daron (دارون ناحیه‌ای بود از ارمنستان). ۵ - Jean Mamigonien.

قرون بعد چیزهائی در کتاب او داخل کرده اند .

موسی خورن در نیمه دوم قرن چهارم میلادی تولد شده (در باب زمان حیات او چنانکه بالاتر گفته شد اختلاف است) . او از شاگردان مسروپ<sup>۱</sup>، که خط ارمنی را اختراع کرد، بشمار می رود. مورخ مذکور تحصیلات زیاد کرده بود و بدفاتر مشرق زمین و کتابخانه های یونان، سوریه و مصر دسترسی داشت. چون زبان سریانی و یونانی را خوب میدانست، کتابهای زیاد ترجمه کرد، از جمله «زندگانی اسکندر» است که به کالیستن دروغی نسبت میدهند. بعد مسافرتی بمصر و آن ورورم کرد و اسنادی بدست آورد، که برای نوشتن تاریخ ارمنستان بکاربرد. در این نوشته ها او اقتباسات زیاد از ادبیات یونان کرده و معلوم میشود که قسمتهائی از ادبیات مزبوره گم شده، زیرا موسی خورن اسم اشخاصی را از یونانیها میبرد، که اکنون برای ما مجهول اند و بنابراین قطعاتی از نوشته های مورخین و نویسندگان یونانی در کتاب موسی خورن تا زمان ما محفوظ مانده. کتابیکه او در جغرافیا نوشته، خلاصه ای است از خلاصه (پاپ پوس اسکندرانی)<sup>۲</sup> و در مقدمه این کتاب اسامی چند نفر جغرافیادان یونانی را ذکر کرده.

الیزه وارتابند<sup>۳</sup> او در قرن پنجم میلادی میزیست. وارتابند لقبی است که باو داده اند و بمعنی فاضل، یا چنانکه امروز گویند دکتر<sup>۴</sup> است. مولدش معلوم نیست، همینقدر میدانند که در جوانی در جزو سپاهیان وارتان مامی گونی بوده، وقایع جنگهای او را یادداشت کرده و بعد در «تاریخ وارتانیان» گنجانده. این جنگ ها با ایرانیان میشد، زیرا یزدگرد دوم میخواست ارمنستان بمذهب زرتشتی باقی بماند. معلوم است که نوشته های او هم اطلاعاتی راجع بتاریخ این زمان ایران قدیم میدهد.

لازار فاربی<sup>۵</sup> از یکی از خانواده های نجیب ارامنه بود و در قصر (آشوشا)<sup>۶</sup> امیر کوکلاک<sup>۷</sup> و ایبریاها (گرچی ها) تربیت یافت. بعد در سلك

۱ - Mesrope. ۲ - Pappus d' Alexandrie. ۳ - Elisée Vartabed. ۴ - Docteur.

۵ - Lazare de Pharbe.

۶ - Aschouscha.

۷ - Koukark.

روحانین داخل شد و تحصیلات زیاد کرده ، تاریخ ارمنستان را تا ۴۸۵ میلادی نوشت . بعضی وقایع با تاریخ ایران قدیم مربوط است .

## کتاب پهلوی

از کتبی که بزبان پهلوی نوشته شده است در اینجا ذکر نمیکنیم ، زیرا این کتابها راجع به مذهب زرتشت یا ادبیات است و موقع ذکر آنها جایی است ، که از مذهب زرتشت یا ادبیات پهلوی صحبت خواهد بود . در این مبحث چنانکه از سرلوحه آن معلوم است از منابع قدیم تاریخ مشرق و ایران باستان سخن میرود .

## مؤلفین قرون اولیه اسلامی

در باب مؤرخین و نویسندگان قرون اولیه اسلامی مقتضی است تذکر دهیم که نوشته های آنها راجع بایران قدیم از دو نوع خارج نیست : نوع اول فهرستهای مختصری است از اسامی شاهان ایران و وقایع سلطنت آنان ، که از مآخذ غربی ، یعنی یونانی و سریانی ، اتخاذ شده ، بطور ناقص همان چیزهایی را که مؤرخین یونانی نوشته اند ، با تصحیف اسامی ، تکرار کرده و چیزهایی هم از مآخذ شرقی بر آن افزوده اند . عده این نوع کتابها خیلی محدود است . نوع دوم کتبی است راجع بوقایع عالم ، از قبل از ظهور اسلام و بعد از آن و ضمناً مؤلفین این کتب خواسته اند بقول خودشان از ملوک محوس یا عجم ، یا فرس و وقایع سلطنت آنها اطلاعاتی داده باشند . عده این نوع نویسندگان زیاد است ، ولی نوشته های آنان راجع بایران قدیم ، یعنی بدوره هائیکه قبل از دوره ساسانی است ، کم یا بیش ، با اختلافانی ، همان داستانهای ما است و بخوبی دیده میشود که مآخذ آنها خدای نامه ، یا ترجمه های آن به عربی ( باسم سیرملوک الفرس و امثال آن ) و یا شاهنامه های منشور یا منظوم ما بوده . این نوع کتابها برای کسی ، که بخواهد غور و تتبع در داستانهای ایران قدیم کند ، مفید است ، ولی در واقع امر این کتب را ، با استثنای قسمت هایی که اطلاعاتی در باب دوره ساسانی میدهد ، نمیتوان جزو منابع تاریخ قدیم ایران بشمار آورد . برای



روشن بودن این نکته در مباحثی که مربوط با سامی شاهان هخامنشی و اشکانی بوده، مانند نمونه، نوشته های بعضی این نوع نویسندگان را ذکر کرده ایم، تا برای خواننده روشن باشد که مآخذ آنها چه بوده. با وجود این، چون از این نوع کتب میتوان اطلاعاتی را جمع بدوره ساسانی تحصیل کرد، قسمتی را در اینجا ذکر و شناساندن مابقی را بجای خود محول میکنیم. این نکته را هم باید بدو آنگاه گردهیم که مقصود ما نوشتن شرح حال مؤلفین یا نویسندگان کتابهای مزبور نیست، زیرا این کار مستلزم کتابی است مخصوص. مرام ما فقط این است که بمناسبت ذکر کتابی در جای خود معلوم باشد آن کتاب از کی است، در چه زمان نوشته شده و مؤلف آن از چه سخن رانده. مؤلفین کتب مذکوره بترتیب تاریخ زندگانی شان اینهايند:

ابو محمد عبدالله بن المقفع الکاتب. اصلاً ایرانی و از اهل خوزستان بود، در سنه ۱۰۶ هجری متولد و در بصره بزرگ شد. چون پدرش زرتشتی بود، ابن مقفع هم بیشتر عمر خود را در این مذهب گذراند. اسم ایرانی او را (روزبه) و کنیه اش را (ابوعمر) نوشته اند. در کهولت مسلمان شد، ولی باطناً زرتشتی بماند. او اول کسی بود که منطق را برای ابوجعفر منصور ترجمه کرد<sup>۱</sup>. ترجمه کلیله و دمنه از پهلوی عبری نیز از کارهای او است و در مصر، هند، اروپا و جاهای دیگر مکرر بطبع رسیده.

تألیفات زیاد دارد که از جمله «الدرة التیبه فی طاعت الملوك» است. نویسندگانی، مانند ابن الندیم و دیگران، زیاد از او نقل قول کرده اند و اطلاعاتی که میدهند برای دوره ساسانی گرانها است. نوشته اند که بامر منصور خلیفه عباسی (۱۳۶ - ۱۵۸ هجری) و بدست سفیان حاکم بصره کشته شد<sup>۲</sup>.

ابو عثمان عمرو بن بحر الکفانی البصری معروف به جاحظ. جاحظ  
در حوالی ۱۶۰ هجری در بصره تولد یافت و در آن شهر بزرگ شد. کتبی زیاد، که از سریانی و پارسی ترجمه شده بود، خواند و مدتی در

۱ - ۲ - معجم المطبوعات العربیه و العربیه، جزء ثانی صفحه ۲۴۹ - ۲۵۰ طبع مصر ۱۹۲۸.

بغداد بزیست . بعد ببصره مراجعت کرده در آنجا مفلوج شد و در سنه ۲۵۵ هجری در گذشت . تألیفات زیاد دارد از جمله « البیان والتبیین » میباشد ، در این کتاب اقسام بیان و برگزیده (غرر) احادیث و خطبه ها را جمع کرده . در جاهائی از این کتاب میتوان اطلاعاتی راجع بکتاب دوره ساسانی و غیره بدست آورد . مسعودی در مروج الذهب او را افصح نویسندگان سلف دانسته و ابن خلدون از قول شیوخ زمان خود کتاب او را ستوده . جاهائی از این کتاب اطلاعاتی زیاد راجع بدوره ساسانی میدهد .

طبری  
ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید بن خالد بن الطبری آملی .  
نولد او چنانکه ابن الندیم الوراق در کتاب الفهرست نوشته ،  
در آمل در سنه ۲۲۴ و وفاتش در بغداد در سنه ۳۱۰ هجری بود . تحصیلات خود را در بغداد کرد و در شام ، مصر ، عراق ، بصره ، کوفه وری اسناد کتاب خود را راجع بتاریخ بدست آورد . این کتاب موسوم است به « تاریخ الرسل والملوک » ، بعضی « تاریخ الامم والملوک » نوشته اند . اسلوب کتاب سالنامه نویسی است ، یعنی وقایع سنوات را ، چنانکه موافق روایات باورسیده ، مرتباً یکی پس از دیگری ضبط کرده . نوشته های او راجع بایران قدیم در زمینه داستانهای ما است ، ولی راجع بدوره ساسانی حاوی اطلاعاتی زیاد و مفید است . مضامین تألیفات او را راجع بدوره ساسانی نلد که ، محقق آلمانی ، بضمیمه تتبعات خود بطبع رسانیده .

بلاذری  
ابوالعباس احمد بن یحیی بن جابر بن داود البلاذری البغدادی  
(بعضی کنیه او را ابوالحسن و ابوجعفر و ابوبکر نیز نوشته اند) .  
در بغداد نشوونما کرد . شاعر ، نویسنده و مترجم کتب پارسی به عربی بود . سال وفاتش را در ۲۷۹ هجری قمری میدانند . یاقوت هنرمندی و فضل او را ستوده . از تألیفات او « التساب الاشراف و اخبارهم » و « فتوح البلدان » معروف اند . صاحب کشف الظنون اسم کتاب آخر را « کتاب البلاد و فتوحها » نوشته . این کتاب اطلاعاتی زیاد راجع بخراج ، عطاها ، مهرها ، نقود ، خطوط و غیره میدهد و راجع بدوره ساسانی اطلاعاتی را حاوی است . ابن الندیم صاحب کتاب الفهرست گوید ،

که جدش جابر بلاند آشامید، بی آنکه خاصیت آنرا دانسته باشد<sup>۱</sup>، و بیمار شد، این است که معروف بیلادری گردید.

عبدالله بن احمد بن خردادبه. در ۲۱۱ هجری تولد یافت و ابن خردادبه

در ۳۰۰ هجری در گذشت. در ابتداء زرتشتی بود و بعد بدست برامکه مسلمان شد. از تألیفات او «المسالک والممالك» است، که از ممالك

صحبت کرده و ضمناً ترتیب باج و خراج دولت عباسی را در قرن سوم هجری و نیز وسائل وصول آنرا نموده. این کتاب اطلاعاتی را راجع بدوره ساسانی حاوی است.

احمد بن داود بن وند ابوحنیفه دینوری. وفاتش در ۲۸۲ یا دینوری

۲۹۰ هجری بود. از تألیفات او «اخبار الطوال» است، که شرح وقایع را از آدم تا آخر سلطنت یزدگرد نوشته و از ملوک قحطان، پادشاهان

روم، ترك و نیز خلفاء تا آخر ایام المعتصم سخن رانده.

حمزة بن الحسن الاصفهانی در ۲۷۰ هجری در اصفهان تولد حمزة اصفهانی

یافت. سال وفاتش محققاً معلوم نیست و گمان میکنند، که بین ۳۵۰، ۳۶۰ هجری در گذشته. از تألیفات او «تاریخ سنی ملوک الارض

والانبياء» است، که راجع بدوره ساسانی اطلاعات گرانبهایی میدهد.

ابوالفرج محمد بن اسحق بن ابی یعقوب الندیم الوراق. در ۲۹۷ یا ابن الندیم

هجری متولد شد، ولی در باب تاریخ فوتش روایات مختلف است، چنانکه سنه ۳۷۸ و ۳۸۵ و ۳۹۲ هجری را ذکر کرده‌اند. از تألیفات او

«کتاب الفهرست» است و، چنانکه ابن النجار از قول مؤلف ذکر کرده، این کتاب در ۳۷۷ با تمام رسیده. کتاب مزبور حاوی اطلاعات مبسوطی است راجع بکتاب

و خطوط دوره ساسانی. این کتاب را «فهرس العلوم» نیز نامیده‌اند.

ابوالحسن علی بن الحسین المسمودی الشافعی. تاریخ تولدش مسمودی

درست معلوم نیست. گویا در اول قرن سوم هجری بوده.

۱ - این درخت از درختان بزرگ هند است، میوه‌ای میدهد، که معروف بحب الفهم است و در طب استعمال میشود. بزبان لاتین درخت مزبور را (Anacardia) نامند.

در بغداد بزرگ شد، در مصر و ممالک غرب سیاحت کرد و بعد بیارس رفته در اصطخر اقامت گزید. پس از چندی بهند و نیز بچین در آمد و از آنجا تاجزیره ماداگاسکار رفت. بالاخره بآذربایجان، کرکان، شام و فلسطین سفر کرد و در سنه ۳۴۵ یا ۳۴۶ در گذشت. از تألیفات او « کتاب التنبيه » است و نیز « مروج الذهب و معادن الجواهر »، که راجع بایران قدیم در زمینه داستانهای ما نوشته شده، ولی راجع بدوره ساسانی حاوی اطلاعات مفیدی است.

**اصطخری** ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصطخری در اصطخر تولد یافت و بزرگ شد. در ۳۲۹ هجری بسیاحت شروع کرده ممالک را از هند تا اقیانوس اطلس دید. از تألیفات او « صور الاقالیم » است و « مسالك الممالك »، که اطلاعات جغرافیائی میدهد و از جمله برای دوره ساسانی هم مطالعه کتابش مفید است. **أبو الفرج اصفهانی** القرشی الاموی الكاتب الاصفهانی البغدادی. در اصفهان تولد یافت و در بغداد نشو و نما کرد. در تاریخ، انساب، شعر، آهنگها و الحان متبحر بود. از تألیفات او کتاب « اغانی الکبیر » است، که راجع بموسیقی است و اطلاعاتی راجع بدوره ساسانی میدهد. کتاب اغانی را ابو الفرج بعضدالدوله دیلمی هدیه کرد و او هزار دینار بوی داد. صاحب بن عباد، چون این بشنید، گفت برای چنین کتابی این مبلغ خیلی کم است. علامه حلّی در قسم دوم خلاصه گوید ابو الفرج شیعه زیدی بود. بعض نویسندگان دیگر، مانند صاحب روضات الجنان، نیز او را از علماء شیعه دانسته اند.

**ابن حوقل** ابوالقاسم محمد بن حوقل البغدادی الموصلی از نویسندگان قرن چهارم هجری است. از ۳۲۰ تا ۳۴۸ هجری بسیاحت در مشرق، جزیره سیسیل (صقلیه) و اندلس پرداخت. کتابش، که راجع بتوصیف شهرهای معتبر قرون اسلامی است. « المسالك والممالك والمفاوز والمهالك » نام دارد. این کتاب مانند کتاب اصطخری است، ولی پس از مطالعه آن از کتاب ابن حوقل چیزهای کمی بر اطلاعات خواننده می افزاید. در توصیف بلاد چیزهای زیاد نوشته، ولی اسامی را غالباً ضبط نکرده، از بعض بلاد مهمه چیزی نگفته یا کم گفته و عرض و

طول را مبهم گذارده . کلیّۀ نوشته‌های او عاری از اغلاط و اوهام نیست .  
 محمد بن احمد البیرونی . در خوارزم تولد یافت و در سن ۷۷  
 ابوریحان بیرونی سالکی در گذشت . تاریخ وفاتش محققاً معلوم نیست .  
 حاجی خلیفه شش سنه را از ۴۲۳ تا ۴۵۰ هجری قمری ذکر کرده . از تألیفات  
 او « آثار الباقیه عن القرون الخالیه » است ، که راجع باطلاعات هیئتی و نجومی  
 و سال شماریه‌های ملل قدیمه نوشته . این کتاب دارای فهرستهائی است از سلسله‌های  
 پادشاهان قدیم مصر ، کلد ، آسور ، ایران ، مقدونیه ، روم و غیره . قسمت‌هایی  
 از فهرستها از مدارک غربی است ، ولی بعضی اسامی تصحیف شده و دیگر اینکه  
 ابوریحان بعضی پادشاهان مملکتی را بمملکت دیگر برده و در ذکر اسامی ترتیب  
 تاریخ را رعایت نکرده . معلوم است ، که این نوع نواقص از مدارکی بوده ، که  
 ابوریحان در دست داشته ، نه از خود او . باوجود این کتابش برای متبّع مفید است .  
 کتاب دیگر او موسوم بکتاب الهند می نماید ، که در دوره ساسانی ایرانیان چه  
 چیزهائی از هند اقتباس کرده اند .

ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی . از اهل  
 نیشابور و معاصر سلطان محمود غزنوی بود . کتاب خود را موسوم  
 به « غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم » برای برادر پادشاه مزبور ، ابوالمظفر نصر بن  
 ناصرالدین ، نوشت ( شاهزاده مذکور ، چنانکه می‌خواند گوید ، در ۴۱۲ هجری  
 در گذشته ) . این کتاب کاملاً در زمینه داستانهای ما نوشته شده و با جزئی اختلافاتی  
 همان مضامین شاهنامه است . بنابراین برای تاریخ در عداد منابع نمی‌آید ، ولی  
 برای تبّع در داستانها مفید است . ثعالبی تألیفات دیگر نیز دارد ، که ذکرش در اینجا  
 خارج از موضوع است . مدت زندگانی او را بین ۳۵۰ و ۴۲۹ هجری نوشته اند .  
 المطهر بن طاهر المقدسی . بعضی المطهر بن المطهر بن المقدسی نوشته اند .  
 از علماء اواخر قرن چهارم هجری بود . در باب کتابیکه موسوم است به  
 « البدء و التاریخ » و باو نسبت میدهند ، عقاید مختلف است ، زیرا بعضی آنرا از ابوزید  
 بلخی میدانند ولی کلمان هووار<sup>۱</sup> مستشرق فرانسوی عقیده داشت ، که این کتاب از

مقدیسی است و در سنه ۳۵۵ هجری تألیف شده . کتاب مزبور راجع بابتداء خلق ، وقایع امم و تواریخ پادشاهان و خلفا نازمان مؤلف است .

احمد بن محمد بن یعقوب الخازن الرازی . بعضی او را ابن مسکویه احمد مسکویه نامیده اند . چنانکه نوشته اند زرتشتی بود و بعد مسلمان شد . از جهت درستی ، امانت و فضل در نزد عضدالدوله دیلمی مقرب و خزانه دار او گردید . از تألیفات او کتاب « تجارب الامم و تعاقب الهمم » است که راجع بدوره ساسانی اطلاعاتی گرانبها میدهد . مؤلف از طوفان نوح شروع کرده و در سنه ۳۶۸ هجری بوقایع نویسی خود خاتمه داده . در باب اسم او بعضی عقیده دارند که ابن مسکویه بوده ، چنانکه آل بویه را هم آل بویه دانند .

ابوالحسن علی بن ابی الکریم الشیبانی معروف به ابن اثیر . از اهل جزیره عمر ( بالای موصل ) بود . از تألیفات او « تاریخ کامل » یا « کامل التواریخ » است ، که وقایع عالم را از عهود قدیمه تا ۶۲۸ هجری نوشته . اسلوب کتاب همان اسلوب طبری است و سالنامه نگاری . نوشته های او راجع بایران قدیم در زمینه داستانهاست ، ولی راجع بدوره ساسانی اطلاعاتی میدهد و دیده میشود ، که مؤلف از طبری خیلی استفاده کرده .

یاقوت ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله الرومی الجنس الحموی الملقب بشهاب الدین . در بلاد روم تولد یافت ( در کجا ؟ معلوم نیست ) . تاجری موسوم بعسکر بن ابی نصر حموی او را در صغر سن خرید و ، چون بی سواد بود ، یاقوت را بدقترداری گماشت . بعد که او بزرگ شد ، بامر آقايش به عمان ، کیش و امثال این نواحی برای تجارت مسافرت میکرد .

در ۵۹۶ از آقايش جدا شد و مستقلاً بتجارت پرداخت . بعد بدمشق رفت و ، چون بغض بامیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) میورزید ، مجبور شد از آنجا فرار کرده بموصل برود . پس از آن به اربیل و خراسان درآمد و مدتها در مرو سکنی گزید . زمانی که در خوارزم بود ، با خروج مغول و تاتار مصادف شد ( ۶۱۶ هجری ) . بر اثر آن فرار کرده بموصل رفت ، پس از چندی به سنجار درآمد و از آنجا بحلب رفته ظاهراً در این شهر فوت کرد . مدت زندگانش را ابن خلکان بین ۵۷۵ و ۶۲۶

هجری نوشته . از تألیفات یاقوت معجم البلدان بیشتر معروف است . این کتاب ، که در جغرافیا نوشته شده ، در ۶۲۱ با تمام رسیده . جزو ششم کتاب مشتمل بر فهرست قبایل و اسماء اشخاص زیادی است از مرد و زن و عده اسامی را ۱۲ هزار نوشته اند . اگرچه این کتاب راجع به جغرافیای قرن ششم و هفتم هجری است ، با وجود این برای ایران دوره ساسانی هم میتوان استفاده هائی از آن کرد .

**ابنِ عِبري** گریگوریوس ابوالفرج بن هرون النصرانی مشهور به ابنِ عبری در ملطیه در ۶۲۳ هجری تولد یافت . در ۶۴۳ بواسطه استیلای مغول بانطاکیه و بعد به طرابلس رفت و چندی بسمت اسقف<sup>۱</sup> در دمشق بود . پس از انقراض دولت عباسی در ارمنستان سکنی گزید و چند دفعه مورد توجه هلاکو خان شد . فوتش در مراغه در ۶۸۵ هجری روی داد . کتاب مختصر الدول از تألیفات او است . چون زبان یونانی و سریانی میدانست از مدارك غربی استفاده کرده ( ولی بطور ناقص ) . راجع بایران قدیم در بعض موارد نفوذ داستانهای ما حس میشود .

**ابو الفداء** اسمعیل بن علی بن محمود بن عمر بن شاهنشاهی بن ایوب الشافعی . اصلاً کرد و از امرای ایوبی بود . بمناسبت اینکه ملک ناصر بن قلاوون او را ملک حماء کرد لقب الملك المؤید داشت . در دمشق در ۶۷۲ تولد یافت و در حوالی ۷۳۲ در گذشت . از تألیفات او « تقویم البلدان » است ، که در جغرافیا نوشته و « المختصر فی اخبار البشر » که راجع بتاریخ عهد قدیمه و قرون اسلامی است تا حوالی ۷۰۶ هجری . **ابنِ خلدون** ولی الدین عبدالرحمن بن محمد بن خلدون التونسی الحضری الاشبیلی المالکی . او در ۷۳۲ هجری در تونس تولد یافت و در سنه ۷۸۴ از آنجا بقاهره رفته بامر سلطان برقوق قاضی القضاات گردید . بعد بشام رفت ، و زمانی که امیر تیمور لنگک آن شهر را گرفت ، امیر شد . سپس با اجازه او بقاهره مراجعت کرد و در آنجا در گذشت . از تألیفات او مقدمه ابن خلدون است ، که در سنه ۷۷۹ هجری با تمام رسیده و معروف میباشد . تألیفات دیگر او راجع بتاریخ عمومی نیز گرانها و از جمله برای دوره ساسانی هم مفید است . ابن خلدون مورخی است نقاد و جهات وقایع را روشن کرده .

۱ - Épiscopo .

شرف الدین ابو عبدالله بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم بن یوسف اللواتی ابن بطوطه  
ثم الطنجی المعروف بابن بطوطه . در طنجه تولد یافت و در سنه  
۷۲۵ بسیاحت در عراق ، مصر ، شام ، یمن ، هند ، تاتارستان و چین پرداخت .  
بعد با واسطه افریقا ، سودان و اندلس رفت ، سپس بمغرب در آمد و نزد سلطان ابی  
عنان از ملوک بنی مدین مقرب شد . نتیجه مسافرتها ی او کتابی است موسوم به  
« تحفة النظائر فی غرائب الامصار و عجائب الاسفار » که اطلاعات گرانبھائی راجع  
بجغرافیای آن زمان میدهد و برای متبّع در جغرافیای ایران از دوره ساسانی نیز مفیدست .  
سال شماری در مشرق قدیم

قبل از ختم قسمت دوم مدخل لازم است شمه ای از سال شماری مشرق قدیم  
گفته شود ، چه در تاریخ قدیم ایران همواره بسالھائی قبل از میلاد مسیح اشاره  
میشود و برای خواننده بالطبع این سؤال پیش میآید ، که تاریخ وقایع را چگونه  
ضبط میکردند ، مبدء تاریخشان چه بوده و از کجا که این تاریخها صحیح باشد .  
اولاً باید دانست ، که در مشرق قدیم سال شماری علمی ، چنانکه اکنون معمول است ،  
نبود و مبدء ثابتی هم برای تاریخ نداشتند . برای احتیاجات معیشتی در مصر ، بابل  
و فلسطین ، در ابتداء ، سنین را از واقعه مهمی حساب میکردند . در بابل مثلاً میگفتند :  
« سالی که دو تنگی بتخت نشست » و ، چون عده این نوع سنوات زیاد بود ، صورتی  
دولت بابل ترتیب داده بطور متحد المال بولایات میفرستاد ، تا بدان عمل کنند .  
وقتیکه میخواستند سالی را معین کنند ، که واقعه مهمی در آن روی نداده بود ،  
مینوشتند : « فلانقدر سال بعد از سالی ، که فلان واقعه مهم روی داده » ولی ، چون  
متحد المالهای مزبور ممکن بود بمحلی فرستاده نشده یا دیر رسیده باشد ، بعض  
شهرها مبادی کوچکی برای حساب سالها ، داشتند . در فلسطین نیز ، چنانکه از  
فصل ۱۴ ، ۲۸ و غیره کتاب اشعیا دیده میشود ، ترتیب چنین بود . در مصر هم ،  
چنانکه از سنک (پالرم) و آثار دیگر مشاهده شده ، حساب سالها را بدین منوال  
داشتند . بعد ، در زمان سلسله دوم فراغه ، مقرر شد ، که سالها را از ابتداء سلطنت



هر فرعون حساب کنند: در ابتداء هر دو سال را یکدوره قرار داده آنرا «حساب» مینامیدند، مثلاً میگفتند: «یکسال بعد از حساب هفتم» (یعنی سال پانزدهم سلطنت فلان فرعون). بعدها قرار شد مبدء را از جلوس فراعنه بتخت سلطنت حساب کنند، مثلاً بگویند «سال فلان از جلوس فلان فرعون» (گویا این تغییر از سلسله ۱۸ شروع شد). در مدت قرون زیاد این ترتیب معمول بود، تا در سلسله ۲۶ فراعنه مجبور شدند آن را تغییر دهند. توضیح آنکه، چون با این ترتیب مبدء تاریخ با سلطنت هر فرعون تغییر میکرد و باعث اختلال غربی در حساب زمان میشد، قرار دادند، که مبدء را اول سال نو بدانند و، اگر فرعونی چندماه با اول سال نو مانده بتخت نشسته، این چندماه را هم جزو سلطنت او حساب کنند. در بابل هم این ترتیب از زمان سلسله کاسی ها شروع شد و بعد به آسور سرایت کرد، ولی بابلیها و آسوریها اول سلطنت هر پادشاه را از اول سال نو آینده حساب میکردند و ماههای سال قبل را ابتداء سلطنت میگفتند. این ترتیب را باید بخاطر سپرد، زیرا در جای خود (صفحات ۵۵۳ - ۵۵۴) بکار خواهد آمد. ترتیب مصر و بابل برای زندگانی روزانه خیلی بد بود، ولی برای مورخین و متتبعین از این حیث خوب است، که سنین سلطنت پادشاهان گاهی معلوم میشود (یعنی اگر واقعه مهمی در آخر سلطنت پادشاهی روی داده باشد). روشن است، که این مزیت در صورتی برای مورخ نتیجه دارد، که سلسلهها، سلاطین سلسلهها و سنین سلطنتها تماماً معلوم باشد، و حال آنکه چنین نیست، زیرا از منهای بوده، که تاریخ وقایع را ضبط نکرده اند و نیز از منهای هست، که اسنادی از آن بدست نیامده. این بود، که قبل از کشف اسناد و مدارك جدید، تاریخ مصر را بطور کلی مینوشتند، بی اینکه بتوانند سنین سلطنت سلسلهها را معین کنند و معلوم است، که تاریخ سلطنتها بطریق اولی مجهول بود، ولی از وقتی که آثار زیاد بدست آمد، بسیاری از مجهولات معلوم گردید. مثلاً موافق اسناد تل العمارنه مدت سلطنت سلسله ۱۸ را معین کردند. با وجود این در باب عهد قدیم مصر باز

اختلاف بین علماء هست، چنانکه شام پولیون ابتداء دولت مصر را در حدود ۵۸۶۹ ق. م. میدانست. يك در ۵۷۰۰، بون زن در ۳۶۲۰، لپ سیوس در ۳۸۹۴. جهت این اختلاف نه فقط از معایبی بود که ذکر شد، بلکه نیز از اینجا که سال مصری ها دارای دوازده ماه بود، که هر يك سی روز داشت، و بعد از ماه دوازدهم پنج روز علاوه میکردند، تا ۳۶۵ روز بشود. بنا بر این در هر چهار سال، سال عرفی يك روز از سال طبیعی پیش میافتاد (زیرا سال طبیعی تقریباً ۳۶۵ روز و يك ربع است) و، چون سال را کیسه نمی کردند، این تفاوت بررور زمان اختلاف زیاد بین سال عرفی و طبیعی پدید میآورد، ماهها با فصول مطابقت نمیکرد و حساب اعیاد در هم و بر هم میشد. معلوم نیست که مصری ها برای رفع هرج و مرج تاریخشان چه میکردند. بعضی عقیده دارند که باین اختلال عادت کرده بودند، ولی مدار کی هم نشان میدهد که چون تفاوت از ۱۵ روز تجاوز میکرد، مصرها يك ماه را عقب می بردند. در زمان بطلمیوس سوّم قرار دادند بر سال چهارم چیزی بیفزایند، ولی این ترتیب جاری نشد و، تقویم (اسکندرانی - یولیانی)، که از اوت ۲۵ میلادی جاری شد و موافق آن اوّل سال را از ۲۹ اوت حساب میکردند، فقط در نوشته های دموئیکی<sup>۱</sup> دیده میشود و مصرها بهمان سالهای عرفی و سیار خود باقی ماندند، ولی نباید تصور کرد که مصرها اوّل سال طبیعی خود را نمیدانستند، زیرا بنا بر مشاهدات نجومی معین کرده بودند، که اوّل سال طبیعی وقتی است، که مجموعه الكواکب شعرای یمانی هنگام سحر برای بار نخستین پدیدار شود و طلوع آن با اوّل تابستان مصادف باشد، ولی، چون در هر چهار سال عرفی يك روز طلوع شعرای یمانی عقب میرفت، این مسئله هم باعث اختلال حساب در نزد مورّخین گردید و بالاخره لازم شد در هیئت مصری و فهرست هائی که از مصر قدیم بدست آمده مطالعات عمیق بشود. برای این کار كمك علمای ریاضیات و هیئت داناها لازم بود. مایر<sup>۲</sup> اینکار را انجام و در تصنیفات خود مسئله را روشن کرد. بعد ادواری بر بر اساس این کارها

۱ - Mahler. ۲ -

۱ - یعنی بخط دموئیکی یا خط جدید مصری.

واسناد دیگر مصر، تواریخ این مملکت را معین کرد. بعقیده عالم مذکور ابتدای تقویم مصر زمانی بوده، که طلوع شرای یمانی با اول تابستان و آغاز طغیان نیل مصادف شده، و این تصادف در ۱۹ ژولیه یولیانی در سال ۴۲۴۱ ق. م بعرض جغرافیائی منفیس و ایلویو پل روی داده. عالم مذکور بنا بر حسابی که کرد، ابتدای سلسله اول مصری را بنین ۳۴۰۰ و ۳۲۰۰ ق. م قرار داد، ولسی همه با عقیده او موافق نیستند و بعضی ابتدای سلسله اول را تقریباً پنج یا شش هزار سال قبل از میلاد میدانند.

این بود سال شماری مصری ها. اما راجع به بابل و آسور باید گفت که این سال شماری از ۹۱۱ ق. م صحیح است، زیرا «فهرستهای پادشاهی، و صورت اشخاصی، که سالها با اسم آنها خوانده میشد، حساب را سهل کرده. در میان فهرستهای پادشاهی مهمتر از همه «قانون بطلمیوس»<sup>۱</sup> پادشاهان بابل است، که در المجست ضبط شده. این قانون از هیئت دانهلی اسکندریه است، که حساب نجومی بابلی را راجع به هیئت از زمان نبو نصر پادشاه آسور (۷۴۷ - ۷۳۴ ق. م) مرتب کرده اند و فهرستهای پادشاهی از این زمان شروع میشود. فهرستهای اشخاصی که سالها با اسم آنها خوانده میشود، تا ۹۱۱ ق. م بالا میرود و حساب کردن سهل است، زیرا از کسوفی، که در ۱۵ ژولیه ۷۶۳ ق. م روی داده، ذکر شده و بابلیها فهرستی از سلسله های سلطنتی ترتیب داده سنوات را ذکر کرده اند. مخصوصاً چیزی، که برای حساب صحیح گرانها میباشد، این است که در این فهرستها اشاره بوقایعی شده، که با واقعه مهمی در یک زمان با در زمان معینی قبل از آن روی داده، مثلاً ذکر شده که سن ناخریب پادشاه آسور در فلان سال بابل را گرفته غارت کرد و دوبت را که بابلیها ۴۱۸ سال قبل از آسور برده بودند بدست آورد. چون تسخیر بابل بدست سن ناخریب موافق مدارك ۶۸۹ ق. م بوده، پس بردن دوبت از آسور، در ۱۱۰۷ ق. م اتفاق افتاده. اما برای تاریخ قدیم بابل یا تاریخ سومر چیزهایی در نظر میگیرند، که به نتیجه قطعی میرسند،

۱ - Canon de Ptolémée.

## قسمت دوم - مشرق قدیم

مانند طبقات تمدن در موقع حفريات ، اسامي پادشاهان ، خطوط ، طرز انشاء وغيره . بالاخره بايد گفت : نبونيد آخرين پادشاه بابل ، معاصر كوروش بزرگ ، علاقه مندي زياد به آثار عتيقه و حفريات داشت و اشارات او باینگونه مطالب گاهي براي مورخين مشرق قدیم مفید است ؛ مثلاً در باب سندی که از نرَم سین پادشاه سیب پار بدست آمده نبونید گوید « سندیکه هیچ يك از پادشاهان در مدت ۳۲۰۰ سال ندیده » از اینجا چنین مستفاد میشود که نرَم سین در قرن ۳۸ قبل از میلاد میزیسته . اگرچه علماء کنونی تاریخ سلطنت این پادشاه را منتها در قرن ۲۸ ق . م میدانند و موافق مدارك قدیم بابلی زمان سلطنت او از قرن ۳۵ ق . م بالاتر نمیروند ، با وجود این در بعض موارد اشارات نبونید مفید است . بالاخره بايد گفت که کسوف ( گرفتن آفتاب ) در بعض موارد برای تعیین تاریخ صحیح واقعه ای کمکی است بزرگ ، زیرا موافق موازین علمی زمان کسوف رامیتوان صحیحاً معین کرد و از اینجا تاریخ واقعه یا وقایعی منجزاً بدست میآید ، مثلاً تاریخ صلح شاه ماد با پادشاه لیدیّه ، چنانکه پائینتر بیاید .

راجع بسال شماری ایران قدیم در جای خود ذکر خواهد شد . عجله لازم است گفته شود که راجع به دوره مادی مدار کی درست نیست ، که بدانیم ترتیب آنها چه بوده ، اما راجع به دوره هخامنشی ، آنچه از کتیبه های داریوش دیده میشود این است ، که شاه بدو کرروز و ماه اکتفا کرده و بنا بر این سال نامعلوم است ، ولی از مقایسه وقایع ایران قدیم با وقایعی که قبل و بعد روی داده و تاریخ آنها موافق مدارك آسوری ، بابلی ، مصری ، یونانی وغيره معلوم است ، میتوان تاریخ وقایع ایران را هم معین کرد . در بعض موارد کشفیاتی که در یکی از امکنه تاریخی مشرق قدیم ، ولو خارج از ایران ، روی میدهد روشنائی بتاریخ واقعه ای ، که مربوط بتاریخ ایران است ، میافکند ( مثلاً زمان محاصره بابل و تسخیر آن بدست داریوش اول ، چنانکه شرح آن در جای خود بیاید ) .

چون قسمت بیشتر تاریخ قدیم ایران عجله مبتنی بر نوشته های مورخين است و اغلب آنها ، چنانکه ذکر شد ، یونانی بوده اند ، لازم است بمناسبت این مبحث

کلمه ای چند نیز راجع بسال شماری یونانیها گفته شود. یونانیهای قدیم برای سال شماری حسابی داشتند که معروف به 'اَلْمِیَاد' بود<sup>۱</sup>، توضیح آنکه هر چهار سال یکدفعه در محلی موسوم به 'اَلْمِ پی'<sup>۲</sup>، که در پی سانی<sup>۳</sup> وا، در ۱۸ کیلومتری دریا، واقع بود<sup>۴</sup> و یکی از اماكن مقدسه یونانیها و مخزن نفایس صنعت یونان بشمار میرفت، جمع شده مسابقه هائی در همه گونه ورزشها ترتیب میدادند و شخصی، که مسابقه را می برد، جایزه گرفته در یونان معروف می گشت. بنابراین برای تعیین زمان واقعه ای می گفتند سال فلان 'اَلْمِیَاد فلان' (مثلاً سال دوم 'اَلْمِیَاد دهم'). در این حساب مبده تاریخ، ('اَلْمِیَاد') اول بود، و سال اول آن، چنانکه حساب کرده اند، با سنه ۷۷۶ ق.م مصادف گشته. اول کسی، که سنوات وقایع را با این تاریخ معین کرد، 'تی مه ثوس سی سی لی' نام داشت (تقریباً ۲۴۶ ق.م) بعد از او مورخین دیگر، مانند پولی بیوس، دیودورسی سی لی، دنیس هالی کارناسی و غیره همین ترتیب را متابعت کردند. بنا بر آنچه گفته شد معلوم است، که مورخین یونانی قبل از ۲۴۶ ق.م سنوات وقایع را ذکر نکرده اند، ولی، چون بعض مورخین یونانی بعد از سال مزبور همان وقایع را ذکر و سنوات آنرا بوسیله 'اَلْمِیادها معین کرده اند، تاریخ وقایع مضبوط است. 'اَلْمِیاد آخری را بین ۳۹۲-۳۹۶ میلادی می دانند. زیادی است گفته شود، که ضبط سنوات وقایع یونان برای تاریخ وقایع ایران قدیم تا چه اندازه مفید و گرا نبها است، بخصوص که مورخین یونانی از ۲۶۴ ق.م بیعد سنه وقایع خارج یونان را هم بحساب مذکور ضبط کرده اند.

۱ - Olympiade.      ۲ - Olympie.

۳ - این محل در یلوپونس است.

قسمت سوم - نظری بتاریخ بابل ، آسور و عیلام

## قسمت سوم - نظری بتاریخ بابل ، آسور و عیلام

چون در ضمن تاریخ ایران مکرر بوقایمی بر میخوریم ، که با تاریخ بابل ، آسور و عیلام مربوط است ، برای فهم وقایع مزبوره لازم است با تاریخ این ممالك اجالاً آشنا باشیم و ، چون ذکر تاریخ ممالك مزبوره خارج از موضوع این تألیف است ، ناچار بگفتن کلیاتی از تواریخ بابل و عیلام و آسور باید اکتفا کرد .

### اول - کلدۀ قدیم

مملکتی ، که تقریباً از قرن نهم قبل از میلاد معروف بکلده شد ، قبل از آن تاریخ گذشته‌های مفصلی داشته که بطور اجمال چنین بوده :

#### ۱ - سومر و اکد

سومریها و اکدیها این مردمان از زمان بسیار قدیم ، که معلوم نیست از کی شروع شده ، در مملکتی ، که بعدها موسوم بکلده شد ، سکنی داشتند . بطور قطع نمیتوان حدود مملکت سومر<sup>۱</sup> و اکد<sup>۲</sup> را معین کرد ، همینقدر معلوم است که اور<sup>۳</sup> ، اوروک یا ارخ<sup>۴</sup> ، نیپ پور<sup>۵</sup> از شهرهای نامی سومر بودند و سیپ پار<sup>۶</sup> ، کیش<sup>۷</sup> ، بابل از شهرهای مهم اکد . اخیراً این عقیده قوت یافته ، که سومریها و اکدیها ملت واحدی بودند و اکدیها بمناسبت یکی از شهرهای سومر باین اسم موسوم شدند . این نکته را باید در نظر داشت ، که نام کلدۀ رایبابل آسوریها دادند ( بمناسبت کلدانیهایی که از بنی سام بودند ) و این اسم در کتیبه های آنها از قرن نهم ق . م دیده میشود . بنابراین ، چون تاریخ سومر و اکد تا چند هزار سال ق . م صعود می کند ، نمیتوان تاریخ آنها را تاریخ کلدۀ نامید ، بلکه باید تاریخ سومر و اکد گفت . بین علماء و محققین اختلاف بود که کدام يك از مردمان مزبور در اشغال این مملکت سبقت داشتند ، اگر چه این مسئله بطور قطع حل نشده ، ولیکن اکنون بیشتر به این عقیده اند ، که قبل از آنکه مردمان بنی سام باینجاها آمده باشند ، سومریها سواحل خلیج پارس را اشغال کرده بودند<sup>۸</sup> . اما اینکه اکدیها و سومریها از کجا آمده اند ، چون در نزدیکی

۴- Erech (uruk) , در توریة (ارک) گفته اند . ۳-Ur . ۲-Akkad . ۱-Sumer .

۸- عقیده کینک (King) که متخصص مسئله است . ۷-Kisch . ۶-Sippar . ۵-Nippur .

عشق آباد<sup>۱</sup>، استر آباد<sup>۲</sup> و دره گز اشیاء سفالین، ظروف سنگی، اسلحه مسین و اشیاء دیگر بدست آمده، که شیوه ساخت آنها عیلامی است و روی گلدانی از طلا صورتهای سومری منقور است، بعضی گمان می کنند که بین تمدن عیلامی و تمدن ماوراء دربیای خزر ارتباطی بوده و شاید سومری ها هم از طرف شمال برآس خلیج پارس و جلگه بابل آمده باشند. بهر حال از حفاریات امریکاییها در نیپ پور، که یکی از شهرهای سومری است، و کشف فهرست سلسله های زیاد از پادشاهان این قوم، علاوه بر آنچه معلوم بود، محقق شده است که پیدش از سه هزار سال ق. م سومریها گذشته های مفصلی داشتند و بابل مرکز تمدن آنها بوده.

مذهب هر شهر رب النوع یا بقول سومریها خدائی داشته و در نظر اهالی شهری ارباب انواع سایر شهرها در رتبه پائین تر از رب النوع شهر آنها بودند. با وجود این سه رب النوع بزرگ را همه می پرستیدند: ۱ - آنو (آقای آسمان). ۲ - آا (صاحب دره عمیق). ۳ - (بل خدای زمین). غیر از اینها سومریها بگروهی از ارواح بد، غریبتها و جنها معتقد بودند و، برای اینکه از شر آنها محفوظ بمانند، قربانی میکردند، نیاز و تقدیمی می دادند. مجسمه خدارا ساخته آنرا می پرستیدند. اگر هیکل خدای شهری را بشهر دیگر می بردند، عقیده داشتند، که خدای آن شهر را باسارت برده اند و استقلال آن شهر خلل میافت. چنانکه از تاریخ بابل دیده میشود، بعض خدایان سومری زن داشتند و برخی از ارباب انواع پسران خدایانی بودند. خدایان در نظر سومری ها دارای صفاتی بودند، مانند صفات انسانی، از غضب، سفاکی، قساوت، شهوت، عشق، تنفر و غیره. معابد را از خشت می ساختند و محراب را در رأس آن قرار می دادند. کاهنان نفوذ بسیار داشتند و میگفتند که خدایان مانند شاهان در میان تجملات و فراوانی زندگانی می کنند. از این جهت معابد پر بود از خزائن، ذخائر، انبارهای غله، حبوبات و امتعه گوناگون. گاهی تجارترا منحصر بمعبدی میکردند، مثل اینکه ارباب انواع تاجر یا ملاک نیز میباشند. رئیس شهر را پاتسی می نامیدند و عقیده داشتند

۱ - در کورنگ تپه. ۲ - در کورگان آنو.

قسمت سوم - نظری بتاریخ بابل، آسور و عیلام

که پاتسیها امور شهر را موافق میل خدایان اداره می کنند، بنابراین پاتسیها يك نوع پادشاهان کوچکی بودند، که امور مذهبی، کشوری و لشکری را در دست داشتند. نشئه بعد از مرگ در نظر سومری ها خیلی تیره و تاریک بود، زیرا عقیده داشتند که انسان بعد از مرگ جز درد و محن، گرسنگی و تشنگی چیزی نخواهد یافت. با این نظر سومری ها همواره برای سلامتی و حفظ خانواده دعا میکردند و نیاز می دادند. زبان سومری را بیشتر محققین زبان ملّصق غیر خالص می دانند. خط سومری خط میخی است و ظنّ قوی این است که سومری ها مخترع این خط بوده اند. سومری ها خانه های خود را در ابتداء از نی می ساختند، بعد که ترقی کردند خشت بکار می بردند.

پاتسیهای سومر از پاتسیهای سومر بعضی با عیلام جنگیده اند. از این نظر باید بدو اسم این ناتوم اول را ذکر کرد، که پاتسی شهر لاکش بود و قبل از سه هزار سال ق. م با عیلام جنگید. خودش گوید که شکست فاحشی بعیلامیها داده، ولیکن حقیقت امر این است که عیلامی ها، بخصوص مردمان کوهستان عیلام، پیوسته بمملکت سومری ها حمله می بردند و پاتسی مزبور حملات آنها را دفع کرده. بعد در زمان این ناتوم دوم باز عیلامیها بشهر لاکش حمله کردند و حمله آنها دفع شد. این واقعه چندان اهمیتی ندارد، ولیکن مراسله ای، که کاهن ربه النوع نین مار<sup>۱</sup> بیکی از دوستان خود نوشته و متضمن این واقعه است، مهم است، زیرا این مراسله، که در زبان سومری نوشته شده، مربوط بسه هزار سال ق. م است.

اگد یها بعد از سومر نوبت اکد رسید. توضیح آنکه تقریباً در ۲۸۰۰ ق. م شخصی که سامی و موسوم به مانیشو بود، در اکد پاتسی و سلسله سامی شده سلسله کیش را تأسیس و بعد، پادشاه عیلام را با سارت با کد برده، مملکت او را با جگذار کرد. از این بعد اکد رو بترقی رفت و یکی از پادشاهان آن، که از سلسله سامی و موسوم به سر'کن<sup>۲</sup> بود، بمملکت خود توسعه

۱ - Ninmar.

۲ - Sargon (اصل اسم سر و گین است).



داد، چنانکه از طرف غرب ناشامات و از سمت شمال تا اینطرف کوههای زاگرس، یا کرمانشاه امروزی امتداد می‌یافت. یکی از کارهای پادشاه مزبور این است، که بحکم او کلیه نوشته‌هاییکه راجع بمذهب و قوانین و سحر و غیره بود، بزبان سامی ترجمه و در معبد اِرخ ضبط شد. از این نوشته‌ها بحکم (آسوربانی پال)<sup>۱</sup> پادشاه آسور در قرن هفتم ق. م سوادى برداشتند و بدین نحو مضامین این نوشته‌ها و کتابها برای قرون بعد محفوظ ماند. سار<sup>۲</sup> کن با عیلام جنگ کرد، ولیکن معلوم نیست که عیلام در این زمان جزء اکد گردیده باشد. همینقدر محقق است، که اکدی‌ها مملکت عیلام را غارت و محصول مزارع آنها را لگد کوب کردند. شاید عیلام در این زمان باجی با اکدی‌ها می‌داده. بعد از سار کن فتوحات اکدیها ادامه یافت، چنانکه ستلی<sup>۳</sup> که دمر<sup>۴</sup> کان یافته، نشان میدهد که نرام سین<sup>۵</sup>، یکی از پادشاهان اکد، در بلوک لولوبی فتوحانی کرده (این بلوک بین بغداد و کرمانشاهان کنونی واقع بود). ستل مذکور بنام نرام سین معروف است و بخوبی مینماید، که در لشکر پادشاه مزبور يك عده سپاهیان حبشی بوده‌اند.<sup>۶</sup> کتیبه‌هایی، که نیز در این بلوک یافته‌اند، فتوحات پادشاه دیگر اکد را (موسوم به آنوبانی)<sup>۷</sup> نشان میدهد. در این تاخت و تاز اکدیها بصفحات مجاور شکی نیست، که مقصد عمده عیلام بوده و این مملکت باجگذار اکدیها گردیده. پس از چندی سلسله دیگر سامی در اکد برقرار شد و پایتخت آن در اِرخ بود. در زمان این سلسله مردمی، موسوم به کونی‌ها<sup>۸</sup> که از نژاد سامی بشمار میرفتند و در مشرق زهاب دولتی تشکیل کرده بودند، با کد هجوم آورده در این جا و در صفحات شمالی و جنوبی بابل استیلا یافتند و عیلام هم تابع آنها گردید. قوت یافتن سومر<sup>۹</sup> در ۲۵۰۰ ق. م سومر باز رونقی از نو گرفت و شهر (لاکش) پایتخت پادشاه بزرگی گود<sup>۱۰</sup> آ نام گردید. این پادشاه آنزان را<sup>۱۱</sup> مطیع کرده به دادگری و عدالت پرداخت و معابد و ابنیه جدید ساخته

۲ - ستیل (Stèle) سنگ يك پارچه‌ایست که روی آن خطوطی مینوشتند. ۱- Assurbanipal.

۴ - یکی از دلایل اینکه سواحل - لیج پارس مسکون از حبشی بوده. ۲ - Naram - Sin.

۵ - Anubanini. ۶ - Outiens. ۷ - Oudéa.

۸ - عیلامها مملکت خود را آنزان سوسوئکا مینامیدند.

مصالح آنرا از شامات، عربستان و عیلام طلبید. در ۲۴۵۰ ق. م مشاهده میشود، که حکومت و اقتدار بشهر اور منتقل و در اینجا سلسله ای از پادشاهان محلی برقرار شده از اینکه در این زمان بجای زبان سامی، که معمول زمان سارگن و غیره بود، زبان سومری رواج یافت، میتوان استنباط کرد که باز سومری ها قوی شده بودند. دومین پادشاه این سلسله (دوئگی)<sup>۱</sup> استعمال تیرو کمان را از سامی ها اقتباس کرد و از این جهت لشکر او قوی گردید. او فتوحانی در اطراف کرده عیلام و لولوبی را گرفت، ولیکن از قرائن چنین بنظر میآید، که حفظ نتیجه فتوحات مشکل بوده، زیرا سومریها مجبور بودند برای رفع شورشها باین صفحات قشون بکشند. از لوحه هائیکه بدست آمده استنباط میشود که عیلام در این زمان کاملاً جزء سومر بوده.

انقراض دولت طرز رفتار سومری ها در عیلام باعث شورشهای متواتر گردید و سومری ها مجبور شدند، که متناً و با قشون کشی بطرف عیلام کرده نائره شورشها را فرو نشانند. این لشکر کشیها یکی بدست عیلامیها از جهات ضعف و سستی سومری ها گردید. بالاخره عیلامیها بنای تاخت و تاز را در سومر گذاشتند و پادشاه آنرا گرفته به اسارت به عیلام بردند. از این به بعد عیلامیها مستقل شدند. در حدود ۲۲۸۰ سال ق. م پادشاه عیلام کودوران خوندی<sup>۲</sup> شهر (اور) را گرفته غارت کرد، سلسله پادشاهان آنرا بر انداخت، بحسب ربة النوع اریخ<sup>۳</sup> را، که نانا<sup>۴</sup> یا نه نه مینامیدند، جزء غنایم به عیلام برد و بعد از آن قریب شصت سال سومر جزء عیلام بماند، تا در حدود ۲۲۳۹ ق. م در سومر سلسله ای برقرار شد، که سامی و موسوم به نی سین بود<sup>۵</sup>. نیز معلوم است که در ۲۱۱۵ سال ق. م ریم سین پادشاه عیلام<sup>۶</sup> این سلسله را منقرض کرد. در زمان این سلسله سومر و اکد دولت واحدی تشکیل کرده بودند. دولت مزبور بعد از اینکه بدست پادشاه عیلام منقرض شد، دیگر استقلالی نیافت و ملت سومر

۱ - Dungi. ۲ - Kudur - Nankhundi. ۳ - Nana. ۴ - Nisin. ۵ - Rimsin.

واکد در میان سائر ملل حل شده قوهیت خود را از دست داد. در مرگان و نویسندگان دیگر فرانسوی باین عقیده اند، که غلبهٔ عیلامیها بر سومری ها و مردمان بنی سام نتایج تاریخی زیاد در برداشته، توضیح آنکه عیلامیها بقدری با خشونت و بقسمی وحشیانه باملل مغلوبه رفتار کرده اند، که آنها از ترس جان از مساکن و اوطان خود فرار کرده، هر کدام بطرفی رفته اند. بنابراین عقیده دارند مردمی، که در رأس خلیج پارس و بحرین<sup>۱</sup> سکنی داشتند، بطرف شامات رفته و شهرهای فنیقی را تأسیس کرده در تجارت و دریانوردی معروف شدند، گروهی که رب النوع آسور را پرستش میکردند، بطرف قسمت وسطای رود دجله و کوهستان های مجاور آن رفته شالوده دولت آسور را نهادند. مهاجرت ابراهیم ع باطایفه خود بفلسطین و بالاخره هجوم هیکسوس<sup>۲</sup> های سامی نژاد بمصر و تأسیس سلسه ای از فراعنه در آن مملکت، نیز از نتایج غلبهٔ عیلامیها بر ملل سامی نژاد بود. اما کینگ باین عقیده است، که غلبهٔ عیلامیها در ممالک غربی دوام نیافته، زیرا عیلامیها، چون استعداد اداره کردن مملکتی را نداشتند و غلبهٔ آنها بیشتر بتاخت و تازشیه بود، نتوانستند ممالک مستخره را حفظ کنند.

کارهایی که سومریها چیز های تازه ای، که سومری ها در زندگانی بشر داخل کرده اند، از قرار ذیل است: ۱- اختراع خط میخی که برای بشر کرده اند اهمیت زیاد برای ترقی عالم قدیم داشت (بعقیده بعضی). ۲- وضع قوانینیکه پایه قانون گذاری هموربی گردید<sup>۳</sup>. ۳- علوم و صنایعیکه در اینجا شروع شد و بعد از آن، از ملتی به ملتی انتقال یافت و تکمیل شد، تا بدرجه کنونی رسید. هر قدر تحقیقات و کاوشهای علماء آثار عتیقه پیش میرود، این نکته روشنتر میگردد، که یونانیهای قدیم مبادی علم هیئت، طب و صنایع را از سومری ها اقتباس کرده اند. این نکته را نیز نا گفته نباید گذاشت، که هنوز تحقیقات و کاوشها راجع به گذشته های این ملت بیابان نرسیده، چه عجاله تاریخ آن تاسه یا چهار

۱ - Hyksos.

۲ - آلیاء امروزی در کنار خلیج پارس نه جزیره بحرین.

۳ - Hammurabi.

فتمت سوم - نظری بتاریخ بابل ، آسور و عیلام

هزار سال ق. م روشن گردیده و هر قدر کوشها در آور یش می‌رود ، روشنتر میشود که قبل از این تمدن تمدنهای دیگر وجود داشته و تمدن سومری به ممالك دور دست تا بلوچستان انتشار یافته بود .

## ۲ - بزرگی شدن بابل

بعقیده محققین مردمان سامی نژاد غالباً از شبه جزیره عربستان بیرون آمده بطرف ممالکی متوجه شده اند ، که در کنار رودخانه های بزرگ یادر یاها واقع اند و از حیث آب و هوا و زمینهای حاصل خیز بر عربستان کویر مزیت دارند . در این مورد هم مردم تازه نفس سامی ، از جهت نیروی عظیم و توانائی تحمل سختیها ، که در مردمان صحرا گرد مشاهده میشود ، در مملکت سومر و اکد و نیز در صفحات مجاور آن غلبه یافته ، چنانکه بالاتر ذکر شد ، سلسله هائی از پادشاهان در اینجا پدید آوردند . پس از آن سلسله های دیگر در بابل تشکیل شد و این شهر را ، که بنای آن از زمان سومریها بود ، بزرگ کرده دولتی ساختند ، که ابهت و نفوذ آنرا در دوره های بعد تمام عالم قدیم حس کرد . مذهب بابلی ها در این عهد مانند مذهب سومریها بر شرك و بت پرستی بنا شده بود و عقایدشان همان بود ، که در باب سومریها ذکر شد ، ولی برای مردوك ، پسر خدای آسمان و قائم مقام او ، پرستش مخصوصی داشتند و نبو را پسر او میدانستند . در اواخر تمدن بابلی سایر خدایان فراموش شدند و بابلیهای متنور فقط دورب النوع را میپرستیدند : مردوك بامشتری تطبیق میشد ، و ایستار ، که دختر خدای آسمان بود ، بازهره .

سلسله اولی پادشاهان این سلسله پانزده نفر بودند :<sup>۱</sup> بزرگترین پادشاه سلسله مذکور حمور بی ، ششمین پادشاه سلسله ، بود ، که از ۲۱۲۳الی ۲۰۸۰ ق. م سلطنت کرد . ستلی در حفاریات شوش بدست آمده ، که حالا در موزه لوور<sup>۲</sup> پاریس است . برستل مزبور قوانین حمور بی کهنه شده و این قدیمترین قوانینی است که تاریخ بشر یاد دارد . راست است ، که پایه قوانین حمور بی بر قوانین ۱ - آنچه محقق است این عده است ، ولیکن از فهرستهای دیگر ، که بدست آمده ، ممکن است بیشتر هم باشد .

قدیمتری است، که از زمان سومریها وجود داشت، ولی از این قوانین عجله مدونی بدست نیامده. اهمیت قوانین حموربی فقط از قدمت آن نیست؛ بلکه بیشتر از این حیث است که حاکی از تمدن عالی بابل در ۴ هزار سال قبل می باشد. چون مندرجات ستل مزبور بهتر از صد صفحه وقایع نویسی درجه تمدن بابلیها را در آن زمان میرساند و بابل، چنانکه گذشت، یکی از دوا مرکز تمدن مشرق قدیم بود، خلاصه ای از قوانین مزبوره پائین تر درج میشود.

حموربی علاوه بر مدون مذکور کارهای دیگر نیز انجام داد، مانند آنکه کریم سین پادشاه عیلام را از شهر لارسا بیرون کرد (۲۰۹۳ ق. م). و از این جا معلوم است، که بابل در صدد جمع آوری شهرها و بزرگ کردن مملکت خود بوده. اوضاع عیلام، که همسایه بابل بود در دوره سلسله اول بابلی درست معلوم نیست و همینقدر روشن است، که هر چند شمشوایلونا، پسر حموربی، پادشاه عیلام را موسوم کودوز مابوک شکست داد، ولی باز عیلام استقلال داشت و سلسله انزائی در آن مملکت سلطنت میکرد. سر سلسله (خون بان نومینا) نامی بود که اساس دولت عیلام را بر پایه محکمی نهاد. باری سلسله اول بابلی مورد حملات مردم شمالی موسوم به هیتها گردیده منقرض شد.

این ستل در ابتداء در شهر سیپ پار<sup>۱</sup> بود و یکی از فاتحین ستل حموربی عیلام آنرا مانند غنیمت جنگی، با علامت فتح بشوش برد. در شوش نیز چنین ستلی وجود داشت، ولی فقط پارچه هایی از آن بدست آمده. مدون مزبور عبارت است از ۲۸۲ فرمول (یا باصطلاح کنونی ماده) و تمام این مواد چنین انشاء شده: «اگر کسی چنین کند چنان باید بشود». در این مدون اصل یا قاعده کلی نیست و مواد موافق دعاوی مدنی و جزائی، که در محاکم بابل اقامه می شده، تنظیم گشته. مواد مزبوره به این نوع امور راجع است: افتراء، قسم دروغی، دادن رشوه بقاضی، خریدن شهود، بیعدالتی قضات، جنایات برضد

۱ - سیپ پار، چنانکه گذشت، یکی از شهرهای آگه بشمار میرفت.

مالکیت، روابط ارباب و رعیت، حقوق تجارتی، حقوق خانواده، تعدی بر شخص، حق الزحمه طبیب، حق الزحمه معمار، کشتی سازی، اجاره سفائن، کرایه حیوانات و خساراتی که از این بابت وارد می آید، حقوق و تکالیف ارباب نسبت بغلام و کنیز و بعکس. در قوانین حموربی تمام آزاده‌ها در مقابل قانون مساویند و مزایای ملی وجود ندارد، یعنی فرقی بین بابلی و غیر بابلی نیست. مردم از سه زمره اند: آزاد، آزاد شده، برده. طبقات چهار است: روحانیون، مستخدمین دولت، سربازها، تجار و کسبه. قشون دائمی است و خدمت نظامی از پیش برقرار شده. غلام و کنیز میتوانند مالک باشند و در تحت حمایت قوانین اند. کشتن بنده‌ای بی محاکمه ممنوع است، آنرا میتوان فروخت. ارباب خودش زمین را شخم میزند یا غلام و کنیز را باین کار مأمور می کند. تجارت و حمل و نقل آزاد است. داد و ستد بمعاوضه است و بیول. حلقه های نقره، که وزن معین دارد، مقیاس نرخها است. قانون حموربی اصلاحاتی در قوانین سابق داخل و وضع اولاد و زن را بهتر کرده، زن یکی است، ولی، اگر زن نازا باشد، می توان زن غیر عقدی داشت. ازدواج بی قرارداد قانونی نیست. اگر آزاد کنیزی را ازدواج کند، آن کنیز مقام آزاد را می یابد. جهیز مال زن یا خانواده پدر او است، ولی شوهر می تواند از آن بهره بردارد. زن و شوهر مسئول قروض یکدیگر، که قبل از ازدواج حاصل شده، نمیباشند. اگر شوهر زنش را طلاق دهد، باید جهیز او را رد کند و يك سهم پسری از مال خود باو ببخشد، ولی، اگر زن نازا است، فقط جهیزش باو برمی گردد. در مورد خیانت زن، شوهرش او را اخراج یا برده میکند. اگر مرد اسیر شد، زن می تواند شوهر کند، ولی اگر شوهر او لی برگشت، باید بخانه او برگردد. در موارد بیوفائی زن یا شوهر نسبت بیکدیگر، مجازات زن بمراتب شدیدتر است. در مورد زدن نهمت بز ن محاکمه خدائی میشود، یعنی زن خود را برود میاندازد و اگر آب او را فرو نگرفت، بی تقصیری خود را ثابت کرده. مرد از زنش ارث نمیرد، زیرا مال زن متعلق با اولاد او است، ولی زن بعلاوه جهیز خود سهمی از مال شوهر

متوفی بعنوان هدیه دریافت میکند. زن میتواند اموالش را خودش اداره کند، اجازه بدهد، جهیز خود را پس بگیرد، مال خود را ببخشد، تجارت کند، کسی پیش گیرد، درزمره روحانین درآید. زنان بیوه و دختران مستقلاً محاکمه میکنند، زنهای شوهردار بتوسط شوهرانشان. از آنچه گفته شد، قوانین حموربی نسبت بزنان از قوانین رومی خیلی مساعدتر و حقوق زنهای موافق آن بیشتر بوده. زن پس از مرگ شوهر خود میتواند بدیگری شوهر کند و اگر اولاد او مانع شوند، محکمه دخالت کرده اجازه میدهد. هرگاه اولاد زن از شوهر اولی صغیر باشند، محکمه قیم معین کرده و صورتی از ترکه ترتیب داده بشوهر دوم میسپارد، بی اینکه او حق فروش داشته باشد. اولاد از هر مادری که باشند، در بردن ارث مساوی اند، ولی پدر میتواند وصیت کند، که مال غیر منقول را پسر محبوب او بدهند. اولاد جهیز مادرشان را بالسویه تقسیم میکنند، ولی مادر میتواند هدیه ای را، که از شوهر خود دریافت کرده، یکی از اولاد خود بدهد. دخترانی، که جهیز گرفته اند، از ارث محرومند، ولی آنها، که جهیز ندارند، در بردن ارث با پسران مساوی اند. برادران وراثت خواهرانند، ولی پدر میتواند در حیات خود قسمتی را از مال خود بدختران بدهد، با این شرط که آنها بهر کس که خواهند بموجب وصیت واگذارند. در این موارد برادران بمال خواهران حقی ندارند. پسرایکه از زنان غیر عقدی متولد شده اند و بعد پدرشان آنها را باولادی شناخته، با اولادیکه از زنان عقدی تولد یافته اند مساوی ارث میبرند، ولی اینها مزایائی دارند. پسرای که باولادی شناخته نشده اند فقط آزاد میشوند، دختری، که از زن غیر عقدی است، از برادران خود جهیز میگیرد. از حقوق تملك دیده میشود که بابلیها بخوبی تفاوت مالکیت را از تصرف میفهمیدند و معاملات گوناگون، حتی معاملات بیع شرطی رواج داشته. از اینجا محققین استنباط میکنند، که پایه قوانین حموربی بر قوانینی بوده، که در مدت هزاران سال نشو و نما میکرده. طلبکار میتواند حبس بدهکار را در صورت عدم تأدیه قرض بخواهد، ولی، اگر بدهکار از بد رفتاری طلبکار بمیرد، دائن مسؤول است (برخلاف قوانین الواح دوازده گانه روم، که طلبکار میتواند بدهکار را در صورت عدم تأدیه

قرض شقه کند) . نأدیه ممکن است با پول یا با گندم و جو بعمل آید . لفظ سرمایه‌دار در قانون استعمال شده . چنانکه دیده میشود ، تجارتخانه و بانکهای بزرگ بوده ، که نمایندگان باطراف میفرستادند و سرمایه‌هایی در این نوع بانکها گذارده میشد (مانند بانک اجی بی که در ذیل بیاید) . دادن تمسک ، حواله ، برات و نیز گرفتن ربح معمول است ، میزان ربح صدی بیست است و در مواردی صدی ۳۳ یا ۴۰ . از استقراض چند نفر مشترکاً ، از نسبه فروشی و از معاملات بیع شرطی ذکر شده . محاکمات ، چنانکه مشاهده میشود ، سابقاً در دست کاهنان معابد بوده ، ولی در قانون حموربی قضات پادشاهی رسیدگی میکنند . محکمه بابل دیوان عالی است و محاکمه نهائی از حقوق پادشاه . کار کاهنان همین است ، که در مقابل هیکل خدایان شهادت را بقید قسم قبول کنند . کلانتران شهرها نیز حق محاکمه دارند ، ولی با حضور معروفین و ریش سفیدان شهر . این نکته مخصوصاً جالب توجه محققین گشته که قوانین حموربی با مذهب و قواعد اخلاقی مربوط نیست و از این حیث با قوانین سایر ملل مشرق زمین تفاوت دارد . مقصرین را از این نظر مجازات میکنند که باعث خسارت افراد و ضرر جامعه میباشند . پایه مجازاتها اساساً بر قصاص است : « چشم درازای چشم ، دندان درازای دندان » . این قاعده چنان مسلسل اجراء میشود ، که مثلاً بنده نافرمان را گوش میبرند ، اولاد جسور را زبان ، دایه مقصرا را پستان و جراح غیر ماهر را دست ، ولی مجازات دزد اعدام است . از خصائص قوانین حموربی این است که انتقام کشیدن ممنوع است . مجنی علیه یا کسان او باید دادخواهی کنند . این ماده نشان میدهد که دولت بابل بدرجه بلند تمدن رسیده و احقاق حق را بمعده گرفته بود . پادشاه حق عفو دارد . اختیارات پادشاه نسبت ببعض شهرها مانند بابل ، (سیپ پار) و (نیپ پور) بواسطه یکنوع امتیازاتی که بآنها داده شده محدود است . علماء فن از غور و مذاقه در قوانین حموربی باین نتیجه میرسند : قوانین مزبور نتیجه زندگی ملتی است ، که در مدت قرون عدیده در ترقی و تکامل بوده و حتی بعضی جا های آن موافق افکار ملل کنونی میباشد ، (یعنی کهنه نشده) . شایان توجه است که حقوق زن نسبت باموالش موافق قوانین حموربی



بقدری است، که حتی بعض ملل کنونی اروپا هم آن حقوق را بزن نداده‌اند، مثلاً موافق قوانین مدنی فرانسه، زن شوهر دار صغیره است و بی اجازه شوهر نمیتواند معاملاتی نسبت باموال خود کند.

سلسله دوم (۲۰۶۸ - ۱۷۱۰ ق. م) پادشاهان اخیر سلسله اول دوچار جنگهای بی دربی با پادشاهان سلسله دوم شدند. اسامی یازده نفر از این سلسله محققاً معلوم شده و اول شخصی، که از این سلسله در زمان پسر هور بی مستقل شد، ایلوما ایلو<sup>۱</sup> نام داشت. سلطنت او و جانشینانش بر قسمت جنوبی یعنی بر سواحل خلیج پارس بود و بدین سبب این سلسله معروف بسلسله صفحات دریائی است. در فوق گفته شد که سلسله اول بواسطه فشار هیت‌ها منقرض گردید، ولیکن تسلط هیت‌ها در بابل دوامی نداشت، زیرا مردمی دیگر موسوم به کاسی‌ها، که در طرف غربی فلات ایران میزیستند، بیابل هجوم آورده هیت‌ها را اخراج و سلسله‌ای تأسیس کردند که موسوم بسلسله سوم است.

سلسله سوم کاسوها یا کاسیها مردمی بودند، که در کوههای کردستان (زاگرس) نزدیک کرمانشاه کنونی یا در طرف شمال هیلام (کاسی‌ها) میزیستند. چنانکه بالاتر گفته شد، بعضی تصور کرده‌اند که اینها قومی از ملل آریائی بوده‌اند، چه رب النوع بزرگ آنها، یاخدای آفتاب، سوریاش نام داشت و این لفظ آریائی است، ولی این عقیده جائز اکثریت نشده. این قوم مملکت بابل را تسخیر و سلسله‌ای تأسیس کرد، که از ۱۷۶۰ تا ۱۱۸۵ ق. م، سلطنت داشت. معلوم است که اگر هم این سلسله آریائی بوده، بعدها بابلی شده. در زمان این سلسله دولت آسور رو بترقی رفت و دو دفعه آسوریها بابل را گرفتند (در ۱۲۷۵ و در ۱۱۰۰ ق. م)، ولیکن تسلط آنها موقتی بود و بالاخره این جنگها بشکست آسور خاتمه یافت. در زمان این سلسله روابط حسنه بابل بامصر حفظ و تشدید میشد، چنانکه نوشته جانی بر این معنی دلالت دارد و نیز در زمان کاسی‌ها اسبدا برای کشیدن عرابه بکربردند. در دوره این سلسله شونروک ناخون تا،

## فصل سوم - نظری بتاریخ بابل، آسور و عیلام

پادشاه نامی عیلام: بابل را تسخیر کرده تمام اشیاء نفیسه این شهر را به شوش برد. از جمله ستل نرم سین است، که در حفاریات شوش بدست آمده و دیگر مجسمه خدای بزرگ بابلیها بل مردوک بود، که سی سال در شوش بماند و بعد بیابان رود شد. تاخت و تاز عیلامیها بالاخره سلسله کاسوها را از پای آورده منقرض کرد.

سلسله چهارم در ۱۱۸۴ سلسله جدیدی موسوم به سلسله پاش ها که، اسم یکی از محلات بابل بود، برقرار شد. جنگی با عیلام به پیشرفت بابلیها روی داد و بر اثر آن مجسمه مردوک را، که عیلامیها در جزو غنائم برده بودند، رد کردند. یکی از معروفترین پادشاهان این سلسله بُخت النصر (نبوگد نصر) اول بود، که حدود بابل را تا دریای مغرب رسانید و سلطنت او تا ۱۰۵۳ ق. م امتداد یافت.

سلسله پنجم این سلسله، که موسوم به (بازی) میباشد، از حدود ۱۰۵۲ تا ۱۰۳۲ در صفحات دریائی سلطنت کرد، لذا این سلسله دوم دریائی است. در دوره این سلسله عیلام باز بابل را گرفت و یکی از پادشاهان عیلام بر تخت بابل نشست، ولیکن بیش از شش سال دوام نکرد. بابل در زمان این سلسله به سبب تاخت و تاز مردمان صحرا گردی موسوم به گوئیان<sup>۱</sup> از طرف شمال، و فشار عیلامیها از طرف مشرق، ضعیف و ناتوان گشت، بخصوص که مردم گوئیان مزارع بابلیها را خراب، شهرهای مملکت را غارت و معابد را زیر و زبر کردند. در این احوال پادشاه بابل آداد آپلوو دین، که تخت بابل را غصب کرده بود، از پادشاه آسور کمک طلبیده دختر خود را باو داد. عیلامیها هم از موقع استفاده کرده در بابل تسلط یافتند و یکی از پادشاهان عیلام در بابل به تخت نشسته اسم بابلی اختیار کرد. مقارن این احوال مردم تازه نفس دیگری موسوم به کلدانیها از طرف شمال شرقی عربستان سر بر آورده به بابل حمله کرد و يك مدعی بر دو مدعی دیگر، یعنی آسور و عیلام، افزود. این دوره، که

۱ - Outiens.

از ۹۷۰ تا ۷۳۲ ق.م امتداد یافت، پر بود از منازعات، جنگها، اغتشاشات و هرج و مرج. خلاصه اوضاع چنین بود که کلدانیها به تقویت عیلامیها میخواستند تخت بابل را اشغال کنند و آسوریها مانع بودند. بالاخره جنگها در سلطنت نبونصیر پادشاه آسور به پیشرفت او خاتمه یافت و بابل جزء دولت آسور جدید گردید (۷۳۲ ق.م). پس از انقراض آسور در بابل سلسله‌ای برقرار شد، که موسوم است به (بابل و کلدانی) و چون وقایع این دوره با تاریخ مادیها و پارسیها ملازم است، در جای خود ذکر خواهد شد.

## دوم - دولت آسور

آسوری‌ها مردمی بودند از نژاد سامی، که با مردمان سامی نژاد دیگر در بابل زندگانی میکردند. در ازمنه بعد آسوری‌ها مهاجرت کرده، به قسمت وسطای رود دجله و کوهستانهای مجاور رفته، در آنجا دولت کوچکی ساختند، که موسوم به آسور شد. این اسم از اسم رب النوعی است، که پرستش میکردند و (آسور) نام داشت. آسوری‌ها برای ارباب انواع بابلی نیز پرستش داشتند، ولی آنها را دون رتبه (آسور) دانسته باین عقیده بودند، که هر قدر دولت آسور وسعت مییابد بر عظمت این خدا میافزاید و خدایان شهرهای دیگر دست نشانده میشوند. پایتخت این مملکت در ابتداء شهر آسور بود، ولیکن در ادوار دیگر شهر کالاه (کالچ توریة)<sup>۱</sup> و بالاخره نینوا پایتخت گردیدند. حکمرانان آسور را مانند حکمرانان شهرهای سومروا کدپانسی میگفتند. در ابتداء آسوری‌ها تابع بودند، چنانکه اول دفعه‌ای، که اسم آسور را ذکر میکنند، در زمان حمورابی پادشاه بابل است و چنین استنباط میشود، که در این زمان آسور جزو بابل بوده. معلوم نیست در چه تاریخ آسور مستقل شد، بهر حال تاریخ استقلال آن بین قرن هیجدهم و پانزدهم ق.م است. آسوریها مردمی بودند زارع و، چون بمملکت جدید آمدند، دیدند در اینجا اراضی قابل کشت بالنسبه کم است و زمین هم مانند زمینهای بابل حاصل خیز نیست. بنابراین

۱ - Kalah یا Kalakh.

۲ - Nineveh.

تصمیم کردند ، که از دست رنج دیگران تعیّش کنند . این بود که در بهار هر سال آسوریها به تاخت و تاز در ممالک مجاوره میپرداختند ، با این مقصود که مملکتی را باج گذار یا ممالک و شهرهای یاغی را غارت کنند ، از اهالی هر قدر لازم بدانند بکشند و باقی را باسارت بمملکت خود برده و بکارهای سخت واداشته در فراوانی و ناز و نعمت بزنند . طبیعی است که دولت آنها موافق این مقصود درست شده بود و از حیث تشکیلات و ترتیبات شبیه دولت بابل نبود . در سومر و بابل شهرها حکمرانانی داشتند موسوم به پانسی و روحانینی باعلی درجه قوی و متنفذ ، چنانکه میتوان گفت ، که این دولت ها در واقع دولت های ملوک الطوائفی و روحانی بودند ، ولی پایه دولت آسور بر طبقه زارعین آزاد قرار گرفته بود ، زیرا زارعین قشون آسوری را تشکیل میدادند و جنگ و تاخت و تاز حرفه آنها بود . بنابراین جای تعجب نیست ، که آسور دولتی شد جنگی و قشون آسوری سرآمد قشونهای معاصر . یکی از خصائص آسوریها شقاوت و بیرحمی فوق العاده آنها نسبت بمغلوبین بود . جهت آنها از دو چیز باید دانست : اولاً آسوریها عقیده داشتند ، که بیرحمی و شقاوت مرضی خدایان و کار نوابی است ، چنانکه یکی از پادشاهان آسور بدست خود اسراء را کور می کرد و این وحشی گری را پسندیده آسمان میدانست . ثانیاً چون آسوریها قلیل العده بودند و ممالک تابعه شان بعد ها خیلی وسعت داشت ، برای جلوگیری از جدا شدن ممالک بوسائلی متوسل میشدند ، که ملل مغلوبه را مرعوب ، ناتوان و در بعض موارد نابود کنند . این دولت تقریباً هزار سال دوام کرده حدود خود را از هر طرف پیش برد : از طرف مغرب و جنوب غربی دولت ( هیتها ) را معدوم ، فینیقیه و فلسطین را مطیع کرده بمصر دست انداخت . از طرف مشرق و جنوب شرقی تا کوه دماوند و کویر بزرگ ایران پیشرفت ، ماد و پارس را دست نشانده و عیلام را چنان خراب کرد که این مملکت چند هزار ساله دیگر کمر راست نکرد . دولت آسور بالاخره بدست مادیها منقرض شد . زبان آسوری همان زبان بابلی بود ، ولی زبان آرامی در اینجاهم بعدها غلبه یافت . خط آسوری نیز خط میخی بابلی است . کتیبه ها و کتابتهای زیاد از پادشاهان این مملکت مانده ، زیرا به ضبط وقایع علاقه مند بودند . آسوریها

لوحة هائی از گِل رُس می ساختند و پس از نوشتن مطلب، آنها را در آتش پخته بعد ضبط میکردند. بدین ترتیب کتابها و کتابخانهها ترتیب و تشکیل می شد. این لوحه ها، که در موقع انهدام بینوا زیر خاک رفته، حالا بواسطه حفريات بیرون میآید و منبعی برای روشن کردن تاریخ عهود قدیمه است، چنانکه دومازده لوور<sup>۱</sup> پاریس چندین هزار از این لوحه ها موجود است. از جمله کتابخانه معروف آسوربانی پال است، که در کوبونجیک پیدا شد. آسوریها در صنایع نیز آثار زیاد از خود گذاشته اند. پادشاهان آسور دو چیز را از تکالیف خود میدانستند: اول جنگ و بعد بنای شهر جدید، که با زحمت و مشقت اسراء ساخته میشد. بنابراین در این مملکت صنعت معماری، حجاری، کتیبه نگاری، ساختن صورتهای منقور و برجسته در سنگ<sup>۱</sup> ترقی شایانی داشت. بعضی کارهای آسوریها، که شکل پادشاهان یا مجالس را نشان میدهد، باندازه ای طبیعی است (مخصوصاً حرکت حیوانات مانند اسب، آهو و غیره) که باعث حیرت استادان کنونی اروپا است. در صنایع دیگر مانند صنعت زرگری، خانم کاری، کاشی سازی و غیره آسوریها نیز ماهر بودند و فنیقیها از روی سرمشق های آنها اشیاء زیاد ساخته در عالم قدیم انتشار دادند. بعدها از نمونه های مزبور در ممالك اروپا تقلید کردند و صنعت در آنجاها پدید آمد. تاریخ آسور به سه عهد تقسیم میشود:

این عهد تقریباً از ۱۵۰۰ شروع شده در ۹۰۰ ق. م خاتمه می یابد.  
**آسور قدیم** بزرگترین پادشاه این عهد نیکلات<sup>۱</sup> پالسر<sup>۱</sup> اول است، که فتوحات زیاد در بابل، ایران و جاهای دیگر کرد، ولی بابل دوباره موفق شد که آسور را دست نشانده کند. از وقایع مهمه این عهد پیدا شدن قوم صحراگرد تازه نفسی است، که از عربستان بیرون آمده بابل و آسور را در فشار گذارد (۱۵۰۰-۱۳۰۰ ق. م). این مردم در تاریخ به آرامی موسوم اند. اینها در ابتداء به بابل حمله کردند و، چون بواسطه مقاومت بابلی ها موفق نشدند، بعد هجوم به آسور برده این دولت را برانداختند. پس از آن آرامیها به سوریه رفته دمشق و حلب

قسمت سوم - نظری بتاریخ بابل ، آسور و بلام

و سایر شهرهای آنرا تسخیر کرده (۱۱۰۰ ق . م) بزودی در تجارت قوی شدند . آرامیها اسلوب خط را از فینیقیها گرفته خط مخصوصی ترتیب دادند و بعد ، چنانکه بیاید ، این خط جایگیر خطوط میخی گشته در ایران ، آسیای وسطی و جاهای دیگر انتشار یافت .

در این دوره ، که از ۹۰۰ تا ۷۴۵ ق . م امتداد داشت ،  
**آسور وسطی** آسوریها بر آرامیها فائق آمده از نو دولتی تشکیل کردند . این دولت قدرنی حیرت آور از حیث جهانگیری بروز داد . بزرگترین پادشاه ایندوره (آسور نصیر پال) است ، که آسور را بحدود زمان تیگلات پالسر<sup>۱</sup> اول رسانید ، ولیکن شقاوتهای او نامش را لکه دار کرده : نوشته اند ، که اطفال اسرا را از سر و دخترزنده در آتش میسوزانید . اگرچه آسور در این زمان قوی ترین دولت آسیای غربی بنظر میآمد ، ولی دیری نگذشت که يك مردم شمالی (ساکن ارمنستان کنونی) بر آسور قیام و دولت آرات با وان را تأسیس کردند . پس از آن مردمان دیگر از اطاعت آسور سرپیچیدند و بالاخره شورش در آسور این دوره را بنیان رسانید .  
**آسور جدید** این دوره از ۷۴۵ تا ۶۰۷ ق . م امتداد یافت و پادشاهان نامی آن از این قرارند : ۱ - تیگلات پالسر<sup>۲</sup> چهارم که بیابل قشون

برده آرامیها و کلدانیها را شکست داد و آن شهر را گرفت . بعد او بطرف شمال متوجه گشته قسمتهای جنوبی مملکت آرات را به آسور ضمیمه کرد ، ولی موفق نشد پایتخت آنرا تصرف کند . ۲ - سار<sup>۳</sup> گن دوم (۷۲۲-۷۰۵ ق . م) . در زمان او قشون آسور از حال قشون ملی خارج شد . توضیح آنکه پادشاهان سابق فوق العاده مهم میدانستند ، که لشکر از طبقه زارعین آزاد تشکیل شود ، ولیکن روحانیون ، که اراضی زیاد داشتند و از مالیات معاف بودند ، نمیخواستند زارعین در قشون داخل شوند . بالاخره مقرر شد ، که بجای زارعین اسرا را بکارهای فلاحتی وادارند ، تا زارعین بتوانند بخدمات عسکری اشتغال ورزند . چون روحانیون از این حکم ناراضی بودند ، انقلابی را باعث شدند ، که بتعیین سار<sup>۴</sup> گن بسلطنت منتهی گشت

۱ - به آسوری سَر و کین .

و دولت مجبور شد که کسری افراد را اجیر کند. از آنجا، که این نوع سربازان سپاهیان ملی نبودند و در موقع سخت فرار میکردند، از این بیعد پایۀ دولت آسور، که بر سپاه ملی بود، متزلزل گردید. در این دوره جنگهای آسور با عیلام شروع شده با نقراض ایندولت خاتمه یافت. شرح وقایع در تاریخ عیلام بیاید. جنگهای متعدّد متمادی آسور با عیلام، هر چند این دولت را از پای در آورد، باعث ضعف آسور نیز گردید. از طرف دیگر فشار مردمان آریانی نژاد (مانند کیمریها، سکاها، مادیها و غیره) بر آسور، که از مدتها قبل شروع شده بود، عرصه را بر آسوریهاننگ کرد و بالاخره این دولت قدیم قویم بدست مادیها منقرض شد (۶۰۶ ق. م). شرح وقایع در تاریخ ماد بیاید.

## سوم - دولت عیلام

اطلاع ما بر عیلام تا چهل پنجاه سال قبل منحصر به ذکر  
مقدمه  
مجملی بود، که توریۀ از آن کرده و اسم کدُر لاُ عمر پادشاه عیلام را  
در ضمن حکایتی برده<sup>۱</sup>. مورخین عهد قدیم هم، چنانکه از نوشته های آنها معلوم است  
اطلاعاتی راجع بعیلام نداشتند. حال بدین منوال بود، تا حفريات شوش پیش  
آمد. نتیجه حفريات راجع به عیلام چنین است، که بطور اختصار ذکر میشود،  
زیرا مدخل تألیف کنجایش بیش از این را ندارد و برای مقصود ما هم این اندازه  
کافی است.

در عهد قدیم عیلام اطلاق میشد بمملکتی، که از این ولایات  
حدود عیلام  
ترکیب یافته بود: خوزستان، لرستان، پشتکوه، کوه های  
بختیاری. حدود این مملکت از طرف مغرب دجله بود، از طرف مشرق قسمتی از  
پارس، از سمت شمال، راهی که از بابل بهمدان میرفت و از سمت جنوب خلیج پارس  
تابوشهر<sup>۲</sup>. شهر های مهم این مملکت را چنین نامیده اند: ۱ - شوش که مهمترین  
شهر عیلام و از قدیمترین شهر های عالم بود. ۲ - ماداکتو روی رود کرخه.  
۳ - خایدالو، که گمان میکنند در جای خرم آباد کنونی بناشده بود. ۴ - اهواز.

۱ - سفر پیدایش باب ۱۴. ۲ - در عهد قدیم بوشهر را (ریشتر) مینامیدند.

اهالی عیلام دولت خود را آنزان سوسونکا مینامیدند . لفظ عیلام ، چنانکه محققین تصور میکنند ، سامی است و اطلاق بآن قسمتی میشد ، که کوهستان است .

راجع بمردمان بومی این مملکت عقیده دیولافوا و دمرگان نژاد

این است ، که بومیهای اولی این مملکت حبشی بودند . برخی عقیده دارند ، که سواحل خلیج پارس هم تامکران و بلوچستان از حبشیهامسکون بوده . بهر حال بعد از قرون زیاد مردمانی ، که در اطراف شط العرب و رأس خلیج پارس سکنی داشتند و موسوم به سومریها بودند ، باین مملکت آمده غلبه یافتند . بعد از آنها مردمان سامی نژاد باین مملکت آمدند ، ولی استیلای آنها در قسمت کوهستانی آن دوامی نداشت . از مردمان کوهستانی اسم کوّسی ها یا کیسی ها زیاد برده شده<sup>۱</sup> اینها مردمی بودند استقلال طلب و مطیع کردن آنها خیلی دشوار بود ، چنانکه تسلط خارجیها بر آنها دوامی نداشت .

قدیمترین زبان اهالی این مملکت زبان انزانی است ، که بعقیده زبان دمرگان در سه هزار سال ق . م متروک شد و پس از آن زبان

سومری و زبان سامی در اینجا رواج یافت . بعد می بینیم که در ۱۵۰۰ سال ق . م دفعه<sup>۲</sup> زبان انزانی زنده و استعمال شده و از اینجا میتوان حدس زد ، که زبان انزانی در میان اهالی معمول بوده ، ولی کتیبه ها بزبان سومری و سامی نوشته میشده ، زیرا اگر زبانی مرد ، دیگر زنده نمیشود . در باب زبان انزانی عقیده عالم معروف ، یرشیل<sup>۳</sup> ، که با هیئت علمی فرانسوی بود ، این است ، که زبان مزبور ملتصق است .

خط عیلامی میخی است ، یعنی علامات از نقوشی ، که بشکل میخ خط است و بطور افقی یا عمودی استعمال شده ، ترکیب یافته . عده

این نوع علامات ، چنانکه گویند بالغ بر سیصد است و شکل خط را عیلامیها از سومریها اقتباس کرده اند ، ولی خط میخی عیلامی خط مستقلی است ، یعنی علامات هر دو خط نمایند همان صداها نیست و بنابراین با دانستن خط بابلی خط عیلامی را نمیتوان خواند . ارقام عیلامی هم با ارقام بابلی تفاوت دارد : اولی بر علامات ده

۱ - بعضی این مردم را با (کاس سو) های مذکور در فوق از یک قوم دانسته اند (Ed. Meyer).

۲ - Père - Scheil.



گانه و دومی برعلامات شصت گانه بنا شده. این خط بعدها با خطوط دیگر مترادفاً استعمال میشد، مثلاً یکی از پادشاهان عیلام موسوم به باش شوشیناک، که سلطنتش قبل از غلبه سومریهای شهر اور بر عیلام بود، مجسمه‌ای از سنگ ساخته و شکل آن چنین است: پادشاه بر تختی از سنگ نشسته و کلماتی از سمت راست آن بخط عیلامی، از طرف چپ بخط بابلی نوشته شده است.

**مذهب**  
این موضوع تاریک است، ولی باز کلیاتی معلوم شده. عالم از نظر عیلامیها پراز ارواح بود. خدای بزرگ راشوشیناک مینامیدند، ولی پرستش او فقط پادشاهان و کهنه اختصاص داشت. بعد از او بیش خدا و پس از آنها بگروهی از ارواح معتقد بودند و هر کدام از ارواح را خدای جایی میدانستند. عیلامیها هم مانند بابلیها مجسمه خدایان را میساختند و وقتی که مجسمه شهری را بشهر دیگر میبردند، عقیده داشتند که خدای آن شهر را انتقال داده‌اند. بنا براین مذهب آنها شرك و بت پرستی بود. کاهنان قوی و متنفذ بودند. کلیه مذهب عیلامیها شباهت زیاد بمذهب بابلیها دارد و چنین بنظر می‌آید، که آداب مذهبی آنان هم بآداب مذهبی بابلیها شباهت داشته.

**شهر شوش**  
دُمُرگان خرابه‌های شوش را بچهار قسمت تقسیم کرده:  
۱ - ارك یا قلعۀ شوش، که از ادوار قدیم تا زمان اسکندر مسکون بود. ۲ - قصور شاهان هخامنشی. ۳ - محله تجارنی. ۴ - محله‌ای در طرف راست رود کرخه. در قسمت دوم خرابه‌های قصر داریوش و اردشیر دوم و طالار معروف آن، که موسوم به آپدان بود کشف شده.

**تقسیم گذشته‌های عیلام**  
دُمُرگان گذشته‌های عیلام را بدو قسمت تقسیم میکند:  
۱ - اعصار قبل از تاریخ. ۲ - قرون تاریخی. قسمت اولی باز بدو قسمت تقسیم میشود و هر دو از عهد حجر است، زیرا آلات و اسباب فلزی پیدا نشده<sup>۱</sup>. اشیائی که از این عهد بدست آمده غالباً از سنگ

۱ - بعضی در این باب تردید دارند و این عهد را ابتدای عهد مس میدانند (ادوار می‌یر، تاریخ عهد قدیم).

و کل رُس است . دُمُرگان از مقایسه این اشیاء با اشیائی ، که در مصر بدست آمده ، عقیده داشت ، که این اشیاء متعلق بهشت هزار سال ق . م است ، ولی عالم دیگر کینک<sup>۱</sup> باین عقیده است که شباهت این ظروف سفالی بظروف سفالین مصری سطحی است و ساخت و شیوه آنها شبیه تر بظروف و اشیائی است ، که در ماوراء دریای خزر<sup>۲</sup> ، استرabad<sup>۳</sup> و دره گز یافته اند . از اینجا و از قرائن دیگر گمان میکنند ، که تمدن عیلامی در جاهای خیلی دور دست انتشار یافته بود ، بین ماوراء دریای خزر ، عیلامیها و سومریها ارتباطی وجود داشت و شاید این مردمان از طرف شمال آمده بودند ، از طبقه عهد حجر ، که پائین رفته اند ، تاشش یا چیزی نیافته اند . جهت این است که مردمی باتمدنی عالتر بر بومیها استیلا یافته و خانه های آنها را خراب کرده ، بعد بقدرشش یا خالک ریخته ، روی آن ابنیه ساخته اند . بالاتر طبقه ای است که دُمُرگان آن را متعلق به عهد قدیم میداند<sup>۴</sup> . از اشیائی که پیدا شده ظروف سفالین خیلی کمتر است . اشیاء این عهد بیشتر از مرمر سفید است ، که روی آنها نقاشی شده و نیز عبارت است از گلدانهای لعابدار و لوحه هایی از گِل رُس<sup>۵</sup> که بر آنها خطوطی نوشته اند . دُمُرگان این اشیاء را متعلق بچهار هزار سال ق . م میداند .

قرون تاریخی عیلام سه قسمت تقسیم میشود : ۱- عهدی که تاریخ عیلام ارتباط کامل با تاریخ سومریها و اکدیها دارد ( از ازمئه قدیمه تا ۲۲۲۵ ق . م ) . ۲- عهدی که گذشته های عیلام با تاریخ دولت بابل مربوط میباشد ( ۲۲۶۵ - ۷۴۵ ق . م ) . ۳- دوره ای که طرف عیلام دولت آسور جدید است ( ۷۴۵ - ۶۴۵ ق . م ) .

در این عهد تاریخ عیلام تاریک است . با وجود این دیده میشود  
عهد اول  
که پانسی های سومر و اکد ، چنانکه گذشت ، با عیلامیها جنگهای دفاعی میکنند ، اگر هم گاهی غلبه می یابند ، تسلط آنها بر عیلام دوامی ندارد و بالاخره عیلام بر سومر و اکد دست یافته دولت این مردمان را بر می افکند . چون بالاتر وقایع ذکر شده ، تکرار را در اینجا زائد میدانیم .

۲- در کورکن آنو . ۳- در کورنگ تپه . ۴- Archaïque . ۵- King . ۱-

از اوضاع داخلی عیلام در این عهد به تحقیق نمیتوان چیزهای زیاد گفت ، همین قدر معلوم است که عیلامیها از همسایگان غربی ( سومریها و سامی ها ) از حیث تمدن پست تر بودند و ، چون مملکت آنها بیشتر کوهستانی بود و راههایی که مساعد با تجارت باشد وجود نداشت ، این ملت از مراکز عمران و تجارت دنیای آن روز دور میزیست . از حیث تشکیلات مملکتی نیز چنین بنظر میآید ، که باستثنای موافقی ، که دشمن خارجی استقلال عیلام را تهدید میکرد ، هر يك از اقوام و طوائف زندگانی سیاسی و اجتماعی جدا گانه داشتند ، بخصوص مردمان کوهستانی آنکه همیشه استقلال خود را حفظ میکردند . بعقیده دُرکان ، وقتی هم که ملل خارجه بر عیلام دست می یافتند ، اهالی کوهستان آن مستقل میماندند . رفتار عیلامیها در مواقع غلبه بر سومریها و مردمان سامی خیلی خشن بود و گاهی هم از شقاوت آنها نسبت بملل مغلوبه بعض نتایج تاریخی حاصل میشد ، که در فوق ذکر شد .

در این عهد عیلامیها با پادشاهان بابل در زد و خوردند . در دوره عهد دوم کاسوها ( خورباتیلا ) پادشاه عیلام با ( کوری گالزو ) پادشاه بابل جنگید و بعد ، چنانکه گذشت شوتروك ناخون تا بابل را گرفته ، اشیاء نفیسه آن را غارت کرده بشوش برد و بالاخره تاخت و تاز عیلامیها دولت کاسوها را از پای در آورد . از پادشاهان نامی عیلام در این دوره ( شیل خا کین شوش ناك ) است . این پادشاه ، که سائسی مدبر و بزرگ بود ، بناهای زیاد کرد و یکی از کارهای او این است : هر بنائیرا که تعمیر میکرد ، مینوشت این بنا را کی ساخته بود و چه کتیبه ای داشت ، عین آن کتیبه را ، که بزبان سامی بود ، مینویسند و ترجمه انرا بی زبان میافزود . این علاقه مندی پادشاه مزبور به حفظ آثار مورد قدردانی علماء آنارعتیقه است و هیئت علمیه فرانسوی در پیشرفت های خود در شوش مخصوصاً مرهون آن میباشد ، زیرا بین کتیبه های قدیم و کتیبه های این پادشاه ادواری گذشته ، که لااقل دوهزار سال طول آن است . کلیه آثار آناری ، که از زمان این پادشاه بدست آمده ، مانند ستون های برنجی ، ستلها ، آجرها ، کتیبه ها و غیره محقق شده ، که در زمان او ادبیات و صنایع عیلامی باوج



(۱) - مجسمه ناقص ملکه نایر آسو ، زن اون تاشکال ، پادشاه عیلام ، که از مفرغ ساخته شده و ۱۸۰۰ کیلو گرام وزن دارد ( حفريات شوش ، قرن پانزده ق . م )

ترقی خود رسیده بود .  
جنگهای دیگر عیلام با بابل  
تا انقراض آن دولت بدست  
آسوریها در فوق ذکر شده .

### عهد سوم وقایع عمده

این عهد عبارت است از جنگ  
های آسور با عیلام . توضیح  
آنکه عیلام تا این زمان با آسور  
همسایه نبود ، زیرا این دو  
دولت مردمان کوهستانی واقع  
شده بودند ، ولیکن در زمان  
تیکلات پالسر چهارم آسوریها  
با مردمان مزبور جنگیده  
بعضی را کاملاً مطیع کردند و  
برخی را نیم مستقل گذاردند .

پس از آن عیلام دولت همجوار  
آسور گردید .

### جنگ اول

دولت عیلام از راه مآل بینی بابابل ، که نیز از تسلط آسوریها  
در عذاب بود ، عهد اتحادی بست ، تا با هم ممالك خودشان را  
از تعدیات آسور حفظ کنند . سارگن ، همینکه خبر این اتحاد و تجهیزات  
عیلام را شنید ، فرصت بمتحدین نداده قبل از رسیدن کمکی به عیلامیها بمملکت  
آنها حمله برد . در این زمان آسور به عیلام برتری داشت ، زیرا اولاً آسوریها  
متمدن تر از عیلامیها بودند ، ثانیاً سواره نظام آسور از حیث عده و هم از جهت

تشکیلات و مشق بر سواره نظام عیلام تفوق داشت، ثالثاً اسلحه آسوریها بمراتب بهتر از اسلحه عیلامیها بود. با وجود این عیلامیها مردانه جنگیده چندان یافشردند، که آسوریها نتوانستند پیشرفتی حاصل کنند و عقب نشستند، یعنی در معنی شکست خوردند. این جنگ از اسم محل موسوم به جنگ دوری لو است (بین ۷۲۲ و ۷۰۵ ق. م.).

جنگ دوم بعد از سار<sup>۱</sup> کن دوم سیناخریب بر تخت آسور نشست. در این اوان کالودوش<sup>۲</sup>، پادشاه عیلام، را محاصره کرده کشتند. پادشاه آسور این واقعه را مفتنم دانسته از طرف جنوب عیلام (سواحل خلیج پارس) داخل جلگه شوش گردید، ۳۴ قلعه و برج را خراب کرد و اهالی را با سارت به آسور برد. در این موقع عیلامیها کودور ناخنتی<sup>۳</sup> نامی را پادشاهی معین کردند، ولیکن او در کوهستان مانده اقدامی برای جلوگیری از آسوریها نکرد و اینها چون وضع را چنین دیدند بطرف مادا کتوکه در کوهستان بود حمله بردند. بعد، چون دره ها بواسطه باران و برف قابل عبور نبود، آسوریها عقب نشسته به آسور برگشتند، مردم عیلام کودور ناخونتی را از جهت بی قیدی، که نشان داده بود، گرفته کشتند (۶۹۲ ق. م) و بجای او اوم<sup>۴</sup> مان مینانو<sup>۲</sup> نامی را بسلطنت برگزیدند. این پادشاه سر و صورتی بقشون عیلام داده باندازه ای آنرا قوی کرد، که بابل برای اتحاد با عیلام برضد آسور مقدم گردید و از خزائن ارباب انواع بابلی و جوهری برای تجهیزات به عیلام داد. جنگی که پس از آن شد بسیار خونین بود، چه طرفین مقاومت کردند و با وجود کشته شدن سردار عیلامی، باز عیلامیها آنقدر یافشردند، که جنگ بی نتیجه ماند و فریقین بخانه های خود برگشتند. بعد از سیناخریب، آسور حیدون<sup>۴</sup> به تخت آسور نشست و پادشاه عیلام، خوم بان خالداش دوم، چون آسور را در جاهای دیگر مشغول و گرفتار دید، در مملکت بابل تاخت و تازهای کرد و تا شهر سیپ پار پیش رفته باغنائی به شوش برگشت (۶۷۴ ق. م). پس از فوت او، که چند روز بعد روی داد

۱ — Kalludusch.

۲ — Kudur - Nakhundi.

۳ — Umman - Minanu.

۴ — Assurhiddin.

برادرش اور تا کوه تخت نشسته با آسور روابطی برقرار داشت: توضیح آنکه آسور در سال مجاعه کمکی به عیلام کرد و دولت عیلام مجسمه رب النوع سیب پارا، که در جزو غنائم آورده بود، پس داد. در زمان آسور حیدین آسور باعلی درجه قدرت رسید. غیر از عیلام در آسیای غربی دیگر دولتی نمانده بود که تابع آسور نباشد. در ۶۶۹ ق. م آسور بانی پال بتخت نشسته تمام حواس خود را بفروشاندن شورش مصرها متوجه داشت. عیلامیها از موقع و جنگهای او استفاده کرده بناخت و تاز در مملکت بابل پرداختند و غنائمی از آنجا آوردند. پس از آن بزودی اور تا کوه در گذشت و برادر او تِ اوم مان<sup>۱</sup> بتخت نشست. این تغییر سلطنت برای عیلام بسیار شوم بود، زیرا پادشاه جدید خواست برادر زاده های خود را بکشد و این اقدام باعث شد، که شصت نفر از شاهزادگان عیلام فرار کرده بدربار آسور پناه بردند. پادشاه آسور با آغوش باز آنها را پذیرفت، با این مقصود که بواسطه جنگ های خانگی عیلام را ضعیف کرده بعد در هم شکند. در این احوال تِ اوم مان پادشاه آسور تکلیف کرد، که فراریان عیلام را پس بدهد. او جواب زد به عیلام داد و جنگ در گرفت. چون قشون آسور زود بحدود عیلام رسید پادشاه آن، که تمام قوایش حاضر نبود، در انتظار تکمیل آن با تاّتی تا نزدیکی شوش عقب نشست و برای اینکه فرصتی بدست آرد، یکی از سرداران خود را برای مذاکرات صلح نزد سردار آسوری فرستاد، ولیکن سردار مزبور مقصود را دریافته فرستاده را کشت. پس از آن جنگ شروع شد و طرفین بانهایت ابرام جنگیدند، ولی بالاخره آسوریها میسر قشون عیلامی را، که در کنار رود کارون بود، شکست داده بآب ریختند. پادشاه عیلام، که شخصاً جنگ میکرد، حملات پی در پی بقشون آسور برد و چندان یافشرد تا آنکه زخم برداخت. بعد، در موقعیکه میخواست از میدان جنگ خارج شود، بواسطه سانحه ای گرفتار شد و آسوریها سرش را بریده به نینوا بردند. این جنگ از اسم محل موسوم به توللینز<sup>۲</sup> است (۶۵۹ ق. م). همینکه خبر شکست

۱ - Téumman.

۲ - Tulliz.

قشون عیلام بشوش رسید، هواخواهان شاهزادگان فراری مخالفین خود را گرفته مقید داشتند و شادیه‌ها از این شکست کردند. پس از آن بدست پادشاه آسور پسر بزرگتر اورتا کو (خوم بان ایکاش) پیادشاهی عیلام نامزد شد و آسوری‌ها باج از عیلام گرفته به نینوا برگشتند. شکست عیلامی‌ها باعث جشنهای زیاد در آسور گردید، زیرا از تمام دول آن زمان عیلام یگانه همسر آسور و دشمن موروثی او بود. بعد از این جنگ برادر آسور بانی پال، که در بابل پادشاه بود، بر او باغی گردید. در ابتداء پادشاه عیلام بیطرف ماند، ولی، وقتی که پادشاه آسور خواست عیلامی‌ها مجسمه (به نه) ربة النوع ایرخ را رد کنند، پادشاه عیلام در موقع بسیار ناگواری واقع شد، چه این مجسمه قربها درشوش بود، مردم عیلام پرستش زیاد برای آن داشتند و بنا بر این رد کردن آن با پادشاهی عیلام مبیانت داشت. در این احوال بابل پیادشاه عیلام یاز وجهی از خزانه خدایان بابلی داد و او از جهة سختی و بدی موقع خود مجبور شد با بابل متحد شود. آسوری‌ها باغتشاشات داخلی عیلام دامن میزدند، چنانکه بر اثر آن تام ماری تو<sup>۱</sup>، برادر پادشاه عیلام، او را گرفته کشت و بتخت نشست، ولی بعد از چندی این پادشاه هم گرفتار طغیان یکی از دست نشانده‌های خود موسوم به ایند بغاش<sup>۲</sup> گردید، سپس از او شکست خورده بطرف خلیج پارس فرار کرد و بالاخره گرفتار شده به نینوا باسارت رفت. آسور-بانی پال روی خوش باو نمود، چه او را برای اجرای خیالات خود راجع به عیلام لازم داشت. پادشاه مزبور، پس از آنکه کار بابل را ساخت، تصمیم کرد، که بکار عیلام خاتمه داده خیال خود را از طرف این دشمن موروثی راحت کند، اما ایند بغاش، که برای کمک کردن بیابیل اقدامی ننکرده بود، بعد از سقوط این شهر سفرائی نزد پادشاه آسور فرستاد، ولیکن پادشاه مزبور آنها را خوب نپذیرفت و رد کردن کلدانی‌ها را که در زمان طغیان بابل بآن کمک کرده بعد بعیلام رفته بودند، خواست. در این احوال ایند بغاش را نجباء کشته بجای او خوم بان کالداش<sup>۳</sup> را بر تخت نشانند و پادشاه آسور از موقع استفاده کرده تام ماری تو را بتخت عیلام نشانید، ولیکن، همینکه

۱ — Tammaritu.      ۲ — Inda - Bugasch.      ۳ — Khumban - Kaldasch.

او بتخت نشست ، کنکاشی برضدّ آسوریها ترتیب داد . مطلب قبل از اجرای آن افشاء شد ، بر اثر این وضع باز او را گرفته بزندان انداختند و پس از آن آسوریها مملکت را غارت کرده با غنائم زیاد به نینوا برگشتند .

انقرض عیلام در ۶۴۵ ق . م پادشاه آسور ، که از نتایج جنگهای قبل ناراضی بود ، بازدرپی بهانه برای جنگ با عیلام برآمد و با این مقصود نام ماری نو را بعیلام فرستاده از خوم بان کالدانش ردّ کردن کلدانی های مذکور و مجسمه ( نه نه ) را خواست . برای پادشاه عیلام قبول کردن این تکالیف بامرگ او مساوی بود . بنابراین تصمیم کرد مقاومت کند . آسوریها وارد شوش شده در اینجا آنچه خواستند کردند : خزانه پادشاهان عیلام ، که از غنائم جنگهای سابق پر بود ، بدست آسوریها افتاد . طلا و نقره ای ، که بابل در موقع اتحاد بعیلام داده بود ، با مجسمه ها ، اشیاء نفیسه معابد عیلام و آنچه در خانه ها از ثروت و اشیاء قیمتی بود بنینوا منتقل شد . آسوریها بکشتار و غارت اکتفا نکرده استخوانهای پادشاهان عیلام و اشخاص نامی را بیرون آورده بنینوا فرستادند . رفتار آسوریها در عیلام چنان بود ، که خرقیال گوید : « این است عیلام و تمام جمعیت آن در اطراف قبر آن ، همگی کشته شدند و همه اژدم شمشیر گذشتند » . مجسمه ( نه نه ) ربه النوع اریخ را ، که یک هزار و ششصد و سی و پنج سال در تصرف عیلامیها بود ، پادشاه آسور بدست آورده برای شهر اریخ پس فرستاد . آسوریها ، پس از کشتار زیاد ، غارت کردن شهرها و حمل آنچه در این شهرها از ثروت عیلام یافتند ، اسرای زیاد از شهر شوش و شهرهای دیگر بآسور بردند . خوم بان کالدانش آخرین پادشاه عیلام ، که فرار کرده بود ، پس از چندی گرفتار شد و آسوربانی پال او و تام ماری نو ، پادشاه سابق عیلام را ، برآبه خود بسته مجبورشان کرد عرّابه سلطنتی را تا معبد آسور و ( ایش تار ) ، خدایان آسور ، بکشند . این است ترجمه کتیبه آسوربانی پال راجع به فتوحات او در عیلام : « خاک شهر شوشان ، شهر مادا کتو و شهرهای دیگر را تماماً بآسور کشیدم و در مدت یکماه و یک روز کشور عیلام را بتمامی عرض آن جاروب کردم . من این مملکت را از عبور حشم ، گوسفند و نیز از نغمات موسیقی بی نصیب ساختم و بدرندگان ، مارها ،





(۲) - نزدیکی مال میر ، قلعه فران ( فرعون ) ، حجارها و کتیبه های شوشی ( عیلامی ) ،  
مجسمه یکی از خدایان عیلام ( از عکسی ، که هوبنی بر داشته ، گراور شده است )  
جانوران کویر و غزال اجازه دادم که آنرا فرو گیرند .

چنانکه از تاریخ عیلام پیدا است ، عیلامیها یکنوع تمدن و  
صنایعی پرورده و خطی برای خود ترتیب داده بودند ، ولیکن  
از حیث تشکیلات سیاسی هیچگاه نتوانستند از حال ملوک الطوائفی بیرون آیند ،  
بخصوص مردمان کوهستانی آن ، که همیشه بیم مستقل یا مستقل بودند . باوجود  
این عیلامیها در مدت چند هزار سال قومیت خود را در مقابل مردمانی بیرومند ،  
مانند سومریها ، اکدیها و دولی قادر مثل بابل و آسور حفظ کردند ، گاهی هم با آنها





(۲) - مال میر ، حجاری عیلامی ( از عکسی ، که هوبنی برداشته ، گراور شده است )  
 شکستهای فاحش دادند . بالاخره ، اگر عیلام بزانودرآمد ، از جهت جنگهای درونی  
 خانه برانداز بود . بهر حال از ۶۴۵ ق . م دولت عیلام از صفحه روزگار محو  
 و گذشتههای آن برور از خاطر ها فراموش گردید و چنان از یاد رفت ، که حتی مور خین  
 و نویسندگان عهد قدیم هم چیزی در این باب نمیدانستند ، و الا سترابون جغرافیدان  
 معروف مینوشت ، که کوروش پایتخت خود را در شوش قرارداد ، زیرا مردمان آن

همیشه تابع ملل دیگر بودند و هیچگاه اقدام مهمی نکرده‌اند، مگر در ازمنهٔ پهلوانی، آنهم شاید<sup>۱</sup> (کتاب ۱۵ فصل ۳ بند ۲). در مالیر<sup>۲</sup> بختیاری در (شکفت سلمان) و غیره آثار زیاد از عیلامیها دیده میشود. متأسفانه این آثار را، باستثنای آنهاییکه در دسترس نبوده، خراب کرده‌اند. در اینجا حجاریهای برجسته با خطوط میخی شوشی و انزانی بسیار یافته‌اند و محققین این آثار را بقرن ۱۲-۱۳ ق. م مربوط میدانند. در اینجا استوانه‌های بابلی از قرن پنجم ق. م، مهرها، مسکوکات اشکانی و اشیاء دیگر نیز زیاد پیدا شده.

---

۱ - Temps héroïques.

۲ - مالیر یا مال امیر بمسافت ۱۱۵ کیلومتر، یا تقریباً ۱۶ فرسخ در مشرق شوشتر واقع است.

## قسمت چهارم = مقدمه تاریخ ایران

در قسمت های سابق مدخل مطالبی ذکر شد، که راجع بمشرق قدیم است و بالطبع شامل ایران قدیم نیز میشود. اگرهم در بعض موارد بتاریخ ایران قدیم مستقیماً مربوط نباشد، باز برای فهم تاریخ مذکور مفید است. در این قسمت مطالبی ذکر میشود، که اختصاص بایران دارد.

### شکل جغرافیائی فلات ایران

اول - در اعصار علماء زمین شناسی را عقیده اینست، که در اعصار معرفت الارضی کره ما صورتی داشته غیر از آنچه اکنون دارد، یعنی دریاها معرفت الارضی و برّها شکلی دیگر داشته اند و آب و هوایم طور دیگر بوده، مثلاً آب و هوای اروپا گرمتر از آن بوده، که اکنون احساس میشود، زیرا حیواناتی در قاره مزبور میزیسته اند، مانند فیل، کرگدن، اسب آبی و غیره، که حالا در آفریقا و منطقه حاره دیده میشوند. بنا بر این لازم است بدانیم، که عقیده دانشمندان مزبور راجع بفلات ایران چیست. اگر چه اطلاعاتی، که راجع باین مسئله بدست آورده اند، بقدری نیست، که جواب تمام سوالات را بدهد، ولی باز در نتیجه تحقیقات و تتبعات باین نتیجه رسیده اند: در عصر سّوم معرفت الارضی فلات ایران زیر آب بود، در آخر عصر سّوم فلات ایران منظره ای داشته غیر از منظره کنونی، یعنی آب و هوایش منظم تر و رطوبتش بیشتر بوده، بنابراین دارای چمنها و جنگلهای وافر بود. فلات ایران در این عصر به بلندی امروزی آن نرسیده، از طرف شمال آن دریای خزر واقع بود، ولی نه بشکل یا اندازه امروزی، زیرا این دریا با دریای سیاه و دریای آرال يك دریا تشکیل میکرد و کوههای قفقاز تقریباً در طرف جنوبی این دریا واقع بود. از طرف جنوب فلات ایران تا خلیج پارس امتداد مییافت. خلیج مزبور هم شکلی دیگر داشت، چه تمام کلدۀ قدیم زیر آب بود و نیز معتقدند، که این خلیج بوسیله دریاچه بزرگی تاجبل لبنان امتداد مییافته و بنابراین بادیه های بین بن النهرین و شام زیر آب بوده. معلوم است، که در این ازمنه کرخه،

دجله و فرات بلاواسطه بخلیج میریخته اند. در آخر عصر سوم آب و هوادر کره زمین عوض شد و سرما حکمفرما گردید. جهت آنرا درست نمیدانند. بعضی این تغییر را بمتمایل شدن محور زمین بمدار آن، بیش از آنچه متمایل بوده، مربوط میدارند و برخی بجبهانی دیگر. بهر حال در نتیجه تغییر آب و هوا برف، یخ و توچالهایی، بزرگتر از آنچه اکنون در کوههای بلند دیده میشود، صفحه ایران، ارمنستان و قفقازیه را فرو گرفت و سلسله این توچالها تا آسیای وسطی امتداد یافت. بعد در عصر چهارم برفها و یخها آب شد، بر اثر آن دریاچههای زیاد در جاهای پست فلات ایران پدید آمد و، چون آب دریاچهها شور بود، از حاصل خیزی فلات ایران خیلی کاست. نیز در عصر چهارم دوره آمدن بارانهای شدید شروع شد. آب بارانها قشر زمین را خراشیده با خاک رسوبی روی آنرا پوشید و پس از آن بمرور فلات ایران دارای منظره ای شد، که اکنون مشاهده میشود. زیر خاک رسوبی غالباً شن و ماسه دیده میشود و در نزدیکی کوهها (مثلاً در زهاب، شوشتر و لرستان) قطر زمین شنزار بچندین صد ذرع بالغ است. در اینجاها هر قدر کاوش کرده اند، نه استخوانهایی از حیوانات بدست آمده و نه آلات یا اسبابی، که دلالت بر صنعت کند، ولی در کلبه در این نوع جاها آلات و ادواتی از عهد سنگ تراشیده پیدا شده. با وجود این دمرکان نوشته (تمدن های اولیه صفحه ۵۹): در لار در کنار دریای خزر آلات و ادواتی یافته، که از حیث ساخت خیلی خشن است و در آمل در خاک رسوبی شن دار دندان گرسی (آسیابی) بکنوع فیلی را دیده، که دهها هزار سال است نژاد آن منقرض شده<sup>۱</sup>. اگرچه خود او گوید که این جاها جزو فلات ایران بمعنی اخص نیست. این است تغییراتی، که در فلات ایران در عصر سوم معرفت. الارضی روی داده و بیش از تغییراتی است، که در همان عصر در اروپا حاصل شده.

فلات ایران شامل جلگه وسیع و بلندی است، که از هر طرف کوههای بلند آنرا احاطه دارد. در مشرق سه رشته کوه متوازی، که معروف به کوههای سلیمان است، در شمال کوههای

دوم - در عهد

تاریخی و اکنون

۱ - Elephas primigenius.

## فصل چهارم - مقدمه تاریخ ایران

البرز که مانند زنجیری از شرق بغرب امتداد یافته . این کوهها در غرب از کوههای ارمنستان جدا شده و از جنوب دریای خزر گذشته بواسطه (کوه بابا) به (هندو که) پیوسته و این هم به هیمالایا بلندترین کوههای عالم متصل است . در مغرب فلات کوههای کردستان بازا<sup>۱</sup> گرس<sup>۱</sup> واقع است ، که از شمال بجنوب رفته و بعد بطرف جنوب و شرق برگشته بدریای عمان میرسد . کوههای جنوب و مشرق از مواد آهکی است<sup>۱</sup> . در کوههای غربی نزدیک دریایچه اورمیه<sup>۲</sup> سنگ خارا نیز دیده میشود . بعض کوههای شمال از مواد آتش فشانی تر کیم یافته ، یعنی مواد آنها از قعر زمین بیرون آمده ، مانند دماوند در نزدیکی طهران و سیلان در آذربایجان . این آتش فشانیها اکنون خاموش است . اعلا درجه بلندی فلات ایران در جنوب آن است و سراسیمی فلات از جنوب به شمال ، زیرادر کرمان ارتفاع آن تقریباً ۱۶۰۰ متر است ، و حال آنکه در مشهد از ۱۰۵۰ و در تبریز از ۱۲۰۰ تجاوز نمیکند<sup>۳</sup> . مساحت فلات ایران دو میلیون و شصت هزار کیلومتر مربع یا تقریباً پنجاه و پنج هزار فرسخ مربع میباشد<sup>۴</sup> . ایران امروزی از این مساحت دارای شصت و سه درصد یا تقریباً دو ثلث از کل است و آنچه باقی میماند متعلق بممالکی است مانند افغانستان ، بلوچستان و غیره ، که بر اثر حوادثی از اوایل قرن سیزدهم هجری متدرجاً از ایران جدا شده اند . آب و هوای فلات ایران خشک است ، بخصوص در قسمت مرکزی آن ، که موسوم بکوير لوت و یکی از گرمترین جاهای دنیا است . باستثنای کیلان ، مازندران و سواحل خلیج پارس ، که بارندگی در آنجاها زیاد است ، در سایر نقاط ایران مجموع مقدار باران در عرض سال تقریباً از سه گره و نیم تا چهار گره و نیم تجاوز نمیکند<sup>۱</sup> .

از نوشته های مورخین اسکندر و بعض قرائن دیگر چنین استنباط میشود ، که فلات ایران در عهد قدیم رطوبتی بیش از آنچه اکنون احساس میشود داشته ،

---

۱ - اروپاییها چنین نامند . ۲ - یعنی از عصر سوت مرفقه الارضی . ۳ - اسم این دریایچه را جغرافیون عربو غیره اورمیه ضبط کرده و در روایات قدیمه ما آنرا چی چنت یاچی گنت نامیده اند . ۴ - مطر معادل يك گز از مقادیر جدید یا پانزده گره و شش عشر است . ۵ - کبلو متر معادل يك ميل از مقادیر جدید یا ۹۷۵ ذرع است . ۶ - از ۲۲ الی ۲۸ سانتیمتر .

مثلاً، چنانکه آریان گفته و در جای خود بیاید، قشون اسکندر از بمپور تا کرمان از جاهائی گذشته، که آباد بوده و لشکر مقدونی در بمپور آنوقت دوماه را بر گرفته، و حال آنکه امروز از محل مزبور تارودبار، که در کرمان است، دهی دیده نمیشود. نیز جَنکُن گوید: (کتاب زرتشت صفحه ۲۱۵) که در آوستا جنگل بزرگی را جنگل سفید نامیده اند و آن در ولایات مرکزی خراسان بوده. از این جنگل هم اکنون اثری نیست، جهت کم شدن رطوبت فلات ایران باید از اینجا باشد، که در عهد قدیم این فلات جنگلهای زیاد داشته و درازمنه بعد، بخصوص در دوره اغتشاشات داخلی و تسلط اجانب، جنگلها را برانداخته اند. بنا بر این، اگر بخواهیم از خشکی فوق العاده، که ایران را در آتیه تهدید میکند، جلوگیری کنیم باید باقیمانده جنگلها را محفوظ داریم، یعنی باید از جنگل چنان استفاده کنیم، که اصل آن از میان نرود. در شمال ایران بادهای باران آور زیاد میوزد، ولی وقتیکه بکوههای بلند البرز بر میخورد، غالباً بطرف جنوب آن تجاوز نمیکند. از این جهت در گیلان و مازندران بارندگی زیاد میشود، و حال آنکه صفحات جنوبی این کوه خشک است. بادهائی که در ایران میوزد از دو سمت است: شمال غربی و جنوب شرقی. اولی از اثر بادهای تند شمال امریکا است، که از اقیانوس اطلس عبور کرده از راه دریای مغرب<sup>۱</sup> بشامات و آسیای صغیر میرسد و از آنجا بایران و هند میگذرد. دومی از اقیانوس هند تولید شده بطرف ایران میوزد. علت اینکه جهت این بادهای تغییر نمیکند از این جاست، که بادهای مذکور باید از دالان تنگ سلسلههای جبال بگذرد و بدیهی است، که کوهها جا و جهت عوض نمیکند. در بعض قسمت های ایران بادهای مانند باد ۱۲۰ روز سیستان، وزش منظم و تند دارد. در وسط فلات ایران کویری است، که اهالی جنوب آنرا لوت مینامند و، با وجود اینکه پست ترین قسمت فلات ایران است، باز بلندیش به ۶۰۹ متر میرسد.

۱ - مدیترانه را در ایران بعضی دریای سفید یا بحر ایضی مینامند، ولیکن این اسم در جغرافیا بدریای سفید، که با اقیانوس منجمد شمالی مربوط است، اطلاق شده. دریای مدیترانه را اکثر ملل از جهت موقع آن در میان سه قاره دریای (میان زمین) نامیده اند، ولی چون این اسم مانوس نیست، لابد باید آنرا مانند قنما دریای مغرب یا روم نامید، در این تألیف اسم اولی اختیار شده.

## قسمت چهارم - مقدمه تاریخ ایران

عبور از کویر برای کاروانها از جهت باتلاقها و رینگ روان خطرناک میباشد . در فلات ایران رودی ، که قابل کشتی رانی باشد ، منحصر بکارون است . رود مزبور ، که از کوههای بختیاری شروع میشود ، در خوزستان جاری است و قبل از رسیدن بخلیج پارس بدو شعبه تقسیم شده جزیره آبادان را تشکیل می کند ، یکی از دو شعبه مذکوره را بمشیر ( بهمن اردشیر ) نامند ، این رود تا نزدیکی اهواز قابل کشتی رانی است . در نزدیکی رود کارون رود دیگری است موسوم به کرخه ، که در عهد قدیم از حیث سبکی آبش معروف بود . رود مزبور از قره سو و گاماساب ترکیب یافته پس از عبور از نزدیکی شوش قدیم دو شعبه میشود : شعبه ای به بساتین رفته پس از آن باتلاقهایی تشکیل میکند و شعبه دیگر در هورالحوینز کم شده فاضل آبش بدجله میرسد . رودهای دیگر از این قرار است : در شمال ، آرس ، سرخ رود یا قزل اوزن ، انرک ، گرگان . این رود ها بدریای خزر میریزند ( قزل اوزن را پس از اینکه بشاهرود پیوست سفیدرود نامند ) . در ولایت اصفهان ، زاینده رود ( در باتلاقی کم میشود ) . در پارس ، رود کور ، که بدریاچه نیریز میریزد و رود قره آغاج ، که کم میشود . در حدود شرقی ایران مرغاب و هریرود یا تجن در صحرای ترکمن فرو میروند . در سیستان هیلمند ( یا هیرمند ) . در حد شمال شرقی فلات ایران رود بزرگ آمویه ، که از پامیر شروع شده بدریای آرال میریزد . این رود در زمان اسکندر بدریای خزر میریخته و سفائن تجارتی از آمویه بدریای مزبور و از این راه به رود ( کوروش ) یا کورای کنونی ( در قفقازیه ) میرفته . بعد این رود مجرای خود را تغییر داد و آب خود را به دریای آرال ریخت . در ۱۲۲۰ میلادی مغولها برای خراب کردن اُرْ کُنْج ، پایتخت خوارزم ، آب رود را بطرف شهر مزبور بردند ، در نتیجه آمویه بمجرای سابق افتاد و تقریباً سه قرن این مجری را می پیمود ، ولی بعد باز تغییر مجری داده بطرف دریای آرال رفت ، چنانکه حالا هم بهمین حال باقی است . این رود درازمنه تاریخی غالباً در حدود ایران واقع یاسر حد آن بود و باتاریخ این سرزمین ارتباطی بسیار نزدیک دارد . اسم کنونی آن ، یعنی آمودریا ، از قرون متوسطه تاریخ ایران است . در عهد قدیم ، ایرانی ها این رود را وُخْش مینامیدند ،



چنانکه مورخین یونانی آنرا<sup>۱</sup> اکسوس<sup>۱</sup> نامیده اند و این اسم یونانی شده و خُش است<sup>۲</sup> دلیل دیگر این معنی آنکه یکی از شعب اینرود را اکنون هم و خُش<sup>۳</sup> آب نامند. و خُش<sup>۴</sup> باختر را از سفجد امیکرد؛ چنانکه سیحون (یا یا کسارت یونانیها) بین سفد و سکاکیه فاصله بود (جغرافیای سترابون کتاب ۱۱ فصل ۸ بند ۸).

فلات ایران دارای چند دریاچه است و علماء معرفت الارض آنها را باقی مانده دریائی میدانند، که وقتی قسمت اعظم فلات ایران را در زیر خود داشته. دریاچه های مزبور از این قرار است: دریاچه اورمیه در شمال و غرب فلات، در قسمت غربی آذربایجان، دریاچه وان<sup>۵</sup> در ترکیه در ۱۵ فرسخی حدود ایران و دریاچه (کُی چای) در قفقازیه. مهمترین اینها دریاچه اورمیه است که عمق آن پانزده ذرع، آب آن خیلی شور و تقریباً در ارتفاع هزار متر از سطح دریای اقیانوسی است<sup>۶</sup>. در پارس دو دریاچه مهارلو<sup>۷</sup> و نیریز (دریاچه نیریز به بختگان هم معروف است). در سیستان دریاچه هامون، که فاضل آب آن در سالهائیکه بارندگی میشود به گود ذَرّه میریزد. در کرمان هامون دیگری موسوم به نمک زار (بعضی اسم این دریاچه را جَزْمُرِیان نوشته اند). آب دو رود کوچک بمپور و هلیل باین هامون میریزد. بین نهران و قم دریاچه قم یا حوض سلطان. از طرف شمال چنانکه گفته شد فلات ایران بدریای خزر محدود است. این اسم بمناسبت مردمانی است، که موسوم به خزر بوده، در کنار شمال غربی این دریای قرونی بسر برده اند. در عهد قدیم آنرا کاسپین<sup>۸</sup> یا دریای گرگان مینامیدند. اسم اولی بمناسبت مردمی بود، که در کنار این دریا سکنی داشت و سترابون آنها را کاسپی ای<sup>۹</sup> نامیده (کتاب ۱۱ فصل ۸ بند ۸). جغرافیون عرب کاسپین را قَزَین<sup>۱۰</sup> کرده اند. این دریا از حیث عمق به قسمت تقسیم شده و گودترین جاهای آن در قسمت

۱- Ouxs.

۲- یونانیها غالباً در تصحیف اسامی ایرانی واو مفتوح را مبدل به O و بجای (خ) و (ش) و (ک) و (س) می گذاشتند، نظایر این نوع تصحیفات زیاد است.

۳- دریای اقیانوسی، یعنی دریائی، که با اقیانوس مرتبط است، مانند خلیج پارس و غیره.

۴- بعضی محلّو نوشته اند.

۵- Caspienne. ۶- Caspli.

جنوبی است، زیرا شمال دریا از جهت لای رود بزرگ آدیل (ولگا) که بدریا میریزد کم عمق میباشد. سطح دریا ۲۶ متر از سطح دریای اقیانوسی پائین تر است و چنانکه بتجربه رسیده، همواره فرو میرود، سبب آنرا از تابستانهای بسیار گرم و تبخیر زیاد آب دریا میدانند. هون تینگتون عقیده دارد، که سطح دریای خزر در زمان اسکندر ۱۵۰ پا بالاتر از سطح کنونی آن بوده. فلات ایران از طرف جنوب بخلیج پارس و دریای عمان محدود است. خلیج مزبور که از گرمترین جاهای دنیا است و شبه جزیره عربستان را از ایران جدا میکند، بواسطه بوغاز هرمز بابحر عمان اتصال می یابد و باتمام دنیا از این راه مربوط است. فرات و دجله (بوسیله شط العرب)، کارون، جراحی، و رود تب یا هندیان باین خلیج میریزند و ملل قدیمه عالم مانند سومریها، اکدیها، عیلامیها، کلدانیها، پارسی ها و نیز اعراب ارتباط تاریخی نزدیک با این خلیج داشته اند. این خلیج را آسوریها نر مرثوم، یعنی رود تلخ می نامیدند. هرودوت و بعض یونانی های دیگر آنرا دریای سرخ نامیده اند. سواحل آن مهد تمدنهای خاموش عهد قدیمه است. جزایر بسیاری در این خلیج است، که بزرگترین آنها قشم و بحرین میباشند. فلات ایران دارای معادن زیادی است از قبیل: آهن، سرب، زغال سنگ، مرمر، گل سرخ، فیروزه، طلا، نقره، جیوه و غیره. چنانکه علمای فن گویند قسمت بزرگ فلات ایران روی نفت قرار گرفته و کلیه مملکت از حیث معادن غنی است. ولیکن چون باستخراج این ثروت هنوز کاملاً نپرداخته اند، محصولات ایران بیشتر زراعتی است. از جهت آب و هوای بری و کمی بارندگی در بعض قسمتهای ایران زراعت فقط آبی است، ولی کلیه زراعت دیمی در ایران غلبه دارد. شمال و مغرب فلات ایران از حیث نباتات از قسمت مرکزی و شرقی غنی تر است. جهت آن در شمال تا سلسله کوه البرز دریای خزر و در غرب اثر دریای مغرب است، که هر چند در فلات ایران ضعیف میباشد، ولی باز در قسمتی از مغرب آن نافذ است. جاهایی که آب باشد، خاک دره ها حاصلخیز است و نباتات قوت زیاد دارد. خاک دره ها و

دامنه‌ها رسوبی است، یعنی لائی است که از سیلابها و رودهای روی زمین مانده، ولی،  
 وقتی که از سطح زمین قدری پائین رویم، غالباً به سنگ و ماسه میرسیم.<sup>۱</sup>  
 اگر چه عرض جغرافیائی فلات ایران تقریباً از بیست و چهارالی چهل و دو شمالی است  
 و نمی بایست در این عرض اختلاف زیاد بین آب و هوای نقاط مختلفه فلات باشد،  
 ولیکن اختلاف ارتفاع، با موقع خاصی در کنار دریاها و دریاچه‌ها، یا در پناه  
 کوه‌ها و نیز همجواری کویر اختلاف زیاد در آب و هوای قسمت‌های مختلف  
 فلات ایران پدید آورده. از این جهت است، که همه قسم درخت و گل و ریحان  
 در ایران می‌روید یا قابل رستن است: درختان گوناگون از قبیل شمشاد، گردو،  
 چنار، نارون، زبان گنجشک، تبریزی، کاج، سرو، صنوبر، توت، درخت صمغ،  
 بوته چائی، و انواع و اقسام میوه‌ها و مرکبات در شمال - خرما، موز، (بانان)  
 نیل، نی شکر، زعفران، حنا و زیره در جنوب خوب بعمل می‌آیند. درخت کائوچو  
 و گنکته در گیلان و در سواحل خلیج فارس مستعد نمو است. محصولات زراعتی  
 نیز متنوع است مانند گندم، جو، ارزن، اقسام حبوبات، یونجه، کرچک، برنج،  
 کنف، روناس، پنبه و غیره. پلین یونجه را علف مادی<sup>۲</sup> نامیده گوید که آن را  
 ایرانی‌ها در موقع لشکر کشی داریوش باروپا بدان قرار داده اند (کتاب ۱۸  
 بند ۱۴۴). سر بیروود<sup>۳</sup> عقیده دارد، که موطن اصلی مو مازندران است. در باب  
 درخت هلو، زرد آلو، مورت، از گل، گل سرخ، یاس، یاسمن نیز همین عقیده را  
 دارند. راجع به هلو بی تردید میتوان گفت، که چنین است، زیرا اسم آن در  
 ممالك مختلفه اروپا با جزئی تصحیفی اسم ایران است (اسم ایران در اروپا با جزئی  
 تصحیفی همان کلمه پارس است). در باب گل سرخ هم نمیتوان تردید داشت  
 زیرا اسم آن در اروپا (روز)<sup>۴</sup> یا چیزی نزدیک بآن است و چنانکه معلوم کرده‌اند  
 این اسم از اسم گل سرخ در زبان آوستائی است.<sup>۵</sup> راجع به حیوانات ایران این  
 نکات قابل توجه است: شیر و ببر، که درازمنه تاریخی در ایران زیاد بوده‌اند، حالا

۱ - از این نوع علائم گویند که در عصر چهارم معرفت الارضی قسمت اعظم فلات در زیر آب بوده.

• Varedha (وَرْدَه) - Rose. ۴ - Sir G. Birwood. ۳ - Herba Medica. ۲ -

تقریباً نابود شده اند. بازبیرا کنون هم در جنگلهای مازندران دیده میشود، ولی شیر کمیاب است. خرس هم مانند شیر است، ولی غده حیوانانی مانند پلنگ، کرک، و شق، گفتار، گربه وحشی، شغال، روباه خیلی زیاد است. علاوه بر اینها جنگلهای کنار دریای خزر گوزن و آهو زیاد دارد و نیز غده گوزن کوهی در کوههای کردستان، قوچ کوهی در تپه ها، گراز در همه جا، غزال در جلگه ها، گورخر در نزدیکی باتلاقها زیاد است. اسب های ایران از سه جنسند: ایرانی، عربی، ترکمانی. اسب های ماد چنانکه بیاید از حیث قشنگی، بردباری و تندروی معروف آفاق بودند. ایلخی های نیسایه واقع در ماد در زمان قبل از اسکندر دارای سیصد هزار اسب بود. حیوانات اهلی دیگر بیشتر عبارت اند از: گاو، شتر، گاو میش، گوسفند و بز. گاو های ایران بیشتر از جنس متعارف اند<sup>۱</sup>، ولی گاو های هندی<sup>۲</sup> در شمال و سیستان زیادند. شتر بیشتر يك كوهانه است<sup>۳</sup> ولی شتر های دو کوهانه، پاشتر باختری<sup>۴</sup>، نیز گاهی دیده میشوند. شتر بلوچ از حیث تندروی معروف است. راههای تجارت و روابط امروزی سکنه فلات ایران تقریباً همان است، که درازمنه تاریخی بوده و در جای خود ذکر خواهد شد. از این راهها مخصوصاً چند راه در تاریخ ایران اهمیت داشت: اولاً راهی که از بین النهرین بفلات ایران میآمد، از جاییکه بعدها موسوم به سلوکیه<sup>۵</sup> گردید و در نزدیکی بغداد کنونی بود، از دجله گذشته و متابعت وادی دیاله را کرده به آرتی میتا در نزدیکی قزلرباط امروزی می رسید و بعد به شالا که کرسی حلوان<sup>۶</sup> بود، منتهی میگشت. از اینجا صعود بفلات ایران شروع میشد. راه مزبور بعد از گذشتن از کوههای زاگرس و کامبادن<sup>۷</sup>، یا تقریباً کرمانشاه کنونی، وارد وادی بلند کرخه میشد و پس از عبور از کنگاور، یا گنگبار<sup>۸</sup> قدیم، بهمدان منتهی میگشت و همدان بواسطه راه های مختلف با شوش و شهرهای دیگر ارتباط می یافت. از راه های دیگر راههایی، که

۱ - Bos - taurus. ۲ - Bos - indicus. ۳ - Camelus - dromedarius.

۴ - Camelus Bactrianus. ۵ - Seleucie.

۶ - حلوان قلمه ای بود در کوههای کردستان در نزدیکی قصر شیرین. ۷ - Kambaden. ۸ - Konkobar.

از فلات ایران بهند میرود شایان توجه است. یکی از آنها راهی است. که از وادی کابل شروع شده و از کوه‌های سلیمان گذشته به پیشاور، که در وادی سند است میرسد، دیگری که کوتاه تر است از تنگه خیبر میگذرد. فانی هند و نادر شاه از این راه گذشته‌اند. بالاخره راهی، که افغانستان کنونی را بوادی آمویه ارتباط میداد و اکنون نیز همان اهمیت را دارد، راهی است، که از بامیان و بلخ شروع شده، کوه‌های هندو که را بریده بوادی مزبور میرسد. سائر راه‌های ایران، یعنی ازری بآذربایجان، گیلان، طبرستان، خراسان و از خراسان بآسیای وسطی و از بنادر خلیج پارس<sup>۱</sup> بشیراز، کرمان و غیره همان بود که حالا هم هست و در جای خود ذکر خواهد شد. عده نفوس فلات ایران معلوم نیست چه بوده و اکنون هم، چون سرشماری نشده، محققاً معلوم نیست. حدس میزنند، که باید جمعیت ایران، افغانستان و بلوچستان شانزده میلیون باشد. از سائر مطالب جغرافیائی میگذریم، زیرا، اگر ارتباط مستقیمی با تاریخ ندارد، خارج از موضوع است و هرگاه دارد، یعنی از جغرافیای تاریخی است، باید بمناسبت وقایع در جای خود ذکر شود تا بهتر مورد استفاده باشد و زحمت خواننده را هم کمتر کند.

تأثیر شرایط فلات ایران پلی است، که قسمتهای شرقی و غربی آسیا را با یکدیگر اتصال داده و این موقع فلات ایران در تاریخ اهمیت جغرافیائی مخصوصی داشته، چه در ازمنه‌ای، که دریا نوردی اشکالات عدیده داشت، فلات ایران یگانه راهی بود، که قسمتهای آسیا را با یکدیگر و با ممالک دریای مغرب و اروپا مربوط میداشت و، چون فلات مزبور در چهار راه عالم قدیم واقع و وسیله ارتباط مردمان بسیار از نژادها و ملل مختلفه بود، از این موقع جغرافیائی نتایج حاصل شد، که از تاریخ ایران معلوم است و درجایش بیاید. نیز باید در نظر داشت، که شرائط جغرافیائی فلات ایران و آب و هوای آن اثرات مبرهنی در مذهب و احوال روحی آریانه‌های ایرانی گذاشت. توضیح آنکه، چون فلات ایران مانند بین النهرین، مصر و هند دارای رودهای عظیم نیست و رودهای بزرگ در حدود فلات یا در نزدیکی آن است، کم‌آبی و خشکی هوا در غالب جاهای ایران زمین باعث شد، که

آریانه‌های ایرانی با زحمات زیاد وسائل آبیاری مصنوعی را فراهم و اراضی را آباد کنند، بنابراین سعی و عمل و مجاهدت در زندگانی از لوازم معیشتی آریان‌های ایرانی گردید و رعایت این اصل بدرجه‌ای از اهمیت رسید، که در تعالیم مذهبی ایرانی‌های قدیم داخل شد. از مقایسه مذهب ایرانی‌های قدیم با مذاهب هندی این نکته روشن است و ظن قوی می‌رود، که جدائی مذهبی بین آریانه‌های ایرانی و هندی از اختلاف حوائج آنها، از تأثیر شرایط جغرافیائی و آب‌وهوای فلات ایران و هند روی داده. چون از مذهب آریانه‌های ایرانی در جای خود صحبت خواهد بود، عجله در اینجا بهمین تذکر اکتفا می‌شود. بالاخره در اینجا باید يك نکته را تذکر دهیم: فلات ایران، از نظر تاریخ ایران، تنها يك اصطلاح جغرافیائی است و بس؛ چه حدودی را، که فلات نشان می‌دهد نه با مفهوم قومی آریانه‌های ایرانی مطابقت می‌کند، نه با منطق زبانهای ایرانی. با اولی مطابقت نمی‌کند، زیرا، چنانکه بیاید، مردمانی بودند، که شعبه‌هایی از آریانه‌های ایرانی محسوب شده‌اند، و حال آنکه در آسیای وسطی و قفقازیه یا ماوراء کوه‌های قفقاز و جاهای دیگر می‌زیستند و اکنون هم می‌زیزند. با دایره وسعت زبان‌های ایرانی موافقت ندارد، زیرا موافق تحقیقات علماء فن مسلم است، که از اقصی بلاد پامیر تا آخرین نقاط کرد نشین بزبانهای تکلم می‌شود، که از گروه زبانهای ایرانی است. در جای خود این نکته روشنتر خواهد بود.

## آریانها - شعبه ایرانی آنها

چنانکه گفته شد، آریانها یکی از شعب مردمان هندواروپائی اند. از حیث تحقیقاتی، که راجع بمردمان هندواروپائی می‌شود، شعبه آریانی شعبه اولی است، زیرا آثار تاریخی و ادبی آنها از قرن چهاردهم ق. م شروع شده، و حال آنکه آثار ادبی یونانی و ایتالیائی بالنسبه جوانتر و آثار ادبی پنج شعبه دیگر نسبت به آثار یونانی و ایتالیائی هم خیلی تازه‌تر است. آریانها بعد از جدائی از مردمان هند

۱ - مثلا (ریگ ودا) و (وردا) که کتب مذهبی هندوها است.

واروپائی بطرف جنوب رفته بعدها بشعبه هائی تقسیم شده‌اند: شعبه هندی، شعبه ایرانی، شعبه سکائی<sup>۱</sup>. راجع باحوال مردمان آریانی در اعصار قبل از تاریخ آنها اطلاعات محققى درست نیست. باوجود این آنچه از تحقیقات علماء حاصل شده این است: اولاً این سؤالها پیش می‌آید، که کی آریانها از سائر مردمان هند و اروپائی جدا شده‌اند، بعد از جدا شدن کجا بوده‌اند و آیا باهم میزیستند یا جدا ازهم؟ راجع بسؤال اولی عقیده محققین این است، که نمیتوان تاریخ محققى معین کرد، ولی موافق موازین علمى زمان جدا شدن آریانها از مردمان هند و اروپائی باید لااقل در حدود سه هزار سال ق. م باشد. دلیل این نظر از جمله این که زمان انشاء کتاب مقدس هندیها تا ۱۴۰۰ ق. م بالا می‌رود و تردیدی نیست، که در این زمان زبان آریانها یکی نبوده، چه، اگر میبود، این کتاب بزبان مشترك نوشته میشد. برای یافتن زمانى، که زبان آریانها یکی بوده موافق موازین زبان شناسی باید هزار سال عقب رفت. پس آریانها در حدود ۲۴۰۰ سال ق. م زبان مشترکى داشته‌اند. از طرف دیگر زمانى، که آریانها بیک زبان تکلم میکردند، خیلی طولانى بوده، زیرا قرن‌ها لازم است تا یکی از لهجه‌های زبان اصلی مبدل بزبان فرعى گردد. راجع بهسؤال دوم و سوم ظن قوی این است، که آریانهای هندی و ایرانی اکثراً بطرف آسیای وسطی و غربی رفته، مدتها در آنجا زندگانی کرده‌اند. در باب مساکن آنها بین علماء اختلاف نظر بود، ولی حالا بیشتر باین عقیده اند، که بین رود آمویه و سیحون میزیسته‌اند. راجع بشعبه سکائی اطلاعات خیلی کم است، زیرا آثار ادبی از آنها بدست نیامده. اطلاعات ما راجع باحوال آنها همان چیزهائی است، که از کتیبه‌های قدیم ما، نوشته‌های مورخین یونانی و از حفاریات در قبرهای آنها استنباط شده و، چون مربوط به ازمئه تاریخی است، در ضمن مطالب راجعه باین زمانها گفته خواهد شد، عجلاله همینقدر راجع بآنها باید دانست، که اینها

۱ - راجع بکاهای آسیای وسطی نظر باسنادی، که در سنوات اخیر بدست آمده بعض محققین به این عقیده اند، که اینها از ایرانی‌های شمالی بوده‌اند، چه زبان آنها از زبان‌های ایران شمالی است.

مردمانی بودند قوی، سلحشور و غالباً صحرا گرد. در ازمنه تاریخی مردمان سکائی از درون آسیای وسطی تا رود عظیم دانوب منتشر بودند و در ضمن تاریخ قدیم ایران مکررباین مردمان برخوردیم خورد. آریانه‌های هند و ایرانی پس از آنکه مدتها باهم زندگانی کردند، از آسیای وسطی مهاجرت کرده به باختر آمدند، از آنجا شعبه هندی بطرف هندو کش رفته بدره پنجاب هند سرانیر شد و شعبه ایرانی بطرف جنوب و غرب متمایل شده در فلات ایران منتشر گردید. بعض محققین باین عقیده‌اند، که آریانه‌های هندی از طرف پامیر به هند سرانیر شده‌اند و اخیراً این عقیده نیز اظهار شده، که جدائی آریانه‌های هندی از ایرانی در اروپا روی داده، بعد هندیها در ۱۷۰۰ ق. م از قفقاز به بایران آمده‌اند و آریانه‌های ایرانی در دنبال آنان بایران وارد شده آنها را بطرف مشرق رانده‌اند. از آنچه گفته شد معلوم است، که نام (ایران) از اسم این مردمان است، یعنی آریا در مضاف الیه صیغه جمع (آریا نام) می شد، بعد این کلمه بمرور دهور مبدل به آیریان، آیران، ایران، ایران شده. در زمان ساسانیان ایران میگفتند. اما اینکه از کی این سرزمین را چنین نامیده‌اند، باین سؤال جواب محقق نمیتوان داد، همین قدر معلوم است، که اراُستن<sup>۱</sup> یونانی نخستین نویسنده خارجی است، که این اسم را استعمال کرده و قسمتی از ایران را آریانا<sup>۲</sup> نامیده. حدود آریانا را، چنانکه سترابون گوید (کتاب ۱۵ فصل ۲ بند ۸)، اراُستن چنین معین کرده بود: از طرف مشرق رود سند، از سمت شمال کوه‌های پاراپامیز<sup>۳</sup> و کوه‌های دیگر تا در بند بحر خزر (دروازه کاسپین) که با سر دره خوار تطبیق میکنند، از طرف جنوب دریای بزرگ عمان و از سمت مغرب حدی که پارت را از ماد و کرمان را از پارتیا کن (یعنی ولایت اصفهان کنونی)<sup>۴</sup> و فارس جدا میکرد. این حد را خود سترابون خطی میداند، که از در بند بحر خزر (سر دره خوار) تا کرمان کشیده شده باشد. این است آریانای اراُستن، ولی سترابون چند سطر یائین‌تر

۱ - Ariana.

۲ - Eratosthène (در قرن سوم ق. م میزیست).

۳ - Paritacène.

۴ - Parapamise (سلسه کوه‌های افغانستان شمالی و هندو کش).



گوید: «قسمتی از ماد، پارس، شمال باختر و سغد را نیز آریانا گویند، زیرا این مردمان نیز تقریباً به همان زبان حرف میزنند». در زمان ساسانیان چنانکه از آثار دیده میشود حدود ایران یا ایران شهر وسیع تر بود، زیرا کلدۀ قدیم یا سواد را، بمناسبت اینکه پایتخت درتیسفون بود، شاهان ساسانی (دل ایران شهر) مینامیدند (معجم البلدان باقوت، ج ۱ ص ۴۱۷ - مسعودی، مروج الذهب ج ۱ ص ۵).

آمدن آریانها جهت آمدن آریانها بفلات ایران محققاً معلوم نیست چه بوده. آوستا مملکت اصلی آریانها را ایران و آج، یعنی مملکت آریانها بفلات ایران مینامد و گوید مملکتی بود خوش آب و هوا، دارای زمینهای حاصلخیز، ولی ارواح بد دفعه زمین را سرد کردند و، چون زمین قوت سکنه را نمیداد، مهاجرت شروع شد. محققاً معلوم نیست، که مقصود از ایران و آج چیست: مسکن اصلی آریانها قبل از جدا شدن از مردمان هند و اروپائی، یا مسکن آنها زمانیکه با هندیها بوده اند؟ بهر حال میتوان حدس زد، که در این مورد هم مهاجرت از جهت زیاد شدن سکنه و تنگی جاها بوده. در باب تاریخ آمدن آنها بایران، چنانکه در فوق گفته شد، بعضی علماء عقیده دارند، که در حدود دو هزار سال ق. م بوده، ولی اخیراً این عقیده قوت یافته، که از قرن چهاردهم ق. م این مهاجرت شروع شده و تا قرن ششم امتداد یافته.

راجع باینکه آریانها بعد از ورود بفلات ایران چگونه منتشر شده اند، باید گفت، که در آوستا اسامی شانزده مملکت ذکر شده. یکی از آنها معلوم نیست کجا بوده و از پانزده مملکت دیگر اولی (آیران و آج) و دو مملکت آخری صفحه البرز و پنجاب هند است.<sup>۱</sup> از اینجا بعضی محققین استنباط میکنند، که این ولایات

۱- شانزده مملکت آوستائی از این قرار است: ۱- آیران و آج = مملکت آریانها. ۲- سوتده = سغد. ۳- مورو = مرو. ۴- باخندی = باختر. ۵- نیسایه = بعضی باجلی در دوفرسخی سرخس و برخی با نیشابور تطبیق میکنند. ۶- هرآی و هرات. ۷- وای کریت = کابل. ۸- اورو = طوس یا غزنه. ۹- و فرگان = کرگان. ۱۰- هر هواتی = رُخج در جنوب افغانستان. ۱۱- ای تومن = وادی هبلند. ۱۲- رگک = ری. ۱۳- سغریا جغر = شاهرود. ۱۴- و رین = صفحه البرز یا خوار. ۱۵- مپت هیندو = پنجاب هند. ۱۶- ولایاتی که در کنار رودخانه رنگاست و سر، یعنی مدیر ندارد = معلوم نیست کجا بوده.

خط سیر و انتشار آریانه‌ها را نشان میدهد. بنا بر این عقیده، خط انتشار آنها از اینقرار بوده: آریانه‌های ایرانی از سُغد بطرف مرو آمده بعد هرات، نسیابه و کابل را اشغال کرده اند، پس از آن بطرف رُخج و هیلمند رفته، چون بدریاچه زَرَنگ (دریاچه سیستان) رسیده اند و دریاچه مزبور در آزمان بزرگتر از دریاچه کنونی بوده، با آنطرف نگذشته اند، بخصوص، که در طرف جنوبی آن اراضی بلوچستان و مکران حالیه شروع میشود و این اراضی، بواسطه بی‌آبی و آب و هوای بسیار گرم، آریانه‌ها را جلب نمیکرد. از این جهت بعد از اشغال سیستان بطرف مغرب رفته ولایت جنوبی خراسان، صفحه دماوند و ری را اشغال کرده اند.

در باب اینکه چه مردمانی در ایران میزیسته اند عقیده ای، که از تحقیقات حاصل شده، اینست: در مغرب ایران مردمانی بوده اند موسوم به کاس‌سو، که نژاد آنها محققاً معلوم نیست، اینها همان مردم اند، که در تاریخ بابل و عیلام ذکرشان گذشت و مورخین یونانی، چنانکه بیاید، آنها را کوسیان<sup>۱</sup> یا کیسی<sup>۲</sup> نامیده اند. در کیلان کادوسیان. در مازندران تیوریها<sup>۳</sup>. در میان کلدوسیان و تیوریها ماردها یا آماردها (سفیدرود را در عهد قدیم آمارد مینامیدند). در جنوب غربی عیلامها. راجع به باقی قسمتهای ایران عقاید مختلف است، بعضی باین عقیده اند، که سواحلی خلیج پارس و عمان از حبشیه با کلیه از مردمان سیاه پوست مسکون بوده<sup>۴</sup>، برخی عقیده دارند، که سکنه تمام فلات ایران، قفقازیه و اروپای جنوبی در زمان بسیار قدیم از سیاه پوستها یا از نژادی، که تشکیل نبوده، ترکیب می‌یافته. بهر حال، وقتیکه آریانه‌ها بفلات ایران آمده اند، در اینجا مردمانی یافته اند، که زشت‌تر از حیث نژاد، عادات، اخلاق و مذهب از آنها پست‌تر بوده اند، زیرا آریانه‌ها مردمان بومی را (دیو) یا (تور) نامیده اند. علاوه بر این در مازندران آثاری بدست آمده، که خیلی قدیم است و دلالت بر صحت این استنباط میکند. رفتار آریانه‌ها با این مردمان بومی مانند رفتار غالب با مغلوب بود، بخصوص، که آریانه‌ها آنها را از خود پست‌تر میدانسته اند.

۱ - Cosséens.

۲ - Kissi.

۳ - طبرستان از تیورستان آمده.

۴ - این عقیده مبتنی بر مدارکی است، که از تحقیقات بدست آمده.

بنابر این در ابتداء هیچ نوع حقی برای آنها قائل نبودند، بلکه باینها دائماً جنگ میگردند و هر جا آنها را می یافتند میکشتند، ولی بعدها، که خطر بومیها برای آریانهها رفع شد و آریانهها کارهای پر زحمت را از قبیل زراعت، تربیت حشم، خدمت در خانواده ها از دوش خود برداشته بآنها محول کردند، بومیها طرف احتیاج شدید واقع شده دارای حقی گردیدند، مانند حق غلام و کنیز سابقاً، که در تحت حمایت اربابها میزیستند. از اینزمان اختلاط آریانهها بابومیها شروع شد. ترتیب برقرار شدن آریانهها در ایران بعضاً از داستانهای قدیم ما و تا اندازه ای نیز از مقایسه طرز مهاجرت و برقرار شدن سایر مردمان هند و اروپائی در ممالک مفتوحه استنباط شده. آریانهها به ایران برای تاخت و تاز نیامده بودند، بلکه میخواستند در این مملکت برقرار شوند و با این مقصود میبایست اراضی را از بومیها انتزاع کنند. برای رسیدن بمقصود بهر جا که وارد میشدند، پس از جنگ با بومیها، قلعه ای بنا میکردند. درون قلعه را بدو قسمت تقسیم کرده قسمتی را بمساکن خانوادهها تخصیص میدادند و قسمت دیگر را بحشم. در این محوطه شبها آتشی بادو مقصود روشن میکردند: اولاً برای اینکه خانواده ها از آن سهمی برند و دیگر از این جهت، که اگر بومیها شبیخون زدند، پاسبانان آتش را نیز تر کنند، تا مردان قلعه برای جنگ بیرون آمده دشمن را از اطراف قلعه برانند. بعدها این قلعهها مبدل به دهات و شهرها شد.

مذهب آریانهها راجع بمذهب آریانههای ایرانی باید در نظر داشت، که مدتها مذهب آنها بمذهب هندیها یکی بود، چنانکه بزبان واحدی و اخلاق آنها هم تکلم میکردند، ولی ذر قرون بعد جدائی مذهبی بین آنها روی داد. کی این جدائی روی داده، محققاً معلوم نیست، ولی از کتیبه ای، که در بوغاز (گِی) در آسیای صغیر بدست آمده و تاریخ آن تقریباً از ۱۳۵۰ ق. م است، استنباط میشود، که در این زمان جدائی هنوز روی نداده بود، چه نجای میتانی، که

۱ - (وَر) که در داستان جشید ذکر شده نمونه ای از این قلعهها است.

۲ - محققین تصور میکنند که بنای سُفَرَه و زی وغیره هم بدینمنوال بوده.

آریانی بوده‌اند، بخداهای هندی قسم یاد کرده‌اند<sup>۱</sup>. چون تاریخ نوشته شدن (ودا) کتاب مقدس هندیها از قرن چهاردهم بالا نمی‌رود و از قرن هشتم پائین‌تر نمی‌آید، پس تاریخ جدائی آنها بین این دو قرن، یعنی قرن هشتم و چهاردهم باید باشد. اما اینکه مذهب آریانه‌های ایرانی چه بوده، از مطالعات محققین در مذهب هندیها و مقایسه نتیجه آن با نتیجه مطالعات در آوستا (کتاب مقدس زرتشتیها) این عقیده حاصل می‌شود: آنها معتقد بودند بیک عده از وجودهای خیر و خوب، که گنجها و ذخائر طبیعت را بانسان می‌رسانیدند. در میان این ذخائر مهمتر از هر چیز روشنائی و باران بود و نیز اعتقاد داشتند بوجودهای بد و تیره، که با موجودات خوب در جنگ بوده نمی‌خواستند انسان سعادت‌مند باشد. شب، زمستان، خشک سالی، قحطی، امراض، مرگ و سائر بلیات را از وجودهای بد میدانستند. معلوم است، که وجودهای اولی را می‌پرستیدند، حمد و ثنای آنها را می‌گفتند یا میخواندند و برای آنها نیاز میدادند، و حال آنکه ارواح بد را دشمن میداشتند و برای محفوظ ماندن از شر آنها باورادی متوسل میشدند، که بعدها باعث ترقی سحر و جادوگری شد و زرتشت برضد این خرافات قیام کرد. بعض محققین به این عقیده‌اند، که پرستش و زرتشتنا (رب النوع رعد) و میتر (رب النوع آفتاب) در این زمان در مذهب آریانه‌های ایرانی داخل بود<sup>۲</sup>. آفتاب را چشم آسمان میدانستند و رعد را پسر آن. عبارت دیگر باید گفت، که آریانه‌های ایرانی، مانند آریانه‌های هندی، عناصر را می‌پرستیدند، ولی بعد بتدریج ترقی کرده بدرجه پرستش خدای یگانه رسیدند. کی نتیجه این ترقی و تکامل حاصل شد؟ معلوم نیست ولی، چنانکه در جای خود بیاید، آریانه‌های ایرانی زودتر از آریانه‌های هندی ترقی کرده بتوحید رسیده‌اند. آریانه‌های ایرانی، وقتی که بایران آمدند، از حیث تمدن پست‌تر از همسایه‌های خود، یعنی بابل و آسور بودند و چیزهای زیاد از آنها اقتباس کردند، ولی در اخلاق بر آنها برتری داشتند، چه معتقدات مذهبی آنها سعی و عمل، یعنی کوشش و کار کردن را باراستی و درستی تشویق

۱ - ایندرا، وارون، ناساتی یا، میترآ.

۲ - و زرتشتنا بعدها (و زره ران) و بعد بهرام شد، میتر هم (میتر) و بعد مهر گردید.

میکرد و ایرانی های قدیم دروغ را یکی از بزرگترین ارواح بد میدانستند .

خانواده - طبقات خانواده بر اقتدار پدر یا بزرگتر خانواده تشکیل شده بود . زن ، اگر چه اختیاراتی نسبت بشوهر نداشت ، با وجود این بانوی شکل حکومت خانه محسوب میشد و کلیه چنین بنظر میآید ، که مقام زنهار نزد آریانه های ایرانی بهتر از مقام آنها در نزد مردمان دیگر بوده ، اولاد تابع محض پدر بودند ، رئیس خانواده در عهد بسیار قدیم در آن واحد قاضی و مجری آداب مذهبی بود ، زیرا در این ادوار از جهت سادگی آداب مذهبی طبقه روحانیین وجود نداشت . یکی از تکالیف حتمی رئیس خانواده این بود ، که مراقب اجاق خانواده بوده نگذارد آتش آن خاموش شود . اجاق خانواده در جای معین واقع و مورد احترام بود .

عده طبقات چنانکه از آوستا دیده میشود سه است : روحانیون ، مردان جنگی و برزگران ، ولی در عهد بسیار قدیم طبقه روحانیون وجود نداشت : اجراء آداب مذهبی و قربان کردن را رؤساء خانواده ها بر عهده داشتند . شکل حکومت در این ازمنه ملوک الطوائفی است : از چند خانواده تیره ای تشکیل میشد و مسکن آن ده بود که ( وِس ) می گفتند ، از چند تیره عشیره یا قبیله ترکیب می یافت و محل سکنای آن بلوک بود ، که در آن زمان ( گئو ) مینامیدند ، چند عشیره قوم یا مردمی را تشکیل میکرد و محل سکنای آنرا ، که ولایت بود ده یو می گفتند . رؤسای خانواده ها رئیس تیره و رؤسای تیره ها رئیس قبیله را انتخاب میکردند . رئیس قوم یا ولایت نیز در اوائل انتخابی بود ، ولی ، چون فرماندهی لشکر را در موقع جنگ به عهده داشت ، بعدها بر اختیارات خود افزود ، ولی نه باندازه ای ، که اختیارات رؤسای خانواده ها و تیره ها بکلی ملغی گردد . رئیس تیره را وِس بَش و رئیس قوم یا مردم را دَه یو بَش می نامیدند . وقتی که چند مردم یا چند ولایت در تحت حکومت یک نفر واقع میشدند او را شاه بزرگ میخواندند . ده یو پت ها فی الواقع امراء یا پادشاهان کوچکی بودند ، که نسبت بشاه بزرگ حال دست نشاندگی داشتند . اینها میبایست باجی بدهند یا هدایائی بدر بار بفرستند و در موقع جنگ سپاهی برای شاه تهیه کنند . اکثر پهلوانان داستانهای قدیم ما ده یو پت هائی بودند ، که هر کدام حکومت ولایت

با ایالتی را بطور موزونی در خانواده خود داشتند. از دولتهائی، که آریانه‌های ایرانی در ازمنه تاریخی تشکیل کرده‌اند و ذکر آنها پائین تر خواهد آمد، دولت‌اشکانی از حیث شکل حکومت بدولتهای آریانی در زمانهای قبل از تاریخ بیشتر شباهت دارد و بنا بر این اگر بخواهیم اطلاعاتی بیشتر راجع باین شکل حکومت تحصیل کنیم، باید در طرز حکومت اشکانیان بیشتر دقیق شویم.

تاریخ آریانه‌های ایرانی از قرن هفتم یا اواخر قرن هشتم ق.م شروع میشود و هرچه قبل از آن بوده در پس پرده ظلمت مستور است، بنا بر این لااقل در مدت بیست و سه قرن، یعنی در زمانی، که از جدا شدن آریانه‌ها از مردمان دیگر هند و اروپائی تا قرن هفتم ق.م گذشته، محققاً معلوم نیست، که آریانه‌ها چه می‌کرده‌اند همین قدر از داستان‌های قدیم ما بر می‌آید، که آریانه‌های شهری و ده‌نشین شده دولتهائی تشکیل کرده بودند. در اینجا ذکر داستانها خارج از موضوع است، ولی کلیاتی که از آنها بدست می‌آید، دلالت میکند بر اینکه آریانه‌ها لااقل چهار دولت تشکیل کرده‌اند: دو دولت را باید موافق داستانها دولت جمشیدیها و فریدونی‌ها بنامیم، دو دولت دیگر را دولت منوچهری‌ها و زاییها. زمان جمشید خیلی قدیم است. بعضی عقیده دارند، که جمشید داستانی مربوط بزمانی است، که هنوز جدائی بین مردمان هند و اروپائی روی نداده بود، ولی بهر حال چنین بنظر می‌آید، که زمان او جزو عهدی است، که آریانه‌های هندی و ایرانی باهم بوده‌اند<sup>۱</sup>. دولت فریدونیها نیز باید مربوط باین زمان باشد، اما دولت منوچهری‌ها و زاییها منسوب بدوره‌هائی است، که آریان‌های ایرانی در شمال شرقی فلات ایران برقرار شده و در فشار مردمان بودند، که از طرف شمال همواره باینها حمله می‌کردند. ظن قوی میرود، که این مردمان همان سکاهائی بوده‌اند، که در ادوار تاریخی مکرر بآنها برخورد کرده‌اند. در اینجا مسئله‌ای مطرح میشود: آیا زمان دول چهارگانه مذکور را میتوان از منته قبل از تاریخ ایران دانسته از داستانهای ما راجع به جمشید، فریدون و غیره استنباط‌هائی در باب ازمنه قبل از تاریخ آریانه‌های ایرانی کرد؟ جواب معلوم است:

۱ - شید صفت و بمعنی درخشنده است. اصل اسم جم است، که در حماسه ملی هندوها یته و در آوستا ییمه گفته‌اند.

اگر داستانهای ما، بصورت گفته‌های اولی، بما رسیده بود، میتوانستیم بگوئیم بلی، ولی متأسفانه این داستانها در مدت ادوار مختلف و قرون زیاد، بجهانی، که یکی یا دوتا نیست، تحریف و تصحیف شده و بقدری مشوش گشته، که نمی توان محققاً گفت فلان شاه یا فلان پهلوانی را، که مثلاً در دوره منوچهرها اسم میبرند، حتماً از همان دوره بوده، یا فلان واقعه در همان زمان روی داده، زیرا می بینیم اشخاصی زیاد از دوره اشکانی بدوره کیانی (هخامنشی) نقل شده‌اند و وقایعی را از دوره ساسانی بدوره کیانی منتسب داشته‌اند. بنا براین از کجا که وقایع دوره مادی یا هخامنشی بدوره منوچهری‌ها منسوب نشده باشد؟ برگردانیدن داستانها بصورت اولی کاری است محال، زیرا تمام مدارکی، که در دست است، از قرون اسلامی است و اصل خدای نامه در دست نیست. اگر چه خود خدای نامه هم اگر بدست می‌آمد، باز برای این مقصود کاملاً کافی نبود، چه ظن قوی این است، که در دوره ساسانی هم بدستانها دست بردی شده، ولی باز کمکی میبود بزرگ. بنابراین امروز کاری، که میتوان کرد این است، که معین شود با این صورتی، که داستانها دارد (صرف نظر از این که در ابتداء چه صورتی داشته)، چه وقایع تاریخی راپیش یاپس برده و چه اشخاصی را از يك دوره تاریخی بدوره دیگر نقل کرده‌اند. این کار فرع دو چیز است: ۱ - دانستن تاریخ واقعی ایران قدیم با تمامی جزئیاتی، که ضبط کرده‌اند. ۲ - دانستن داستانهای ایران قدیم با روایات مختلفه، که در کتب عدیده ذکر شده. این کار آخری هم مطالعات طولانی لازم دارد، زیرا بشاهنامه تنها با یکی دو کتاب نمی توان اکتفاء کرد: روایات در باب اشخاص و وقایع داستانی متعدد است و بسا در کتابی در دو کلمه حقیقتی گفته میشود، که در شاهنامه یا کتب دیگر نیست. بنا براین، اگر کسی بخواهد تتبعات کامل کند، باید کلیه کتاب‌های را، که راجع بدستانها نوشته شده، بخواند و عده این نوع کتب خیلی زیاد است. برای مثل يك مورد را ذکر می کنیم: عموماً دردستانهای ما داراب یا دارای اکبر را پسرهای میدانند، ولی مسعودی پس از ذکر مختصری از احوال هنای گوید: «ثم ملك بعدها اخ لها يقال له دارابن بهمن.....» (مروج

الذَّهَبِ (صفحه ۱۰۰). پس موافق روایت مزبور داراب برادر همای بوده. همین دو کلمه (یعنی «اخ» لها) کلیدی بدست میدهد، که بواسطه آن ممکن است معلوم داشت این داستان بکدام دوره مربوط است و مقصود از همای و داراب کی‌ها بوده. چون مرام ما در این تألیف ذکر تاریخ ایران قدیم است نه داستان‌ها، اطناب را خارج از موضوع دانسته می‌گذریم، بخصوص که در نظر است پس از اتمام این تألیف بداستانها بپردازیم. عجله بطور کلی میتوان گفت، که ازمنه تاریخی ایران از اواخر قرن هشتم ق. م شروع میشود و در حوالی این قرن (مثلاً در قرن نهم) سه قوم آریانی در ایران جاهائی را اشغال و دولت‌های ملوک الطوائفی تشکیل کرده بودند: در مغرب مادی‌ها، در مشرق باختری‌ها و در جنوب پارسی‌ها.

### تقسیم تاریخ ایران - مستندات تاریخ قدیم

تاریخ آریان‌های ایرانی بچهار قسمت تقسیم میشود: ۱- اول - عهد قدیم، که از آخر قرن هشتم ق. م شروع شده در نیمه قرن هفتم میلادی خاتمه مییابد. ۲- عهد متوسط، که از نیمه قرن اول هجری تا بدو سلطنت صفویه امتداد یافته. این عهد را میتوان بدو قسمت بزرگ تقسیم کرد: قسمت اولی تا ظهور فتنه مغول و قسمت دوم از آمدن مغولها بایران تا تأسیس دولت صفویه. عهد سوم، که میتوان تا اندازه ای جدیدش نامید، از دوره صفویه تا آغاز مشروطیت ایران امتداد می‌یابد و عهد چهارم یا معاصر از ابتدای مشروطیت تا کنون. تاریخ قدیم ایران نیز بدوره‌هائی تقسیم شده: ۱- دوره مادی، یا اعتلای آریانهای ایرانی در مشرق قدیم. ۲- دوره هخامنشی یا استیلای آریانهای ایرانی بر مشرق مزبور، این دو دوره متمم یکدیگرند. ۳- دوره مقدونی و سلوکی، یعنی دوره برتری عنصر یونانی و مقدونی در ایران و مشرق قدیم. ۴- دولت پارت یا عکس العمل سیاسی، یعنی تلافی عدم بهره‌مندیهای ایرانی‌ها در سالامین، استوس و کواکمل. ۵- دولت ساسانی یا عکس العمل سیاسی و تمدنی، دوره مبارزه عالم ایرانی زرتشتی با عالم مسیحی روم و بیزانس. تاریخ این عهد طویل را، که تقریباً شامل چهارده قرن است به دو طرز میتوان بیان کرد: ۱- موافق کتیبه‌هائی، که از شاهان ایران قدیم باقی مانده،



نتیجهٔ حفریاتی<sup>۱</sup> که در جاهای تاریخی ایران، سایر امکنه قاره‌های قدیم بعمل آمده و مستقیماً یا بطور غیر مستقیم مسائلی را از تاریخ ایران قدیم روشن کرده، کتب مذهبی آریستهای ایرانی، مسکوکات، ابنیه و آثار قدیمه، نوشته‌های مورخین خارجه، که ذکرشان گذشت و کتب بعض نویسندگان قرون اسلامی.

۲ - موافق داستانهای که از عهد قدیم از نسل به نسل رسیده تادر زمان ساسانیان جمع آوری شده و در قرون اولیهٔ اسلامی موضوع مصنفاتی گردیده، کم معروفترین آنها شاهکلر حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی است. معلوم است، که مدارك نوع اول از حیث صحت و تحقق بمراتب برتری دارد و، حال آنکه داستانهای مذکور، چون در مدت قرن‌ها شفاهاً از نسل بنسل گذشته، بتدریج تحریف و تصحیف شده، شاخ و برگهایی بر آن افزوده اند و فاقد صحت و تحقق گشته: زیرا بسا وقایع زمانی را بزمان دیگر نسبت داده، اسامی اشخاصی را از یکدوره بدوره دیگر برده اند و، از همه اینها گذشته، بسیاری از وقایع مهم و شاهان بزرگ چنان نسبتاً منسباً شده‌اند، که اثری از آنها در داستانها باقی نمانده. بنا بر این روشن است، که باید اساس تاریخ عهد قدیم ایران را، برای رعایت صحت، بر مدارك نوع اول قرار داد و پس از آن داستانها را هم بخاطر آورد تا شاید بتوان از مقایسهٔ آنها با تاریخ يك نوع کلیاتی استنباط کرد. راجع بمدارك نوع اول باید گفت، که، تازمانیکه خاور شناسان بخواندن کتیبه‌های ایرانی، آسوری و بابلی، مصری و غیره موفق نشده بودند و حفریاتی در جاهای تاریخی بعمل نیامده بود، یگانه منابع اطلاعات ما راجع بعهد قدیم نوشته‌های مورخین یونانی، رومی، مصری، یهودی، ارمنی و بعض نویسندگان قرون اسلامی و غیره بود، ولی از وقتی که پیشرفتهای مذکور حاصل شده، مطالبی روشن‌تر گردیده یا تصحیح شده و از جمله اسامی شاهان و رجال ایران را، که یونانیهای قدیم برای مجانست با زبان خود تصحیف کرده اند، حالا بطور صحیح میدانیم. بهمین جهت است، که راجع به اسامی شاهان و رجال ایران قدیم، مؤلف این ترتیب را اتخاذ کرده: اگر در کتیبه‌ها و الواحی، که بدست آمده، اسامی شاهان و مردمان و محل‌ها ذکر شده، عین آنرا نوشته و الاچنانکه مورخین عهد قدیم نوشته اند. باید اذعان کرد، که ما تاریخ ایران قدیم را کاملاً

## فصل چهارم - مقدمه تاریخ ایران

نمیدانیم، زیرا یونانیها، رومیها و غیره غالباً وقایعی را ضبط کرده‌اند، که بممالک آنها مربوط بوده، یا در حدود غربی ایران روی داده، و حال آنکه چه بسیار بوده حوادث و وقایعی، که در داخله ایران یا در حدود شمالی یا شرقی آن اتفاق افتاده و از خاطرها زدوده. باوجود این چون کاوشها و تحقیقات تاریخی دنبال میشود، میتوان امیدداشت، که بعدها تاریخ ایران ازاینکه هست روشن تر گردد، بخصوص اگر حفريات علمی در جا های تاریخی ایران بعمل آید. از شرحی که در مدخل راجع بمشرق قدیم گفته شد، معلوم است، که بیشتر اکتشافاتی که باعث انقلاب علمی گشته، در مصر و محلهای آسور و بابل حاصل شده، بنا براین انقلاب مزبور شامل تاریخ ایران قدیم نیست یا، اگر هم باشد، فقط میتوان گفت، قسمتی را از آن شامل است، زیرا در ایران کاوشها و تحقیقات درامکنه تاریخی، باستثنای یکی دو محل، هنوز صورت وقوع نیافته و در این محلهای هم بیشتر اسناد راجع به تاریخ عیلام یا بابل و آسور است. بنابر این نوشته های مورخین قدیم را امروز هم باید منابع مهم اطلاعات ما راجع به ایران قدیم دانست. اخیراً باجازه دولت مأمورینی از طرف مؤسسات خارجه (امریکائی و فرانسوی) در جاهای تاریخی ایران از قبیل تخت جمشید، نهاوند، حوالی دامغان، نزدیکی استراباد، مشغول تحقیقات و حفريات شده اند. باید امیدوار بود، که آثار مهمی در اینجاها کشف و بروشن کردن تاریخ قدیم ایران کمکهای معنوی خواهد شد.

## بعض مقادیر عهد قدیم

چون در نوشته های مورخین یونانی و غیره غالباً مقادیری ذکر شده، که اکنون فهمیده نمی شود، مقادیر مزبوره در این جا با مقادیر جدید ایران و سلسله مطری مقایسه شده. علاوه بر این، در هر جای این تألیف، که مقتضی بوده، مقادیر عهد قدیم را با مقادیر سابق ایران، که هنوز معمول است، سنجیده ایم، ولی تنزل اخیر قران را، که از تنزل نقره حاصل شده، بواسطه عدم ثبات این فلز در نظر نگرفته، تومان را معادل پنج فرنک طلا حساب کرده ایم. راجع بمقادیر ایران

قدیم اختلافانی بین محققین موجود است ، که در جای خود گفته خواهد شد .

| مقایلر سلسله مطری | مقایلر جدید ایران | مقایلر عهد قدیم      |           |
|-------------------|-------------------|----------------------|-----------|
| مطر ۰۹۸۵          | کز ۰۹۸۵           | شِنْ (هرودوت) ۱ =    | مقیاس طول |
| » ۴۴۳۳,۳۲         | » ۴۴۳۳,۳۲         | فرسنگ ایرانی         |           |
| » ۱۸۴,۷۲          | » ۱۸۴,۷۲          | = ستادیونانی         |           |
| » ۱۴۷,۷۸          | » ۱۴۷,۷۸          | = ستاد ایرانی        |           |
| » ۳۰,۷۸           | » ۳۰,۷۸           | = پلطر یونانی ۲      |           |
| » ۰,۵۱            | » ۰,۵۱            | = ارش بابلی          |           |
| » ۰,۴۶            | » ۰,۴۶            | = ارش مصری           |           |
| لبطر ۵۵           | پیمانه ۵۵         | = اربه مادی ۳        | مقیاس حجم |
| » ۵۱              | » ۵۱              | = مدینن یونانی ۴     |           |
| » ۱,۰۷            | » ۱,۰۷            | = شنس یونانی ۵       |           |
| » ۰,۲۷            | » ۰,۲۷            | = کوتیل ۶            |           |
| گرام ۳۱۴۱۱,۲۰     | درم ۳۱۴۱۱,۲۰      | = تالان بابلی        | اوزان     |
| » ۲۶۹۲۲,۸۰        | » ۲۶۹۲۲,۸۰        | = تالان اویائی ۷     |           |
| » ۲۶۱۷۸,۰۰        | » ۲۶۱۷۸,۰۰        | = تالان آتیک ۸       |           |
| » ۴۴۸,۷۱          | » ۴۴۸,۷۱          | = مین اویائی         |           |
| » ۴۳۶,۳۰          | » ۴۳۶,۳۰          | = مین آتیک           |           |
| فرنگ طلا ۰,۹۳     | ریال ۰,۸۰         | = درغم آتیک          | نقود نقره |
| » ۹۲,۶۸           | » ۸۰              | = مین (صد درغم)      |           |
| » ۵۵۶۰,۰۰         | » ۴۴۴۸            | = تالان آتیک         |           |
| » ۵۶۵۷,۰۰         | » ۴۵۲۵            | = تالان اویائی       |           |
| » ۶۶۰۰,۰۰         | » ۵۲۸۰            | = تالان بابلی        |           |
| » ۵۶۰۰            | » ۴۴۴۸۰           | = تالان آتیک طلا     | نقود طلا  |
| » ۱۸,۵۴           | » ۱۴,۸۳۲          | = ستایر ۹ یلدریک طلا |           |

۱ - Schoene. ۲ - Plèthre. ۳ - Artaba. ۴ - Médimne. ۵ - Chénice.  
 ۶ - Cotyle. ۷ - Talent enboïque. ۸ - Talent attique. ۹ - Statère.

# کتاب اول

دوره مادی، یا اعتلای آریانهای ایرانی

در مشرق قدیم

## باب اول - مادیها و دولت ماد

### فصل اول - مادیها

#### مقدمه

مادیها مردمانی بودند آریانی نژاد، که در ابتدای قرن هفتم با آخر قرن هشتم ق. م دولت ماد را تأسیس کردند. گوئیم آریانی نژاد، زیرا اُپِر خاور شناس فرانسوی<sup>۱</sup> آنها را تورانی آلتائی میدانست، ولی حالا معلوم است، که او اشتباه کرده و اشتباه او از اینراست بود، که تصور میکرد زبان نسخه دوم کتیبه بیستون داریوش اول به زبان مادی نوشته شده و، چون از بعضی کلمات آن نسخه مشاهده میکرد، که زبان نسخه دوم ملتصق است، باین نتیجه میرسید، که مادیها تورانی بوده اند، ولی بعد معلوم و محقق شد، که زبان نسخه دوم کتیبه بیستون، زبان عیلامی است نه مادی و با این اکتشاف مبنای عقیده اُپِر از میان رفت. اکنون کسی در آریانی بودن مادیها تردید ندارد و محقق است، که مادیها شعبه ای از آریانیهای ایرانی بوده اند. هر دوت نیز، نوشته که مادیها در ازمنه قدیم خود را آریان مینامیدند (پائین تر بیاید). راجع به مادیها و دولت ماد اطلاعات ما خیلی کم است، حتی میتوان گفت، که از دولتهای بزرگ عهد قدیم دولتی نیست، که اطلاعات نسبت بآن اینقدر کم باشد. با وجود این سعی خواهیم کرد، که آنچه از آثار، کتیبه های آسوری، بابلی و غیره و نیز از توریه، کتب مورخین قدیم، تحقیقات و تتبعات بدست آمده ذکر کنیم. باید اعتراف کرد، که با وجود این تاریخ مادیها بقدر کفایت روشن نیست، ولی چون عجله تاریخ این دوره بهمین اندازه روشن شده، باید باین اطلاعات اکتفا کرد، تا شاید در آتیه بواسطه حفاریات در امکنه تاریخی اطلاعاتی بیشتر راجع بماد حاصل شود.

#### مفاد کتیبه های

باین سؤال که کی مادیها بفلات ایران آمده اند، جواب محقق نمیتوان داد، یعنی تاریخ آمدن آنها هم مانند تاریخ آمدن آریانیهای دیگر بفلات ایران محققاً معلوم نشده

#### آسوری

و، چون راجع باین مسئله بالانتر (صفحه ۱۵۶) آنچه لازم بود ذکر کرده ایم، تکراردا لازم ندانسته به کتیبه های آسوری، که در آن ذکری از مادیها شده میگردیم. تیکلات یا لَتر<sup>۱</sup> اول، که در حدود ۱۱۰۰ ق. م سلطنت داشت، بصفحاتی، که بعدها جزو ماد محسوب میشد، لشکر کشیده از زاگرس یا کوههای کردستان گذشت، ولی او اسمی از مادیها نبرده و بیانات او فهرست مختصری است از جاهائی، که تصرف کرده بود. پس از او شَلم نَسر دوم در ۸۴۴ ق. م به (نمری)، که حالا معروف به کردستان است، داخل شد. این صفحه قبل از آن مدت ها در تحت نفوذ بابلی ها بود و امیر آن (مردوک نوذیک) نام داشت. همینکه آسوریها نزدیک شدند، او فرار کرد و خزانه و اموالش جزو غنائم فاتحین گردید. بعد شلم نصر (یانزو) نامی را از (کاسیها) بامارت این صفحه معین کرد، ولی، چون (یانزو) یاغی شد، شلم نصر در سال ۸۳۸ ق. م باز باین صفحه لشکر کشیده شورشیها را بجنگل راند، بصفحه همجواری که (پارُسوا) یا (پارسواشی) نام داشت در ۲۸ امیر یا پادشاه محل را اسیر کرد. بعد او بمملکت (آمادای) و خرخار درآمد (نصیر می کنند که محل آخری کرمانشاهان امروزی بوده) و بالاخره یانزو را دستگیر کرده به آسور برد. این اول دفعه ایست، که اسم مادیها در کتیبه های آسوری ذکر شده و در این کم مقصود از (آمادای) همان مادیها بوده اند تردیدی نیست. زیرا بعدها هم سلاطین آسور در کتیبه های خود مادیها را باین اسم نامیده اند. اما در باب مردم (پارُسوا) محقق نیست، که مقصود از این اسم پارسها بوده اند یا مردمی دیگر. شمسِ اُداد، جانشین شلم نصر، اسم مادیها را برده و گفته، که مملکت آنها را تسخیر کرد و باج از آنها گرفت. از اینکه لشکر کشی متواتر باین مملکت شده و آسوریها شهرهای زیاد خراب کرده اند، از عتبه زیاد اسراء و نیز از غنائم بیشمار، معلوم میشود، که این مملکت آباد و پر جمعیت بوده. آداد برباری سوم در ۸۱۰ ق. م به ماد لشکر کشیده صفحات غربی فلات ایران را تصرف کرد. زن او (نمورامات) را شاهزاده خانم بابلی گفته اند و بعضی تصور

۱ - به آسوری نو کول تپه پل شَر.

میکنند، که شاید سمیرامیس<sup>۱</sup> ملکه داستان آسور همین زن بوده. نیکلات پالتر<sup>۲</sup> چهارم در ۷۴۴ ق. م به ماد لشکر کشیده طوائف آنرا<sup>۳</sup> بواسطه نفاقشان بایکدیگر، یکی بغض از دیگری شکست داد، از مملکت ماد قسمتهائی را، که به آسور نزدیکتر بود، بممالک خود ضمیمه کرد و بیش از شصت هزار نفر اسیر برگرفته با کلمه‌های زیاد از گاو، گوسفند، قاطر و شتر به کالاه (کالچ توریه) پایتخت آسور برد. بعد یکی از سرکردگان آسوری از ماد گذشته تا یکی<sup>۴</sup> یا کوه لاجورد، (دماوند کنونی) را بد. آسوریها اینجا را آخر دنیا پنداشتند و سردار فاتح مورد احترامات فوق العاده گردید، چنانکه تلم بزرگان و سرکردگان آسور باستقبال او شتافته تعظیم و تکریمش کردند. در ۷۳۷ ق. م ماد باز معرض تاخت و تاز و غارت آسوریها گردید، بطوریکه مادها و سائل زندگانی را فاقد شدند. ایندفعه صفحات دور دست ماد و کوهها، که معمولاً پناهگاه اهالی و بزرگان ماد بود، از تعدیات و غارت آسوریها مصون نماند و عده زیادی از نفوس اسیر شدند. کلیه باید در نظر داشت، که آسوریها بعد اسرا خیلی اهمیت میدادند، چه آنها را در آسور به ساختن قصور، شهرها و بناهای دیگر میکماشتند. اغلب بناهای معظم آسور بدسترنج اسرا ساخته شده بود.

سارکن<sup>۵</sup> دوم در ۷۲۲ ق. م با فلسطین جنگ کرده سائره را گرفت و عده‌ای زیاد از بنی اسرائیل اسیر کرده به آسور برد. چنانکه در توریه ذکر شده، آسوریها اسرا را بشهر کالچ و خابور (برنهر جوزان) و شهرهای ماد برده در آنجاها نشانند (کتاب دوم پادشاهان، باب ۱۷-۱۸)<sup>۶</sup>. مقصود از شهرهای ماد شهرهائی است، که در زمان نیکلات پالسر چهارم با آسور الحاق شده بود. سارکن دوم چندسال بعد با مردم (مثنای)<sup>۷</sup> جنگ کرد و پادشاه آنها را، که موسوم به (دیاگو) بود.

۴ - به آسوری شروکین. ۵ - Sémiramis. ۶ - Biki. ۷ - Mounai.

۸ - توریه این واقعه را به شلم نسب داده. راجع به خابور باید گفت، که به این اسم دو رود است، یکی در دیار بکر شروع شده از سمت چپ به فرات می ریزد و دیگری، که از سه رود ترکیب یافته، در ولایت موصل به دجله منتهی می شود. در این جا مراد خابور دوم است.

گرفته باسارت برد. مردم مزبور در آنزبایجان، در طرف جنوبی دریایچه اوزمیه میزیستند و بامادیها قرابت داشتند. این شخص برخلاف معمول آسوریها، با وجود اینکه اسیر شد، زنده ماند و او را بمحلی در شام موسوم به (حماة) تبعید کردند. (دیا اگو) را بعضی محققین با نخستین شاه ماد، که هرودوت اسمش را (دیو کس) نوشته، تطبیق کرده اند. این ظن از شباهت نام و نیز از اینجا حاصل شده، که آسوریها ولایت دیا اگو را در ماد بعد از تبعید او بشام بیت دیا اگو، یعنی خانه دیا اگو نامیده اند. پس از این واقعه ۲۲ نفر از امیران و بزرگان ماد پناهی پادشاه آسور افتاده با سوگند باو بیعت کردند. از کتیبه های آسوری دیده میشود که در سلطنت سارگن دوم (۷۲۲-۷۰۱ ق. م) پسر او (سناخریب) <sup>۱</sup> والی آسور در یکی از ایالات شمالی، پیدر خود مینویسد، که مردمان زیاد از طرف شمال بمملکت وان فشار می دهند و (ارگیشتی دوم) پادشاه وان باز حجت مقاومت می کند. ولایات دیگر آسور این مردمان را کامیرا مینامند، توریة این مردم را (جو مر) و مورخین یونانی کیمروی <sup>۲</sup> نامیده اند. پیدایش این مردم قوی و سلحشور، که از سواحل دریای آزوف و از راه قفقاز بحوالی فلات ایران آمده بودند، چنانکه از توریة دیده میشود، وحشت غریبی در آن زمان ایجاد کرده بود. اشعیاء گوید (کتاب اول باب پنجم) <sup>۳</sup>: «بنابر این خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را برایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است و کوهها بلرزند و لاشتهای ایشان در میان کوچهها مثل فضلات گردیده. با وجود این همه، غضب او بر نکر دیدند و دست وی تا کنون دراز است و علمی بجهة امتهای بعید برپا خواهد کرد و از انقضای زمین برای ایشان صغیر خواهد زد و ایشان تمجیل کرده بزودی خواهند آمد... تیرهای ایشان تیز و تمامی کمانهای ایشان زده شده است. سُمهای اسبان ایشان

۱ - یکی از قدیمترین شهرهای سوریه. ۲ - سغاریب توریة.

۳ - Kimmeroi (حالا اروپائیها Cimmeriens گویند).

۴ - در اینجا و جاهای دیگر این تألیف، مؤلف نوشتههای توریة را، چنانکه مترجمین آیین بطلوسی ترجمه کرده اند، درج کرده، بنابراین اسلوب انشاء از مترجمین است و ربطی بمؤلف ندارد.



مانند سنگ‌خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد بشمار خواهد آمد. غرض ایشان مثل شیرماده، و مانند شیران زبان غرض خواهند کرد.... و اگر کسی بزمین بنگرد، اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن بظلمت مبتدل شده. چون کیمر بها از مردمان آریائی بوده اند، آمدن آنها با سیای غربی جزو همان سیل آریانیست، که از شمال بطرف آسیای غربی از قرون قبل شروع شده بود و تا این زمان امتداد داشت. از کتیبه های آسوری چنین استنباط میشود، که مادیها خیلی پیش از کیمر بها بصفحات مجاور آسور آمده بودند. باری پادشاموان (ارگیشتی) بازحات زیاد مملکت خود را از کیمر بها دفاع کرد، بعد قسمتی از این مردم با سیای صغیر رفت و قسمت دیگر بطرف جنوب روانه گردیده در مان<sup>۱</sup> برقرار شد و در اینجا دولتی تشکیل کرد، که توریة آنرا (آشک ناز) نامیده، زیرا (آشکوز) را پسر جو<sup>۲</sup> مر میدانستند. در کتیبه های آسوری هم اسم این مردم را اشکوزا نوشته اند. بعد چنانکه از کتیبه های دولت وان دیده میشود، (روسای دوّم) پسر (ارگیشتی) برای حفظ مملکت وان از کیمر بها، استحکاماتی بنا کرده (این کتیبه از کشفیات هیئت آلمانی است و در محلی موسوم به (نیراخ قلعه) بدست آمده). مملکت وان با جدّ و جهد پادشاهانش از کیمر بها محفوظ ماند، ولی پس از آن نوبت آسور رسید، توضیح آنکه سلطنت آسور حیدین (در حدود ۶۷۲ ق. م) پراست از جنگهای آسور بها با مردمان آریائی، که پیوسته فشار به نینوا آورده میخواستند آسور را منهدم کنند. مورخین فشار مردمان آریائی را با سور در این زمان تشبیه کرده اند بفشاری، که مردمان ژرمنی یازده قرن بعد با امپراطوری روم غربی دادند. نتیجه در هر دو جا یکی شد، چه دولت آسور در ۶۰۶ ق. م از پای درآمد، چنانکه امپراطوری مزبور هم در ۴۷۶ م. منقرض شد. آسور حیدین، که فاتح مصر و در تمام آسیای غربی حکمران مطلق بود (نیمه اول قرن هفتم ق. م) از وحشت این مردمان بر خود میلرزید و از خدایان آسور یاری می طلبید. در ابتداء بواسطه جدائی طوایف آریائی از یکدیگر نسبت با آنها بهر معندی داشت و حتی تا کوه دماوند تاخت، ولی دیری نگذشت، که آریا بها

۱ - من همان ثنا است، که بالاتر ذکر شد.

متحد شدند و قانندی در میان آنها پیدا شد، توضیح آنکه (کشات ریت) مادی با گروهی از مادیها، کیمیریها، مائیها و سکاها بقلمه (کی شاشو) که در دل صفحه (پارسوا) واقع بود، حمله برد مادیها در تحت اداره امیر خود (مامی تیارش) بودند و سکاها بسر کردگی (سپاکا) نامی. سکاها دیگر، که از طایفه (سپاردا) و بسر داری شخصی (دوسان نا) نام بودند، با سکاها میزبور اتحاد داشتند. در توری طایفه (سپاردا) را (سنارد) نامیده اند (کتاب عوبدیا - جمله ۲۰). آسور حیدین، چون قوت آنان را دید، در ابتدا از جنگ ترسید و خواست بامذاکرات آنها را ملایم کند، ولی کشات ریت، چون خود را قوی میدانست، پیشنهادات پادشاه آسور را نپذیرفت و پس از جنگی شکست خورد، زیرا هنوز موقع انهدام آسور نرسیده بود. بر اثر این شکست (۶۷۲ ق. م) اتحاد طوایف آریائی بهم خورد. آسور حیدین از این شکست استفاده کرده سکاها را، که در آذربایجان دولتی تشکیل کرده بودند، بطرف خود جلب کرد و دختر خود را پادشاه آنها (بارتاتوی) نام داد (هرودوت اسم این پادشاه را پروتئیوس نوشته) بر اثر این اتحاد آسور توانست جلو کیمیریها را بگیرد و آنها بطرف آسیای صغیر رفتند. از مطالب مذکوره صریحاً استنباط میشود، که در نیمه اول قرن هفتم ق. م، در طرف شمال غربی ایران دولت های سگائی و مادی وجود داشته و اینها گاهی باهم برضد آسور متحد میشدند، ولی آسور در میان آنها تولید نفاق کرده اضمحلال آسور را به تأخیر می انداخت. راجع به (کشات ریت) چنین بنظر می آید، که این کلمه اسمی نبوده، بلکه پادشاه رامادیها کشات ریت می گفتند، زیرا داریوش اول در کتیبه بیستون در باب شورش ماد گوید «فر و رتیش نامی یاغی شد و بمردم گفت، من کشات ریتم از دودمان هورخ شتر، (ستون دوم بند ۵ کتیبه بزرگ). از کتیبه های آسوری باز مستفاد میشود، که تقریباً در ۶۷۴ ق. م آسور حیدین بطرف مشرق رانده و امیر محلی را با اتباع او اسیر کرده. بعد بر اثر این فتح سایر امیران ماد با هدایای زیاد، که عبارت از اسبهای

۱ - این صفحه گویا در نزدیکی دریاچه اورمیه بوده، اگرچه بعضی آنرا در حدود کرمانشاه نشان میدهند. محققاً معلوم نیست در کجا بود.

مادی و لاجورد بود<sup>۱</sup>، به یمنوارفته حمایت سلطان آسور را درخواست کرده اند. از این بیعد حدود آسور از ماد هم گذشته بصفحات مجاور آن از طرف مشرق امتداد یافت. از قرائن چنین بنظر می آید، که در این زمان حدود دولت آسور از طرف مشرق به کنار کویر بزرگ (لوت) رسیده بود و آسوری ها این حد را آخر دنیا تصور میکردند.

در این عهد، که بیشترش راجع بزمانی است، که دولت بزرگ ماد هنوز تشکیل نشده بود، حدود اراضی مادی نشین، موافق آنچه از کتیبه های آسوری برمی آید، چنین بوده: ولایت همدان، آذربایجان، قسمتی از کردستان و کرمانشاه. بنابراین همسایه ماد در این عهد از طرف شمال غربی دولت آرات بود و پایتخت آنرا چنانکه در فوق ذکر شد وان می نامیدند. از طرف جنوب مادیها با کلد و عیلام یا بامتصرفات آنها همجوار بودند. بعدها وقتی که دولت ماد قوت یافت حدود خود را توسعه داد چنانکه در ذیل بیاید از تاریخ بابل و عیلام روشن است، که صفحاتی از قسمت غربی فلات ایران در تحت سلطه و نفوذ بابل بود و، وقتی که آسور قوت می یافت، این صفحات و ولایات ماد در تحت تسلط آسور در می آمد. از اینجا معلوم است، که مسکنه این قسمت های فلات ایران در مدت قرون عدیده با اخلاق و عادات و تمدن بابلی و آسوری آشنا شده در تحت تأثیر آن در آمده بودند. این نکته برای فهم بعضی تفلوت ها، که در قرون بعد بین آریانی های غربی و شرقی مشاهده میشود، اهمیت دارد و نیز باید در نظر داشت، که کوهها و جاهای مستحکم صفحات غربی فلات ایران برای سکنة ماد و غیره پناه گاههایی از ظلم و جور آسوریها بود، هر زمان موقع و فرصتی بدست آنها میافتاد، برضد آسور قیام میکردند و قشون کشی های بی دربی آسوریها باین صفحات، خراب کردن شهرها، نابود ساختن اهالی، بردن اسرای زیاد با این مقصود بعمل می آمد، که اهالی را ضعیف و ناتوان کنند. این فشارها و صدمات بالاخره مادیها را بنخود آورده متحد کرد، از این زمان دولتهای کوچک ملوک الطوائفی ماد بهم پیوستند و بنای دولت بزرگ ماد گذارده شد.

روایت هرودوت گوید (کتاب ۱ بند ۹۶) آسوری‌ها در آسیای علیا پانصد سال حکومت کردند. اول مردمی، که سر از اطاعت هرودوت و یرُس آنها پیچید، مادی‌ها بودند. اینها برای آزادی جنگیدند و گویا رشادت‌ها نموده از قید بندگی رستند. پس از آن سایر مردمان بآنها تاسی کردند و بزودی تمام مردمان قاره آسیا آزاد و مستقل گشتند، ولی دیری نگذشت، که دوباره مطیع شدند (مقصود اطاعت از مادیها است). در جای دیگر (کتاب ۱ بند ۱۰۱) مورخ مذکور گوید، عده طوائف مادی‌شش است: بوس‌ها، پارتاکنها، ستروخاتها، آری‌سانتها، بودی‌ها، مغ‌ها. از فحوای کلام هرودوت در بند ۹۶ کتاب اولش چنین برمی‌آید، که قبل از دیو کس، نخستین شاه ماد، هر یک از طوائف مادی زندگانی سیاسی و اجتماعی جداگانه داشته، اما قول مورخ مذکور، که مادیها پانصد سال تابع آسور بودند (تقریباً ۱۲۷۴-۷۵۴ ق. م)، موافق کتیبه‌های آسوری نیست، مگر اینکه بگوئیم آسور پیش از ۸۳۸ ق. م هم مادیها را در اطاعت خود داشته، بی‌اینکه اسمی از آنها برده باشد، ولی این فرض برخلاف عادات پادشاهان آسور است، که مقید بودند فتوحات خود را نسبت بملل و طوائف مغلوبه در کتیبه‌ها بنویسند. فرض دیگر صحیحتر بنظر می‌آید، توضیح آنکه هرودوت در کتاب خود دولت بابل و آسور را یکی دانسته، چنانکه در همه جا بجای دولت و مملکت بابل، آسور نوشته، و چون دولت بابل قسمت هائی را از فلات ایران مانند کرمانشاهان کنونی مدتها در تصرف خود داشته و این قسمتها در دوره مادیها جزو ماد بوده، هرودوت تسلط بابل را بر این صفحات جزو تسلط آسور قلمداد کرده. یرُس مورخ کلدانی باین عقیده بود، که مادیها تقریباً در ۲۵۰۰ سال ق. م بابل را تسخیر و ۲۲۴ سال در آنجا سلطنت کرده‌اند، ولی محققین تصور میکنند، که مردمی از فلات ایران مانند (کاسی‌ها) بابل را گرفته‌اند، بمناسبت اینکه از طرف غربی فلات ایران بیابان رفته بودند، یرُس این مردم را مادی دانسته، زیرا در زمان یرُس این صفحات موسوم به ماد بود، بنابراین ذکر یرُس، که مورخ مذکور از مادیها کرده، ناشی از اشتباه بوده.

## کتاب اوّل - دوره مادیها

### فصل دوم - شاهان ماد

در باب شاهان ماد و سنین سلطنت آنها بین هرودوت و کتزیاس اختلافات مهمی دیده میشود، توضیح آنکه هرودوت، چنانکه در ذیل بیاید، عدّه شاهان ماد را چهار دانسته، موافق نوشته های او این دولت در ۷۰۱ یا ۷۰۸ ق. م تأسیس شده و ۱۵۰ سال دوام داشته، ولی کتزیاس جدول مطوّلی از اسامی شاهان ماد داده و بحساب این جدول مدت دولت ماد دو برابر مدت مذکوره و بل بیشتر است. چون نوشته های هرودوت بیشتر مورد اعتماد محققین است، بدو تاریخ ماد را موافق کتاب مورّخ مذکور و اسناد بابلی و آسوری ذکر و بعد برای مقایسه بنوشته های کتزیاس رجوع خواهیم کرد.

تاریخ دولت ماد بر حسب نوشته های هرودوت این است ( کتاب اوّل بند ۹۶ - ۱۳۰ )<sup>۱</sup>

#### دیو کس<sup>۲</sup> ( ۷۰۸ - ۶۵۵ ق. م )

دیو کس پسر فرآور<sup>۳</sup> تس دهقانی بود، که مانند سایر مادیها در دیه میزیست و هردیهی زندگانی جداگانه داشت. این شخص بسبب کفایت و عدالت خواهی طرف رجوع عامّه شد و مردم محاکمات خود را نزد او بردند. بعد از چندی او باین بهانه، که رجوعات مردم زیاد است و نمیتواند بامور شخصی برسد، از این کار کنار گرفت. بر اثر این کناره گیری دزدی و اغتشاش قوت یافت و مردم جمع شده گفتند، چون باین حال زندگانی سخت است، بهتر آنست، که شخصی را بر خود پادشاه کنیم، تا امنیت را حفظ کند و ما باراحتی بکارهای خود بپردازیم. پس از آن مردم در صدد انتخاب شخصی برآمدند و، بواسطه زمینه هائی، که دیو کس قبلانیه کرده بود، او انتخاب شد. راجع باین قسمت نوشته های هرودوت باید گفت: بعضی

۱ - از بند ۱۰۸ یبعد راجع به کودکی کوروش است، که در جای خود بیاید.

۲ - Diokes. ۳ - Phraortes.

محققین تصور کرده‌اند، که دیوِ کس او همان دیا اُنکوی کتیه سار مکن دوم است، ولی برخی دراینکه دیوِ کس کلّیه شخص تاریخی باشد تردید دارند. بهر حال، چون این مطلب هم مانند بسیاری از مسائل دیگر، که مربوط بتاریخ ماد است، محقق نمیباشد، ما اسمی را که هرودوت ذکر کرده، نوشته‌ایم. بعد مورخ مزبور گوید (همانجا) یکی از نخستین کارهای دیوِ کس پس از انتخاب او بشاهی این بود، که قراولان و مستحفظینی برای خود ترتیب داد و بعد مردم را بر آن داشت، که شهری تأسیس کنند (هرودوت گوید «ترکیب دهند») و با این مقصود محل همدان را انتخاب کرد. در اینجا بامر شاه قسری ساختند، که هفت قلعه داشت، دیوار هر یک از قلاع درونی بر دیوار قلعه بیرونی مشرف و آخرین دیوار بر تمام دیوارها مسلط بود. این ساختمانها بوسیله تپه‌ها یا صنعت انجام یافته بود. قصر سلطنتی و خزانه را در آخرین قلعه درونی جا دادند. از هفت دیوار همدان هر کدام رنگی معین داشت. کنگره‌های دیوار اول (بیرونی) سفید بود، دومی سیاه، سومی سرخ تند، چهارمی آبی، پنجمین سرخ باز، ششمین سیمین رنگ، هفتمین زردین کون. این نوع رنگ آمیزی را در بابل علامات سیارات سبعة میدانستند و برج معبد معروف (بیرش نمرو) در بابل باین رنگها ملون بود، ولی در همدان رنگ آمیزیهای مزبور را بر حسب تقلید کرده بودند. در باب اندازه دیوارها هرودوت گوید، که بزرگترین دیوار قلعه همدان بحجم دیوار آتن میرسید. (سکنه آتن تقریباً سی هزار نفر بود. م.) یکی از کارهای دیوِ کس این بود، که بتقلید دربار آسور مراسمی برای پذیرائی مقرر داشت، مثلاً روبرو شدن باشاه، خنده کردن، آب دهن افکندن در حضور او ممنوع شد و عرائض را میبایست شخصی، که معین شده بود، بدهند، تا او بشاه برساند. دیوِ کس خود بشخصه بعرائض رسیدگی میکرد، بدین ترتیب، که مردم عرائض خود را نوشته شخصی، که معین شده بود، میدادند. شاه این عرائض را خوانده، بعد رسیدگی کرده حکم خود را مینوشت و عرائض را پس میفرستاد. در موقع وقوع جنایات، مقصر را بحضور خود میطلبید و پس از رسیدگی مجازات مقصر را بر حسب تقصیرش معین میکرد. این ترتیبات را مقرر

داشته بود، ناشخاصی، که با او مساوی بودند، یا با او تربیت یافته بودند و دیو کس از حیث نژاد بر آنها برتری نداشت، او را نبینند و بر آنها برتریش گران نیاید، زیرا تصور میکرد که اگر او را نبینند، گمان خواهند کرد، دیو کس موجودی است غیر از آنها، از گفته‌های هرودوت و اطلاعات دیگر استنباط میشود، که سلطنت طولانی این شاه صرف جمع آوری و متحد کردن طوایف پراکنده ماد شده. در این راه دیو کس بواسطه حزم و احتیاط بهره مند بود، و چون ستاخریب پادشاه آسور بجنکهای متمادی بابابل و عیلام اشتغال داشت، فرصت نمییافت بفرکوهستانهای دور و سخت ماد بیفتد، بخصوص که دولت ماد باج خود را میپرداخت و بهانه‌ای برای لشکر کشی آسوریه باین مملکت نبود. فقط یکدفعه آسوریه به اَلِپی<sup>۱</sup>، که باناحیه‌ای از کرمانشاه امروزی تطبیق شده، آمدند و، چون ماد آرام بود، از آنجا تجاوز نکردند. مدت سلطنت این شاه از ۷۰۸ یا بقولی از ۷۰۱ تا ۶۵۵ ق. م بود. راجع بهمدان لازم است گفته شود: اول دفعه‌ای، که اسم این محل همدان برده شده، در کتیبه تیکلات بالتر<sup>۲</sup> اول است (در حدود ۱۱۰۰ ق. م). این پادشاه آسور اسم آنرا آمدانه ذکر کرده. در کتیبه‌های هخامنشی اسم این شهر را هگستان نوشته‌اند، ولی بعضی تصور میکنند، که هگستان تلفظ میشده. هرودوت اسم آنرا آگباتان ضبط کرده. بنابراین، تاریخ شهر مزبور تا قرن یازدهم ق. م صعود میکند و در میان شهرهای قدیم، که اکنون هم ایستاده‌اند، نظایر همدان نادر است و تاریخ بنای روم هم، چنانکه معلوم است، از اواسط قرن هشتم ق. م بالاتر نمیرود. همدان در پای کوه الوید واقع است و کوه مزبور از سنگ خارا است. ارتفاع آنرا از سطح دریای اقیانوسی ۱۲ هزار و از سطح شهر همدان شش هزار پامعین کرده‌اند. الوندرا در آوستا ائور و نت<sup>۳</sup> نامیده‌اند و این اسم شاید اسم مادی کوه مزبور بوده. یونانیها اسم کوه مزبور را اُرُنْ نِس<sup>۳</sup> ضبط کرده‌اند و باید مصحف ائور و نت<sup>۳</sup> باشد. راجع بهمدان باید گفت، که مورخین ارمنی، و اخیراً راولین سن

۱ - Ellipi.

۲ - Aurvant.

۳ - Orontes.

عقیده داشتند، که آگبانان هرودوت همدان کنونی نیست و محل پایتخت قدیم ماد را باید در تخت سلیمان امروزی، در ۲۵ فرسخی دریاچه اورمیه بطرف جنوب شرقی، جستجو کرد، ولی دُمرگان، که حفاریات شوش را اداره میکرد، شخصاً در این باب تحقیقاتی بعمل آورده ثابت کرد، که آگبانان هرودوت همان محل همدان امروزی است و از برآمدگی‌های زمین و تپه‌ها، جاهای هفت قلعه قصر همدان را تشخیص داد. دُمرگان راجع به همدان چنین نوشته: «همدان در پای کوه‌الوند و در ابتدای جلگه پهن‌اور حاصلخیز واقع است. آب‌هائی، که از کوه بلندسرا زیر میشود، از این جلگه بطرف قره‌چای روان است. جلگه حاصلخیز است و استعداد طبیعی آن زیاد ..... الوند از سنگ خارا ترکیب یافته و تقریباً از سائر کوه‌ها جدا است، ولی از طرف شمال و غرب بواسطه بلندی اسد آباد بکوه‌های زاگرس (کردستان) اتصال مییابد. . . . از طرف شمال و شرق این جلگه، وادی همدان واقع و در سمت جنوب و جنوب و غرب آن، رود گاماسب جاری است. این دو وادی، که بسیار حاصلخیز میباشد، پرجمعیت است و آثار زیاد از ایام قدیم دارد. انسان حس میکند، که اینجا وقتی مرکز تمدنی بزرگ بوده و اهمیت امروزی همدان انعکاس ضعیفی است از موقعی، که همدان قدیم داشته. چون این شهر در انتهای کوه‌های کردستان واقع است، بر تمام جلگه وسیع ایران مشرف میباشد و این محل ابتدای راهی است، که از بین‌النهرین بایران می‌آید. کوه‌ها از طرف جنوب و شرق همدان را از حمله دشمنان حفظ می‌کند، آب و هوای آن خنک و حومه‌های آن حاصلخیز است. این صفات مزایائی است، که قابل مقایسه با جاهای دیگر نیست و همدان را پایتخت کرده».

### فرورتیش (۶۵۵ - ۶۳۳ ق. م)

بقول هرودوت (کتاب ۱ بند ۱۰۲) بعد از دیوگس فرا اُرِئِس پسر او بتخت نشست، ولی چون داریوش این اسم را در کتیبه بیستون فرورتیش نویسانده و اسمی، که هرودوت ذکر کرده مصحف آن است، از کتیبه متابعت کرده‌ایم.



در ابتداء فرورتیش سیاست پدر خود را تعقیب کرد، چه میدانست، که ماد هنوز چندان قوت نیافته، که خود را از قید آسور خلاص کند. بنا بر این مرتباً باج به آسور میپرداخت و ضمناً محلهائی را، که در زمان پدر او به ماد ملحق نشده بود بمملکت خود ضمیمه میکرد. پس از آن شاه ماد پارس را باطاعت درآورد. چون دومردم جنگی را مانند مادها و پارسیها در اطاعت خود داشت قوی شد و بمطیع کردن قسمت‌های دیگر فلات ایران پرداخت. در ۶۴۵ آسور بانی پال از کارعیلام و بابل فراغت یافته بکارهای داخلی آسور و بتعمیر معبد و قصر باشکوهی، که سناخریب ساخته بود، اشتغال ورزید. بعد در عیش و عشرت فرو رفت چه، عادت پادشاهان آسور بر این بود، که بعد از جنگی تاجنک دیگر اوقات خود را بعیش و نوش و لهو و لعب میگذرانیدند. بعد از چندی چون شاه ماد مملکت خود را وسیع دید، نخواست دیگر از آسور تمکین کند و خراج گذارد، غافل از اینکه قوای مسلح ماد هنوز آنقدر ورزیده نبود، که بتواند با آسوریهای جنگی، که تمام ملل آسیای پیشین را عاجز کرده بودند، مصاف دهد. بر اثر این اشتباه مادها به آسور حمله برده شکست خوردند و شاه هم در حین جنگ کشته شد. مدت سلطنت او ۲۲ سال بود.

### هووخ شتر (۶۳۳ - ۵۸۵ ق. م)

جنگ با آسور اسم این شاه را هرودوت کوآکسار نوشته<sup>۱</sup>، ولی از کتیبه<sup>۲</sup> بیستون داریوش اول معلوم است، که هووخشتر بود. این شاه یکی از شاهانی است، که سائسی خوب بوده اند و نظائر شان در تاریخ کم است. وقتی که هووخشتر بتخت نشست، اوضاع ماد خطرناک و موقع شاه باریک بود، ولی او بخوبی تشخیص داد، که بیدرنک باید اصلاحاتی بکند و توجه خود را قبل از هر چیز بقشون معطوف داشت، زیرا از تجربه تلخ جنگ پدرش با آسور آموخته بود، که سپاهیان چریکی ماد هرگز از عهده سپاهیان ورزیده و جنگ آزموده آسور بر نیایند. بنا بر این قشونی با سلوب آسوری ترتیب داد و آنرا دائمی کرد. پیاده نظام مسلح به تیر و کمان و شمشیر شد، سواره نظام تیراندازان ماهری بودند، که از

۱ - Kyaxar (یونانیها ایسلون یا ایگرگ راماند «فرانسوی تلفظ میکردند، ولی محدود بود).

کودکی باسب سواری، تیراندازی و قیاج زدن، مانند سواران پارتنی چندقرن بعد، عادت کرده بودند. اسب مادی در عهد قدیم معروف آفاق بود، بخصوص اسبهای نسا (نیسایه) که از حیث قشنگی، تند روی و بردباری مانند نداشتند. بعد از ترتیب چنین سپاهی هووختَر بقول هرودوت (کتاب ۱ بند ۱۰۳) با سور حمله کرد. آسورهای سخت پافشردند، ولی بالاخره سردار آسوری شکست خورد و قشون ماد در دفعه دوم داخل آسور شده نینوا پای تخت آسور را محاصره کرد. چون معلوم بود، که بواسطه استحکامات نینوا محاصره آن بطول خواهد انجامید، هووختَر قسمتی از قشون خود را مأمور کرد جلگه های حاصلخیز آسور را غارت و خراب کنند، زیرا تصمیم کرده بود، که دشمن را منهدم و نام آسور را از صفحه روزگار محو کند. از اینجا بخوبی استنباط میشود، که کینه ورزی مادیها از جهت مظالم آسورهای بیجه اندازه بوده.

برای نمودن سرور ملل مغلوبه از محاصره نینوا، یکی دوجای توریه را ذکّر میکنیم (کتاب ناحوم باب دوم): «خداوند عظمت یعقوب را مثل عظمت اسرائیل باز میآورد و تاراج کنندگان ایشان را تاراج می کند. سرجباران او سرخ شده، مردان جنگی بقرمز مجلس، عرابه ها در روز تهیه او از فولاد لامع است و نیزه ها متحرّک میباشد.... دروازه های شهرها گشاده است، قصر گداخته می گردد... و نینوا از روزی، که بوجود آمده، مانند برگه آب میبود، اما اهلش فرار میکنند و اگر چه صدا میزنند بایستید بایستید، لکن احدی ملتفت نمیشود. نقره را غارت کنید و طلا را بیغما برید، زیرا اندوخته های او و کثرت هرگونه متاعش را انتهای نیست. او خالی و ویران و خراب است، دلش گداخته، زانوهایش لرزان، در همه کمرها درد شدید میباشد و رنگ روهای، همه پریده است... وای بر شهر خونریز، که تمامش از دروغ و قتل مملو است و غارت از آن دور نمیشود. آواز تازیانه ها، صدای غرغر چرخها، جهیدن اسبان و جستن عرابه ها. سواران هجوم می آورند، و شمشیرها براق، نیزه ها لامع میباشد و کثرت مجروحان، فراوانی مقتولین و لاشها را انتهای نیست، بر لاشهای یکدیگر میافتند... اینک بهوّه صبابوت میگوید:

من بضد تو هستم و دامن هایت را بر روی تو منکشف ساخته عورت تو را بر امت‌ها و رسوائی تو را بر مملکتها ظاهر خواهم ساخت . . . . .

تاخت و تاز      سپاه ماد با بهرمندی پیش میرفت و نزدیک بود پایتخت دولت بزرگ آسور سقوط یابد، که ناگهان خبر تاخت و تاز سکاها در آسیای

غربی      چاره ندارد، جز اینکه محاصره نینوا را ترك کرده بحفظ مملکت خود بپردازد. این بود، که با سپاه خود قصد دشمن کرد، در نزدیکی دریایچه اورمیه با سکاها مصاف داده شکست خورد و مجبور شد شرایط سنگین آنرا بپذیرد.

( هرودوت - کتاب ۱ بند ۱۰۳ ) سکاها پس از این فتح دانستند، که دیگر کسی قدرت ندارد از آنها جلو گیری کند، چه آسور بواسطه جنگ با ماد ناتوان و خود مادی‌های غالب، مغلوب آنها شده بودند. از این جهت و نیز بسبب اینکه در آسور

غنایم کافی بیافته بودند، بنای تاخت و تاز را در کلیه صفحات شمال غربی ایران، در آسور، مملکت وان، کاپادوکیه گذاشته و مملکتی را بعد از دیگری غارت و خراب کرده پیش رفتند، تاب سواحل دریای مغرب (مدی ترانه رسیدند. در اینجاها هر چه

می یافتند غارت، آبادیها را ویران و مردم را نابود می کردند. فقط مردمانی سالم ماندند، که پناه بقلع بردند. پادشاه مصر یسمتیک (سَمْتِیخ)، که فاتحانه وارد شامات شده بود، همینکه خبر تاخت و تاز سکاها را شنید، بمجله عقب نشست و بعد ابائی برای

سردار سکاها فرستاده او را از دخول بمصر منصرف کرد. حرکت سکاها بطرف فلات ایران معلوم نیست چه جهت داشته. هرودوت گوید، کیمریها را تعقیب کرده بآسیای غربی درآمدند. بعضی تصور می کنند، که آسور، چون دید از طرف کیمریها و مادیها عرصه بر او تنگ شده، سکاها را بکمک طلبید، ولی باید حقیقت امر چنین باشد:

آمدن سکاها بآسیای غربی دنباله همان نهضت آریانی بوده، که از قرون پیش شروع شده بود و آریانیها بمعنی اعم "گروه گروه"، دسته دسته، بفلات ایران و آسیای غربی می گذشتند. باری تاخت و تاز سکاها در ماد و آسیای صغیر سالها امتداد یافت. از توریة بغوبی دیده میشود، که چه ربعی از سکاها، تاخت، تاز و کشتار و غارت آنها

در دلهای مردمان آئروز بوده . ار میا گوید ( کتاب ارمیای نبی باب ششم ) : « ای بنی بن یامین ، از اورشلیم فرار کنید ، کرنا را در تقوع<sup>۱</sup> بنوازید و علامتی بریت هگاریم<sup>۲</sup> برافرازید ، زیرا بلائی از طرف شمال و شکستی عظیم روی خواهد داد . . . . خداوند چنین میگوید ، اینک قومی از زمین شمال میآورم ، امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست و کمان و نیزه خواهند گرفت . ایشان مردان ستم کیش میباشند ، که نرحم ندارند . باواز خود مثل دریا شورش خواهند کرد و براسبان سوار شده مثل مردان جنگی بضد تو ای دختر صیهون خود آرائی کنند . آوازه این را شنیدیم ، دستهای ماسست گردید و درد مثل زنی ، که میزاید ، بر ماستولی شده است . بصحرا بیرون مشوید و براه مروید ، زیرا شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است . ای دختر قوم من یلاس بیوش و خوبشتن را در خاکستر بغلطان ، ماتم پسر یگانه و نوحه گری تلخ برای خود بکن ، زیرا تاراج کننده ناگهان بر ما میآید . . . . دم پر زور میدمد ، سرب در آتش فانی میگردد و قال کر عبث قال میگذارد ، زیرا شیران جدا نمیشوند . تاخت و تاز سکاها در ایران بقول هرودوت ۲۸ سال طول کشید . در این مدت سکاها از ملل باج میگرفتند و باوجود این آنها را میچاپیدند . بالاخره هوخثر پادشاه یا سردار آنها را موسوم به مادی یس<sup>۳</sup> ، که پسر بارتانوی مذکور در فوق بود ، با تمام سران سپاه سکائی میهمان کرده همرا در حال مستی بکشت . پس از اینکه پادشاه ماد با سکاها جنگید و ، چون آنها بی سر و سالار مانده بودند ، شکست خورده از ماد خارج شدند .

سکاها از کجا بایران راجع باین تاخت و تاز سکاها در ماد و آسیای صغیر باید عقیده داشت ، که آنها از طرف قفقازیه آمده بودند ، یعنی از پشت کوههای قفقاز بطرف جنوب متوجه شده و از در بند گذشته بودن آنها در ماد بقفقازیه و آذربایجان کنونی حمله کرده اند . زیرا هرودوت

۱ - یکی از شهرهای یهودا است ، که در نزدیکی بیت لحم بجنوب شرقی اورشلیم واقع بود .

۲ - مکانی است در نزدیکی تقوع .

۳ - Madyes .

در این باب چنین گوید (کتاب ۱ بند ۱۰۴) : « مسافت بین دریاچه مِ اُنید<sup>۱</sup>، رود فازیس و گلخبد برای پیاده رو سالم سی روز راه است ، فاصله بین گلخبد و ماد زیاد نیست و بین این دو مملکت فقط مردم ساس<sup>۲</sup> پیر<sup>۳</sup> سکنی دارند ، ولی سکاهای این راه کوتاه را گذاشته از راه بالانر و دورتری آمدند ، چنانکه کوههای قفقاز را از طرف راست خود داشتند . »

دریاچه مِ اُنید دریای آزور<sup>۴</sup> امروزی ، رود فازیس (ریون) کنونی و کلخبد لازستان قرون بعد یا گرجستان غربی است . بنابراین هرودوت میخواهد بگوید ، که راه کوتاه سکاهای کناردریای آزور<sup>۵</sup> بولایت باطوم کنونی و از آنجا بآذربایجان بود ، ولی آنها راه خودشانرا دور کرده از کنار دریای خزر گذشتند . چنانکه در ذیل بیاید تجاوز مردمان شمالی بایران در قرون بعد هم از تنگهای قفقاز ، مانند دربند واقع در کنار دریای خزر و تنگ داریال واقع در گرجستان ، بود . از این بیان هرودوت معلوم میشود ، که در آن زمان هم مردمان شمالی از همین تنگها میگذشته اند و راه دیگر ، ولو اینکه نزدیکتر بود ، اختیار نمیشد ، شاید از این جهت ، که بموانع طبیعی برمیخورده اند . در اینجا بی مناسبت نیست گفته شود ، که بعضی محققین احتمال داده اند ، که سکاهای دهستان ، گرگان ، طبرستان و گیلان بطرف آذربایجان گذشته اند و چنانکه در ذیل بیاید تئوریات هم چنین گوید . اگر این روایت صحیح باشد ، باید گفت ، که سکاهای دو طرف بایران حمله کرده اند . نیز باید در نظر داشت ، که اکثر مورخین مدت توقف سکاهای در ایران ۲۸ سال نوشته اند و ، اگر دقیق شویم ، این مدت مطابقت با سنین وقایع دیگر ندارد ، زیرا هومر<sup>۶</sup> در ۶۳۳ بتخت ماد نشست و ، چنانکه هرودوت گوید ، قشون مرتبی بیاراست ، بعد مدتی با آسور جنگیده نینوا را محاصره کرد و نزدیک بود این شهر را تسخیر کند ، که سکاهای در شمال غربی ایران پیدا شدند . این هم معلوم است که شاه ماد

۱ - Méotide.

۲ - Azow.

در ۶۰۶ نینوارا تسخیر کرد و ، اگر از پشت سر خود یعنی از تخلیه ایران از سکاها مطمئن نمیشد ، بجنگ ثانوی با آسور می پرداخت . بنابراین اگر مدت توقف آنها را در ایران ۲۸ سال بدانیم تاریخ وقایع مذکور بهم میخورد ، زیرا باید عقیده داشت ، که از زمانی که هوخشتر بتخت نشست ، تا ۶۰۵ بکارسکاها اشتغال داشت ، در این صورت فرصتی برای اصلاح قشون ماد ، جنگ اول و تهیه جنگ دوم با آسور نمیماند . این هم مسلم است ، که بعد از شکست فرورنیش از آسور ، شاه جدید ، که در اول سلطنتش با مشکلات عدیده مصادف شده بود ، نمیتوانست فوراً بی تدارکات با آسور جنگ کند . بنابراین مدت توقف سکاها در ایران کمتر از ۲۸ سال بوده .

تسخیر نینوا ، هوخشتر پس از آنکه سکاها را از ایران براند ، باز با اجرای خیال دیرین خود ، یعنی انقراض آسور پرداخت ، لازم است نظری انقراض آسور به آسور مقارن این زمان افکنده به بینیم این دولت در چه حال بود و شاه ماد چه دولتی را می خواست از پا در آورد .

آسور در نیمه قرن هفتم ق . م ، یعنی تقریباً چهل سال قبل از انقراض باوج عظمت خود رسید : مصر مطیع شد ، لیدیّه پست گردید ، دولت عیلام دشمن موروئی آسور ویران گشت ، مملکت وان دیگر جرئت نخطی را بحدود آسور نداشت و داخله آسور درخشندگی يك تمدن مادی عالی را مینمود ، اما برای مردم کوچکی مانند آسوریها نگاهداشتن این همه ممالك دشوار و بلکه محال بود . راست است که آسوریها ، برای اینکه ملل مغلوبه را مرعوب و حکمرانی خود را در تمام آسیای غربی تا کویر لوت تأمین کنند ، بسختی های دهمشتناك و بوحشی گریهای بی نظیر متوسل میشدند ، ولی با وجود این تمام علائم و آثار نشان میداد ، که نخواهند توانست تسلط خود را در آسیای غربی محفوظ دارند . از وقتی ، که مردمان آریایی آسور را در فشار گذاردند ، آسور مجبور شد بوسائل دیگر ، غیر از قشون کشی و قتل و غارت ، متوسل شده با برانگیختن بعضی مردمان آریایی بر بعضی دیگر و تولید نفاق در میان آنها و دیگران بحیات سیاسی خود ادامه دهد ، چنانکه آسور حیدین

دختر خود را سردار سکاکی داد و آسوربانی پال دسایس گوناگون در مصر ولیدیه بکار برد. این وسائل موقتاً نتایجی بخشید، ولی معلوم بود، که آسور پس از جنگهای متعددی با عیلام نیروی خود را از دست داده، زیرا می بینیم، که دولت لیدیه بمصرها درآوردن ساخلو آسوری از مصر کمک میکند و آسوربانی پال باخونسردی باین اوضاع مینگرد. حمله مادها اگر چه بواسطه ریختن سکاها به آسیای غربی بی نتیجه ماند، ولی نهب و غارت قطعات جنوبی آسور و سوختن قلعه محکم و پایتخت قدیم آن، یعنی کالاه (کالج)، ضربتهائی بود، که بدل آسور وارد آمد. تاخت و تاز سکاها در آسیای غربی بخوبی نشان داد، که نینوا دیگر آن دولت سامی نیست، که عالم متمدن آنزمان را از دست برد مردمان شمالی حفظ کند و آسور عمر خود را کرده. معلوم است، که ملل مغلوبه این نکته را بخوبی حس کردند. آسوربانی پال در ۶۲۵ ق. م درگذشت و پس از آن (نبوپالاس سار) حاکم آسور در بابل یاغی شده سلسله (بابل و کلدانی) را تأسیس کرد. بعد از آسوربانی پال، پسر او (آسور ایل ایلانی او کی نی)<sup>۱</sup> بتخت نشست و به تعمیر کالاه پرداخت. برادر او، که موسوم به (سین شارو کین) بود و یونانی ها اسم او را (سارا کس) نوشته اند، از ۶۲۰ تا ۶۰۷ ق. م سلطنت کرد و در زمان او آسور منقرض شد. با وجود اینکه این انقراض یکی از وقایع مهم تاریخ مشرق قدیم است، اطلاعات ما راجع باین حادثه بزرگه تا چندین قبل منحصر بوقتی نوشته های هروذوت، کتزئاس و یرس<sup>۲</sup>، ولی اخیراً در ۱۹۰۱ میلادی یک هیئت آلمانی در حفريات بابل دوستانه مهم راجع بانهدام آسور بدست آورد، یکی منسوب به نبوید پادشاه بابل و معاصر کوروش بزرگ است و دیگری استوانه ایست، که از خود نبوپالاس سار پادشاه بابل و متحد هروذوت بدست آمده. مضامین هر يك از این منابع را در اینجا ذکر میکنیم و مضمون نوشته های کتزئاس در جای خود بیاید. بدو باید در نظر داشت، که در باب سقوط نینوا منابع کلدانی بابونانی مخالفت دارد: یرس<sup>۲</sup> از قول آیدین<sup>۱</sup> نوشته، که چون پادشاه آسور خبر رسید، لشکری از دریا مانند مور و ملخ بیرون آمده به نینوا حمله میکند، سرداری را

۱- Assur - Etli - Ylani - Ukini. ۲- Abydenus.

(بوسالُسُر) نام بیابان فرستاد و او در بابل باغی شده آموخه، دختر (آستیاگه) پادشاه ماد را برای پسر خود، بخت النصر، گرفت، بعد بقصد نینوا بیرون رفت و چون پادشاه آسور از این قضیه مطلع شد قصر خود را آتش زد. این گفته برئس بنظر غریب میآید، زیرا اولاً اسم پادشاه ماد در این زمان (آستیاگه) نبود، ثانیاً از حکایت مورخ مذکور چنین استنباط میشود، که سقوط نینوا فقط بواسطه ضدیت سرداری، که در بابل باغی شده بود، روی داده، و حال آنکه دشمن موروئی آسور مادیها بودند و پادشاه ماد قشون محاصر را اداره میکرد. مورخین تصور میکنند که برئس در اشتباه افتاده و یکی از پادشاهان سابق ماد را، که (آستی براس) نام داشته، با (مورخ شُر) مخلوط کرده. از این اشتباه هم که بگذریم باز عبارت «قشونی از دریا بیرون آمده» غیر مفهوم است. هرودوت، بعکس، میگوید، که سقوط نینوا از جهت لشکر کشی پادشاه ماد بود. محققین برای رفع اختلاف منبع کلدانی باروایت هرودوت بسیار کوشیدند، تا بالاخره لوحهائی از نبوید، آخرین پادشاه بابل، بدست آمد، که اختلاف را رفع میکند. پادشاه مزبور گوید: «سیناخریب با بابل بدیها نمود، معابد آنرا خراب، هیکل ها را معدوم و امکنه مقدسه را ملوث کرد، بدست مردوک (رب النوع بزرگ بابلیها) دست زد و او را به آسور برد. مردوک غضب خود را نسبت به بابل فرو نشاند و ۲۱ سال در آسور بماند، تا اینکه خشم او نسبت بیابان تسکین یافت و پادشاه آسور را، که مخرب مملکت مردوک بود، شمشیر پسر او، که از خون او بود.... (این قسمت گم شده). مردوک پادشاه اوم مان ماندها (یعنی مادیها) را معاون (نبوپالاسار) قرار داد و او، که بی نظیر است، بامر مردوک بکمک نبوپالاسار شتافت. از بالا و پائین، از راست و چپ مانند سیل رو آور شد و انتقام بابل را کشید. پادشاه اوم مان ماندها دلیر است، او معابد تمام خدایان آسور را خراب و نیز ولایات آکد را، که بر ضد پادشاه آکد بودند، ویران کرد. پادشاه بابل از رفتاری، که بامر مردوک شده بود سخت مکدر بود.... او دست بامکنه مقدسه خدایان نزد.... بنا بر این خرابی معابد آسور بدست مردم خارج مذهب، بر برها انجام پذیرفت.....»



از این استوانه چنین استنباط میشود: بابلیها بواسطه رفتار خشن آسوریها منتظر فرصت بوده اند تا تلافی کنند، حاکم آسور در بابل، که خودش میگوید بابلی بود<sup>۱</sup>، یاغی شده و خواسته است شهرهای بین النهرین را تسخیر کند (شاید مصر هم باین خیال بوده و بابل خواسته پیش دستی کرده باشد) بعد جنگ شروع شده و آسوری ها پا فشرده اند. در نتیجه نبوپالاس سار بهره مندی نیافته و از مادی ها دشمنان دیرین آسور کمک طلبیده. پس از آن مورخ شتر<sup>۲</sup>، که خود در خیال حمله به آسور بوده، موقع رامقنتم شمرده و اتحادی با پادشاه یاغی بابل کرده کار آسور را ساخته است. از این که در استوانه گفته شده بکمک مادی ها ولایات اکدی هم ویران شده، معلوم است، که شهرهای قدیم اکد، چون طرفدار آسوریها بوده اند، نمیخواسته اند بیابلی کمک کنند، شاید از این جهت، که آسوری ها باین شهر ها قدیم امتیازاتی داده بودند. بهر حال معلوم میشود، که پادشاه بابل از عهده آنان بر نیامده و باز بکمک مادی ها بر آنها غلبه کرده. از اینجا روشن است، که طرف قوی در این اتحاد مادی ها بوده اند. موافق نوشته دیگر نبونید حرّان، که از نظر آسوری ها مقدس بود، نیز در این زمان خراب گردیده. راجع به بت ها پادشاه مزبور گفته، که مادی ها آن را بیابلی ها دادند و بیابلی حمل شد. نبوپالاس سار در یکی از نوشته ها، که از او بدست آمده، بخود بالیده می گوید آسور را تسخیر و مملکت دشمنان خود را مبدل به تلی از خاک و خرابه کرد. از زبان پادشاه بابل چنین بیانی طبیعی است، زیرا نمیخواسته خود را مرهون ادیبها نشان بدهد، ولی استوانه ای هم از او بدست آمده که مضمونش این است:

«نبوپالاس سار، پادشاه حقیقت، شبانی، که مردوک او را طلبیده. چون من حقیر و پسر نا چیزی، همیشه معابد مقدسه (نبو)<sup>۱</sup> و (مردوک) را محترم میداشتم و هم من مصروف بود بر اینکه قوانین و احکام آنها اجرا شود، خدائی که از بطون مردم آگاه، از قلوب خدایان آسمان و زمین مطلع و مراقب راهی است، که مردمان

۱ - باین تر نوشته او ذکر شده.

۲ - چنانکه در مدخل گفته شد پسر مردوک را نبو یعنی خبر دهنده از متنبات مینامیدند.

می پیمایند، بقلب من نفوذ یافته من حقیرا رئیس مملکتی کرد، که در آن متولد شده ام و حکمرانی مملکت و مردم را بمن بخشید. او روحی نازل کرد، که مرا حفظ و در کارها بمن کمک کند، یرگال<sup>۱</sup> را که قوی شوکت ترین خدایان است، هادی من قرارداد، دشمنانم را مطیع و رقبای مرا غنول کرد. آسوریها، که از دیر گاهی بر تمام ملل حکومت میکردند و بقید سنگین خود مردم مملکت مرا مطیع کرده بودند، من ضعیف و ناچیز بواسطه پرستش خدای خدایان و بکمک ویاری قوای مدعش (نبو) و (مردوک)، دو صاحب اختیار من، دست آسوریها را از مملکت اكد کوتاه و آن را از قید آسوریها خلاص کردم. . . . این نوشته با نوشته دیگر نبوپالاس سار تفاوت دارد از این حیث، که پادشاه بابل در این یکی فروتنی خود را نشان داده، شاید این کتیبه بیابیه ای بوده، که پس از فتح منتشر شده و پادشاه بابل خواسته اظهار تقدس کند، تا حسیات مردم را با خود موافق سازد. این نکته اهمیت ندارد، ولی جالب توجه است، که پادشاه بابل در این کتیبه از اكد سخن میراند و از جنگ تعرضی با آسور و محاصره نینوا چیزی نمیگوید. از ذکر اسم یرگال چنین مستفاد میشود، که در قشون آسور طاعون افتاده و کار دشمنان را آسان تر کرده. از اینجاست استنباط کرد، که آسور سخت پافشرده و متحدین بواسطه اوضاع و احوال مساعد موفق گشته اند، که این مالک الرقاب ملل آسیای غربی را از پای در آورند. از کتیبه مزبور نیز دیده میشود، که آسور حکمرانی بر ملل آسیای غربی داشته. این جای کتیبه با نوشته های هرودوت و با توریة کمالاً موافقت دارد. هرودوت تسخیر نینوا را به مودخ شتر یا چنانکه او نوشته، به کیا کسار نسبت داده و وعده کرده کیفیات تسخیر پایتخت آسور را بعد شرح دهد (کتاب ۱ بند ۱۰۶) ولی وعده اش را فراموش کرده و این قسمت نا گفته مانده. یرس، چنانکه گذشت، نوشته، که پادشاه آسور قصر خود را آتش زد و باید از اینجا استنباط کرد، که خود و خانواده اش در آن آتش سوخته اند. کنزیاس نوشته، که دجله قسمتی، از دیوار شهر را خراب کرد. تا حوم

۱ - یرگال سیاره مریخ و بعقیده بابلیها رب الثوع جنگ، طاعون و جهنم بود.

گوید: «دروازه‌های رودها باز خواهد شد و قصر منهدم خواهد گردید». راجع  
 بتاریخ انهدام نینوا باید در نظر داشت: اوسونیوس تاریخ آنرا سال اول چهل  
 و سومین اَلَم پیاد معین کرده، پرونیس يك سال پیشتر رفته، توریة این سالرا  
 سال کشته شدن یوشیادرجسکی بامصری هادانسته (چنانکه پائین تریباید) ببویدپادشاه  
 بابل گوید، که معبد، حرّان، راینجاه و چهارسال بعد از انهدام آن از نو بساخت.  
 بنابر این اطلاعات تاریخ انهدام نینوا را در سال ۶۰۷ ق.م میدانند، بعضی ۶۰۵ و  
 ۶۰۶ هم می‌نویسند. نینوا پایتخت دولت قدیم قویم آسور، که چندی قبل از انهدامش،  
 پایتخت تمام آسیای غربی و یکی از بزرگترین شهرهای عالم آن زمان بشمار میرفت،  
 چنان زیر و زبر شد، که جز خرابه‌هایی از آن چیزی باقی نماند. دو قرن بعد، وقتی که  
 لشکر یونانی سرداری کزِ نفون از (کالاه) و نینوا میگذشت، رهنمایان یونانی‌ها  
 محل‌های این دو پایتخت نامی را لاریسا و میس پیلا نامیدند، زیرا کزِ نفون  
 در کتاب خود موسوم بعقب نشینی ده هزار نفر گوید: «آن جا خرابه‌های شهر  
 بزرگی بود، که آنرا، لاریسا، مینامیدند و در زمان قدیم مساکن مادی‌ها بود، در  
 همان فصل مورخ مذکور بهمین مضمون از (میس پیلا) ذکر کرده. بغاطر  
 کزِ نفون و همراهانش خطور نمی‌کرده، که در این جاها وقتی سر نوشت دول و ملل  
 حل و عقد میشد. آسور پس از این ضربت دیگر کمر راست نکرد و، چنانکه  
 بیاید، در تقسیم سهم دولت ماد گردیده، پس از انقراض دولت ماد باسم آثورا جزو  
 شاهنشاهی هخامنشی شد و بعد بدست اسکندر و سلوکیها افتاد. انقراض آسور  
 باین زودی پس از آن درخشندگی و قدرتی، که نشان داده بود، باعث حیرت است.  
 درست چهل سال، بعد از اینکه دولت عیلام را منقرض کرد، خود نیز منقرض شد.  
 چون جهات این واقعه مهم بالآخر نوشته شده از این موضوع می‌گذریم.

نینوای خراب در زمان امپراطوران روم مستعمره نظامی گردید<sup>۱</sup> و مورخین  
 یونانی و رومی تمام بین‌النهرین را آسور مینامیدند، چنانکه هرودوت مملکت  
 بابل را هم آسور مینامد، و حالا هم رشته زبان و آثارشناسی بابل و آسور را «آسور  
 شناسی» مینامند<sup>۲</sup>، ولی باید گفت، که از آسور همین باقی ماند، زیرا زندگانی سیاسی

۱ - Anabasis, III-4.

۲ - Níniva - claudipolis.

۳ - Assyriologie.

و علوم و ادبیات آن از میان رفت. بعضی محققین باین عقیده اند، که زبان آسوری و خط میخی در زمان قدرت آسور هم بطور مصنوعی در دربار حفظ میشده و در میان مردم زبان و خط آرامی معمول بوده.

آسیای غربی پس از سقوط نینوا، در نقشه آسیای غربی تغییر کلی روی داد: توضیح آنکه در موقع تقسیم ترکه آسور، ولایات واقع در کنار از سقوط نینوا دجله علیا و کاپادوکیه نصیب دولت ماد گردید، سائر مستملکت

آن، یعنی بین النهرین سفلی، سوریه، فلسطین، بابل رسید و در اینجا دولت کلدانی و بابلی تشکیل شد. این دولت پس از سقوط آسور یگانه حافظ تمدن قدیم بابل بود. پس از این دو دولت درجه اول دولتهای دیگری نیز در مشرق قدیم وجود داشتند، مانند مصر، که تازه زندگانی سیاسی خود را از سر گرفته بود، لیدیّه و مملکت کیلیکیّه در آسیای صغیر. غیر از این دولتها در فلسطین امارتهای کوچکی بودند، مانند امارتهای یهود، ادومیان و غیره، که سابقاً در تحت حکومت آسور میزیستند و حالا هم بهمان حال، منتها در تحت سلطه دولت بابل، میبایست بحیات خود ادامه دهند. در فینیقیه شهر صور از حیث ثروت و ترقی درجه اول را حائز بود، چه این شهر عجله ارقیبی نداشت و کسی هم در صدد تسخیر آن بر نیامده بود. درجه آبادی، ثروت و درخشندگی آن از بیاناتی، که حزقیال تقریباً مقارن این زمان کرده، بخوبی مشاهده میشود (کتاب حزقیال باب ۲۷ و ۲۸). دولت ماد پس از سقوط نینوا بتسخیر ممالکی، که سهم او شده بود پرداخته و لایانی را، که در کنار دجله علیا واقع بود، تسخیر و با مملکت وان ستیزه کرد. سپس در کاپادوکیه و آسیای صغیر چندان پیشرفت تا برود هالیس (قرل ایرماق) حالبه رسید و، چنانکه بیاید، با دولت قوی لیدی در افتاد. برای فهم این وقایع و وقایع بعد باید کلمه ای چند از بابل و لیدیّه بگوئیم.

بعد از سقوط نینوا نبوپولاس سار بین النهرین سفلی را تصرف کرد. بعد بابل میخواست بطرف سوریه حرکت کند، که ناخوش شد و بخت النصر پسر خود را، که معروف به بخت النصر دوم است، با قشونی بجننگ مصری ها

فرستاد<sup>۱</sup>. چه پادشاه مصر یخائو<sup>۲</sup> از ناتوانی آسور و اشتغال بابل بمحاصره نینوا استفاده کرده داخل شامات شده بود. پادشاه مزبور باین بهره مندی اکتفا نکرده بطرف مشرق راند و فاتحانه تا کار کمیش واقع در ساحل فرات پیش رفت و چنانکه در توریة نوشته اند، با پادشاه یهود، یوشیا، که طرفدار آسور بود، جنگید و یوشیا کشته شد (کتاب دوم، تواریخ ایام، باب ۳۵). بعد با قشون کلدیه مضاف داده شکست خورد (۶۰۵ ق. م). از بیانات ارمیا معلوم است، که مصرها در نتیجه این جنگ شکست فاحشی خورده در کمال بی نظمی فرار کرده اند (کتاب ارمیا، باب ۴۶). بخت النصر میخواست مصرها را تعقیب کند، ولی در این حین خبر رسید، که پدرش در گذشته او با عجله بطرف بابل شتافت، تا خطری در غیاب او برای سلسله جدید روی ندهد. پس از آن سوریه در تحت سلطه بابل درآمد، ولی مصر بزودی از این مملکت صرف نظر نکرد و فلسطین هم، چون دید بین دو دولت نزاع است، راحت نشست. چنانکه از توریة دیده میشود، ارمیا مردم رانصیحت میکرد، که برضد بابل اقدامی نکنند و عواقب وخیم آنرا مینمود، ولی اشخاصی هم بودند، که مردم را بر علیه بابل بر میانگیختند. خصومت بین بابل و فلسطین بطول انجامید. در ابتداء بخت النصر تصور میکرد، که اگر مردمانی را برضد یهودیها برانگیزد، کافی خواهد بود و با این مقصود آرامیها را با کلدانیهای خویش بجنگک آنها فرستاد، ولی بعد، چون دید، که این اقدامات کافی نیست، خود به فلسطین رفته و یهو یا قیم پادشاه یهود را گرفته در زنجیر کرد، تا به بابل بفرستد، ولی او بلافاصله مرد و پسرش (یهو یا کین) بعد از سه ماه در ۵۹۷ ق. م تسلیم شد. پس از آن بخت النصر او را با ده هزار نفر از یهودیهای متنفذ به بابل فرستاد و از ظروف معابد بزرگ بعضی را شکسته، برخی را بشهر مزبور حمل کرد. در ابتداء بخت النصر میخواست دولت یهود را، ولو اسم باشد، حفظ کند و با این مقصود پسر سوم یوشیا را، که صدقیانام داشت، پادشاه آن مملکت کرد، ولی او هم برضد بابل برخاست. بعد همسایگان

۱ - اسم او ییابیئو کودوری نصر است یعنی (ای نبو، حدود مرا حفظ کن) در توریة نبو کدنصر نوشته اند.

یهود و صور با او همدست شدند و مصر هم، که چشم خود را بسوریه دوخته بود، بازبنای نمرض را گذاشت. کلدانی ها بیت المقدس را محاصره کردند و آپ ریس، فرعون مصر، بکمک یهودیها آمد. کلدانیها درابتداء عقب نشستند. سرور ووجد یهودیها را حدی نبود، ولی بعد فرعون در ۵۸۶ ق.م شکست خورد و بیت المقدس پس از مقاومت و مدافعه سخت بدست کلدانیها افتاد. این دفعه بخت النصر بایهود کاری کرد، که انعکاسش تا زمان ما ممتد است. توریة گوید (کتاب دوم، تواربخ ایام، باب ۳۶): «پس پادشاه کلدانیان جوانان ایشان را درخانه مقدس ایشان بشمشیر کشت و بر جوانان، دوشیزگان، پسران و ریش سفیدان ترحم نکرد، او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک، خزانه های خانه خداوند، گنج های پادشاه و سرورانش تماماً بیابل برد و خانه خدا را سوزانید، حصار اورشلیم را منهدم ساخت، همه قصرهایش را با آتش سوزانیدند، جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند و بقیة السیف را بیابل باسیری برد، که ایشان تا زمان سلطنت پادشاهان پارس او و پسرانش را بنده بودند ....». از کارهای معروف بخت النصر، که در تاریخ ضبط شده، اینهاست: اولاً باغهای معلقی در بابل برای زنش آمی تیس، دختر مو و خنثر، ساخت و بعدها، برخلاف واقع، نسبت بنای آن را بسمیرامیس ملکه داستانی آسور دادند. این باغها بر صفحه بلندی ساخته شده بود و چنین بنظر میآمد، که اشجار آن معلق است. باغهای مزبور را یونانیهای قدیم یکی از عجائب هفتگانه عالم قدیم دانسته اند. بعد برای (ایستار)، که بمقیده بابلیها ربه النوع جنگ و عشق بود، دروازه باشکوهی ساخت. یکی از کارهای مهم او سدّی است، که از طرف شمال و جنوب بابل برای حفاظت این شهر از لشکر مهاجم خارجی ساختند. سدّ شمالی، که موسوم بسدّ مادی بود، از دجله تا فرات امتداد داشت. بواسطه این سدّ ممکن بود در موقع خطر تمام جلگه مجاور بابل را از طرف شمال مبتدل بدریاچه کنند. چنین سدّی هم بحکم این شاه از طرف جنوب ساخته بودند. از اینجا معلوم میشود، که باوجود اینکه دولت ماد دوست بابل بشمار میرفت و بین دو خانواده سلطنت وصلتی

۱ - این باغ در زمان اسکندر وجود داشت، توصیف آن در جای خود بیاید.

شده بود ، باز شاه ماد نظری بثروت بابل ، عروس شهرهای آسیا ، داشته و بابلیها هم از دولت قوی ماد نگران بوده اند . علاوه بر این کارها بخت النصر خرابی های بابل را مرمت کرد و قصور و معابد زیاد بساخت . بنابراین ، او را یکی از پادشاهان بزرگ بابل میدانند .

**لیدیّه** مملکتی بود در طرف غربی آسیای صغیر ، که حدود آنرا در این زمان چنین معین کرده اند : حدّ شمالی و شمال غربی ، دریای سیاه و دریای مرمره ، حدّ جنوبی ، دریای مغرب ، از سمت مغرب محدود ببحر الجزائر و از طرف مشرق برود هالیس . راجع بلیدیها باید در نظر داشت ، که معلوم نیست از کدام نژاد بوده اند و ، چون توریّه آنها را از بنی سام محسوب داشته ، ( سفر پیدایش ، باب دهم ) سابقاً اینها را سامی نژاد میدانستند ، ولی اکنون عقیده دارند ، که گفته های توریّه راجع به نژاد ملل از نظر سیاسی بوده نه نژادی . آریانی بودن آنها هم معلوم نیست و چنین بنظر میآید ، که مردم لیدی از بومی های اصلی آسیای صغیر بوده اند . آنچه محقق میباشد این است ، که در اینجا مردمانی از عهدی قدیم میزیستند و بعد در قرن دهم و نهم ق . م مردمی دیگر موسوم به بریگها یا فریکی ها ، که از ملل هند و اروپائی بوده قرابت نژادی با یونانیهای قدیم داشتند ، باین سرزمین آمده غلبه یافتند و در قرون بعد متدرجاً بابومیها مخلوط و در میان آنها حل شدند . در قرن هشتم ق . م میداس نامی در اینجا سلطنت کرد ، او را در تاریخ ( میثای موشکی ) نیز نامیده اند . در حوالی ۷۷۰ ق . م این پادشاه با ( روسا ) پادشاه مملکت آرات متحد شده معاً با سارگن دوم سلطان آسور جنگ کردند . پس از آمدن فریکیها بمملکت لیدیها و تأسیس دولتی در اینجا طوائف لیدیّه قوّتی یافتند ، سپس دولتی در اینجا تشکیل شد و یک سلسله پادشاهانی در اینجا سلطنت کردند ، که معروف به ( هراکلیدها ) یا هرقلیها بودند . ( آکرون ) نامی این سلسله را تأسیس کرد و در دوره این سلسله فریکیها بکلی بابومیها مخلوط شدند . بعدها در اینجا سلسله دیگری برقرار شد ، که در تاریخ معروف بسلسله مریناد است ،

توضیح آنکه ژیک<sup>۱</sup> نامی، که ییزمدار سادیاز<sup>۲</sup> تس، آخرین پادشاه لیدی از سلسله هرقلیها بود، عاشق زن او گردید و بعد پادشاه را کشته بتخت نشست<sup>۳</sup>. این شخص دولت لیدی را قوی و مخصوصاً سواره نظامی تشکیل کرد، که در تمام مشرق زمین معروف بود. پس از آن، چون دید که قوی است، بعضی مستعمرات یونانی را در آسیای صغیر تابع کرد و با برخی قراردادهائی بست. این کار اهمیت داشت، زیرا یونانیهای آسیای صغیر مانع از تجارت لیدیها با ممالک غربی بودند، ولی زحمت بزرگ این دولت از طرف شمال بود. توضیح آنکه کیمرها مانند سکاها از طرف شمال همواره بخاک این دولت تجاوز کرده ولایسات لیدی را دست خوش غارت و چپاول میداشتند.

در حدود ۶۶۷ لیدیّه از نو دچار ناخت و تاز کیمرها گردید و این دفعه نهب و غارت و خرابی بقدری شدید بود، که ناخت و تاز آنها را بطوفانی شبیه کرده اند. ژیک، چون دید نمیتواند از عهده آنان بر آید، بکمک آسورمتو<sup>۴</sup> سل شده با این مقصود سفیری بدربار آن دولت فرستاد. آسوربانی پال، که از بودن دولت لیدی در عالم بیزار و از شنیدن اسم آن متنفر بود، نظر بسیاست و احترام از تولید مشکلات مؤذبانه

۱ - Ogyes.

۲ - هرودوت این قضیه را چنین حکایت کرده، (کتاب اول بند ۸ - ۲۲) کاندولا، آخرین پادشاه سلسله هرقلیها، زنی داشت، که از حیث جمال بی نظیر بود و پادشاه بسیار او را دوست میداشت. کاندولا نیزمداری نیز داشت موسوم به ژیک، که بسیار مورد اعتماد او بود. روزی پادشاه باو گفت، من هر قدر از زیبایی زن خود تعریف میکنم می بینم، که تو باور نمیکنی. این است، که میخواهم تو او را در خواب گاه، وقتی که رختهای خود را کنده و میخواهد بخوابد، به بینی. ییزمدار استیجاش و کاندولا چندان اصرار کرد، تا بالاخره قرار شد پادشاه او را در خوابگاه خود مخفی بدارد و او ملکه را برهنه ببیند. بعد چنین کرد و زن دریافت، که این قضیه بی دخالت شوهرش ممکن نبوده روی دهد و، برای کشیدن انتقام چنین افتضاحی از شوهر خود، روز دیگر ییزمدار را خواسته باو گفت، از دو راه یکی را باید انتخاب کنی، پادشاه را کشته، ملک او و مرا بدست آری یا با من کشته شوی. ژیک، پس از اینکه دید ملکه در هزم خود راسخ است، شق اولی را قبول کرده در پشت همان در پنهان شد و شبانه در خواب پادشاه را کشت، بعد ملکه را گرفته بتخت نشست و بانی سلسله پرمناذها گردید. معلوم است که هرودوت قضیه را بشکل داستان شنیده ضبط کرده، اصل قضیه چنین بوده، ژیک زن کاندولا را جلب کرده، بعد پادشاه را کشته و بتخت نشسته. از نوشته های هرودوت هم، که راجع به گرزوس پالین تر بیاید، این معنی مستفاد می شود.



جوابی داد، ولی بموقع کمکی پادشاه لیدی نرساند. بالاخره او مجبور شد فقط بقوای خود تکیه کند. بعد در جنگی، که روی داد لیدیها شکست خوردند و پادشاه آنها کشته شد، آردیس پسر پادشاه مقتول فراریهای جنگ را جمع کرده از یونانیهای سواحل مجاور کمک طلبید و اینها با سگهای جنگی، که تربیت کرده بودند، در قشون او داخل شده بواسطه سگهای مزبور، که با سبهای کیمریها حمله میبردند، آنها را شکست دادند. در این حال کیمریها بطرف مشرق عقب نشسته در کردهای کیلیکیه سپاه آسور برخوردند و جنگ بنفع آسوریها خاتمه یافت، توضیح آنکه کیمریهای شکست خورده با تلفات زیاد بخانههای خود برگشتند. این واقعه برای دولت لیدی بسیار مهم بود، چه بواسطه فراغت از دشمن قوی میتوانست از این بیعد بامور دیگر پردازد. از این جهت دولت لیدی زود رو بترقی نهاد و مخصوصاً در زمان سلطنت آلیات<sup>۱</sup> باوج عظمت خود رسید. این پادشاه حدود شرقی لیدیّه را به رود هالیس (قرن ایرماق حالیه) رسانید و بآبادی و ثروت مملکت افزود. پسر او کرزوس<sup>۲</sup>، که معاصر کوروش بزرگ بود، بقدری بآرایش (سارد) پایتخت خود پرداخت، که یونانیها آنرا سارد زرین نامیدند. اشیاء نفیسه، ثروت و تجملات این پادشاه چشم مشاهیر یونانی را، که بدربار لیدی دعوت میشدند، خیره میکرد. از حیث تمدن لیدیها بدرجه عالی رسیده بودند، زیرا اوّلا زمین های حاصل خیز زیاد داشتند و دیگر بدریاها نزدیک بودند، نیز موقع جغرافیائی این مملکت بین بابل و آسور از یکطرف و عالم یونانی از طرف دیگر فواید زیاد برای رونق تجارت و ترقی ثروت مملکت بخشید. بالاخره باید در نظر داشت، که دولت لیدی در زمان جنگ بصلاح از هنر منی یونانیها استفاده میکرد، مثلاً اوّلین سکه در لیدی زده شده و این اختراع مهم بدست استادان قوم یتیان<sup>۳</sup>، که مستعمرانی در آسیای صغیر داشتند، انجام یافت (نیمه قرن هفتم ق. م) وزن سکه لیدی بابلی بود. لیدیها از حیث تجارت هم خیلی پیش بودند و بمقیده بعضی، قبل از اینکه یونانیها در دریانوردی و تجارت کوی سبقت بریابند، لیدیها در اینقسمت آسیای صغیر و صفحات مجاور

برتری داشتند. یونانیهای قدیم لیدیها را مردمی دانسته اند، که بتن آسانی وعیش و عشرت میل مفروطی داشته<sup>۱</sup>، اما بعضی نویسندگان عقیده دارند، که در موقع جنگ جنگی های خوبی بوده اند. از اینکه در مواقع سخت، یعنی در موقع طرف شدن با مردمان تازه نفس، مانند سکاها، کیمرها و آریانیهای ایرانی، بمرلمان تازه نفس دیگر متوسل شده و از آنها کمک خواسته یا سپاهیان اجیر در قشون خود داخل کرده اند، باید گفت، که عقیده یونانیهای قدیم صحیح تر است و زندقانی بسیار ملایم آنها را ست کرده بود.

چنین بود اوضاع لیدی و چنان - اوضاع بابل، که در فوق ذکر شد. اکنون مقتضی است، که بذکر وقایع ایران برگردیم.

جنگ هو و نخستَر مادیه و بابلی ها، چنانکه بالا تر گفته شد، پس از سقوط آسور ممالك آن را بین خود تقسیم کردند و سهم ماد، آسور بالاخص بالیدیه و ولایات شرقی آسیای صغیر گردید. در اینجا بدو سؤال

پیش می آید، که چرا شاه ماد ولایات حاصل خیز و پر جمعیت و ثروت آسیای غربی را مانند شامات و فلسطین بیابل داد. اگر چه صراحتی در این باب در تاریخ نیست، ولیکن جهت آن روشن است: نگاهداشتن ممالك مجاور ماد برای مادیها آسان تر از حفظ ممالکی بود، که بابل میبایست بین ماد و آنها حائل باشد و دیگر اینکه مادیها مردمان کوهستانی بودند و ممالك کوهستانی آسور و آسیای صغیر بیش از ممالك گرمی، مانند شامات و فلسطین، با مزاج و احوال روحی آنها مناسبت داشت. بهر حال مادیها پس از فراغت از کار آسور در منطقه خود يك يك ولایات را گرفته پیش رفتند. این جهانگیری برای آنها اشکالی نداشت، چه از تاخت و تاز سکاها اهالی این ولایات ناتوان و فقیر گشته، در مقابل مادیهای قوی نمیتوانستند پافشارند. این بود، که مادیها همواره بی مانع پیش رفتند تا برود هالیس رسیده بدولت قوی و معظمی برخوردند. معلوم است، که سلح بین این دو دولت با میلی، که هر دو بتوسعه داشتند، ممکن نبود ممتد باشد، بخصوص، که دولت ماد میخواست خود را

۱ - Luxurieux.

به بحر الجزایر برساند، چنانکه بابل پیوسته در صدد بود به دریای مغرب برسد. در این احوال چنانکه هرودوت گوید: (کتاب اول بند ۷۳-۷۴) حادثه ای روی داد، که بهانه جنگ برای مادیها گردید، توضیح آنکه هوو خشر یک عده شکارچی از سکها در دربار خود داشت و عده ای از جوانان نجیب مادی را زیر دست آنها داده بود، تا فن شکار کردن بیاموزند. روزی سکها از شکار با دست خالی برگشتند و شاه نسبت بآنها تندی کرد. سکها از تندی شاه سخت خشمگین شده از راه کینه ورزی یکی از جوانان نجیب مادی را کشتند، از گوشت او غذائی ترتیب داده در میهمانی بشاه خوراندند و بعد فرار کرده نزد آلیات رفتند. شاه مادر د کردن آنها را از پادشاه لیدی خواست، او پذیرفت و بر اثر آن جنگ شروع شد. در این جنگ مزایا بالیدیها بود، چه مادیها اولاً از تنگنه گاه خود، یعنی ماد، دور بودند، و حال آنکه لیدیها در خانه خود میخسکیدند. ثانیاً دولت لیدی از سپاهیان سنگین اسلحه یونانی عده ای را اجیر کرده بود و اینها در فنون جنگی خیلی ماهر بودند. ثالثاً سواره نظام لیدی بر سواره نظام مادی از حیث اسلحه و نظم برتری داشت. با وجود این جنگ ۵ سال طول کشید، بی اینکه طرفین نتیجه قطعی بگیرند، بالاخره کسوفی روی داد، که گویند طالس، حکیم یونانی، از اهل می لت (مَلطِه)، آنرا پیش بینی کرده بود. سپاهیان طرفین این کسوف را علامت غضب خدا دانسته دیگر حاضر نشدند جنگ کنند. بعد، (سورن سبوس) پادشاه کیلیکیه و بخت النصر پادشاه بابل بین طرفین حکم گردیدند و قرار شد، که رود هالیس سرحد دولتی گردد. (هرودوت گوید لابی نت، یعنی نبونید، حکم شد، ولی اشتباه کرده، زیرا در این زمان نبونید پادشاه بابل نبود). شاه لیدی بر اثر صلح دختر خود (آری یه نیس) را بولیعهد ماد داد (۵۸۵ ق. م). بعضی عقیده دارند، که مملکت (اورات رو) یاوان در موقع قشون کشی پادشاه ماد بقصد لیدی به جزو ماد گردید. برخی الحاق آن را بر این زمان مقدم می دارند، بهر حال تاریخ التحاق محققاً معلوم نیست. پس از آن، واقعه مهمی روی نداد و یک سال بعد از انعقاد صلح موخ شتر در گذشت (۵۸۴ ق. م) راجع بتاریخ ۵۸۵ ق. م باید گفت، که این یکی از صحیحترین

تواریخ وقایع عهد قدیم است . سابقاً تاریخ صلح ماد را با لیدیّه در ۶۱۰ ق. م میدانستند ، زیرا یونانیها تصوّر میکردند ، کسوفی که طالس حکیم پیش بینی کرده بود ، در این سنه روی داده ، ولی حالا از موازین علمی و حسابهای اری<sup>۱</sup> هیئتدان معروف محقق است ، که کسوف سیام سپتامبر ۶۱۰ ق. م برای شمال دریای اسود کلی و برای آسیای صغیر جزئی بوده ، کسوف کلی برای آسیای صغیر در این زمان همان کسوف ۲۸ مه ۵۸۵ ق. م است . اما از حکم شدن دو پادشاه برای انعقاد صلح روشن است ، که هر دو از قوی شدن ماد میترسیدند و برای حفظ موازنه خواسته‌اند جنگ خاتمه یابد ، تا احتمال غلبه ماد مرتفع گردد ، زیرا ، اگر جنگ امتداد می‌یافت ، غلبه با ماد میشد .

خصال هوو خشتَر این پادشاه در موقعی بتخت نشست ، که قشون ماد شکستی فاحش از آسور خورده و امید مادیها به خلاصی از قید آسور بیأس مبدل شده بود . با وجود این مشکلات ، هوو خشتَر از پای نشست و با بهره‌مندی با آسور جنگیده پایتخت آنرا محاصره کرد و ، اگر در ابتداء ازسکاها شکست خورد ، ولی باز مأیوس نشد ، تا این مردم تازه نفس و سلحشور را از ایران براند . پس از آن نقشه خود را در منقرض کردن آسور باعزمی متین دنبال کرد ، تا با بهره‌مندی از جنگ دوم بیرون آمده حدود ماد را به رود هالیس رسانید و آنرا بزرگترین دولت آسیای غربی ساخت . بنا براین و خصوصاً از این نظر ، که در بدو سلطنت او ماد در قید آسور بود و در اواخر سلطنتش برتری مادیهای آریانی در آسیای غربی منازعی نداشت ، باین نتیجه میرسیم ، که هوو خشتَر یکی از شاهان نامی ایران و یکی از قانددین مواقع مهم تاریخ بوده .

چون در زمان هوو خشتَر دولت ماد به اعلی درجه وسعت خود حدود ماد رسید ، لازم است حدود آنرا در این زمان معین کنیم . از طرف مغرب حدود آن معین است : رود هالیس یا قزل آیرماق کنونی آنرا از لیدیّه جدا میکرد . از طرف جنوب غربی با بابل هم حدّ بود و از طرف شمال نیز

معلوم است، که مملکت وان یا ارمنستان زمان بعد جزو این دولت گردید. سایر حدود محققاً معلوم نیست، اما از قرائن میتوان بطور تقریبی آنرا متعین کرد. اولاً شکی نیست، که حدود ماد قبل از سقوط ینوا از طرف جنوب بحدود عیلام میرسیده. پس از سقوط ینوا، چون دیده نمیشود، که بابل عیلام را جزو مملکت خود کرده باشد و عیلام هم جزو آسور بود، پس باید عقیده داشت که عیلام این زمان هم، از تر که آسور، جزو یا دست نشانده دولت ماد گردیده بود. در باب پارس هم از روایت هرودوت و وقایع بعد میدانیم، که تأقیام کوروش دست نشانده دولت ماد بشمار میرفت. راجع بممالك مشرق ایران، ظنّ قوی این است، که این صفحات هم جزو ماد بودند، زیرا هرودوت گوید، که فروز نیش این ممالك را تسخیر کرد. اگر تمام این ممالك هم در آن زمان جزو ماد نگردیده باشند، شکی نیست، که پس از سقوط آسور، به ماد ضمیمه شده اند، زیرا در قرون بعد هم می بینیم، که چون نقطه ای از ایران مرکز قدرت گردید، سایر ممالك بمرور تابع میشوند. بنابراین میتوان ظنّ قوی داشت، که حدود ماد از طرف مشرق تا باختر و جیحون ممتد بوده (بعضی عقیده دارند، که بسیحون میرسیده). راجع بگیلان و مازندران اختلاف نظر حاصل است، زیرا بعضی گویند که کلدوسیای گیلان و ماردها یا مردهای مازندران مانع از رسیدن دولت ماد بدریای خزر بوده اند، ولسی موافق نوشته های کتزیاس، که پائین تر ذکر شده کلدوسی ها تقریباً در اواخر دوره مادی از ماد جدا شده اند.

### آستیاگس - اژدهاک

نام و نسب اسم این شاه را هرودوت (آستیاگس) نوشته و کتزیاس (آستیگاس). راجع باسامی پادشاهان ماد هشت جدول بدست آمده، پنج از هرودوت و سه از کتزیاس. در سه جدول از هشت جدول مذکور اسم این شاه (اژدهاک) نوشته شده، نبوید پادشاه بابل اسم او را (ایخ - نوویکو) نویسانده و محققاً معلوم نیست که آستیاگس، آستیگاس و نیز ایخ نوویکو مصحف چه اسمی است، ظنّ قوی این است، که مصحف اژدهاک می باشد، زیرا

(مار آپاس)<sup>۱</sup> مورخ ارمنستان هم اسم اورا، چنانکه بیاید (آشداهاك) نوشته، که همان ازدهاك است، بهرحال اوپسرهووخستر بود و مدت سلطنتش موافق روایات هرودوت از ۵۸۴ تا ۵۵۰ ق. م. در زمان او دولت ماد منقرض شد و وقایع چنین بود:

اوضاع آسیای غربی  
وقتی که این شاه بتخت نشست، دولت ماد بزرگترین دولت آسیای غربی بشمار میرفت و ابهتی، که هووخستر بماد داده بود، دلالت میکرد براینکه این دولت آئیه درخشان تری خواهد داشت، ولی برخلاف انتظار، چنانکه درجای خود بیاید، دیری نگذشت که دولت مزبور به دست کوروش بزرگ منقرض شد (۵۵۰ ق. م.).

ازدهاك دربندو سلطنت خود خواست بجهانگیهای هووخستر ادامه دهد، ولی بزودی دریافت، که اوضاع آسیای غربی و موقع دول همجوار مانع از این کار است، زیرا اگر ماد میخواست از طرف مغرب توسعه یابد، میبایست بادولت لیدی و بابل بجنگد. دولت اولی بواسطه زحمات آلیات و کرزوس قوی بود، با یونانیها و مصر روابط دوستانه محکمی داشت و بعلاوه دختر آلیات ملکه ماد بود. بابل هم پادشاهی داشت، مانند بخت النصر فعال و باراراده و درافتادن با چنین سلطانی صلاح ماد نبود، بخصوص که خواهر ازدهاك ملکه بابل بشمار میرفت. از طرف دیگر لیدی و بابل هم، چون قوت ماد را میدیدند، نمیخواستند بهانه ای برای جنگ ایجاد کنند. این بود که تقریباً در مدت سی سال صلح و آرامش مختل نشد و در این مدت بخت النصر استحکامات بابل را قوی کرد و این شهر را باندازه ای آراست، که بابل مجدداً مقام سابق خود را باز یافت و آنرا عروس شهرها و پایتخت آسیا گفتند. بعد از بخت النصر دوم، در میان جانشینانش کسی پیدا نشد، که کارهای او را دنبال کند، نفاق داخلی، که بواسطه وجود بخت النصر قوی و باراراده، موقتاً فرونشسته بود، مجدداً شروع شد، چند نفر بتخت نشسته بزودی کشته شدند و بادر گذشتند و بالاخره کاهنان بابل شخصی را بنوید (به بابلی بنونه خید) نام، که از خانواده سلطنت نبود،

۱- Mar Apas Catina صفحه ۹۴ رجوع شود.

بتخت نشاندند. از لوحه‌هائی، که در بابل یافته‌اند، معلوم میشود، که پدر این شخص کاهن معبد (سین) یعنی ربّ النوع ماه در حرّان بوده و شاید قرابتی با خانواده سلطنت آسور داشته. بهر حال او شخصی نبود، که بتواند در چنین موقع باریک دولت بابل را اداره کند و فقط از اینجهت او را بتخت نشاندند، که در کنکاش کاهنان بر ضدّ پادشاه قبل شرکت داشت.

با وجود این سستی داخلی آرامش بابل بواسطه ابهتی، که دولت مزبور در زمان بخت‌النصر یافته بود، دوام داشت: سوریّه حرّ کتی نمیکرد، حتی صور از بابل میخواست کسی را برای پادشاهی بدانجا بفرستد و مصر هم بمستملکت بابل طمع میورزید، ولی دولت‌ماد، که بخوبی از اوضاع داخلی بابل آگاه بود، موقع را مناسب دید، که خیال دیرین خود را راجع به توسعه مملکت از طرف مغرب بموقع عمل بگذارد و پادشاه ماد با قشونی داخل بین‌النهرین گردید. کیفیات این جنگ معلوم نیست و حتی نمیدانیم مضامه‌ای بین فریقین رویداده یا نه، ولی از لوحه‌های نبونید پیداست، که او از این پیش‌آمد خیلی مکدر بوده، ولی نه از جهت سیاسی، بلکه از اینجهت، که نیت او در تعمیر معبد (سین) در حرّان بتأخیر افتاده بود. لوحه‌های او غالباً پر است از اطلاعات راجعه بآثار عتیقه بابل، بمعابد و استوانه‌هائی، که در پی‌های معابد قدیم می‌یافت و نیز راجع بسلاطین بسیار قدیم بابل، اکد و غیره. از قشون‌کشی پادشاه ماد هم، اگر اطلاعی میدهد بطور اجمال و بمناسبت معبد حرّان است. از يك لوحه او چنین مستفاد میشود که اگر کوروش بر پادشاه ماد خروج نکرده بود، جنگ ماد و بابل امتداد می‌یافت. **قیام کوروش** راجع باین واقعه اسنادی، که وجود دارد عبارت است از: نوشته‌های مورّخین قدیم مانند هرودوت، کتیراس و غیره، **بر پادشاه ماد** که، چون بیشتر راجع به صباوت و جوانی کوروش و کارهای او است، جایش در تاریخ دوره پارسی است و بیاید. تفاوت‌هائی هم در نوشته‌های مورّخین دیده میشود، که در جایش ذکر خواهد شد. خلاصه تمام این نوشته‌ها این است، که کوروش بر پادشاه ماد باغی شد و در نتیجه جنگ یا جنگ‌هائی

همدان را گرفته دولت ماد را منقرض کرد؛ فقط کز نفون، چنانکه در موقع خود ذکر خواهد شد، تسلط کوروش را بر ماد بطور دیگر شرح داده. بالاتر گفته شد، که در حفريات بابل لوحه ای از نبوید بدست آمده. پادشاه بابل در این لوحه مفاد خوابی را، که دیده، بیان و در آخر آن اشاره به بهره مندی کوروش و انقراض ماد میکند این است مفاد لوحه: «مردوك، آقای بزرگسو (سین)، یعنی نور آسمان وزمین از دو طرف من ایستاده بودند. مردوك بمن گفت: نبوید پادشاه بابل، آجر تهیه کن و معبد (اخول خول) را بساز، تا (سین) آقای بزرگ، در آنجا سکنی گزیند. من با کمال فروتنی بمردوك، آقای خدایان، گفتم، معبدی را، که تو نشان میدی، مادیها و قشون زیاد آنها محاصره کرده اند. مردوك بمن جواب داد: مادیهای، که تواز آنها سخن میرانی، دیگر وجود ندارند، چنانکه مملکت، پادشاه و اعوان و انصار او دیگر وجود ندارند. در سال سوم، آنها، (یعنی پارسیها) به جنگ او (یعنی پادشاه ماد) رفتند و کوروش پادشاه (آ نشان)، خادم جوان او، (یعنی مردوك) با قوای خود افواج مادی را متفرق کرد و اینخ نوویکو، پادشاه ماد را، اسیر کرده بمملکت خود فرستاد، نبوید از این پیش آمد غیر مترقب مشعوف بود، چمنی پنداشت، که این واقعه او را به اجرای خیال خود، یعنی تصرف حران و ساختن معبدی برای (سین) در آنجا، نزدیک کرده و نمیدانست، که چند سال بعد خود بابل هم بدست کوروش خواهد افتاد. از مضمون لوحه چنین استنباط میشود، که مادیها در این جنگ نسبت به بابلیها بهره مند بوده اند و قیام کوروش بر ماد موقتاً بابل را از دست رقیب قوی خلاصی بخشیده.

درباره اژدهاك (ایخ نوویکو بابلیها یا آستیا کس یونانیها) نمیتوان قضاوت کرد، زیرا نوشته های مورخین قدیم نسبت به او متضاد است: هرودوت او را جبار و شدید العمل دانسته، کتزیاس بعکس او را پادشاهی دثوف معرفی کرده و بیکلائوس دمشقی او را ستوده. بعضی مانند نلد که عقیده دارند، که نوشته های هرودوت راجع به آخرین پادشاه ماد از گفته های خانواده (هارپاگه) و زیر ایخ نوویکو است و چون این خانواده، چنانکه بیاید، دشمن شاه ماد بود، او را بد



توصیف کرده . اما گفته های بیکلائوس دمشقی راهم اغراق آمیز میدانند . نتیجه این میشود ، که راجع به شخص آستیاگ باژدها که از جهت فقدان مدارك صحیحه نمی توان چیزی گفت . در پایان این مبحث لازم است علاوه کنیم : مار آپاس - کائینا مورخ ارمنستان عقیده داشت ، که ازدها که در جنگی با تیکران پادشاه ارمنستان و دوست کوروش بقتل رسید . مورخ مذکور گوید ( کتاب ۱۸ - ۲۲ مستخرج از کتاب موسی خورن ) : از جهت دوستی تیکران با کوروش ، ازدها که پادشاه ماد ، از پادشاه ارمنستان ظنین شد . شبی خوابی دید بس هولناک ، که بر وحشت او افزود و در نتیجه شوری با نزدیکان خود مصمم گشت ، که تیکران را خائنه تلف کند . بنابراین خواهر او ( دیگرانوهی )<sup>۱</sup> را ازدواج کرد ، تا بدستیاری وی قصد خود را اتمام دهد . زن راضی نشد بپیرادرش خیانت کند و سرأ او را از نقشه شوم ازدها که آگاه ساخت . بعد ، که پادشاه ماد میخواست در سرحد ماد و ارمنستان تیکران را ملاقات و او را بکشد ، تیکران دعوت او را پذیرفت و دشمنی خود را با او آشکار کرد . پس از آن بزودی جنگ در گرفت و پنجماه دوام یافت . بالاخره در جدالیکه تیکران با ازدها که کرد ، او را کشت و خانواده اش را با ارمنستان برده در مشرق آرات جاداد . عده زنان ، دختران ، پسران و سایر اسرا بده هزار میرسید و ملکه آنوایش<sup>۲</sup> نام داشت . راجع بروایت مورخ مذکور ، باید گفت ، که برخلاف نوشته های مورخین یونانی و رومی است . راست است ، که کزنفون ، چنانکه بیاید ، تیکران نامی را اسم برده و او را پسر پادشاه ارمنستان دانسته ، ولی چنین روایتی را او هم ذکر نکرده . بعکس کزنفون گوید ( در تربیت کوروش ) ، که پادشاه ارمنستان خواست از موقع استفاده کرده باج پادشاه ماد نهد ، ولی کوروش از طرف او قشون با ارمنستان کشیده پادشاه آنرا مطیع کرد ، چنانکه او باج خود را داد ، سپاهی هم بکمک مادیها ، که جنگی در پیش داشتند فرستاد و تیکران هم در ملازمت کوروش بماد رفت . بنا بر آنچه گفته شد روایت مار آپاس کائینا را باید یکی از گفته های داستانی پنداشت .

۱ - Digranouhi. ۲ - Anoufche.

## انقراض دولت ماد را چگونه باید تلفی کرد

جهات انقراض کوتاهی عمر این دولت و سرعت انقراض آن باعث حیرت مورخین گردیده. بین ۶۰۶ و ۵۵۰ ق. م، یعنی بین اوج و حضيض، دولت ماد فقط ۵۶ سال فاصله است و این مدت برای سلطنتی دراز ولی برای عمر دولتی خیلی کوتاه است. هر چند سرچشمه‌های قدیم و جدید صراحتی در این باب ندارند، باوجود این از اخبار مختصر و محملی، که در باب دربار ماد بما رسیده و نیز از نظائر این نوع انقراض‌ها میتوان جهات آنرا حدس زد: چنانکه از نوشته‌های هرودوت، کزنفون و بعضی مورخین دیگر عهد قدیم دیده میشود، دربار ماد در زمان ازدهاک نسخه‌ثانوی دربار آسور بود: قصور عالیه، باغها و شکارگاههای عریض و طویل، که مخصوصاً برای شکار مهیا شده بود، هزاران درباری، پیشخدمت و خادم با لباسهای فاخر سرخ و ارغوانی، طوق‌ها و یاره‌های زرین و نیز انواع بازیها، تفریحات، همه قسم اسباب عیش و عشرت و لهو و لعب کاملاً تزیینات دربار آسور را مینمود. بنابر این باید گفت، که بعد از فتوحات درخشان هو و خشر درباریان و نجبای ماد بتمول رسیده و در زندگانی با تجمل و عیش و عشرت غوطه ور گشته سست شدند. قشون هم در مدت سلطنت طولانی آخرین پادشاه ماد بی کلاماند و صفات جنگی خود را فاقد شد. این بود، که در مقابل رقیب تازه نفس خود، یعنی پارسیها، که مردم کوهستانی و معتاد بزندگانی ساده و پیرزمت بودند، نتوانستند مقاومت کنند. این احوال از اینجا تأیید میشود، که پارسیها پس از استیلا بر ماد لباس و تزیینات و تجملات مادی را اقتباس میکنند و دیری نمیکنند، که خود پارسیها هم از اقتباس زندگانی تجملی مادیها و سایر مردمان آسیای غربی، مانند بابلیها و لیدیها، و فرو رفتن در عشرت‌های گوناگون سست شده صفات مردانگی و دلآوری از منہ قبل را از دست میدهند، چنانکه اسکندر، قبل از جنگ ايس سوس، یکی از دسته‌های قشون خود را، که فوق‌العاده بچپاول و بردن غنائم حریص بودند، مخاطب قرار داده گوید: «بروید و زینت‌های این زبان‌دا (مقصود سرداران ایران است) بربائید» ولی پس از جنگ کوکامل، قشون

خودگوینده این جمله بواسطه اقامت چهل روزه در بابل چنان با سرعت رو به سستی  
میرود، که اسکندر سخت نگران شده بزودی از آنجا حرکت میکند. سست شدن  
یونانیها وسلوکیها درازمنه بعد نیز تکرار همان احوالی است، که برای مادیها،  
پارسی ها و مردمان دیگر درازمنه پیش حاصل شد. کلیه این قاعده مسلم است،  
که چون مردمی در تجملات زندگانی و عیش و نوش فرو رفتند، سست گردیده  
بواسطه تن آسانی صفات مردانگی را جسماً و اخلاقاً از دست میدهند. این احوال  
اختصاص بعهد یا دوره ویا ملتی ندارد، بی استثناء نتیجه این احوال در هر زمان  
و هر جا یکی است.

معنی و نتیجه این نکته از تاریخ ایران قدیم کاملاً روشن است، که مرکز  
قدرت و حکومت مکرراً از يك نقطه ایران بنقطه دیگر منتقل  
این انقراض شده و يك سلسله ایرانی جای سلسله دیگر را گرفته، ولی تمامی  
این حکومت ها و سلسله ها حکومت ها و سلسله های ایرانی است. در این مورد هم  
غیر از آن نبود، این نظر را يك چیز هم تأیید میکند. مورخین یونانی تا صدسال  
بعد از انقراض دولت ماد مکرراً بجای کلمه (پارسی) (مادی) استعمال کرده و جنگهای  
پارسی ها را با یونانیها جنگهای مادی نامیده اند. اطلاق اسم مادی بپارسی از اشتباه  
یا خلط مبحث نیست، زیرا همان هرودوت، که تاریخ ماد و پارس را نوشته، مکرراً  
در کتاب خود بجای «پارسی»، «مادی» استعمال کرده و جهت هم معلوم است.  
یونانیها میدیدند، که قوم پارسی و مادی از هر حیث از يك ملت اند و، چون مادیها  
زودتر از پارسیها قدم بعرصه تاریخ گذاشته بودند، گاهی پارسی ها را هم مادی  
میکفتند. این نکته پائین تر روشن تر خواهد بود: بنابر آنچه گفته شد، باید معتقد  
باشیم که در سلطنت ازدهاک سلطنت ایران از سلسله مادی ایرانی بسلسله پارسی ایرانی  
انتقال یافت، چنانکه در قرون بعد از سلسله هخامنشی بافاصله کمی بسلسله اشکانی  
و بعد بسلسله ساسانی رسید، یعنی از پارسیها بیارتیها منتقل شد و بعد باز به اعقاب  
پارسیها و مادیها برگشت.

محققین نیز همین نظر را دارند، از جمله نلد که گوید: «امپراطوری ماد

بدست کوروش منهدم نشد و فقط تغییر شکل یافت. یکقسمت دیگر مردمان ایران ویک سلسله دیگر در رأس امپراطوری ایران واقع شده با تسخیر آسیا و ممالك همجوار آن، نقشه (هوخشتر) را، بقدری که در حیز امکان بود، بموقع عمل گذاشتند. امپراطوری پارس، چه بعقیده یونانیها، نظر با سلاطانی که ذکر کردیم، و چه بعقیده عبریها (کتاب حزقیال باب ۱۳ و ۱۵، کتاب عزرا باب ۱ و ۳) دنباله امپراطوری ماد بود (تبعات تاریخی راجع بایران قدیم، ترجمه فرانسوی، ص ۲۳) <sup>۱</sup>. این نکته را نیز باید در نظر داشت، که پس از انقراض دولت ماد اسم آن مدتها باقی بود و جغرافیون عهد قدیم بدو ماد قائل شده اند: ماد بزرگ، که با عراق عجم قرون بعد تطبیق میشود و ماد کوچک، که همان آذربایجان بود با قسمتی از کردستان. بعضی بسه ماد قائل شده، مادرازی یا (ری) را هم علاوه کرده اند، ولی صحیحتر باید همان دو ماد باشد، زیرا ری (جزو ماد بزرگ بود، چنانکه در قرون بعد هم ری را جزو عراق عجم میدانستند. ماد بزرگ در مشرق تا دربند دریای خزر (دروازه بحر خزر) امتداد می یافت و این دربند آنرا از یارت جدا میکرد: دربند بحر خزر را اکنون با سر دره خوار تطبیق میکنند. این دربند دروازه آهین داشت و ساخلوی آنرا حفظ میکرد. ماد در زمان ساسانیان مبدل به (مای) شد و در قرون اسلامی آنرا (ماه) گفتند، چنانکه می گفتند ماه نهاوند، ماه بصره و غیره و در جمع ماهات. در ایران غربی جاهائی هست، که اسمشان با (مار) ترکیب شده، مانند مارآباد و بعضی عقیده دارند، که مار هم از ماد است. ممکن است چنین باشد، ولی برای این عقیده مدرکی نداریم، جز اینکه (ویکتور لانگلو) <sup>۲</sup>، که نوشته های مورخین ارمنستان را جمع کرده، گوید: مادی را بارمنی (مار) گویند و اعقاب اردهاک، آخرین پادشاه ماد را، بزبان ارمنی (ویشتابازونک) یعنی اردها زاده ها می گفتند <sup>۱</sup> راجع بمبدل شدن ماد به (مای) و (ماه) مدارکی در دست است، مانند نوشته های

۱ - Nöldeke, Etudes historiques sur la Perse Ancienne. Paris. 1896 p. 23.

۲ - Viet. Langlois, collection des hist. anc. et moder. de l'Arménie Paris 1881. t. I P. 35. ( not. I ).

موسی خورن، جغرافیادان ارمنی، و کتب نویسندگان قرون اسلامی، چنانکه بیاید.

## فصل سوم - روایات کتزیاس راجع به ماد

چنان بود مفاد نوشته های هرودوت، کتیبه های آسوری، لوحه های بابلی و غیره درباره مادیها و دولت ماد، که ذکر شد. چون کتزیاس هم چیزهایی راجع به ماد نوشته، لازم است مضامین آنرا نیز ذکر کنیم، زیرا، اگر هم در بعض موارد موافق حقیقت باشد، از کلیات آن میتوان راجع به مادیها، دولت ماد و مناسبات آن با آسور و سائر ملل استنباطهایی کرد: چنانکه درمدخل گفته شد، نوشته های کتزیاس کم شده و فقط قسمتهای کمی از آن بمانده، زیرا بعضی مورخین قرون بعد جاهایی را از نوشته های او در کتب خود ذکر کرده اند. از جمله دیو دور-سی سی لی است، که راجع به ماد از قول کتزیاس چنین گوید (کتاب ۲ بند ۲۳).

سارداناپال، آخرین پادشاه آسور، از حیث تن آسانی و تنبلی و اوضاع آسور غوطه ور شدن در عیش و عشرت از تمام پادشاهان آسور گذشت.

او خود را از نظر مردم پنهان میداشت و همواره در قصر خود در میان زنان غیر عقدی اوقات خود را به لهو و لعب میگذرانید. او مانند زنان بساختن رنگه ارغوانی، بعمل آوردن پشم، پوشیدن جامه زنان، آراستن صورت<sup>۱</sup> و استعمال عطریات مشغول بود و در این کارها بقدری افراط کرد، که از حیث تن پروری از زنان بدعمل هم گوی سبقت را ربود. شب و روز مسکرات زیاد استعمال میکرد، بهمه نوع عیش و عشرت میپرداخت و بدرجه ای بی پروا و بی شرم بود، که آشکارا اعمال زشت و قبیح را مرتکب میشد. بالاخره بی حیائی را بجائی رسانید، که در حیات خود سنگ قبری برای خود ساخت و کتیبه ای بر آن بزبان بربرها (غیر یونانیها) نویسد، که یکی از یونانیها آنرا چنین ترجمه کرد: «ای رهگذر، یقین بدار، که توفانی هستی و روح خدا برای لئال بند بیا باز کن، زیرا برای کسی، که مرده دیگر لذتی نیست. منکه وقتی پادشاه بینوای بزرگ بودم، فقط مشتی خاکم ولی آنچه را، که

۱ - مقصود از رنگه کردن است.

خورده‌ام و آنچه را، که باعث عیش و عشرت من بود، با خود دارم. تنها چیزی را، که از دست داده‌ام، قدرت و ثروت من است. چنين بود سارداناپال و او نه فقط زندگانی خود را بطور شرم آور با خرسانید، بلکه دولت آسور را، که دوامش بیش از تمام دول دیگر بود، از دست بداد.

آربا کس رئیس مستحفظینی، که ماد همه ساله به ینوا برای قراولی میفرستاد، شخصی بود ممتاز. این شخص در اردو با رئیس سپاهیان بابلی دوست شد و نقشه بر انداختن آسور را در میان گذاشت. رئیس بابلیها، که به یه‌لزیس<sup>۱</sup> نام داشت و طرف توجه کاهنان بابلی، موسوم به کلدانیان، بود، چون از نجوم و غیب گوئی اطلاعات مبسوطی داشت، روزی بدوست خود گفت، تو سلطان تمام ممالکی خواهی بود، که سارداناپال در تحت تسلط خود دارد. آربا کس از این یدشکوئی غرق شغف گردید و به یه‌لزیس گفت، اگر چنین شود، تو را بحکومت بابل منصوب خواهم کرد. بعد او با سائر سرداران طرح دوستی ریخت و حس کنجکوی او را بر آن داشت، که زندگانی پادشاه را در اندرون مشاهده کند. خواجه‌ای در ازای یک جام طلا او را با اندرون پادشاه برد و، چون آربا کس در عیش و عشرت شاه نگرست، بیش از سابق مصمم شد، که نقشه خود را اجرا کند. با این مقصود دو دوست مزبور کنکاشی ترتیب دادند، توضیح آنکه آربا کس متعهد شد مادیها و پارسی‌ها را بر آسور بشوراند و یه‌لزیس بابلیها و نیز اعراب، یعنی متحدین آنان را، بمقیام وادارد. چون مدت قراولی مادیها بسر آمد، آربا کس به ماد برگشت و مادیها و پارسی‌ها را بر آسور شوراند، یه‌لزیس هم با بابلیها چنین کرد و شخصی را نزد اعراب فرستاده کمک آنها را طلبید. خلاصه آنکه پس از یکسال متحدین باین بهانه، که توبت قراولی آنها در اردوی ینوا رسیده است، با سپاهیان خود بطرف شهر مزبور حرکت کردند. قیام آربا کس ملل چهارگانه مذکور، که عده‌شان به ۴۰۰ هزار نفر میرسید، در جایی جمع شدند، تا در باب نقشه جنگ شور کنند. سارداناپال، همینکه از این خیانت آگاه شد، باقشوی، که برای

بر آسور

او باقی مانده بود، بعزم جنگ بیرون آمده بردشمنان خود غلبه کرد ولی کنتشیان بکوهی، که در هفتاد استادی (تقریباً دو فرسخ و بیسی) ینوا بود، پناه بردند و بعد برای جدال دوم حاضر شدند. سارداناپال جارچی هائی بطرف دشمن فرستاد، تا جار زنند، که هرکس آربا کس را بکشد، مستحق گرفتن دو بست تالان طلا خواهد بود و، اگر زنده او را بیاورد، حکومت مملکت ماد از آن او خواهد شد. نظیر این پادشهارا هم برای کشتن (بهلمزیس) وعده داد، ولی کسی اغوا نشد. سارداناپال باز جنگ کرد، عده زیادی از دشمن بکشت و باقی مانده سپاهیان کنتشیان باز بکوه پناه بردند. آربا کس داشت مأیوس میشد، ولی بهلمزیس باو گفت، بوسیله آیاتی خدایان باو ظاهر ساخته اند، که پس از مجاهدات زیاد او موفق خواهد شد.

جنگ سوم روی داد، باز پادشاه آسور غالب آمد، حمله باردوی دشمن برده آنرا تسخیر کرد و سپاه شورشیان را تا سرحد بابل براند. آربا کس رشادت‌های حیرت‌انگیز کرد و از آسوریها عده‌ای زیاد بکشت، ولی خودش هم زخم برداشت. در این احوال سرداران ملل مذکوره بواسطه یأس از بهره‌مندی میخواستند بولایات خود برگردند، ولی بهلمزیس تمام شب را بنظاره کواکب بسر برده روز دیگر گفت، که اگر پنج‌روز دیگر مقاومت کنید، کمک غیرمترقی بخواهد رسید و اقبال باما خواهد بود. سپاهیان پذیرفتند، که پنج‌روز دیگر بمانند و وقتی که جمع شدند اسلحه برگیرند، خبر آمد، که از باختر سپاهی بیرومند بکمک پادشاه آسور می‌آید. آربا کس و هم‌قسمهای دیگر باستقبال این قشون رفته افراد را بکمک خود طلبیدند و باخترها، همینکه وعده آزادی را شنیدند، با شادی بقشون هم قسم‌ها ملحق شدند. از طرف دیگر سارداناپال، که از رفتن باخترها بطرف دشمن خبر نداشت و مست فتوحات خود گشته بود، باز درعیش و عشرت فرو رفت و آنوقت و شراب وافر بسپاه خود داد. آربا کس، چون بتوسط فراریها شنید، که اردوی آسوری مشغول عیش و طرب است، بآن شیخون زده و کشتار زیاد کرده

بقية السيف آسوريهارا بطرف شهر براند. پادشاه آسور در این احوال سرداری سپاه را  
 بیرادر زن خود (سَالِه مَن)<sup>۱</sup> سپرد و خود در شهر برای دفاع آن بماند. در جنگی،  
 که بعد روی داد، شورشیان فاتح شدند، سردار مزبور کشته شد، عده زیادی از  
 فراوی ها از دم شمشیر گذشتند و بعضی مجبور شدند، که خود را در فرات اندازند.  
 عده کشته ها بقدری بود، که آب فرات سرخ فام گردید. بر اثر این واقعه تقریباً  
 تمام ایالات آسور سر از اطاعت آن پیچیدند، زیرا همه نشئه آزادی بودند. در این  
 احوال پادشاه سه پسر و دو دختر خود را با کنجهای متعدد به پافلاگونیّه نزد دوست  
 باوفای خود (کُتْ تا)<sup>۲</sup> فرستاد و پس از آن فرامینی با چاپارها بتمام ایالات فرستاده  
 قشون طلبید. غیب کوئی گفته بود، که ینوا را کسی نخواهد گرفت، مگر وقتیکه  
 خود رود دشمن شهر گردد و، چون پادشاه باور نمیکرد، که چنین حادثه ای روی  
 دهد، با کمال امیدواری بتدارك وسائل دفاعی مشغول بود. قشون محاصر  
 حملات سخت کرد، ولی بواسطه برج ها و باروی محکم شهر نتوانست کاری از پیش  
 ببرد، زیرا در این زمان آلات و ادوات محاصره و قلعه خراب کن هنوز اختراع  
 نشده بود و پادشاه آسور آذوقه وافر باهالی می رسانید. محاصره بطول انجامید، تا  
 آنکه باران های شدید باریدن گرفت و رود فرات طغیان کرده بقدر بیست استاد  
 (تقریباً دوثلث فرسخ) دیوار شهر را خراب کرد. بر اثر این واقعه پادشاه آسور،  
 نظر بگفته غیب گوی مذکور، از نجات خود مأیوس گردید و، چون نمیخواست  
 بدست دشمنان افتد، هیزم زیاد در قصر خود خرمن کرد و طلا و نقره و البسه فاخر  
 خود را در میان هیزم گذارد. بعد پادشاه با زنانش باطافی، که در درون هیزم ها  
 ساخته بودند، درآمد امر کرد آنرا آتش زدند و همگی خاکستر شدند. همینکه  
 این خبر بشورشیان رسید، در حال وارد شهر شده آنرا تسخیر و آربا کس را شاه  
 کردند. بعد پادشاه جدید حکمرانی برای ایالات معین کرد و به لغزيس حکمران  
 بابل گردید. چون او از خواجه ای شنیده بود، که ساردانا پال طلا و نقره خود را  
 در آتش انداخته، نزد آربا کس رفته چنین گفت: «من زمانی، که بهرمندی ماهنوز  
 مشکوک بود، نذر کردم، که اگر موفق شدم، در نزدیکی معبد بلوس<sup>۳</sup> در کنار فرات

۱ - Salémène. ۲ - Cotta. ۳ - Bélus.



از خاکسترهای قصر پادشاه آسور بنائی برپا کنم ، تا درانظار مردمی ، که از فرات عبور می کنند ، یاد گاری از خراب شدن دولت آسور باشد . آربا کس امر کرد خاکسترها را به به له زیس بدهند و بحکم او این خاکسترها به بابل حمل شد . بعد بزودی حیلۀ حکمران بابل کشف گردید ، آربا کس از سردارانی ، که باو کمک کرده بودند ، چند نفر را برای محاکمه به له زیس معین کرد و او محکوم بقتل شد ، ولی ، چون آربا کس خواست در ابتدای سلطنت خود جوانمردی نشان دهد ، از تقصیر حاکم بابل در گذشت و طلا و نقره ای ، که در خاکستر بود باو بخشید . بعد نیکی های زیاد در بارۀ اهالی نینوا کرده آنچه از آنها غارت شده بود پس داد و ، پس از اینکه اهالی شهر را بدهات اطراف کوچانید ، امر کرد دیوارهای شهر را خراب کردند و مقداری طلا و نقره ، که باقی مانده و به چند تالان بالغ بود ، بامر شاه بهمدان حمل شد . دولت آسور ، که بدست مادّیها منهدم گردید در مدت ۱۳۰۰ سال ، که شامل سی نسل بود ، دوام داشت .

دولت ماد پس بعد دیو دورسی سی لی حکایت خود را دنبال کرده گوید ( کتاب دوم - بند ۳۲ - ۳۳ ) : کتر یاس ، چنانکه خود او گوید ، از آربا کس بادقت در دفاتر شاهی پارسیان ، که موافق قانونی ضبط و حفظ میشد ، غور کرده کتابی نوشت ، که بعد با خود بیونان برد و این است آنچه کتر یاس گوید : « پس از انحلال دولت آسور ، مادّیها در تحت سلطنت آربا کس آقای آسیا گشتند . این پادشاه ۲۸ سال سلطنت کرد و پس از او ماندای کس<sup>۱</sup> بتخت نشست و پنجاه سال آسیارا اداره کرد . بعد از او این اشخاص یکی پس از دیگری سلطنت کردند : سوسار مس<sup>۲</sup> - سی سال ، آر تی کاس<sup>۳</sup> - پنجاه سال ، آربیان<sup>۴</sup> - ۲۲ سال ، آر ته یس<sup>۵</sup> - چهل سال . در سلطنت این شاه جنگی بزرگ برای مادّیها با کادوسیها پیش آمد و منشاء این واقعه چنین است : پار سدا<sup>۶</sup> نام پارسی ، که از حیث دلاوری ، شجاعت و عزم و حزم معروف بود ، نفوذی در دربار ماد یافت . بعد

۱ - Mandakes در بعضی از نسخ مالدو کس نوشته اند . ۲ - Sosarmes.

۳ - Arties (Artée). ۴ - Arbians. ۵ - Articas. ۶ - Parsode.

چون از حکم شاه درباره خودرنجید، با سه هزار پیاده و هزار سوار نزد کادوسیهارفته خواهرش را بیکی از متنفذین این مردم داد و مورد توجه گردید. پس از آن او مردم کادوسی را تحریک کرد، که بر ماد شوریده مستقل شوند و، چون شنید، شاه قشونی بقصد او فرستاده، با دویست هزار نفر تنگی را اشغال کرد. خود شاه بقصد او با قشونی مرکب از ۸۰۰ هزار نفر بیرون رفت و در جنگ شکست خورد. توضیح آنکه پنجاه هزار نفر کشته شد. و مابقی را پارسی مزبور از ولایت کادوسی ها براند. پس از آن کادوسیها او را شاه کردند و او همواره بممالک ماد تجاوز کرده بتاخت و تاز و غارت میپرداخت. از اینراه او یک شخص نامی گردید و در آخر عمر جانشین خود را مجبور کرد سوگند یاد کند، که همواره آتش کینه کادوسیها را نسبت به مادیها مشتعل خواهد داشت و لعنت کرد بهم نژادان خود و کادوسیهائی، که از در صلح بامادیها در آیند. بدین سبب کادوسیها هیچگاه مطیع او امر شاهان ماد نگشته در اینحال تا زمان کوروش، که دولت ماد را منقرض کرد، باقی ماندند. بعد دیودور از قول کتزیاس گوید (کتاب سوم بند ۳۶) پس از مرگ آرتیه یس، جانشین او آرتی نس، ۲۲ سال سلطنت کرد. پس از او آستی بارس، ۱، چهل سال. در زمان این پادشاه پارتیهها بر ماد یانگی شده سکاه را به مملکت خود راه دادند. بر اثر این واقعه جنگ ممتدی، که چند سال بطول انجامید، بین مادیها و سکاه شروع گردید و عده ای زیاد از طرفین کشته شدند، بالاخره باین شرایط صلح کردند، که پارتیهها مطیع مادیها باشند، هر یک از طرفین حدود مستملکت سابق خود را حفظ کند و اتحاد دائمی بین آنها برقرار گردد.

در این جا دیودور از قول کتزیاس تمجید زیاد از ملکه سکاه زارین<sup>۱</sup> نام کرده گوید: «زنهای سکائی کلیه بسیار شجاعند و با مردانشان بجنگ میروند، ولی این ملکه از تمام زنان سکائی شجاع تر بود. او این ملت را از قید رقیت مردمان مجاور خلاصی داد، شهرهای زیاد بساخت و اخلاق مردم خود را ملایم کرد. بشکرانه این کارها سکاه پس از مرگ ملکه مقبره ای برای او ساختند بشکل

۱ - Astibares. ۲ - Zarine.

هرم، که هر طرف آن دارای سه استاد طول و يك استاد ارتفاع بود (استاد تقریباً معادل ۱۸۵ متر است) این هرم به نقطه ای منتهی میگشت، روی آن مجسمه بزرگی از طلا نصب کرده بودند و آنرا تعظیم و تکریم میکردند، چنانکه پهلوانی را کنند، ولی طنطنه تعظیم و تکریمات بیش از آن بود، که در باره سلف این ملکه مرعی میداشتند. پس از مرگ آستی باریس شخصی بتخت نشست که آسپاداس<sup>۱</sup> نام داشت و یونانیها او را آستیا<sup>۲</sup> گس نامند. در زمان او کوروش حکومت و اقتدار را بیارس منتقل کرد. در جای خود مابتنفیل از این واقعه صحبت خواهیم کرد.

## کیفیت نوشته های کتزیاس

این است آنچه دیودور سیسیلی موافق کتاب کتزیاس نوشته و با يك نظر سطحی غلطهای فاحش در آن دیده میشود: ۱ - اسم آخرین پادشاه آسور، موافق مدارك صحیح، که در فوق ذکر شد، سارداناپال نبود، او را یا سوری سین شروکین مینامیدند، این اسم در زبان یونانی سارا<sup>۱</sup> کس شده و حالا هم اکثر مورّخین چنین می نویسند. ۲ - اسم حاکم بابل متحد شاه ماد، چنانکه گذشت، نبوپولاس سار<sup>۲</sup> بود و اکنون هم چنین می نویسند. ۳ - نینوا در کنار دجله واقع بود، نه در کنار فرات، و حال آنکه دیودور مکرّر اسم این رود را ذکر کرده. ۴ - تسخیر نینوا از روی مدارك صحیح در ۶۰۶ یا ۶۰۷ ق. م روی داد، اگر آربا<sup>۳</sup> کس را فاتح نینوا بدانیم، باید قبول کنیم، که بین تسخیر نینوا و انقراض دولت ماد سیصد سال فاصله بوده و این غلط بیّنی است، زیرا مسلم است، که سقوط دولت ماد در ۵۵۰ ق. م یعنی ۶۵ سال بعد از تسخیر نینوا وقوع یافت. بنا بر این، آن پادشاه ماد، که نینوارا تسخیر کرد، اولین شاه ماد نبود یا فاتح نینوارا آربا<sup>۴</sup> کس مینامیدند. ۵ - اگر گفته های کتزیاس را صحیح بدانیم، باختر تابع آسور بوده، پذیرفتن این روایت خیلی مشکل است، زیرا موافق مدارك آسوری،

۱ - Aspadas. ۲ - Nabupolassar.

آسوریها در ایران تا کورلوت رانده اینجا را آخر دنیا تصور کردند. این است چیزهائی، که به کتزیاس میتوان ایراد کرد و از مقایسه نوشته های او با نوشته های هرودوت تردیدی باقی نمی ماند، که نوشته های هرودوت بحقیقت نزدیکتر است. شاهان ماد موافق <sup>۱</sup>عنه شاهان ماد و مدت سلطنت آنها در نوشته های کتزیاس با نوشته های هرودوت مبیانت کلی دارد. هرودوت چنانکه فهرست کتزیاس گذشت، <sup>۲</sup>عنه شاهان ماد را چهار دانسته و اسامی آنها را با سنین سلطنتشان چنین ذکر کرده: دیو کس - ۵۳ سال، <sup>۳</sup>فرا اُرِیس - ۲۲، کیا کسار - ۴۰، آستیا کس - ۳۵. بنابراین مدت دوام دولت ماد ۱۵۰ سال بوده، اما کتزیاس اسامی شاهان و سنین سلطنت آنها را چنین بیان میکند: آربا کس - ۲۸ سال، ماندا کس - ۵۰، سوسار مس - ۲۸، آرتی کاس - ۵۰، آریان - ۲۲، آرته یس - ۴۰، آرتی یس - ۲۲، آستی باراس - ۴۰، آسپاداس یا آس تی کاس - ۳۵، جماعاً ۳۱۵ سال. این اختلاف کلی در اسامی و سنین سلطنت شاهان ماد از دیر گاهی جلب توجه محققین را کرده و بعضی آنها بسیار کوشیده اند، که رفع اختلاف را بکنند، ولی موفق نشده اند. مثلاً <sup>۴</sup>اُپ یرِ عالم فرانسوی، حدس زده، که هرودوت اسامی شاهان ماد را بزبان مادی نوشته و فهرست کتزیاس ترجمه این اسامی پیاری است. برای اثبات این نظر عالم مزبور تأویلاتی کرده، که خیلی مصنوعی است و دار مس یتز عالم دیگر فرانسوی، با دلائلی آنرا در کتاب خود موسوم بتتبعات ایرانی زده کرده<sup>۵</sup>. نولدکه گوید، که کتزیاس فهرست خود را موافق گفته های مادیها نوشته و آنها خواسته اند بسبب حسیات قومی مدت دوام دولت خود را دو برابر و بل بیشتر بکنند<sup>۶</sup>.

این است عقیده علمای فن راجع بفهرستهای دومورخ یونانی، ولی باید گفت، که نمیتوان فهرست کتزیاس را بالتمام غیر صحیح دانست، زیرا سه اسم فهرست

۱ - کتزیاس آسپاداس را با (آس تیگاس) یا آستیا کس تطبیق میکند.

۲ - Darmesteter, Et. Iran. 1882 II, p. 10-13. ۳ - Nöldeke, Et. Hist. s. la Perse Anc. Paris, 1896 p. 24.

کتزیاس در کتیبه‌های آسوری نیز ذکر شده . توضیح آنکه سارگن دوم در فهرست باج‌گذاران خود اسم آرباک و آرنیک و مانداک را ذکر میکند . اینها امیران طوائف بوده‌اند و شکی نیست ، که آرباکس و آرنی کلس و مانداکس<sup>۱</sup> یونانی شده سه اسم مذکور است . بنا بر این باید عقیده داشت ، که هرودوت فقط اسامی شاهان ماد را ذکر کرده ، ولی کتزیاس اسامی امرای مادی را هم قبل از تأسیس دولت بزرگ ماد در فهرست خود گنجانیده ، زیرا موافق روایت هرودوت هم مادیها ، قبل از تأسیس دولت ماد ، امراء محلی داشته‌اند ، چنانکه مورخ مذکور گوید ، قبل از انتخاب دیوکس بسلطنت<sup>۲</sup> « هر شهر زندگانی جداگانه و حکومت ملی داشت » . اما عیب این نظر در اینجاست ، که اسامی سه نفر از چهار نفر آخری فهرست کتزیاس باز موافق فهرست هرودوت نیست ، فقط اسم آخرین شاه ماد در هر دو فهرست تقریباً یکی است ( آستیاکس هرودوت - آستی کاس کتزیاس ) و شکی نیست ، که فهرست هرودوت صحیح است ، زیرا سند رسمی ما دو اسم آنرا تأیید میکند ، توضیح آنکه داریوش اول در کتیبه بیستون اسم فرا اُرتس را فرورتنش و کیا کسار را هووختسر نویسانده ( ستون ۲ ، بند ۵ ) و معلوم است ، که دو اسم مذکور در نوشته های هرودوت تصحیف شده<sup>۳</sup> . اما در باب آستیاکس یعنی آخرین شاه ماد باید در نظر داشت ، که کتزیاس دو اسم برای او ذکر میکند : آسپاداس و آستیکاکس . بنا بر این شاید بتوان حدس زد ، که یکی از این دو اسم لقب او بوده ، مثلاً اسپاد اسم واژدها که لقبش ، یا بعکس .

در خاتمه مقتضی است علاوه کنیم ، که مار آپاس کائینا مورخ ارمنستان ، بقول موسی خورن ، اسامی شاهان ماد را چنین نوشته بود : وار باس ، مائودا اِکس<sup>۴</sup> ،

۱ - کیا کسار بتلفظ یونانی قدیم ( کو آکسار ) است زیرا ( ایگرك ) در زبان یونانی مانند ( u ) فرانسوی ولی ممدود تلفظ میشد ، نه مانند ( ای ) و دیگر اینکه در زبان یونانی قدیم حرف شین وجود نداشت و یونانیها بجای شین غالباً سین استعمال میکردند .

۲ - در بعضی نسخ مانداکس نوشته شده .

آرمنی-سس، دیو-کس، فرا-ار-نس، کیا-کسار، آشتاهاک: از مقایسه معلوم است، که سه اسم اول با فهرست کتزیاس و چهار اسم دیگر با فهرست هرودوت کاملاً مطابقت دارد.<sup>۱</sup> چون سه اسمی، که با فهرست کتزیاس مطابق است همان اسامی است، که در کتیبه های آسوری دیده میشود، باید باین عقیده بود، که فهرست مارآپاس صحیح است. او در فهرست خود اسامی سه امیر و چهار شاه ماد را ذکر کرده. بنا بر آنچه گفته شد، فهرست کتزیاس و مارآپاس کائینا صریحاً و اشاره هرودوت تلویحاً، میرساند، که قبل از تأسیس دولت بزرگ ماد امارت های مادی در شمال و غرب ایران وجود داشته و تاریخ این امارت ها تا قرن دهم ق. م بالا میرود. چیزهائی، که جالب ایرادانی، که بنوشته های کتزیاس وارد می آید، چنان بود، که ذکر شد، ولی لازم است گفته شود، که کتاب اوبعض اطلاعات توجه است ذی قیمت هم میدهد، مثلاً ذکر دفاتر شاهی پارس و اینکه دفاتر موافق قانونی حفظ میشد و او دسترسی باین مدارك داشته. مقصود از دفاتر باید سالنامه های وقایع باشد، که در آن زمان (دفتر) میگفتند. این خبر صحیح است، زیرا از منابع دیگر هم تأیید شده، توضیح آنکه در چند جای توریة ذکری از دفاتر شاهی پارس کرده اند، منتها آنرا کتاب یا مجله نامیده اند (کتاب عزرا باب ۶، کتاب استر باب ۲ و ۶). مضامین این گفته های توریة در جای خود بیاید. نوشته های کتزیاس راجع بکادوسی ها نیز جالب توجه است و معلوم میشود، که مادیها در ابتداء کیلان یا حوالی آنرا داشته اند و در اواخر آن دوره این ولایت از دولت ماد جدا شده، چنانکه در اواخر دوره هخامنشی هم کادوسی ها نیم استقلالی یافتند.

آمدن سکاها بایران از طرف مشرق نیز مورد توجه است، زیرا در کلیات با نوشته های هرودوت راجع بتاخت و تاز سکاها در ماد موافقت دارد. تفاوت این است، که مورخ مذکور نوشته، سکاها از دربند قفقاز به گنشته به ماد

۱.— Vict. Langlois, Coll. des his. anc. et mod. de l'Arménie, Paris 1881  
I. 15 chap. 22.

آمدند، ولی از نوشته‌های کتزیاس صریحاً استنباط می‌شود، که از طرف گرگان و خراسان آمده‌اند. گفته‌های هر دو مورخ رو به مرقه می‌رساند، که سکاهای از دو طرف بایران حمله کرده‌اند و حتی می‌توان گفت، که نوشته‌های کتزیاس داستانهای مارا راجع به جنگ ایرانیان با تورانیان در زمان منوچهر، نوذر و غیره بخاطر می‌آورد، بخصوص، که در داستانهای ما وقایع را در موارد زیاد پیش یا پس برده‌اند.

## باب دوم = تمدن مادیها

راجع به تمدن مادیها چیز زیادی نمیتوان گفت، چه راجع به مذهب، تشکیلات سیاسی، اجتماعی و خانوادگی آنها و نیز در باب زبان، خط، صنایع، سایر چیزها، که درجه تمدن قومی را نشان میدهد، اطلاعات وافیه بهمانرسیده و، اگرذکری راجع به بعض مطالب مذکور در نوشته های مورخین قدیم شده، مجمل و ناقص است. از شاهان ماد تا حال کتیبه هائی هم بدست نیامده، که بتوان راجع بزبان و خط آنها استنباطهائی کرد، چنانکه از کتیبه های شاهان هخامنشی می کنیم، بنا بر این، اگر بخواهیم حدسهائی راجع باین مطالب بزنیم، باید تشکیلات و چیزهای دیگر آریائی را در قرون تاریخی و قبل از آن مبنا قرار داده اطلاعات ناقصی را هم، که بهمانرسیده بر آن بیفزائیم. بنابراین آنچه ممکن است بحقیقت نزدیک باشد این است: تشکیلات سیاسی مادیها قبل از تأسیس دولت بزرگ ماد ملوک الطوائفی بود و هر کدام از طوائف مادی زندگانی سیاسی و معیشتی مستقلی داشت. بعد از تأسیس دولت، اقتدار در شخص شاه ماد، که باصطلاح دوره هخامنشی شاه بزرگ بود، جمع شد و از قدرت امراء محلی کاست، ولی تصور نمیرود، که امراء محلی بکلی از میان رفته باشند، چه بعد از انقراض دولت ماد هم می بینیم، بعض ایالات و ولایات ایران امراء خود را حفظ کرده اند و حکومت در خانواده آنها موزونی است. این مطلب پائین تر روشن خواهد بود.

عده طبقات در عهد خیلی قدیم دو بوده: طبقه جنگیها، طبقه برزگران و شبانان، در قرون بعد طبقه روحانین و کسبه بر آن افزوده. در دوره مادی هم یقیناً این چهار طبقه وجود داشته، زیرا در اینکه مفا، یکی از طوائف ماد، طبقه روحانیون را تشکیل کرده بودند، تردیدی نیست. از قرائن چنین استنباط میشود، که دولت ماد مقام اینها را محکم کرده بود، زیرا می بینیم، که در دوره پارسی ها، باوجود قضیه بردیای دروغی، آنها مقام خود را حفظ کرده اند. بنابراین باید گفت، که



مذهب مذهب مذهب رسمی مادیها بوده .

اما از مذهب مذهب اطلاعی درست نیست و محققاً نمیتوان گفت ، که مذهب زرتشت در این زمان در ماد منتشر بوده بانه . چون آریانهها در عهد قدیم عناصر و مخصوصاً روشنائی را میپرستیدند ، باید حدس زد ، که پرستش مهر هم در مذهب مادیها داخل بوده . محققینی ، که عقیده دارند ، زرتشت از ماد بیاخر رفته ، تصور میکنند ، که مذهب را با سحر و جادوئی آلوده بودند ، زرتشت خواسته اصلاحاتی کند و چون مذهب بر او شده اند ، بیاخر رفته در آنجا بهر مندی یافته است .

راجع بزبان مادیها سندی در دست نیست . چنانکه بالا تر گفته شد ، سابقاً تصور میکردند ، که نسخه دوم کتیبه بیستون داریوش اول بزبان مادی نوشته شده ، ولی اکنون معلوم است ، که بزبان عیلامی است . کتیبه های دیگری هم از دوره مادی بدست نیامده . با وجود این دارمستتر ، ایران شناس معروف ، حدس زده ، که آوستا در زمان مادیها نوشته شده و ، اگر کتیبه هائی بدست آید ، این حدس محقق خواهد شد . از زمانی ، که نوشته هائی بسه زبان در آسیای وسطی پیدا شد ، این عقیده قدری قوت یافت ، زیرا معلوم است ، که زبان آوستائی باین زبانها ، که معروف بزبان اول و دوم و سوم بودند ، نزدیک نیست و بنابراین زبان آوستا از زبانهای مشرق ایران نمیباشد . اسامی خاصه مادی ، که بمارسیده است ، کم نیست ، ولی اسامی عام نادراست . یکی از این نوع اسامی از هرودوت بمارسیده ، که گوید مادیها سگ ماده را (سپا کو) میگفتند . عجالة مسئله زبان مادی موقوف بکشف کتیبه هائی است ، که شاید از حفاریات علمی در همدان وقتی بدست آید . اگر چه آثاری از این زبان بدست نیامده ، ولی نلد که گوید : « اگر کتیبه هائی از شاهان ماد بدست آید ، گمان میکنم از حیث خط و زبان مانند کتیبه های شاهان پارس باشد » . محققین تردید ندارند ، که زبان مادی بزبان پارسی قدیم خیلی نزدیک بوده ، چنانکه پارسی و مادی زبان یکدیگر را بخوبی میفهمیدند . کلیة درهمه چیز مادیها و پارسیها یکدیگر شبیه بودند و تفاوت های اساسی بین آنها نبود . دارمستتر زبان کردی کنونی را مشتق

از زبان مادی میداند. بعضی زبان پشتو یا پختوی افغانی را هم مشتق از این زبان میدانند. راجع صنایع مادی نیز میتوان چیز زیادی گفت، چه ابنیه و عمارانی از آن دوره نمانده، باوجود این از آثار کمی، که بدست آمده و در ذیل بیاید، محققین باین عقیده اند، که معماری مادی از معماری هخامنشی خشن تر و از معماری بومی، یعنی زمان قبل از آمدن آریانه ها بایران، ظریف تر بوده. بعضی تصور میکنند، که مادیها معماری را از معماری وان، پایتخت دولت آرات، اقتباس کرده اند. بهر حال آناری، که در ایران پیدا شده و بمادیها نسبت میدهند، از این قرار است: ۱ - شیری که از سنگ ساخته اند و در نزدیکی همدان است. این شیر، که تا ۹۳۰ میلادی ایستاده بود و حالا ناقص شده و افتاده است، محققاً معلوم نیست از دوره مادی باشد، زیرا بعضی ساختن آنرا بدوره هخامنشی نسبت میدهند<sup>۱</sup>، ولی نلکه آنرا از زمان مادیها میداند (تنبعات تاریخی راجع بایران). ۲ - نزدیک سرپل زهاب دخمه ایست، که در سنگ منقور و موسوم بدکان داود است. در اینجا صورت مردی برجسته در سنگ کنده شده، این مرد لباس مادی برتن، برسومی<sup>۲</sup> بدست دارد و در حال عبادت ایستاده. ۳ - دخه ای است در صحنه نزدیک کرمانشاه مانند دخه مذکور و فروهر بالای آن حجاری شده. ۴ - در دیران لرستان دخمه ایست نزدیک سرپل، موسوم به اطاق فرهاد، که ناتمام مانده. ۵ - در ده نو اسحق وند نزدیک کرمانشاه، در دخه کوچکی حجاری برجسته ایست، که صورت شخصی را در حال پرستش نشان میدهد. راجع باین آثار هم باید گفت، که همه در انتساب آن به مادی موافق نیستند، مثلاً پروشی<sup>۳</sup> گویند، که این آثار از حیث حجاری بمقبره های هخامنشی در تخت جمشید بی شباهت نیست (جلد ۵ صفحه ۶۳۷). قسری در همدان بوده، که (پولی بیوس) آنرا بطور کلی توصیف کرده و ماحصل آن چنین است: ستونهای این قصر از چوب سدر و سرو ساخته شده، روی این ستونها را با لوحه های

۱ - تورایف - تاریخ مشرق قدیم - جلد اول صفحه ۱۰۸.  
 ۲ - برسوم یا برسوم دسته ای از ترکه های درخت بود، که بابرگ درخت خرما بهم بسته و هنگام عبادت بدست میگرفتند (دازمنس پیر، زند آوستا).  
 ۳ - Perrot et Chipiez - ۲

سیمین و زرین پوشانیده اند و تخته های پوشش عمارت هم از نقره خالص است .  
دُمرگان تصور میکرد ، که این قصر از آثار مادی بوده ، که بعدها از میان رفته ، یعنی فلزات کریمه آنرا دزدیده و چوب هارا سوزانیده اند ، ولی این عقیده کمتر طرفدار



(۴) - سریل زهاب ، دگان داود ، حجاری در تخته سنگی (فلاندن ، گنت ، ایران قدیم گراور ۲۱۱) دارد ، زیرا آنرا از قرون بعد میدانند .  
در همدان بعضی آثار بدست آمده ، که حائز اهمیت نیست و راجع بههود ودوره های دیگر است ، مانند استوانه های بابلی و اشیائی از مفرغ ( ساخت شرقی ، یونانی و غیره ) . از چیزهائی ، که دارای اهمیت است و راجع بدوره هخامنشی ، در جای خود ذکر خواهد شد . این نتیجه که ، ازدوره مادی آثاری ، بجز چند فقره ، باقی نمانده و در باب انتساب آنها هم باین دوره اختلاف نظر بین علماء فن حاصل است ، باید از اینجا باشد ، که ، چون مادیها بنا های خود را از خشت خام میکردند ، در قرون بعد خراب و نابود شده و اگر هم موادی از سنگ ، آجر و چوب داشته ، بعد ها بر اثر انهدام ، این نوع مواد را کشیده ، در جاهای دیگر بکار برده اند .  
بهر حال نتیجه آنچه در این باب گفته شد چنین است ، که عجله ما به ازمذهب ، زبان ، خط و تشکیلات مادیها اطلاع صحیحی داریم ، نه آثار مهمی از این دوره دیده میشود . این مطلب هم نا گفته نماند ، که شاهان هخامنشی چیزهای زیاد از ماد اقتباس کردند و ، همین نکته ، که بسیاری از تزیینات دوره هخامنشی شبیه دوره مادی بود ، یکی از جهاتی است ، که نمیتوان محققاً معلوم کرد ، از چیزهائی ، که در دوره هخامنشی می بینم ، کدام يك مادی و کدام هخامنشی است . فقط در موارد کمی میدانیم ، که اقتباس پارسیها از مادیها چه بوده ، مثلاً هرودوت و سترابون نوشته اند ، که پارسی ها شکل لباس را از مادیها اقتباس کردند و بنا بر این تصور میرود ، که کلاه نمَدین ، قبای آستین دار و کفشهای پارسی ها از چیزهائی است ، که از

مادیه‌ها اقتباس شده. در خاتمه باید تذکر دهیم، که علماء اروپائی برای روشن کردن مجهولات تاریخ ماد بسیار کوشیده‌اند و در این راه مخصوصاً زحمات پراسچک<sup>۱</sup>، وینکلر<sup>۲</sup> و اُپپرت<sup>۳</sup> معروف است. این‌ها خواسته‌اند از مقایسه مدارك کمی، که موجود است، بكمك تتبعات، تاریخ ماد را از نو بسازند و زحمات زیاد هم بخود داده گاهی حدسهائی صائب زده‌اند و گاهی هم تأویلات دور و دراز مصنوعی کرده متهورانه نتایجی گرفته‌اند. با وجود این بالاخره راجع بتاریخ ماد، آنچه موافق اسناد و مدارك میتوان گفت، همین چیزها است، که ذکر شد. لازم است نیز گفته شود، که چون، از نظر تاریخ، دورهٔ اوّل پارسی متمم دوره مادی است و بعلاوه چیزهائی هم در ضمن وقایع دولت هخامنشی در باب ماد گفته خواهد شد، شکی نیست، که کتاب دوم این تألیف بر اطلاعات خواننده راجع به ماد افزوده منظرهٔ آن را روشن تر خواهد ساخت.

نتیجه  
بزرگ شدن ماد در تاریخ مشرق قدیم دارای اهمیت است، چه تا آن زمان برتری در آسیای غربی بامللی بود، که هرچند نژادشان محققاً معلوم نگشته، ولی زبانشان از زبانهای ملتصق است، مانند سومریها، عیلامی‌ها، و شاید هیت‌ها و غیرها، یا باملل سامی نژاد. مادیه‌ها، برای بار نخستین، تسلط مردمان سامی نژاد را در آسیای غربی متزلزل کرده شالوده برتری آریانیهای ایرانی را در مشرق قدیم ریختند و دولت هخامنشی کلری را، که ماد شروع کرده بود، ادامه داد. این نکته یکی از جهانی است، که محققین دورهٔ هخامنشی را متمم دوره مادی میدانند. کلیتاً، چنانکه بالاتر گفته شد، با انقراض دولت ماد هیچ گونه تغییر اساسی در سیاست داخله یا خارجه ایران روی نداد، فقط يك سلسله ایرانی جای سلسله ایرانی دیگر را گرفت و پارسی‌ها همان نقشه دولت ماد را، که می‌خواست خود را بدریاها برساند، تعقیب و اجرا کردند. اما اینکه مادیه‌ها می‌خواستند بدریاها برسند، گذشته از وقایعی، که ذکر شد، از این‌جا نیز معلوم است،

۱ — Präscheck.

۲ — Oppert.

۳ — Winckler.

### کتاب اوّل - دوره مادّیها

که لوحهای نبوید پادشاه بابل، با اینکه متأسفانه آسیب یافته، باز می‌رساند که ازدهاک قبل از جنگ با کوروش، در سیاست تعرضی خود نسبت به بابل تا شهر حماه در سوریه رانده بود. از این جا منطقی است استنباط کنیم، که دولت ماد، قبل از انقراض، قدرت حیرت‌انگیزی از خود بروز داده، در مرحله اولی بابل را تهدید می‌کرده و قیام کوروش موقتاً آسیای غربی را از حملات آریانه‌های ایرانی خلاصی بخشیده. خلاصه آنکه مادّیها عهد جدیدی در تاریخ مشرق قدیم افتتاح کردند، که تا آمدن اسکندر بایران امتداد یافت.



## برای ساختن آینده ، گذشته را باید شناخت

میهن ما کشوری نوساز نیست . زیان و فرهنگ و تمدن ایران ، هزاران سال تاریخ پر نشیب و فراز را به پشت سر نهاده است . هر چند آتش خشم و جهل و جنگ ، گنجینه های کمال و دست آوردهای تمدن ما را به تاراج برده است ، هنوز بسی آثار پر مایه یافته میشود که از درون خاکستر فراموشی شکوه و جلال گذشته را نیک یاز می نماید . سنگ نبشته ها ، حجاریها ، بناها ، نوشته ها ، و اسناد تاریخی نمایشگر گوشه ای از این تمدن درخشان است .

همانقدر که غرور کشوری ( شووینسم ) نکوهیده است ، بی اعتنائی به يك ملت و تاریخ آن نیز نابخردانه خواهد بود . بزرگی يك قوم به پهنای مرز و بوم و یا تراکم جمعیتش نیست ، ارج اقوام در گرو کار آنهاست : کاری که در گذشته کرده اند ، کاری که اکنون انجام میدهند .

تاریخ ایران باستان بخشی از سهم بزرگی را که ملت ایران در فرهنگ و تمدن بشری دارد باز نموده است . از این رو ایرانیانی که در راه دانش و آینده شایسته ایران اهتمام دارند ، نباید در شناخت این گذشته تابناک کوتاهی ورزند .